UNIVERSAL
LIBRARY

OU_232195

UNIVERSAL
LIBRARY

الا بذکر اللہ تطمئن القلوب

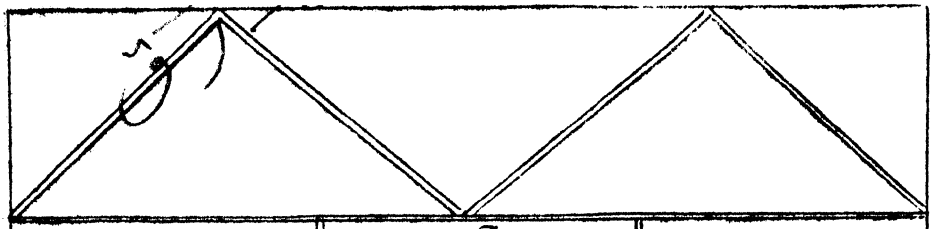
الحمد للہ والمنۃ کہ بحسن اتفاق ایں کتاب فیض انتساب بخوبی طرز اکرین المنسوب

راحۃ القلوب

۱۳۰۹ھ

مؤلفہ حضرۃ سلطان نظام الدین اولیا رحمہ اللہ باہتمام مولوی حافظ محمد عبد الاحد صاحب

در مطبع مجتبائی واقع دہلی مطبوعہ شد



بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین والصلوة والسلام علی محمد وآله وصحابه اجمعین بدانکه این جواهر گنج الهام ربانی واین دُرر فضل علوم سبحانی مبانی که از زبان دُرربار و لسان گوهر نثار سلطان المشائخ شیخ شیوخ العالم قطب علامة الدنیا بدر الطریقة برهان الحقیقة سید العابدین بدر العارفین عمدة الابرار قدوة الاخیار تاج الاصفیا سراج الاولیا ملک السالکین برهان العاشقین مرید الحق والشرع والدین متع الله المسلمین بطول بقاره آمین جمع کرده شد انچه ازان تاج الصالحین از عین لفظ ایشان بسمع میرسید درین مجموعه که نام اوست راحة القلوب نبشته آمد بتوفیق الله تعالی +

بتاریخ پانزدهم روز چهارشنبه ماه رجب سنه خمس وخمسین وستمائة دولت پابوس حاصل شد دعاگوی مسلمانان که یکی از سلک بندگان سلطان الطریقة فی الارضین است نظام الدین احمد بداونی که جامع این معانی ست سعادت پابوس سید العابدین حاصل کرد بهانا کلاه چارترکی که دولت دین ودنیا برفرق داشت بردست مبارک خود فرود آورد وبر سر دعاگوی نهاد وخرقه خاص ونعلین چوبین عطا کرد الحمد لله علی ذلک +

واین نیز فرمود که میخواستم ولایت هندوستان را بدیگری بدهم اما شما در راه بودید که در سر ماند اکردند که بدار نظام الدین احمد بداونی میرسد این ولایت اوست بدو بدهی انگاه دعاگوئی برخاست که اشتیاق پابوس که از حد غایت بود که بخدمت عرض دارم چون دهشت حضور شیخ الاسلام در دعاگوی اثر کرد نتوانستم که عرض دارم چون ضمیر روشن شیخ الاسلام آگاهی داشت برفور بر زبان مبارک راند که آری اشتیاق شما ازین روشن ست که در خاطر داری واین سخن هم گفت که لکل داخل دهشة بعد ازان دعاگوی چون این سخن بشنید بر خلد گذشت که بعد ازین هرچه از زبان مبارک شیخ الاسلام بشنوم وقلم آرم هنوز نیکو این درون دعاگو نه گذشته بود که فرمود هی سعادت آن مرید که هرچه از زبان پیر خود بشنود بهوش وگوش او بدان متعلق بود وآن را بنویسد زیرا چه بر در ابرار الاولیا آمده است چون مرید هرچه از پیر بشنود وآن را بنویسد بعد هر حرفی که بقلم آرد ثواب طاعت هزار سال در نامهٔ او ثبت کنند وبعد مردن جای او در علیین باشد این مثنوی نیز وران حال بر زبان مبارک راند مثنوی

ای آتش فراقت دلها کباب کرده ۔ ای سیلاب اشتیاقت جان ها خراب کرده ۔ انگاه همدرین محل این سخن فرمود که مردم را همه وقت همچنین باید زیرا که هیچ لحظه نیست که در دل این کس ننشیند که زنده آن دلی ست که در درد محبت واشتیاق ما بیشتر است الغرض سخن در درویشی افتاده بود بر زبان مبارک راند که درویشی پرده پوشی است وخرقه پوشیدن کار اوست که عیب برادر مسلمان وغیر ذلک چون شود وپیش کسی کاشفه نکند وهرچه از مال دنیا بر وبرسد همه را در راه خدا تعالی صرف کند وآن را بمصرف رساند

وذرهٔ آن نگاه ندارد آنگاه بر لفظ مبارک راند که اصحاب طریقت و مشایخ کبار در فوائد خویش مینویسند که زکوة بر سه نوع است زکوة شریعت و زکوة طریقت و زکوة حقیقت پس زکوة شریعت آنست که دویست درم موجود باشد ازان پنج درم در راه خدا یتعالی بدهد و زکوة طریقت آنست که از دویست پنج درم بدارد و باقی همه در راه حق تعالی بدهد و زکوة حقیقت آنست که از دویست پنج درم نگاه ندارد و تمامی در راه خدا یتعالی بدهد زیرا چه درویشی خود فروشی است آنگاه ملائم این معنی حکایت فرمود که شیخ شهاب الدین سهروردی قدس الله سره العزیز را این دعا گوئی دیده است و چند روز بخدمت ایشان هم بود و آخر عرض روزی بقیاس هزار دینار کم و بیش میداد علم فتوح در خانقاه ایشان بر سیدی و آنرا بتمام در راه خدا یتعالی صرف کردی و فلوس تا شب نگاه ندشتی و این سخن هم گفتی اگر چیزی نگاه دارم درویش نگویند بلکه گویند این درویش مالدار است آنگاه همدرین محل فرمود که درویشی قناعت است هر چه بدو رسد نگوید که چنین بسیار زیرا که در سلوک اولیا نبشته دیده ام که وقتی مالک دینار رحمة الله علیه بر آن دیدن درویش رفت آن درویش مالک دینار را بیکدیگر و حکایت سلوک بودند همدرین دو نان جوین بران درویش موجود بود پیش آورد و مالک دینار گفت اگر قدری نمک بودی بهتر بودی آن بزرگوار در حتم وقت این سخن بسمع رسید بر فور کوزه بر داشت و در دکان بقال گرو نهاد و نمک آورد پیش ایشان نهاد و مالک دینار و آن درویش تناول کردند مالک دینار گفت اینک قناعت بر فور در حتم درویش سوی بر زمین آورد و گفت ای خواجه اگر شما را قناعت بودی کوزه را در دکان بقال گرو نماندی ای مالک دینار بشنو و اجرای باکه امروز هفده سال است که مالفس خود را نمک نداده ایم این چه سخن است که میگوئی درویشی از تو بعید است و این رباعی بر زبان مبارک راند رباعی چون عمر در گذشت درویشی به ✤ چون کار بقسمت است کم کوشی به ✤ چون ترس حیات است نمد پوشی به ✤ چون گفته نوست است خاموشی به ✤ و هنوز خبر داری که بر سر درویشان چه تیغ میرود بعد ازان سخن در سخرقه افتاد بر لفظ مبارک راند که رسول الله صلی الله علیه وسلم در شب معراج خرقه یافته بود و آنچنان بود که رسول الله صلی الله علیه وسلم از معراج باز گشت صحابه رضی الله عنهم را پیش خواند و فرمود من خرقه از پروردگار خود یافتم مرا فرمان است که این خرقه بیکی از شما بدهم اکنون سخن از شما خواهم پرسید تا کدام کسے از شما جواب باصواب دهد تا خرقه بدو دهم اول روی سوی ابوبکر صدیق رضی الله عنه کرد و گفت یا ابابکر اگر این خرقه بتو دهم چه کنی گفت یا رسول الله صدق ورزم و طاعت خدا یتعالی آنکنم و آنچه پیش من از مال و منال دنیای دنی باشد جمله در راه خدای تعالی صرف کنم بعد ازان روی با امیر المومنین عمر خطاب رضی الله عنه آورد که یا عمر اگر این خرقه ترا دهم چه کنی گفت یا رسول الله اگر این خرقه مرا دهی عدل کنم و با بندگان خدا انصاف ورزم و داد مظلومان بدهم بعد ازان روی با امیر المومنین عثمان رضی الله عنه کرد که یا عثمان اگر این خرقه بتو دهم چه کنی گفت یا رسول الله اگر این خرقه مرا دهی با تفاق یکدیگر کار کنم آنچه حق باشد بجا آرم و حیا و رزم و سخاوت کنم بعد ازان روی با امیر المومنین علی کرم الله وجهه کرد که یا علی اگر این خرقه بتو دهم چه کنی گفت یا رسول الله اگر این خرقه مرا دهی پرده پوشی کنم و عیب بندگان خدا یتعالی نهان دارم رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود بستان یا علی این خرقه را بتو دادیم و مرا فرمان حضرت عزت همین بود که هر کدام از یاران تو این جواب دهد خرقه بدو دهی آنگاه شیخ الاسلام چشم پر آب کرد و های های بگریست و بیهوش شد چون بهوش

باز آمد بر لفظ مبارک راند که معلوم شد که درویشی پرده پوشی است پس درویش را باید که ازین چهار چیز دور بود اوّل آنکه چشمها را کور سازد تا عیب مردمان نه بیند دوّم آنکه گوش ها را کر سازد تا ناشنیدنی نشنود سوّم آنکه زبان را گنگ سازد تا هیچ ناگفتنی نه گوید چهارم پای را لنگ کند تا هیچ جای نارفتنی نرود پس اگر در کسی ازین خصلت به بیند تحقیق بداند که درویش است وگرنه حاشا و کلا که او مدعی دروغگو است و هیچ چیز از درویشی ندارد و خود را بدروغ درویش میگوید آنگاه همدرین میان فرمود که شیخ شهاب الدین سهروردی قدس الله سره العزیز تا چهل سال چشم را بسته بود گفتند که این را چه موجب است فرمود ند سبب آنکه تا عیب مردمان نه بینم و اگر ناگاه دیده آید آنرا بپوشم و کسی نگویم بعد ازان شیخ الاسلام بدین حرف رسید سر در مراقبه کرد تا دیری سر در مراقبه بود چون سر بر آورد روی مبارک خود سوی دعاگوئی کرد و فرمود با با نظام الدین چون درویش چنین شود او درویش است هر چه بگوید و بخواهد همان شود هم درین محل شیخ الاسلام را رقت شد محمد شاه نام یاری بود در آمد روی بر زمین آورد فرمود بنشین بنشست او از حد خراب حال بود که برادرش در حالت نزاع بود روشن ضمیر بندگی حضرت شیخ الاسلام را معلوم شد فرمود چرا متغیری گفت از حال برادر خود که روشن است برفور شیخ الاسلام بر زبان مبارک راند که برد برادر تو نیکو شد همت محمد شاه مذکور در خانه آمد دید که برادر را صحت کلی شد و طعام میخورد و گویا هرگز زحمت نداشت آنگاه فرمود که درویشی همان که رسول الله صلی الله علیه وسلم داشت از بامداد تا قیلوله و از قیلوله تا شام هر چه رسیدی در راه خدا بدادی و امیر المومنین علی رضی الله عنه بارها در خطبه گفتی که من هرگز ندیدم که رسول علیه السلام تا شب چیزی نگاه داشته باشد همدرین میان مولانا بدر الدین اسحاق پرسید که اسراف کدام است و حدّ آن چه است شیخ الاسلام فرمود که هر چه بی نیت دهد و برای خدای عزوجل ندهد همه اسراف است و اگر بر ضای خدای تعالی بدهد آن اسراف نباشد شیخ الاسلام درین حرف رسیده بود ند که بانگ نماز پیشین گفتند چون نماز ادا کرده در مراقبه مشغول شد الحمد لله علی ذلک +

بتاریخ شانزدهم ماه شعبان روز پنجشنبه سنه خمس وخمسین وستمائة دولت پای بوس میسر شد خدمت شیخ بدر الدین غزنوی و شیخ جمال الدین هانسوی و مولانا شرف الدین نبسه قاضی حمید الدین ناگوری نیز حاضر بودند و اصحاب دیگر هم بر لفظ مبارک راندند هر که از آیندگان برین کس آید خواه مسکین خواه درویش و توانگر محروم مگزارید و هر چه موجود باشد او را بدهند تا مفلس درویش صفت باشد آنگاه همدرین محل فرمود هر که بر من آید از مسکین و یا توانگر و چیزی آرد یا نیارد مرا واجب باشد او را چیزی دادن آنگاه شیخ الاسلام چشم پر آب کرد و این حکایت فرمود صحابه که بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم می آمدند مطلب علم و احکام شرع و چون ازانجا باز گشتند ادله مبنمودند یعنی دیگران را راه مینمودند و بران فوائد میگرفتند بعد ازان شیخ الاسلام فرمود که عمدة الابرار تاج الاتقیا خواجه قطب الدین بختیار قدس الله سره العزیز را رسم بود روزی که در جماعت خانه ایشان چیزی بزوی شیخ بدر الدین غزنوی که خادم خانقاه ایشان بود باو فرمودی که هر موجودی که بیاید بدهی تا از بخشش و عطا خالی نرود و بعد ازان هم درین محل فرمود که وقتی جانب بغداد مسافر بودم شیخ اجل سجزی رحمة الله علیه را دریافتم پیری بزرگ و باهیبت بود سر در جماعت خانه او نهادم و سلام کردم دست بمن داده

درین نگریسته و این گفت بیا شکر عالم نیک آمدی بنشین نشستم چون متابعت بنده دید بسیار لطف فرمود چند روز بخدمت ایشان حاضر بودم هرگز
ندیدم که گاهی کسی از خانقاه او محروم برفتی و اگر هیچ نبودی خسته خربادست انگبین دادی و این دعا کردی که خدای عزوجل در رزق تو برکت کند پس
از خلق آن دیار شنیدم هر کرا شیخ این نفس بدادی تا او در حیات بودی هرگز محتاج دیگر نشدی بعد ازان همدرین محل فرمود که چون ازینجا
وداع شدیم درویشی دیگر بیرون بغداد در غاری دریافتم سلام کردم جواب سلام داد و گفت بنشین نشستم دیدم که نزار گشته استخوان و
پوستی در وجود او مانده در خاطر من گذشت که این بزرگ در بادیه که میباشد حال خوش چیست رو بسوی من کرد و گفت ای فرید مرد
مدت چهل سال است که درین غار مسکن دارم وظیفه من جز گیاه و خاشاک دیگر نیست چون این سر بکاشفه کرد روی بزمین آوردم گفتم
همچنین است چند روز دیگر در صحبت ایشان بودم بعد ازان وداع شدم و بطرف بخارا شیخ سیف الدین باخرزی را دریافتم پیرے
باعظمت و هیبت بود چون سر در جماعت خانه ایشان کردم روی بزمین آوردم فرمود بنشین نشستم نظر بجانب من هر بار که میکردند
میفرمودند که این کس نیز از مشایخ روزگار خواهد بود و همه عالم مریدان و فرزندان او گرد و نداشتگاه کلیم سیاه که بر دوش بود بسوے من انداخت
و فرمود که بپوش بپوشیدم چند روز در ملازمت صحبت بودم هیچ روزی نبود که قریب هزار مرد بال بمش و مائدهٔ ایشان طعام بخورندی و
آنزمان که طعام خرج شده هر آینده که بیامدی محروم نرفتی لهذا باچیزی برفتے بعد ازان بیرون آمدم مسجدی بود شب آنجا کردم بامداد
شنیدم که در آنجا صومعه است که دران بزرگے ساکن است چون سر در صومعه کردم پیری دیدم با هیبت که وقتی آنچنان کسی را ندیده بودم در
عالم تفکر ایستاده و چشم سوے هوا داشت استاده میشد چنانچه بعد سه چهار شبانه روز آن بزرگ در عالم صحو آمد سلام کردم جواب سلام داد که شما
را از سبب من رنجی رسیده بنشینید نشستم فرمود که من از بنسگان شمس العارفین ام امروز سی سال است که درین صومعه معتکف میباشم اما ای
فرید درین سی سال حیرت و دهشت نصیب من نشد و این بیدانی که از کجاست و عاقبت روی بزمین آورد که فرمان شود فرمود که راه
راست این است پس هر که درین راه براستی قدم زد او برست و گر ذره قدم بی خبرے و دست بردار و سوخته گردد و بعد ازان این بزرگ از احوال خود
حکایت کرد که ای فرید آن روز که مرا بر درخود بار داد و هفتاد هزار حجاب بود درین میان فرمان شد که درآی چون در اول حجاب رفتم مقربان
درگاه را دیدم که ایستاده اند و سر و چشم در هوا داشته هر یکی بصفتے دیگر و نیاز ایشان کس نداند مگر خدای عزوجل و همه بزبان حال میگویند
که شتاقیم بدیدار تو بمثل این از هر حجابی میگذشتم صفت و گرد و محبان دیگر را میدیدم که یکے بدیگری مانند نے چون
رسیدم در حجاب خاص ازانجا ندا آمد که اے فلان درین حجاب کسی درآید که از جمله موجودات دنیا و آنچه در دنیاست بلکه
از خویش بیگانه شود واجب است که او درآید گفتم از همه بیگانه شدم آواز برآمد که چون از همه بیگانه شدی با ما بیگانه شو چشم پیش
کردم خود را درین صومعه دیدم پس ای فرید درین راه از همه بیگانه باید بود تا بحق بیگانه شوی بعد ازان شیخ الاسلام
فرمود که چون شب درآمد نماز شام برا و کردم چون از نماز فارغ شدم دیدم که دو کاسهٔ آش و چهار نان تنک از عالم غیب پیش
آن بزرگ مدد آمد اشارت کرد که درآی و درآمدم و آن طعام بخوردیم اما آن لذتیکه در آن طعام یافتم در هیچ طعامی نیافتم شب
هما شبانگاه کردم بامداد برخواستم دیدم که آن بزرگ ناپیدا شد انگاه بازگشتم و بطرف ملتان آمدم برادرم بهاؤالدین زکریا را

دریدم مصافحه کردم پرسید که کار خود را تا کجا رسانیدی گفتم اگر بگویم این کرسی که تو بر نشسته و رهوا شده و هنوز این سخن نیکو بر زبان نیز نیامده بود که کرسی در هوا شد بهاؤ الدین زکریا دست بر کرسی زد بر زمین فرود آمد فرمود مولانا فرید نیکو خود را رسانیده انگاه از انجا باز گشتم و در دهلی سکونت کردم خدمت شیخ الاسلام بهاؤ الدین بختیار اوشی را دریافتم چندان نعمت که در وصف نیاید در او شان دیدم انگاه خود را در پله ایشان بستم و بشرف بیعت مشرف شدم سه روز پیر من نعمت بمن روان کرد و این سخن هم بگفت که مولانا فرید کار خود تمام کرده است انگاه بمن آمد چون شیخ الاسلام سخن تمام کرد نعره زد و بیهوش شد و بیفتاد چنانچه یک شبانه روز افتاده بود چون بهوش باز آمد و لبسوئی دعا گوئی کرد و گفت مردان خدا چنین کرده اند انگاه بمقامی رسیدند لیکن این سعادت در همه کس مرکب ست و فیض نازل اما مردی باید که جد و جهد کند تا بمقامی برسد بعد ازان فرمود ای برادر درین راه تا سفر نکنی و بدل نروی و قدم بصدق نهی حاشا و کلا هرگز بمقام قرب نرسی انگاه این بیت بر لفظ مبارک راند ؎ تو راه نرفته ازان نمودند + و رنے که زدین در که برونکشودند + جان در ره دلهاست اگر میخواهی + تو نیز چنان بشوکه ایشان بودند + انگاه شیخ الاسلام بر زبان مبارک راند و سر بسجده نهاد و باز ایستاده می شد چنانچه وقت نماز در آمد در عالم تحیر مشغول شد خلق و دعا گوی باز گشت الحمد لله علی ذلک +

بتاریخ بستم روز دوشنبه ماه مذکور سنه خمس و خمسین و ست مائه دولت پای بوس حاصل شد مولانا ناصح الدین پسر قاضی حمید الدین ناگوری از ناگور آمده بود و مولانا شمس الدین برهان بخدمت حاضر بودند سخن در دنیا میرفت بر لفظ مبارک راند که در حدیث ست از رسول الله صلی الله علیه وسلم که حب الدنیا راس کل خطیئة یعنی دوستی دنیا سر همه خطاهاست انگاه فرمود قال اهل المعرفة من ترک الدنیا ملک و من اخذها هلک شیخ عبد الله تستری گفت که هیچ حجابی بزرگتر میان مولی و بنده نیست مگر دنیا زیرا که همان قدر که مردم بدنیا مشغول شوند هم بدان قدر از حق باز مانند انگاه فرمود اگر مردی خواهد که پس پشت خود بنگرد بجانب روی حجاب شود پس مردم را میباید که همه حال بدنیا مشغول نشود که هر چند که این کس بدنیا مشغول گردد از حق تعالی باز ماند انگاه فرمود که شنیده ام از زبان شیخ الاسلام قطب الدین بختیار قدس الله سره العزیز و ایشان از استاد خود روایت کرده اند که تا بنده بصیقل محبت زنگار دنیا از آئینه دل خود پاک نکند و باذکر حق تعالی موانست نگیرد و هستی غیر از میان برنخیزد و باخدا یگانه نگردد تا اینچنین نکند حاشا و کلا بخدای تعالی نتواند رسید بعد ازان فرمود که در تحفة العارفین خواجه شبلی رحمة الله علیه نوشته است که اصل صلاحیت آدمی دارد و آن تعلق بصلاحیت بدل دارد چون دل صلاحیت پذیرد آدمی بصلاح آید انگاه فرمود که دل را هم حیات ست

وهم ممات وهر دو جداگانه دارد چنانچه در کلام الله مسطور ست او من کان میتا یعنی بکثرت شغل دنیا دل میمیرد
فاحیاناً بذکر المولی پس زنده کند بذکر مولی پس فرمود هرگاه دل بلذات وشهوات ومأکولات ومشروبات دنیا
مشغول شود غفلت در وی اثر کند وهوا او را مستولی شود از هر جای اندیشه پیش خاطر آمدن گیرد وبجز
اندیشهٔ حق دل را سیاه کند وچون دل سیاه شود حکم موت پذیرد چنانچه هر زمینی که در وخاشاک
بسیار شد تخم قبول نکند گویند که این زمین مرده ست همچنان هر دلی که ذکر از ان دل برود دیو در پرده
بر آن دل مستولی شوند پس هر دلی که نشستگاه دیو شد آن دل بمیرد زیرا که انچه حق ذکر حق ست بپذیرد
وانچه سوای اوست خذلان وبطلان دارد باید که جز حق نشنود که محل سماع زندگان راست نه مردگان را
اما هرگاه تعلق دنیا از دل این کس زائل شود وهوای نفسی از وی منهی گردد وبنده بسر وقت خود پیوسته
ذاکر وشاغل باشد آن دل بنور ذکر زنده شود بعد ازان فرمود که در عمدة خواجه جنید بغدادی نوشته ست که
اصل درین راه صلاحیت دل ست وصلاحیت آن زمان حاصل میشود که درون خود را از اکل مذمومات
دنیا یعنی غل وغش وحسد وکبر وحرص وبخل پاک گرداند ودل مذموم را طهارت ازینها گفته شده ست طهارت
دهد واعمال کار درویش همین ست پس جوهر درویشی ازینجا پدید آید بعد ازان شیخ الاسلام چشم پر آب کرد
وفرمود هر درویشی که او کار دنیا شروع کرده ست ورفعت وجاه میطلبد پس بداند که او درویش نیست و
مرتد طریقت ست زیرا که فقر اعراض از دنیا ست بعد ازان هم درین محل فرمود که وقتی در بغداد بودم
پیش خواجه اجل سنجری رحمة الله علیه حکایت درویشان میرفت خدمت خواجه سنجری فرمود که در عمدهٔ
خواجه جنید می نویسد که درویش احرام ست در جملهٔ مذهب فقر که به اهل دنیا بیامیزد وبا ملوک وسلاطین
آمد وشد کند انگاه همدرین محل فرمود که در حدائق ایراد افتاده ست که وقتی بادشاه عراق سه سال
زحمت داشت خواجه شهاب تستری را طلب کرد بجهت استعانت چون ایشان بیامدند دست مبارک
بر روی مبارک فرود آوردند از برکت دعای صالح ایشان حق تعالی او را شفا داد خواجه بازگشت کفارت
آن یک ساعت که بر بادشاه رفته بود هفت سال از خلق عزلت گرفت واین سخن هم بگفت که مشائخ تکلفت
درین باب فرموده اند که صحبة الاغنیاء للفقراء سم قاتل پس حاصل این سخن آنست تا که هر چند از مردمان توانگر
پرهیز کنند بخدا نزدیک تر شوند چون محبت دنیا در دل ایشان استوار شده ست هر آئینه صحبت ایشان زیان دارد
زیرا که مذهب فقر وتقرب وطریقت آنست که ذرهٔ دوستی دنیا واهل دنیا در دل درویش نماند وقبول ورزد
خلق در دل درویش برابر شود بعد ازان سخن در ذکر افتاد بر لفظ مبارک راندکه درویش را باید در ذکر چنان
فرو شود که هر تار موی که بر تن او باشد همه زبان گردد چنانچه در کتاب اسرار العارفین نوشته دیده ام که وقتی

خواجه ابو سعید ابوالخیر قدس الله سره العزیز در ذکر بود بحضور باطن چنانچه از جمله مویهای اندام مبارک ایشان طریق آبجوی خون روان شدومی آرند که یکی از اهل بیت کاسه چوبین در زیر بازوی شیخ نهاده بود چون آن کاسه پر شد وآن را بیاشامید بعد ازان شیخ الاسلام روی سوی دعاگو کرد که اصل درین راه حضور دل است وحضور دل حاصل نشود تا از لقمهٔ حرام نه پرهیزد واجتناب از اهل دنیا ننماید زیرا که مشائخ طبقات گفته اند کسیکه از لقمهٔ حرام و از مجلس ملوک واهل دنیا دور نباشد او را گلیم پوشیدن رخصت نیست زیرا که گلیم صوف پوشیدن از انبیاست صلوات الله علیهم اجمعین واین لباس از جملهٔ ابدال واوتاد ست وزهاد وقدر گلیم کسی نداند مگر موسی کلیم الله و آدم صفی الله و ابراهیم خلیل الله و محمد حبیب الله صلی الله علیه وسلم بعد ازان همدرین محل فرمود که شنیده ام از زبان شیخ الاسلام قطب الدین بختیار قدس الله سره العزیز که وقتی بخدمت خواجه مودود چشتی در چشت ده سال ملازم بودم در خدمت ایشان چنانکه همه وقت حاضر بودمی گاهی ندیدم که قدم مبارک ایشان بر در هیچ بادشاهی وملوکی رفته باشد جز در نماز جمعه بعد ازان هم از ایشان شنیدم که چون درویشی بر بادشاه وملوک برود پس گلیم از و باید ستد و هرچه بروی از اسباب درویشی بود بستانند واورا اجازت دهند که از درویشی خود را بدر کند واگر بیرون نرود جامه وگلیم اورا در آتش بسوزند زیرا که چون درویش درمیان اهل دنیا برود و با ایشان آمیزش کند پس بدانند که درویش نیست مدعی کذاب ست زیرا که بعضے از اهل طریقت ومشائخ طبقات را دیده ام که چون ایشان را مهمی دیا حاجتی پیش آمدی گلیم صوف را پوشیدے وزنجیر در گردن کردی وآن را در مناجات شفیع آوردندی حضرت حق تعالی آن مهم را باجابت رسانیدی بعد ازان شیخ الاسلام روی سوی دعاگوی کرد وفرمود هر که جامهٔ پشمین بپوشد دیر نشاید که لقمهٔ چرب و شیرین بخورد و با اهل دنیا بیامیزد چون چنین نکند در لباس اولیا سلوک خیانت کرده باشد بعد ازان همدرین محل فرمود که در آثار العارفین نوشته دیده ام که یکی از مریدان خواجه ذوالنون مصری رحمة الله علیه بر درگاه بادشاه آمد و شد بسیار میکرد و مقدار وجه ستر عورت داشت خواجه ذوالنون مصری فرمود تا آن مرید را بیاورند خواجه لباس گلیم از وی بستد و بسوخت و بچشم غضب بسوی او بدید و گفت لباس انبیا و عارفان را میان مردمان خبیث میگردانی و میخواهی که همین جامه پوشیده پیش حضرت الهی بیائی بعد ازان همدرین محل فرمود که می آرند امام مالک رحمة الله علیه سه پیراهن پوشیدی چون وقت نماز در آمدی هر دو پیراهن بکشیدی و با پیراهن میانه نماز گزاردی از ایشان پرسیدند فرمود پیراهن ظاهر نظر خلق بوجه ریا و رسم افتاده ست و در پیراهن باطن بوی حرص و حسد و غل و غش رسیده ست و پیراهن میانه ازین هر دو شک فارغ ست پس بدین اولی تر که نماز گزارم همدرین محل شیخ الاسلام چشم پر آب کرد و گفت متقدمان چنین کرده اند

انگاه بجای رسیده اند همچنان بود که وقت نماز در آمد شیخ الاسلام بنماز مشغول شد خلق دعاگوئی باز گشت الحمد لله علی ذلک

بتاریخ بست و هفتم ماه مذکور سنه خمس و خمسین و ست مائه سعادت پای بوس میسر شد شیخ جمال الدین متوکل و عزیزان دیگر حاضر بودند و شمس دبیر و شیخ نجم الدین نیز بخدمت نشسته حکایت در شب معراج و فضیلت آن افتاده بود بر لفظ مبارک راند که بزرگ شبی ست شب بست و هفتم رجب زیرا که رسول الله صلی الله علیه وسلم را در شب بست و هفتم ماه رجب معراج شده بود پس هر که این شب را زنده دارد دلیل این بود که او را شب معراج بود و سعادت معراج دریابد و ثواب او در نامهٔ اعمال او بنویسند انگاه همدرین محل فرمود که وقتی دعاگوئی طرف بغداد مسافر بودم درون شهر در آمدم از هر کسی حکایت بزرگان و مسکن ایشان پرسیدم الغرض درویشی بود او را نشان یافتم که در کنار دجله غاری ست همانجا میباشد چون بخدمت آن درویش رسیدم او را در نماز یافتم چندان صبر کردم که آن بزرگ از نماز فارغ شد روی بزمین آورد م اشارت کرد بنشین نشستم اما چون هیبت و عظمت که او را دیدم کسی را ندیده بودم روی او چون ماه شب چهارده تابان بود چون ماه شب مذکور بر من درخشید و روی مبارک سوی من کرد فرمود که از کجا می آئی گفتم از اجودهن آن بزرگ گفت هر که با ارادت نزد درویشان آمد مرد بزرگ خواهد شد چون آن بزرگ این سخن فرمود روی بر زمین آوردم بعد ازان حکایت خود آغاز کرد که ای مولانا فرید امروز پنجاه سال باشد که درین غار مسکن دارم خورشم من خار و خاشاک ست و من از بندگان خواجه جنید بغدادی قدس الله سره العزیز بست و هفتم ماه رجب بود ای فرید امشب که گذشت ما بیدار بودم فضیلت این شب را حکایت بگویم اگر بشنوی روی بر زمین آوردم که فرمان شود گفت امروز قریب سی سال ست نمیدانم که شب چگونه است و پهلوی من بر زمین نیامده اما شبی که گذشت هم بر مصلی در خواب شدم دیدم که آسمان اول هفتاد هزار فرشتگان مقرب بر زمین آمدند و روح مرا بالا بردند چون در آسمان اول رسیدم دیدم که آنجا فرشتگان استاده اند و هر دو چشم در هوا داشته تسبیح میکنند که سبحان ذی الملک والملکوت آوازی آمد که ازان روز باز که ایشان آفریده شده اند چشمها در هوا داشته تسبیح ایشان همین ست بعد از آنجا روح مرا گذرانیدند و در آسمان دوم بردند همچنین در هر آسمانی که بردند عجائبات قدرت خدای تعالی عز و جل را تماشا میدیدم که در وصف نیاید و بقدرت الهی که آفریده شده رسیدم و در زیر عرش آنجا آواز بر آمد که بالیست باستادم جملهٔ انبیا و اولیا حاضر بودند جد خویش جنید را دیدم که استاده ست و سر فرو افگنده و هیچ نمیگوید چنانکه آواز بر آمد که ای فلان گفتم لبیک ای بار خدایا فرمان شد نیکو آمدی و انچه حق عبادت ست بجا آوردی اکنون نخستین کافات عبادت تو همین ست که جائی تو در علیین داده ام من از حد شاد شدم و سر بسجده نهادم فرمان شد که سر بر کن سر بر کردم گفتم

ازین بالاتر روم آوازبرآمد که ای فلان ازین بالاتوان رفت معراج تو همین جاست چون کار خود ازین بیشتر
کنی مقام تو بیشتر شود اما آن کسانیکه از تو کامل ترهستند ایشان را تا حجاب عظمت ست چون این آواز شنیدم
نزدیک جدّ خود خواجه جنید آمدم و سر خود را در زیر قدم آوردم دیدم که سر خود فرو داشته پرسیدم که
یا جد شما چرا سر فرو افگنده اید فرمود که آنزمان که ترا انجا حاضر آوردند درین حیرت بودم نباید که برخلاف ما
بوده باشی و یا در بندگی خدای تعالی تقصیر کرده باشی و من شرمنده گردم و گویند که نبسه جنید برخلاف بود
همچنان بیدار شدم خود را درین مقام یافتم پس ای فرید هر کس که در کار خدای است خدای عزوجل در کار اوست
درین صورت مرد میباید که در کار کردن مرتبهٔ خود را پیش برد انگاه فرمود هر که شب بیدار باشد البته بهید
آنست که او را این سعادت روزی کند این دعا گوئی ملازم خدمت ایشان بودم و ایشان بعد از نماز خفتن
نماز عکوس میکردی و پیوسته پای خود بسته و خود را آویزان میکردی تا صبح برآمد بعد ازان شیخ الاسلام
فرمود که درین شب صد رکعت نماز آمده است در هر رکعتی بعد فاتحه اخلاص پنج بار چون از نماز فارغ شود
صد بار صلوة گوید بعد ازان سر بسجده نهاده هر حاجتی که بخواهد حاصل گردد انشاء الله تعالی بعد ازان
فرمود که از شیخ معین الدین سنجری قدس سره شنیدم گفت امشب شب رحمت ست هر که این شب را
زنده دارد امید ست که از رحمت خدا یتعالی بی نصیب نماند بعد ازان فرمود که در خبرست از رسول الله
صلے الله علیه وسلم که شب از آسمان هفتاد هزار فرشتهٔ مقرب با طبقهای پر از نور فرو می آیند
و درون هر خانه در روند هر کس که این شب را زنده داشته باشد و از معاصی دور بود فرمان رب العزة
ذوالجلال چنان میشود که بر سرهای ایشان این طبقهای نور نثار کنند شیخ الاسلام چشم پر آب کرده فرمود که چرا
باشد که مردم خود را ازین نعمت محروم کنند و در کار خدای عزوجل غفلت نمایند شیخ الاسلام درین فواید بود که
شیخ بدر الدین غزنوی باکش نفر درویش بیامدند و روی بر زمین آوردند فرمان شد که بنشینید بخن سماع
افتاد هر کسی چیزی نمیگفت چنانچه شیخ جمال الدین هانسوی فرمود که سماع راحت دلهاست و جنبش
اهل محبت که در بحر آشنائی شنا میکنند همدرین میان شیخ الاسلام فرمود که آری بسم آشنایان همین ست که
چون نام آشنا شنوند آشنائی نمایند بعد ازان شیخ بدر الدین غزنوی عرضداشت کرد که بیهوشی اهل سماع
از کجاست شیخ الاسلام فرمود ازان روز که ایشان ندائی الست بربکم شنیده اند بیهوش شده اند آن
بیهوشی تا هنوز در ایشان مرکب ست پس این زمان ایشان چون این سماع می شنوند آن بیهوشی در
ایشان اثر میکند و بیهوش میگردند انگاه شمس دبیر روی بر زمین آورد عرضداشت کرد آنروز که ندائی الست
بربکم در آمد ارواح جمله یکی بودند فرمودند که آری چون همه بلی گفتند هندو و جهود و ترسا چگونه شدند شیخ الاسلام

فرمود که امام محمد غزالی رحمة الله می نویسد که چون حضرت حق ندائی الست بربکم در داد جمله ارواحها برابر بودند بحدی که شنیدن ندا الست بربکم چنها صف شدند صف اوّل بدل و بزبان گفتند قالوا بلی یعنی هستی پروردگارما و در زمان سجده کردند و آن صف انبیاء و اولیاء و صدیقان و صالحان بودند اما صف دوّم بدل گفتند بلی و بزبان نگفتند و در سجده شدند چون بدل یقین دانستند آخر سلمان می شوند و این صف آن طائفه که اول از شکم بند و پیدا می شوند و آخر خداوند تعالی ایشان را دولت ایمان روزی میکند اما صف سوّم بزبان گفتند بلی و بدل نگفتند و سجده کردند و باز در دل کراهت آوردند که چرا سجده کردیم آن مسلمانان بیا شند و آخر عیاذا بالله منها کافر می میرند اما صف چهارم بلی بزبان گفتند نه از دل و نه سجده کردند آن طائفه اند که اول و آخر از شرف اقرار بیگانه اند بعد ازان شیخ الاسلام چون بدین حرف رسید فرمود که اهل سماع که در سماع بیهوش میگردند ایشان هم ابتداء ندا الست بربکم شنیده بودند که بیهوش شدند پس این همان بیهوشی ست که تا غایت روز در ایشان مرکب ست همین که نام دوست می شنوند حرکت و حیرت و ذوق و بیهوشی پیدا می آید و آن همه از معرفت ست یعنی تا آن زمان که شناخت دوست در میان نباشد اگر کسی هزار سال عبادت کند ذوق طاعت نیابد و نیابد زیرا که چون ندانند که آن طاعت برای که میکند و مقصود ازین طاعت همین ست که این سخن اهل سلوک و اهل عشق و مشائخ طبقات گفته اند زیرا که در کلام مجید فرمان می شود ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون و درین آیه امام زاهدی نویسد معنی آنست که نیافریدم آدمی و پری را مگر از بهر بندگی اما اهل سلوک می نویسند که یعبدون ای لیعرفون مقصود ازین شناخت دوست ست تا اول او را شناسی ذوق طاعت نیابی زیرا که در عشق مجازی به بین که چون شخصی بر کسی عاشق می شود تا آن زمان که او را نمی بیند و نمی شناسد عاشق نمی شود و تا به آشنایان او آشنائی نمیکند آشنا نمیگردد پس در حقیقت و طریقت نیز همین حکمت ست تا آنکه خدای عزوجل را شناسی و تا با ولیاء او آشنا نشوی یعنی تا در زمرهٔ ایشان نه بندی حاشا و کلا که در طاعت و عبادت ذوق نیابی بعد ازان شیخ الاسلام ذکره الله بالخیر فرمود که مقصود ندا الست بربکم همین شناخت دوست ست یعنی تا خدای را شناسی ذوق طاعت نیابی بعد ازان محمد شاه نام گوینده بود که او پیش او حد کرمانی سرود گفته ست آن روز با یاران خود بیامد روی بر زمین آورد و فرمان شد بنشین بنشست شیخ جمال الدین هانسوی و شیخ بدر الدین غزنوی رحمة الله علیهما حاضر بودند فرمان شد که سماع در دهند چون گویندگان سماع در دادند شیخ الاسلام از جای برخاستند و در رقص شدند چنانچه هفت شبانروز در رقص بودند چون وقت نماز در آمدی نماز را میکردند و باز در سماع می شدند بعد هفتم روز هشیار شدند و غزل اینکه گویندگان که میگفتند ملامت کردن اندر عاشقی راست +

ملامت کے کند آنکس که بیناست + نه هر تر دامنی را عشق زیبد + نشان عاشقی از دور پیداست +
نظامی تا توانی پارسا باش + که نور پارسائی شمع دلهاست + بعد ازین سخن در سلوک رفت فرمود که
اهل سماع طائفه اند چون ایشان در سماع و تحیر مستغرق میگردند اگر صد هزار تیغ در آنوقت بر سر ایشان بزنند
ذره ازان خبر نباشد انگاه فرمود آنزمان که مردم در عالم تحیر در هوای دوست متحیر میباشند آن دم اورا
از هیچ آینده خبر نمی باشد پس اگر هزار ملک در آن ساعت در گوش او در آیند و بگوش دیگر بیرون روند
او را خبر نباشد انگاه درویشان بخدمت شیخ الاسلام عرضداشت کردند که ما مسافر انیم میخواهیم جای روان
شویم خرج نداریم شیخ الاسلام بر فور خسته خرما پیش داشت درویشان را داد که بردید چون بیرون
آمدند همه در پیش یکدیگر گفتند که خسته خرما را چه کنیم که این درویش داد خواستند که بیرون اندازند چون
نظر در شت کردند تمام خسته خرما زر گشته بود اقرار کردند و باز گشتند خواجه درین فوائد بود که بانگ
نماز در آمد خواجه مشغول شد خلق و دعاگوی باز گشت الحمد لله علی ذلک +

بتاریخ بست و ششم روز پنجشنبه شعبان سنه خمس و خمسین ست مائة دولت قدمبوس حاصل شد
شیخ جمال الدین هانسوی بخدمت حاضر بود سخن در راندن مقراض افتاده بود بر لفظ مبارک راند که
در سیر العارفین نوشته دیده ام که چون مسلمانی خواهد که در ارادت پیری در آید اول غسل کند اگر تواند
شب را زنده دارد و خیریت خود از حضرت حق درخواست کند اگر شب را زنده داشتن نتواند در روز
پنجشنبه وقت چاشت گاه و یا در روز دوشنبه عزیزان و صالحان جمع کند و سجاده بیندازد و مستقبل قبله
بنشیند بعد ازان دو رکعت استخاره بگزارد پس انگاه مرید را پیش خود نشاند و آیات متبرکه بخواند و بروی بدمد
و پیش از آنکه آیات قوارع خوانده باشد مرید را بگوید که استغفار گوید پس انگاه مستقبل قبله بنشاند
بعد ازان مقراض در دست گیرد و تکبیر گوید به آواز بلند سه بار و وقت راندن مقراض میان اهل سلوک
خلاف است بعضی گفته اند که وقت تکبیر گفتن روی در نفس اماره شمرده گیرد و قصد نماید که به حرب بیرون
می آیند و غواخوانده به نسبت غازی لشکر اسلام در محارب بانگ تکبیر بلند آمده است بهمان دستور تکبیر بگوید
تا فرشتگان بمدد در آیند و آنانکه میگویند راست و درست ست و کلمه لاحول ولا قوة الا بالله العلی العظیم
بر زبان براند و بار دیگر وسوسه نکند چون از تکبیر سه بار فارغ شود یکبار کلمه توحید بگوید و بست و یکبار
صلوات گوید و بست و یکبار استغفار گوید چون فارغ شود مقراض بر سر مرید راندن گیرد اول یک موی
از ناصیه او بستاند بعد ازان بگوید ملکا بادشاها بنده گریخته از حضرت تو بوده ست امید که در بندگی تو در آید و چون بندگان در حلقه عبودیت
گوش هر دو این میان انجمن باشد آن هم عبرت او گردد بعد ازان یک موی دیگر از ناصیه راست او بستاند و یک موی از ناصیه چپ ازین هر سه

مامور یکے کند و بعضے گفتہ اند کہ یک معنی از ناصیہ او بستاند زیادہ نگیرد و قول صحیح آنست کہ حسن بصری روایت
کردہ است از امیر المومنین علی کرم اللہ وجہہ کہ ہمچنین رعایت مقراض کردن بہتر از دیگران باشد زیرا کہ
خلیفہ اہل صفہ اوست و این حدیث در باب اوست انا مدینۃ العلم و علی بابہا بعد ازان دعا گوی عرض
کرد کہ مقراض راندن از کہ آمدہ است فرمود از مہتر ابراہیم خلیل اللہ صلوات اللہ علیہ و علی نبینا مری و
تلقین راندن از جبرئیل علیہ السلام بعد ازان ہم درین محل فرمود کہ روزی حبیب عجمی و حسن بصری رحمۃ اللہ
علیہما نشستہ بودند مردی بیامد و گفت من مرید فلانم گفتند نشان باز گوی کہ پیر تراچہ فرمودہ است
گفت پیر من مقراض راندہ و ہیچ نگفت ہر دو بزرگوار فریاد کردند کہ ہو مضل ضال ازین اشارت ہمچنین
روشن می شود کہ پیر را باید کہ احوال مرید را عارف باشد بعد ازان شیخ الاسلام روی سوی حاضران کرد
و فرمود کہ شیخ را این مقدار قوت باید کہ چون کسی بہ نیت ارادت بخدمت در آید بنظر نور معرفت و قوت
ذات خود زنگار سینہ او را صیقل دہد تا ہیچ کدورتی و سینۂ او نماند و چنان روشن کند کہ چون آئینہ و اگر خود
چنین نباشد او را نشاید کہ مرید گیرد چون خود ہمچنین نیست بیچارہ گمراہ راچہ ارشاد کند الگاہ بر لفظ مبارک
راند چون مردم خواہند کہ خود را بارادت شیخی و یا صاحب ولایتی در آرند میباید کہ حرکات و سکنات
نفوس ثلثہ او نظر کند و تامل نماید کہ این بخفیہ مبتلای نفس امارہ است قال اللہ تعالی و ما ابری نفسی ان
النفس لامارۃ بالسوء بعد ازان در نفس لوامہ او نظر کند کہ این بخفیہ مبتلای لوامہ است قال اللہ تعالی
فلا اقسم بالنفس اللوامۃ بعد ازان نظر بر نفس مطمئنہ کند قال اللہ تعالی یا ایتہا النفس المطمئنۃ ارجعی الی
ربک راضیۃ مرضیۃ بعد ازان نظر در اوصاف قلوب سلیمہ او کند کہ وی قلب سلیمہ دارد باز چون این
جملہ را کہ گفتم بصیقل نظر ضمیر خود روشن گرداند بعد ازان دست دہد و بشرف بیعت مشرف گرداند اگر کسی
بطریق سنت اہل سلوک مشائخ مقراض راندن و گرفتن نداند ہم او گمراہ شود و ہم این بیچارہ کہ در ارادت
او در آید بعد ازان شیخ الاسلام چشم پر آب کرد و فرمود این حکایت آن روز بشر حافی تائب شد
خود باز آمدہ پشیمان گشتہ روی بدرگاہ خواجہ جنید بغدادی آورد و بر دست ایشان تائب شد و چنانچہ رسم
مقراض و خرقہ بود او را بپوشانید بعد ازان خواجہ بشر حافی باز گشت و تا آن زمان کہ بزیست نعلین چوبین در پای
نکرد سوال کردند کہ خواجہ چرا نعلین نمی پوشی فرمود ندچہ مجال باشد کہ بر بساط بادشاہان نعلین بپوشم یکی از سبب
این ست کہ نمی پوشم دوم آنکہ در آنروز کہ با خدای عزوجل آشتی کردم پای برہنہ بودم اکنون شرم می آید
نعلین چگونہ پوشم بعد ازان بر لفظ مبارک راندکہ اہل سلوک فرمودہ اند کہ ہر کرا از مریدان شیخ بر قانون
مذہب و سنت و جماعت نبندد و حکایت او موافق کتاب اللہ و سنت رسول اللہ تعالی نباشد او مبتدع است یعنی

زیراکه دود از آتش خبر میدهد و مرید از پیر خود و لهذا بیشترین مریدان در ضلالت میباشند از اینجاست که پیر کامل نداشته اند آنجا کار بحسن ارادت ست و کمالیت زیراکه مقراض سنتی ست از اسرار الهی و هیچ کس بدین سر مطلع نیست اگرچه بعضے گفته اند که مقراض قطع علائق ست میان بنده و مولی پس مقراض اینچنین کاری دارد اندازه بر کسی نباشد که دست گیرد پس معلوم شد که درین راه بے مجاهده و مشقت اثر قبول نباشد. بعد ازان فرمود که دل مومن عظمتی و کرامتی دارد در حضرت الهی اما خلق از اصلاح دل غافل اند لاجرم در ضلالت و گمراهی می افتند کما جاء اصل السلوک فی القلوب لقوله علیه السلام قلب المؤمن عرش الله تعالے بعد ازان فرمود درویشی که هنوز در هفتاد حجاب بود ذره دران روشنی راه نیافته باشد و خواهد که مرید کند و خبر از راندن مقراض و خرقه نداشته باشد چنانچه خود گمراه ست آن بیچاره را نیز گمراه کند و در ضلالت اندازد پس درویش عالم میباید و صاحب قوت تا راندن مقراض و دادن خرقه هیچ خلافی میان سنت و جماعت نرود انگاه بداند که پیر و مرید هر دو گمراه هستند بعد ازان فرمود که خواجه شقیق بلخی رحمة الله علیه در دلیل الشافی مینویسد که هر کرا از خلق عزلت نداده اند پندار که از عزلت حق دور گرداند زیراکه اختلاط خلق و اهل آن فقیر را از زیان خالی نیست و مرروندہ و جوینده مولی را باز میدارد چنانچه در سلک سلوک نوشته دیده ام از خواجه بایزید بسطامی قدس الله سره العزیز که سالک این مسلک را میباید که بی حاجت از خانه بیرون نیاید و بمردمان فاش ننشیند مگر به مجلس عالم و با وجود آن سخن بے حاجت نگوید انگاه تاثیر بندگی خود به بیند تا چه روشنی در ضمیر او پیدا آید بعد ازان بر لفظ مبارک راند که چون پیر مقراض بر سر مرید براند اول بگوید تا او در حال غسل کند و چیزے شیرینی بدست خود در دهن او بگذارد اما بدین نیت سه بار خود بگوید بحضرت الوهیت که الهی بنده خود را بذوق طلب اه خویش شیرین گردان بعد ازان اگر نشسته خلوت ست خلوت فرماید و اگر نه سکوت و ارادت تلقین نماید بعد ازان فرمود که در اسرار العارفین نوشته دیده ام که خلوت چهل روز ست و بعضے گفته اند که هفتاد روز و بعضی نود و نه روز اما قول معتبر این ست که شیخ عبد الله تستری گفته لیکن در طبقهٔ جنیده به دوازده سال ست و نزد یک طبقهٔ بصریه بست سال اما بر قول اکابر اهل سلوک تعین ست مقصود آنکه ریاضت مغلوب کردن نفس اماره است و عزلت محبوس کردن خنگ نفس ست اما سلمانی را نکرد اما سلوک در مذهب مشائخ طبقات مراقبه ست که در خلوت بجز مراقبه دیگر اختیار نکند چون خواهد که در عزلت و خلوت نشیند جامهٔ سرخ و بپوشد تا از برکت آن جامهٔ او را روشنای حاصل گردد و زیرکه خرقه دادن همین ست و بعض از مشائخ طبقات گفته اند چنانچه خواجه فضیل عیاض و خواجه حسن بصری رحمة الله علیهما نوشته اند که اول پیر را می باید طاقین خود بر سر مرید نهد بعد ازان تلقین ذکر نماید

ومیگویند که سه ذکر ست اول لا اله الا الله دوم سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر سوم یا حی یا قیوم اگر چنانچه ذکر اول اختیار کند نه بار بگوید لا اله الا الله ده بار بگوید محمد رسول الله و بست و یکبار کلمهٔ سبحان الله بعد ازان سی بار یا حی یا قیوم اما باید که به آواز بلند گوید که اهل او نیز از استماع آن حظی بگیرند و بهرهٔ برند و چنان نگوید که همسایگان بشنوند بعد ازان فرمود که در طبقهٔ جنیدیه دوازده بار ست و نزدیک ما نیز اما شیخ الاسلام فرمود که چندان ذکر بگوید که هر تار موی که بر تن اوست زبان گردد و همدرین محل بر لفظ مبارک راند که یحیی پیغمبر در وقت ذکر گفتن چنان بیهوش شدی که روی بصحرا نهادی و از غلبات شوق بآواز بلند گفتی که ای منزه از مکان خود غریبت کن که دلم پر شد از اندیشهٔ ذکر تو و اگر خود بگویم و ذکر تو نباشد در آن زمان بمیرم بعد ازان فرمود شیخ الاسلام خواجه یوسف چشتی قدس الله سره العزیز در شرح الاسرار نوشته است که ذوالنون مصری رحمة الله علیه فرموده که شیخ و مرید همچو دایه ست و طفل و هر گاه بچه بدخوئی کند دایه را بچیزے دیگر مشغول کند تا کودک خوشدل شود و اُنس گیرد پس همچنین پیر مرید را گاهے ذکر فرماید و گاهی قرآن خواندن ارشاد نماید تا بدگیر چیز قرار نگیرد و بعد ازان فرمود که این قدر هم بگوید که با اهل دنیا بسیار نیامیزد و بایشان صحبت نکند که صحبت مردم دنیا دل فقیر را پریشان میدارد همدرین محل فرمود که هیچ چیز درویش را زیان کار تر از صحبت توانگران نیست چون درویش عزلت گیرد کار دین و دنیاوی ساخته گردد بعد ازان شیخ الاسلام بر زبان مبارک راند که همه حال پیر و مرید همچنین میباید که بالا شرح داده شده است آدمیم بر سر مدعا اگر کسے را شیخے کامل نباشد کتاب اهل سلوک را پیش خود دارد و متابعت آن نماید تا بمقابه ارادت و مقراض هم رسد انگاه فرمود شیخ را واجب ست که مرید را وصیت کند تا از صحبت ملوک و اهل دنیا کسان را که سگ دنیا میگویند اجتناب نماید و طالب شهرت و ثروت نباشد و سخن زیاده نگوید و قدم خود بے حاجت دیگر جائی نبرد که در آنجا و دران راه اصل از دنیا باز بودن ست که حب الدنیا راس کل خطیئة بعد ازان همدرین محل فرمود که از سجاده دور نشود مگر بقدر حاجت زیرا که صاحب طریقت گفته اند چون دانشمندے هر روز بطلب دنیا بگردند پس علم حلال و حرام که بیان کند و اگر صوفی در کوچه و بازار رود و اقامت سلوک و سجاده کند و بعد ازان بر لفظ مبارک راند که ابو بکر شبلی رحمة الله علیه فرموده که علامت روندگان راه قبول آنست و بهر طریق که باشد شب جمعه را اقامت کند و ذکر یا در تلاوت یا در نماز اما فاضل ترین آنست که نماز بگزارد و صفت معراج همین ست که الصلوة معراج المومنین واقع شده بعد ازان فرمود که اهل سلوک گفته اند که اصل سلوک ریاضت ست و ثمرهٔ ارادت غرضکه بنده خود را از اهل دنیا و صحبت اغنیا و ملوک و هوائے نفس دور دارد و صحبت صالحان اختیار کند بر حکم این حدیث قال النبی صلی الله علیه وسلم

صحبة الصالحین نور و رحمة للعالمین الحمد لله علی ذلک ؛

بتاریخ یازدهم ماه مذکور سنه خمس وخمسین وستمائة دولت پای بوس حاصل شد سخن در جماعتی افتاده بود که بنماز مشغول می شوند و به استغراق تمام از خود خبر ندارند بر لفظ مبارک راند که در وقتی از غزنین مسافر بودم درویشان را دیدم از حد مشغول بودند شب همانجا بر ایشان بودم چون روز شد حوضی نزدیک شهر بود انجا رفتم تا تجدید وضو کنم درویشی را دریافتم از حد ضعیف بود از حال او پرسیدم فرمود امروز مرا مدت ست که زحمت عارضه بر شکم دارم ازان ضعیف ام الغرض امروز هم نزدیک آن درویش بودم چون شب در آمدی زحمت او قوی تر می شدی معلوم شد که هر شب این درویش را صد و بست رکعت نماز وظیفه بود هر بار که بقضای حاجت برفتی در آمدی وغسل کردی و دوگانه نماز گزاردی همچنین در آن شب شصت کرت در آب رفت وغسل بکرد و دوگانه نماز بگزارد و آن وظیفه خود تمام کرد آخر بار چون در آب در آمد جان بحق تسلیم کرد بعد ازان شیخ الاسلام چشم بر آب کرده های های بگریست و فرمود زهی راسخ الاعتقاد که در بندگی او بود تا آخر نفس ازان قاعده برنگشت و تا آنرا سرانجام نرسانید جان بدوست نداد انگاه فرمود که این کس را رحمتی و دردی می شود پس بدانند که ویرا از گناه پاک سازد و دلیل خیریت او ست بعد ازان فرمود که روضه بخدمت شیخ سیف الدین ماخرزی رحمة الله علیه در بخارا بودم مردی بخدمت ایشان بیامد و سلام کرد و گفت یا امام من مالی دارم امروز مدتی ست که در آن مال مانقصان پدید آمده ست و وقتی از اوقات اعضا را هم زحمت میشود شیخ سیف الدین ماخرزی قدس الله سره العزیز فرمود که ای برادر چون مومن را مال نقصان پزیرد قصوری در زکوة پدید آمده باشد و در نفس که مرض پیدا آید دلیل صحت ایمان بود انگاه همدرین محل فرمود که اصحاب تابعین در آثار خود مینویسند که فردای قیامت آمنا وصدقنا فقرا را چندان درجه دهند که جمیع خلائق آرزو خواهند که ای کاش که در دنیا ما فقیر حال بودیم و طائفه مریض را چندان ثواب دهند که همه خلق آرزو کنند که ای کاش ما نیز در دنیا رنجور حال بشدیم تا به این مراتب میرسیدیم بعد ازان فرمود که مردم را میباید که در کرد گار خود برآید و بداند همه دردی و محنتی که میرسد از کجاست زیرا چه طبیب نفس خود هم خود میباید بود انگاه شیخ الاسلام چشم بر آب کرد و بگریست و این مثنوی بر لفظ مبارک راند ؎ اے بسا دردکان ترا دارو ست ؛ اے بسا شیرکان ترا آهو ست ؛ بعد ازان سخن درین باب افتاده بود که میباید همه حال عقیدة در باب درویشان و حسن ظن در حق ایشان نیک بود تا از برکت شان انکس در حمایت حق بود بعد ازان همدرین محل بر لفظ مبارک راند که شیر خان والی اوچه و ملتان بود در حق دعاگوی چندان عقیده نداشت که بر زبان آید یا را دحق او این بیت گفته میشد ؎ فهو کم از حال منت نیست خبر ؛ انگه خبرت شود که فهو من خری ؛

بعد از چند روز همان سال کفار دران دیار رسیدند تمام نهیب کردند و ببردند انگاه همدرین محل فرمود که روزے
بطرف سیوستان مسافر بودم خدمت شیخ اوحد کرمانی را دریافتم رحمة الله علیه مرا در کنار گرفت و فرمود زهی
سعادت که بر ما رسیدی الغرض در جماعت خانه او نشسته بودم همچنان دو فقیر درویش صاحب نعمت بیامدند
و یکدیگر را اظهار کرامات و بزرگی سخن میگفتند بعد ازان تا اینجا سخن کشید که اگر کسی صاحب ولایت ست
کرامتی میان خویش اظهار کند گفتند اول شما بنمائید که پیش قدم درویشانند شیخ اوحد کرمانی نیز روی سوے
درویشان کرد و گفت والی این شهر بالفعل بر ما عقیده ندارد و ما را وقتی از اوقات تصدیع میدهد اگر
از میدان امروز سلامت باز آمد عجب بود همین که خواجه اوحد کرمانی این لفظ بر زبان مبارک راند آشنده
بیامد و خبر گفت که همین زمان بادشاه این شهر گوئی در میدان بیاخت از اسپ خطا کرد و گردن مهرهٔ او
بشکست و برجا بمرد انگاه درویشان روی سوی دعاگوئی کردند که شما نیز بنمائید دعاگوئی سر در مراقبه کرد
بعد از زمانی سر برآورد و گفتم چشم پیش کنید درویشان سر در پیش کردند خود را و مراد خانه کعبه استاده
دیدند زمانے همدران مقام باز آمدیم درویشان اقرار کردند که اینک درویشی ست بعد ازان دعاگوئی
و شیخ اوحد کرمانی روی بدرویشان آوردیم که ما کار خود کردیم شما نیز قدم بنمائید تا تماشا کنیم همین که این سخن
گفتیم درویشان سر در خرقه کردند ناپیدا شدند خرقها خالی افتاده ماند انگاه شیخ الاسلام روی سوے
دعاگوئی کرد و فرمود مولانا نظام الدین هر که در کار خدا ست خدا در کار اوست یعنی هر که در خدمت
حق تعالی تقصیر نکند و انچه رضائی دوست باشد آن بکند و بر نفس کار زار چون غازیان بکند بعد
ازان هر چه رضای آنکس باشد حق جل و علا هر چه پیش او موجود دارد بعد ازان فرمود که وقتی جانب
بدخشان مسافر بودم در آن شهر بزرگان اولیا بودند چنانچه عبد الواحد نبسه شیخ ذو النون مصری قدس الله
سره العزیز بیرون شهر میان غاری مسکن داشت چون شنیدم نزدیک آن غار شدم دیدم که آن بزرگ
زار و نزار گشته یک پای او درون غار ست و پای دوم بیرون و خود بر یک پای نهاده استاده و آن را
بریده در عالم تحیر استاده و چشم در هوا ماند نزدیک او شدم سلام کردم روسوی من کرد و گفت بالیست سه
شبانروز استاده بودم بمن التفات نکرد بعد از سوم روز در عالم صحو آمد گفت اے فرید نزدیک من میای که
سوخته گردی و دور مرو که مسخ گردی اما بشنو حال ما جرائی ما امروز هفتاد سال ست که درین غار استاده
بودم عورتی را دیدم که میگذشت خاطر من میل کرد خواستم که بیرون آیم هاتف غیب آواز داد که اے
مدعی عهد این بود که بغیر ما آویزش نکنی کار د موجود بود این پای را ازان بریده بیرون انداختم زیرا چه
بهنوای نفس بیرون آمده بود اکنون قریب سی سال ست کم یا بیش داخل این هفتاد سال عمر که اینچنین در عالم تحیر

مانده ام ومی ترسم که فردای قیامت این روئی چگونه خواهم نمود درین حال شرمنده ام انگاه ملک المشائخ فرمود که شب همانجا کردم دیدم که بوقت افطار شیر و قدری دروخرما در طبق کرده پیش آن بزرگ آوردند و بنهادند شمار کردم ده عدد خرما بود فرمودای فرید هر روز پنج خرما وظیفهٔ من بود امروز ده عدد آمده ست پنج خرما ازان تست بیا شیر بستان وافطار کن چون آن بزرگ شیر و خرما پیش نهاد دعاگوئی روی بر زمین آورد و باز گشت و آن را تناول کرد آن بزرگ هم در عالم خود مشغول شد همچنان خلیفه بدخشان باکوکبهٔ بادشاهی خود بیامد روی بر زمین نهاده بایستاد آن بزرگ فرمود چه حاجت داری که آمدهٔ خلیفه گفت در سیوستان والی مفسد مال نمیدهد اجازت میطلبم که بروبیارم تبسم کرد چوبی پیش داشت برفور آن چوب بردست گرفت و جانب سیوستان بینداخت گفت به نزدم والی سیوستان را چون خلیفه اینچنین دید باز گشت چند روزے نگذشته بود که کسان او مالهای فراوان آوردند و حکایت کردند والی سیوستان دربار عام داده بود و بر تخت نشسته حکم میکرد و درین میان با چوب دستی از دیوار بیرون آمد بزد و گردن از تن او جدا شد بر زمین افتاد و بمرد این آواز بر آمد که شیخ عبد الواحد ما به بدخشان ست این دست دست او بود که این را بکشت بعد ازان شیخ الاسلام فرمود که چند روز ملازم صحبت ایشان بودم آخر خصمت این دعاگوئی ازانی داشتند انگاه به اجازت آن بزرگوار باز گشتم و شیخ الاسلام بنماز گزاردن مشغول شد ✦

بتاریخ سیزدهم ماه مذکور سنه خمس وخمسین وستمائة دولت قدمبوس میسر شد سخن در بزرگی شیخ ابو الغیث یمنی افتاده بود و شیخ سعد الدین حمویه بر لفظ مبارک راند که شیخ ابو الغیث یمنی قدس الله سره العزیز از حد بزرگ بود و شیخ یوسف الحسنی و شیخ شهاب الدین سهروردی و شیخ فرید الدین عطار و شیخ عثمان هارونی قدس الله اسرارهم را دریافته بود و بزرگان دیگر را نیز بعد ازان فرمود که درمین ملا مغل نازل شدند ما گرد گرفتند خواجه ابو الغیث در صومعه بود خلیفه روی بدیشان نهاد عرضه داشت کرد از حال آمدن مغل برفور خواجه ابو الغیث چوبکی خرد پیش داشت بر دست خلیفه داد خواجه ابو الغیث گفت که چون شب در آید این چوب در لشکر ایشان پرتاب کن چون شب در آمد بحکم اشارت خواجه همچنان کرد هزار هزار میان لشکر کافران افتاد چنانکه یکدیگر خود را هلاک کردند آخر معلوم شد که لشکر سبز پوشان بود که کفار را بجهنم رسانید. چون روز شد یک نفر از میان مغل زنده باز نگشت بعد ازان همدرین محل حکایت کرد که شیخ قطب الدین بختیار اوشی قدس الله سره العزیز فرمود که وقتی من و شیخ جلال تبریزی و شیخ [illegible] قدس سره در ملتان بودیم و آن روز قباچه والی ملتان بود بیامد و عرضداشت کرد که مغل نزدیک شهر رسیده [illegible] چه میفرمایند شیخ قطب الدین نیزی داشت او را داد که برو جانب لشکر ایشان بفرست بحکم اشارت خواجه همچنان کرد

یک نفر مغل نمانده بود همه رو بگریز نهادند بعد ازان همدرین محل فرمودند که درمین اسماک باران شده بود
خلق در قحط هلاک شدند کشتها خشک میگشت باران از آسمان نمی آمد خلیفهٔ یمن با جملهٔ خلائق بر شیخ ابو الغیث
رجوع بردند و گفتند که دعائی باران بخواهند فرمودند فردا جمله بنمازگاه من حاضر شوید چون روز شد بحکم
اشارت شیخ خلق بنمازگاه حاضر شدند شیخ ابو الغیث بیامد و بالای منبر برفت حمد و ثنای خداوند و درود بر
مصطفی صلے اللہ علیہ وسلم بگفت بعد ازان سوی آسمان روی کرد و گفت الٰہی اگر طاعت من بحضرت تو
قبول ست باران رحمت بفرست هنوز این سخن از زبان نه برآمده بود که باران رسید چندان ببارید که
پنج شبانروز آب ازان شهر کم نشد و خلق آن دیار سوگند خوردند که تا عمر اینچنین باران وقتی نشده بود
بعد ازان حکایت نقل ایشان فرمود آنروز که شیخ ابو الغیث نقل خواهد کرد نماز بامداد گزارده بود و بر مصلّا
بر حکم قانون هر روزه قرار گرفته بود و مشغول بود چنانچه اشراق بگزارد و مسیب یاری در خدمت ایشان
حاضر بود او را گفت غسال را طلب کن و جامه سپید و چه و خوشبو موجود آر یار بحکم اشارت غسال را
طلب کرد و همه چیز آورد بعد ازان گفت که این مقام خالی کنید تا شهسواران خدای راجای برآید
شیخ سورهٔ یٰسٓ اغاز کرد هر گاه تا اینجا رسید که فسبحان الذی بیده ملکوت کل شئ والیه ترجعون روی باز کرد
و قضا نمود و جان بدوست تسلیم کرد و از گوشهٔ خانه آواز برآمد که دوست به دوست پیوست ملک الموت
چکار دارند انگاه شیخ الاسلام های های بگریست و نعره بزد و بیهوش شد و چون بهوش باز آمد این
مثنوی بر زبان مبارک راند ؎ در کوئی تو عاشقان چنان جان بدهند * کانجا ملک الموت نگنجد هرگز *
انگاه همدرین میان غلبات شوق فرمود که چون ایام عمر مهتر موسیٰ صلوات اللہ و سلامہ علیہ بسر آمد روزی
در راه میگزشت و چون مستان میخرامید که با ملک الموت ملاقات شد سلام کرد جواب سلام باز داد و پرسید که
تو کیستی گفت ملک الموت مهتر موسیٰ در شوق و اشتیاق بود دست برآورد و طپانچه بر روی ملک الموت چنان
زد که از پیش مهتر موسیٰ علیه السلام گریخت گفت بار دیگر نیایم چون ملک الموت بمقام خود باز آمد سر بسجده نهاد
و گفت الٰہی مرا بر کسی فرستادی که اگر از پیش او نمی گریختم مرا هلاک کردی انگاه خطاب آمد که ای ملک الموت
تا بدانی که میان محبان ما غیرے کار ندارد ما و انیم و دوست با بعد ازان مهتر موسیٰ روز دوم نماز گزارده
مستقبل قبله در بیت المقدس نشسته بود مهتر جبرئیل علیه السلام در آمد و سلام کرد بعد از سلام صلوات فرستاد
سیبی از بهشت آورده بود بدست مهتر موسی علیه و علی نبینا الصلوٰة والسلام داد همین که مهتر موسیٰ آن سیب را
بوی کرد بوے دوست از سیب در دماغ او برفت نعره بزد و جان بداد چون شیخ الاسلام این حکایت تمام کرد
بگریست چنانچه در همهٔ حاضران گریه اثر کرد و نعرهٔ از مجلس برخاست و شیخ الاسلام بیهوش شد این مثنوے

برزبان مبارک راند ؎ در کوئی تو عاشقان چنان جان بدهند + کانجا ملک الموت نگنجد هرگز + آنگاه همدرین محل فرمود که بزرگے از مشائخ کبار وقتی با جمیع اصحاب خود بر سر روضهٔ مهتر موسیٰ صلوة الله وسلامه علی نبینا و علیه رسید از روضهٔ مهتر موسیٰ آواز بر آمد رب ارنی انظر الیک آن بزرگ فرمود اینک عشق اگر زنده بود همچنین بود اگر مرد همچنان ست وچون خواهد خواست همچنان خواهد خواست آنگاه فرمود چون فقراء حیات شود مهتر موسیٰ علیه السلام دست در کنگرهٔ عرش زند و فریاد کند رب ارنی انظر الیک اگر او را در آن حال فرشتگان نگیرند جملهٔ قیامت از بسیاری اشتیاق برهم زند بعد ازان شیخ الاسلام روی سوے من کرد که طالب باید که در محبت و عشق مطلوب در هر حال مستغرق شده دریاد او باشد و هر روزی و هر ساعتے و هر لحظه و هر لمحه عشق او باید که زیادت شود تا ازان طائفه گردد که پیش ازین بود آنگاه بارها در غلبات شوق این مثنوی بر زبان مبارک راند ؎ در کوئی تو عاشقان چنان جان بدهند + کانجا ملک الموت نگنجد هرگز + بعد ازان همدرین محل فرمود که وقتی جوانی در حالت نزع بود و او یکی از واصلان حق بود چون عمرے سپری شد ملک الموت از شرق تا غرب گشت هیچ جا آن جوان را نیافت باز در مقام خود آمده سر بسجده نهاد و مناجات کرد که خداوندا آن جوان را نمی یابم که نام او از تختهٔ پاک شده است فرمان آمد که در فلان خرابات بود چون ملک الموت باز آمد و ان خرابه تفحص کرد و نیافت باز بازگشت و در مقام خود آمد فرمان خدا تعالیٰ در رسید که یا ملک الموت جان دوستان نتوانی که قبض کنی و یا ایشان را ببینی و دریابی اما آنجا که دوستان اند ایشان دریاد او بر نام و بهوای او چنان جان بدهند که خبر ندارند بعد ازان شیخ الاسلام قدس الله سره العزیز چشم پر آب کرد و های های بگریست و این مثنوی بر زبان مبارک راند ؎ در کوئی تو عاشقان چنان جان بدهند + کانجا ملک الموت نگنجد هرگز + بعد ازان همدرین محل فرمود که از ان وقت که برادرم شیخ بهاؤ الدین زکریا قدس الله سره العزیز نقل خواهد کرد پسر بزرگوار ایشان صدر الدین پیش در استاده بود مردی بیامد مکتوب بر دست او داد و گفت این مکتوب باز نکنی فرمان ست که بدست شیخ صدر الدین بده تا او بر دست شیخ بهاؤ الدین زکریا رساند تا او بخواند شیخ صدر الدین به عنوان نام بخواند های های بگریست و گفت دانم که طالب دوست نیامد مگر ملک الموت که بدین صورت آمده گفت آری گفت شما چرا نمی روید فرمود مرا فرمان ست که بر دست شما بدهم خدمت شیخ را شما بدهید همین که شیخ صدر الدین نامه بیاورد شیخ بهاؤ الدین مشغول بود چون فارغ شد روے بر زمین آورد و این مکتوب بر دست شیخ داد چون شیخ این مکتوب را بستد باز کرد و بشرف مطالعه مشرف گشت فرمود دو رکعت نماز بگزارید آنگاه سر بسجده نهاد و جان بداد و از درون نعره بر آمد که شیخ بهاؤ الدین بدوست پیوست

انگاه شیخ الاسلام قدس الله سره العزیز نعره بزد و بیهوش شد و در بیهوشی این لفظ بر زبان مبارک آورد
روزے باشد که مانیز چنین شوم و بدست رسم و این بیت میخواندند ؎ در کوئی تو عاشقان چنان جان بدهند *
کانجا ملک الموت نگنجد هرگز * انگاه درین محل حکایت شیخ سعد الدین حمویه رسید فرمود از حد بزرگ بود بمسجدے
رسید آنجا چند روز قرار گرفت در آن شهر مسلمانان زحمتی بودند این ماجرا شنید فرمان شد هر که مرضی و زحمتی
دارد پیش من آرید بحکم اشارت شیخ جمله بیماران را پیش آوردند دست مبارک خود بر ایشان فرود می آورد
حق تعالی از برکت دست او چندین هزار بیمار را صحت داد انگاه باز گشت و در غزنین آمد چند نفر معیوب و بے
بودند انجا دست بر ایشان فرود آورد بفضل خدای تعالی از برکت دست مبارک ایشان را نیز صحت شد
بعد ازان شیخ سعد الدین در اوچه رسید چون نقل ایشان نزدیک شد همدران روز که شیخ نقل خواهد کرد با
جمله یاران بیرون آمد زمین صحرا بود مستقبل قبله سورة البقره آغاز نمود تا اشراق ختم قرآن کرد در سجده
افتاد و جان بداد آوازے بر آمد چنانچه همه حاضران شنیدند که بنده نیکبخت بود بخدای تعالی رسید بعد ازان
شیخ الاسلام چشم پر آب کرد و این بیت بر زبان مبارک راند ؎ در کوئی تو عاشقان چنان جان بدهند *
کانجا ملک الموت نگنجد هرگز * بعد ازان همدرین محل فرمود که شیخ سیف الدین باخرزی رحمة الله علیه را
رسم بودی جائی که نماز گزاردی همانجا در خواب شدے تا ثلث شب بگذشتی انگاه برخواستی امام مؤذن
حاضر بودے نماز خفتن بگزاردی و بیدار بودی تا صبح عمر او همچنین بگذشت بعد ازان همدرین محل فرمود که
مردے در بخارا شبی در خواب دید که مشعل سوزان از دروازه بخارا بیرون میرفت بیدار شد بخدمت
بزرگے آمد و خواب خود بگفت آن بزرگ تعبیر کرد که صاحب نعمتی از بخارا نقل خواهد کرد همدرین محل فرمود که
شیخ سیف الدین باخرزی نیز پیر خود را در خواب دید که ایشان میگوید که اشتیاق بسیار شد دران هفته
تذکیر متواتر گفت دران تذکیر ذکر فراق بود و وداع خلق همه حیران که چه میگویند سخن در وداع و فراق میگویند
انگاه تسخیر تمام آورد روی سوئی جمع آورده گفت که ای مسلمانان بدانید که پیر من مرا در خواب میخواند و
من میروم خیر باد این بود که گفتم فرو آمد در خانه رفت همان شب که نقل خواهند کرد جمله اصحاب نشسته بودند
و مشعل می سوختند شیخ سیف الدین در فراق پاسی از شب گذشته که بزرگے صوف پوشیده سیب بر دست
گرفته بیامد روی بر زمین آورد و آن سیب بدست وی داد بوی کردن همان بود و جان بحق تسلیم شدن
همان بعد ازان شیخ الاسلام چشم پر آب کرد و بگریست و این مثنوی بر زبان مبارک راند ؎
در کوئی تو عاشقان چنان جان بدهند * کانجا ملک الموت نگنجد هرگز * بعد ازان شیخ الاسلام
و شیخ بدر الدین غزنوی و مولانا اسحاق را فرمان داد که شما این مثنوی بگوئید تا ما رقص کنیم خدمت شیخ را

وقتی پیدا شده بودکه تا سه شبانروز از خود بیخود میمودند بعد ازان در عالم صحو افتاد والحمد لله علی ذلک +

بتاریخ بست و پنجم ماه مذکور سنه الیه دولت پای بوس میسر شد چند نظر در دلیش از خدمت شیخ بهاؤالدین زکریا قدس الله سره العزیز آمده بودند حکایت در سلوک میرفت شیخ الاسلام بر لفظ مبارک راندکه راه طریقت همه رضا و تسلیم ست نفسی اگر کسی شمشیر بر گردن زند بران راضی باشی دم نزنی شیخ الاسلام بر لفظ مبارک راندکه هرکه اینچنین بود او درویش ست همدرین سخن زالے خراشیده چشم گریان و دل بریان بیامد و روی بر زمین آورد شیخ فرمود نزدیکتر بیا چون آن زال بیامد شیخ الاسلام آهسته از و پرسید که کیف حالک زال گفت اے بزرگوار امروز بست سال ست که فرزندی از من جدا شده نمیدانم در حیات ست یا در رحمات خدمت شیخ الاسلام قدس الله سره العزیز سر در مراقبه کرد تا دیری در بحر مکاشفه مستغرق بود چون سر برآورد در روسوی آن زال کرد و گفت پسر تو بیامد زال چون بشنید روی بر زمین نهاد و بازگشت و در خانه رفت ساعتی برنیامده بود که پسر پیش در بیامد و دستک زد زال پرسید که بر در ضعیفان کیست گفت منم فلانی پسر تو زال پیش در بیامد و جگر گوشهٔ خود را بدید در کنار گرفت درون خانه برد و پرسید که کجا بودی گفت از نیجا هزار و پانصد کروه گفت امروز چگونه آمدی گفت بر کنار دریا ایستاده بودم خاطر من سوی تو کشان شد میگریستم ناگاه مردی سپید موئی خرقه پوشیده از نزدیک آب پیدا شد فرمود که چرا میگریی کیفیت حال باز گفتم گفت اگر من ترا ببرم چه کنی این سخن او مرا بغایت دشوار نمود آن درویش گفت دست مرا دہ و چشم پیش کن و همچنان کردم خود را بدیدم که بر در خانهٔ خود ایستاده زال دریافت که آن شیخ الاسلام ست بر فور بیامد و سر در قدم آن حضرت آورد و بازگشت بعد ازان شیخ الاسلام بر لفظ مبارک راندکه سخن درین بود که اگر روی یا طاعتی از متعبد فوت شود گوئی که آن برابر مرگ ست بعد ازان شیخ الاسلام همدرین محل فرمود که وقتی در خدمت شیخ یوسف چشتی قدس سره حاضر بودم یک نفر صوفی بیامد روی بر زمین آورد و گفت امشب بخواب دیده ام که میگوید فلانرا نزدیک رسیده است شیخ الاسلام و شیخ یوسف چشتی قدس الله سرهما روی سوی آن مرد کرد و گفت دیشه روز از تو نماز بامداد قضا شده است چون او اندیشه کرد همان بود که خدمت شیخ الاسلام فرموده بود ضرورت باشد که آن خواب بتو ناپذیر زیرا که از صاحب ورد هرچه فوت شود محل مرگ ست چنانچه می آرند وقتی قاضی رکن الدین رحمة الله علیه سورهٔ یٰسین وظیفه بود آنروز فوت شد بر اسپ سوار شده بود از اسپ خطا کرد پائے مبارک ایشان بشکست آخر الامر چون گرد خود بر آمد آنروز سورهٔ یٰسین نخوانده بود بعد ازان شیخ الاسلام قدس الله سره العزیز بر لفظ مبارک راندکه صاحب ورد را باید که آنچه وظیفه باشد اگر در روز نتواند

در شب بخواند بهیچ حال وظیفهٔ خود را ترک ندهد که شومی ترکِ ورد او بهمه ساکنانِ شهر اثر کند و آن شهر را خرابی پدید آید بعد ازان همدرین محل فرمود که وقتی سیاحی بر دعاگوئی آمده بود از حالت و مشق حکایت کرد که چون آنجا رسیدم آن شهر را خراب یافتم که زیاده از بست خانه آباد نبود از خرابی آن شهر تفحص کردم گفتند که در شهر مسلمانان همه سُنّی بودند صاحب ورد چنانچه چند نفر مسلمان وظیفهٔ خود ترک دادند یک سال بر نیامده بود که مغلان در آمدند و جمله شهر را خراب کردند از شامتِ ترکِ وردِ ایشان این شهر خراب شده است و مسلمان را اسیر کردند شامتِ ترکِ ورد چنین باشد بعد ازان شیخ الاسلام فرمود که شیخ معین الدین سنجری را قدس الله سره العزیز رسم بود چون کسی از همسایگان نقل کردی بر جنازهٔ او برفتی و بعد از باز گشتن خلق بر سرِ گور او بنشستی او رادی که معتاد آمده است تمام کرده باز گشتی چنانچه یکی از همسایگانِ ایشان در اجمیر نقل کرد بحکمِ قانون و نبال جنازهٔ او برفت چون او را دفن کردند خلق باز گشت و خواجه بر سرِ گور او بماند بعد از زمانی برخاست شیخ الاسلام قطب الدین میگوید که من برابر بودم دیدم که گونهٔ ایشان دمبدم متغیر شد و همان زمان برقرار خود باز ماند برخاست و استاده شد درین سخن گفت که الحمد لله بیعت نیکو چیزی ست شیخ الاسلام قطب الدین او را از ان حال سوال کرد فرمود از زمان که این مرد را دفن کردند و خلق باز گشت نشسته بودم و بدیدم که فرشتگانِ عذاب بیامدند خواستند که او را عذاب کنند همچنان شیخ عثمان هارونی قدس الله سره العزیز پیدا شد این سخن بگفت که او از مریدانِ من ست چون خواجه عثمان این سخن بگفت نفر فرشتگان فرمان شد بگویید که این برخلاف تو بوده است خواجه فرمود آری اگرچه برخلاف ما بوده است اما چون خود را در ریقهٔ این درویش بسته است نخواهیم که او را عذاب کنند فرمان آمد که اے فرشتگان دست از مریدِ شیخ بدارید که او را بدو بخشیدم بعد ازان شیخ الاسلام قدس الله سره العزیز چشم پُر آب کرد و فرمود که نیکو چیزی ست خود را در ریقهٔ یکی بستن انگاه این مثنوی از زبان شیخ قطب الدین یاد داشت فرمود ؎ گر نیک شوم مرا ازایشان گیرند + ور بد باشم مرا بدیشان بخشند + انگاه فرمود که وقتی مرا حالتی پیدا شد روی سوی حاضران کرد و بر لفظ مبارک راند که اگر گویندگان باشند سماع بشنویم قضا را آنروز گویندگان حاضر نبودند مولانا بدر الدین اسحاق تمام مکتوبات و رقعات و جزآن که در خریطه داشت دست انداخت همان مکتوب که بوده است برآمد و آن را بخدمتِ شیخ الاسلام آورد فرمود که بایست و بخوان چنانچه مولانا بدر الدین اسحاق بایستاد و بخواند که فقیر حقیر ضعیف نحیف محمد عطا که بندهٔ درویشان ست و از سر و دیده خاک قدمِ ایشان چون این قدر بخواند شیخ الاسلام بشنیدن حالی دگر وقتی پیدا شد که دروی هم و فهم اینکس نیامد فرباعی مکتوب این یاد کردند رباعی آن عقل کجا که بکمالِ تو رسد + وان دیده کجا که در جمالِ تو رسد +

گیرم که تو پرده بر گرفتی زجمال ٭ آن روح کجا که در جلالِ تو رسد ٭ انگاه شیخ الاسلام را یک شبانه روز
درین رباعی ذوق سماع گرفت و بیهوش بود بعد ازان حکایت شیخ الاسلام بختیار اوشی افتاد قدس الله سره
العزیز بر لفظ مبارک راند شیخ قطب الدین و شیخ جلال الدین تبریزی قدس الله سرهما العزیز ملاقات کردند
حکایتِ سیاحی میکردند و عاگوئی بخدمتِ ایشان حاضر بود شیخ جلال الدین تبریزی قدس الله سره العزیز
حکایت آغاز کرد که وقتی جانب قونیه مسافر بودم بسیار بزرگان را خدمت کردم الغرض بزرگی را دریافتم
نزدیک شهر سعادت قدمبوس ایشان حاصل شد غاری بود که در آنجا بزرگے مسکن داشت چون بدو رسیدم
اورا در نماز دریافتم چندان صبر کردم که از نماز فارغ شد سلام کردم جواب سلام باز داد که علیکم السلام یا
شیخ جلال الدین من متحیر و حیران ماندم که او نام من چه داند آغاز کرد که نبائی العلیم الخبیر آنکس که ترا بمن آورد
همون خبر کرد که جلال الدین درویش می آید بر فور روی بر زمین آوردم فرمان شد که بنشین بنشستم آن بزرگ
حکایت کرد که وقتی در شهر صفاهان بودم درویشی را دریافتم پیری با عظمت صد و پنجاه سال عمر او بود از
بندگان خواجه حسن بصری رحمة الله علیه هر که از مسلمانان و غیر ذلک بهر مهمی که می آمدند هنوز آن بزرگ را دریافتی
که مهم ایشان آخر رسیدے بعد ازان گفت که من هزار و هفت صد پیر را خدمت کردم هر یکی نصیحتے و پندی گفته اند
اما از آنجمله آخر کسی بود که مرا پند داد خواجه شمس الدین و العارفین بود که او فرمود ای درویش اگر بخواهی که
بخدای تعالی برسی و بدو نزدیک شوی از دنیا بیزار شو و از اهلِ دنیا دور ماندن درویش هم از سبب علائق
دنیا است که سرهمه خطاها همین حب دنیا است هر که از اهلِ دنیا بیزار شد بخدای تعالی رسید پس ای جلال الدین
مردانِ خدا از همه بریده اند تا بخدای تعالی رسیده اند بعد ازان شیخ جلال الدین گفت من بشب هما نجا بودم وقت
افطار دیدم دو قرص جوین از عالمِ غیب پیدا شد آن بزرگ یکی پیشِ من نهاد که افطار کن چون افطار کردم فرمان داد که
برو در فلان گوشه مشغول شو تا شب گزشته بود که می بینم مردی جامهٔ صوف سبز پوشیده و هفت شیر برابر او آمدند
سلام کردند و مقابل آن پیر نشستند و گاهی گرد بر گرد میگشتند مرا لرزه در وجود افتاد که یارب این چه بندگانند که
با شیران انس گرفته اند الغرض کلام الله آغاز کردند تا آخر پاس وه ختم قرآن کردند بعد از تلاوت بر خاستند
و تجدید وضو ساختند باز در تلاوت مشغول شدند چون صبح دمید من نیز برابر ایشان نماز گزاردم مرا این بزرگ
فرمود که این برادرم خضر ست آرزوئی دیدن او بود چون این سخن بگفت بار دوم مصافحه کردم بسیار شفقت بر من
ارزانی داشت انگاه آن بزرگ و آن شیران روی بر زمین آورده باز گشتند انگاه من خواستم وداع شوم
آن بزرگوار گفت ای جلال چون میروی برو اما باید که بندگانِ خدای تعالی را خدمت کنی و خود را در پلهٔ
ایشان بندی و در کار خدای تعالی اهمال نکنی بر سر مقامی برسی اما درین راه که خواهی رفت لب آبی ست نزدیک

آن آب دو شیر اندر راهزن چون آنجا برسی اگر آن شیر ضرر تو خواهند نام من بستان که بسلامت خواهی گذشت
بعد ازان شیخ جلال الدین گفت من روی بر زمین آوردم و باز گشتم چون در آن مقام رسیدم آن هر دو شیر را
دیدم که نعره زنان بر من زور آوردند بدین قصد که مرا پاره پاره کنند چون نزدیک رسیدند بانگ بر شیران
زدم و گفتم که از فلان بزرگ می آیم و زیارت او کردم و بخانهٔ خود میروم همین که نام آن مرد شنیدند دویدند
و سر بر پای من مالیدند و باز گشتند تا سلامت بمقام خود باز آمدم آنگاه شیخ الاسلام قدس سره بر لفظ مبارک
راند که چون خدمت شیخ جلال الدین حکایت تمام کرد خدمت شیخ قطب الدین حکایت مسافری خود آغاز
کرد که در مبدء حال وقتی در شهری رسیدم و در ان شهر درویشی بود و کرانهٔ آن مسجدی خراب و ویران
مسجد منارهٔ که آن را هفت مناره میگفتند اما یک مناره بود بخدمت ایشان دعائی رسیده بود آن را
هفت دعا میگفتند و دعا یکی بود و دوگانهٔ نماز هم آمده است هر که این دعا را بخواند و در ان مسجد دوگانه بگزارد
خواجه خضر را ملاقی شود و شبی از شب های ماه رمضان شیخ قطب الدین نور الله مرقده فرمود که در ان مسجد
رفتم و دوگانه گزاردم و بر ان مناره بر آمدم و این دعا بخواندم و فرود آمدم ساعتی توقف کردم جای هیچکس را
ندیدم گونه نومید باز گشتم و از مسجد بیرون آمدم ناگهان مردی را دیدم ایستاده بر من بانگ زد و گفت درین
مکان ها چه میکنی گفت اینجا آمده بودم تا ملاقات خواجه خضر حاصل کنم دوگانه گزاردم و درین مسجد دعا که
آمده است خواندم و این دولت میسر نشد در خانه میروم آن مرد گفت خضر را چه خواهی کرد که او سرگردان
همچو تست از دیدن او چه شود مگر تو دنیا میطلبی گفتم خیر انگاه گفت درین شهر مردی است که خضر بر در خانهٔ
او می آید دوازده بار رفته است و بار نیافته من و آن مرد بزرگ درین سخن بودیم که مردی نورانی جامهای
سبز پوشیده پیدا شد آن مرد بتعظیم تمام پیش او رفت و در پای او افتاد بعد ازان آن مرد چون نزدیک
من رسید روی سوی آن مرد پیشینه کرد و گفت این درویش را می دانی دارد یا دنیا می طلبد
آن مرد گفت نه دنیا میطلبد نه او را می دانی دارد اما آرزوی ملاقات من و تو دارد همدرین بودیم که بانگ
نماز بر آمد از هر طرف درویشان و صوفیان پیدا شدند و تکبیر گفتند یکی پیش رفت و امامت کرد و نماز بگزارد
در تراویح دوازده سیپاره بخواند در دلم گذشت که اگر بیشتر تواند بهتر باشد الغرض چون نماز تمام کرد هر کسی
بطرفی رفتند من بجای خود آمدم چون شب دیگر شد بگاه وضو ساختم و در مسجد رفتم تا صبح آنجا بودم هیچ آفریده را ندیدم
چون شیخ الاسلام این فوائد تمام کرد در نماز مشغول شد خلق و دعا گوئی باز گشتند الحمد لله علی ذلک +

بتاریخ پنجم ماه رمضان المبارک سنه خمس و خمسین و ستمائه دولت قدمبوس میسر شد عزیزان اهل صفه
حاضر بودند سخن در ماه رمضان بود بر لفظ مبارک راند که ماه رمضان بزرگ ماهی است درین ماه ابلیس لعین را بند میکنند

تا از و مسلمانان ایمن باشند و جملہ درہائی رحمت میکشایند و درین ماہ ہر روزی و ہر شبی پس ہر آدمی یک فرشتہ
طبق رحمت بر دست گرفتہ از آسمان فرود می آیند فرمان می شود کہ چون بندگان من روزہ افطار میکنند
این طبق رحمت بر سر او نثار میکنید بعد ازان بر لفظ مبارک راند کہ روزہ سری ست میان بندہ و مولی ہر عبادتے
کہ مردم میکند آن را مکافات معین ست بر خود اما ثواب روزہ کسی نداند مگر خدای عزوجل زیرا چہ خدا تعالی
میفرماید کہ الصوم لی و انا اجزی بہ روزہ مراست و من دانم کہ ثواب روزہ چہ دہم انگاہ فرمود کہ این ماہ را
سہ قسم نام ست قسم اول را دہلہ رحمت قسم دوم را دہلہ مغفرت قسم سوم را دہلہ از آزادی این آتش دوزخ نام نہادہ اند
پس در دہلہ اول رحمت ست و برکت از آسمان بر بندہ منزل میگردد و در دہلہ دوم ہمہ مغفرت ست و
آمرزیدن ست و بخشیدن در ہر ساعتی لحظہ و لحظہ نیست کہ لک و لک مسلمانان آمرزیدہ نشود و در دہلہ سوم
آزادی جملہ مسلمانان روزہ دارندگان این ماہ از آتش دوزخ ست خلاصی دہند و آزاد کنند بعد ازان
بر لفظ مبارک راند کہ ہر کہ در آمدن ماہ مبارک رمضان شاد شود حق تعالی او را ہیچ وقتی غمناک نگرداند و
برکت و خیر در کسب او روزی کند و ہر کہ در رفتن این ماہ مبارک غمناک شود او را خدای تعالی شادی ہای
دو جہانی روزی کند و ہیچ غمناک نگرداند بعد ازان بر لفظ مبارک راند کہ داشتن روزہ ماہ رمضان ثواب ہزار
سال در نامہ اعمال او بنویسند و ہمان قدر بدی پاک کنند انگاہ فرمود کہ شب قدر نیابند مگر در دہلہ آخر
این ماہ و از شمردہ شب بیشتر شب قدر ست مرد را می باید کہ درین شب ہا غافل نباشد تا از سعادت آن شب
محروم نماند بعد ازان ہمدرین محل فرمود کہ مردان معنی را تمام سال شب قدر ست و نعمت آن شب در
ایشان مرکب پس مقام با راحت ہمان ست کہ این کس بدولت شب قدر میرسد بعد ازان فرمود کہ
بزرگان و خواجگان درین شب ہای ماہ رمضان ہر شبی در تراویح ختم قرآن کردندی ہمدرین محل فرمود کہ
شیخ عثمان ہارونی قدس اللہ سرہ العزیز در ہر شب در تراویح دو ختم قرآن کردی چنانچہ در ماہ رمضان
شصت ختم می شدی انگاہ فرمود وقتی طرف غربی دعاگوی مسافر بود در مسجد امام حدادی در ماہ رمضان
فرود آمدم بزرگے بود از حد با عظمت او را شیخ عبد اللہ محمد باخزری گفتندی او دران مسجد امامت کردی
ہر شبی سہ ختم قرآن مینمودی و چہار سیپارہ دیگر بخواندی چنانچہ دعاگوی در آن ماہ ہمانجا بود دنبال او این
سعادت ہا بردم انگاہ فرمود کہ درین کار تا آنچنین نکنی و مجاہدہ نہ سازی ہرگز بمقام نرسی زیرا چہ اہل صفہ
میگویند کہ درین راہ مجاہدہ بسیار ست انگاہ بر لفظ مبارک راند کہ خواجہ بایزید بسطامی قدس اللہ سرہ العزیز
ہفتاد سال مر خدای عزوجل را طاعت کرد یگان دوگان سال نفس را آب نداده اند و ہیچ آرزوئی بنفس
نرسانیده انگاہ بازیافت بعد ازان چون بارشد ہاتف آواز داد کہ ہنوز آلایش دنیا بر داری تا آن را نیفگنی

بیشتر نتوانی آمد گفت الٰہی من ہیچ ندارم آواز برآمد کہ گرد برآری چون تمام نگاہ گرد پوستینی و کوزہ خالی بود بیرون انداخت انگاہ درین مقام رسید چون شیخ الاسلام بدین حرف رسید چشم پر آب کرد و ہائی ہائی بگریست و گفت بایزید با پوستین و کوزہ خالی بار نیافت مردم با چندین علائق دنیا حاشا و کلا کے بار یابند بعد ازان روی سوی حاضران کرد و فرمود کہ اینک ماہ مبارک رمضان ست کسی باشد کہ در نماز تراویح ختم کنم ہمہ روی بر زمین آوردند و درین سخن متکفل شدند کہ زہی سعادت انگاہ شیخ الاسلام در ہر شبی در ہر تراویح دو ختم کردی و در ہر رکعت دہ سیپارہ اکثر خواندی و ہنوز یک پاس شب باقی بودی کہ فارغ شدی در آن ماہ دعا گوئی نیز در برابر بود بعد ازان در کشف و کرامات سخن افتادہ بر لفظ مبارک راند کہ وقتی شیخ جمال الدین او چہ رحمۃ اللہ علیہ و دعا گوئی یکجا بودیم او درویش صاحب نعمت و با قوت بود چنانچہ من و او ہر دو نشستہ بودیم چند نفر درویش از طائفۂ قلندران با سیخہائی آہنین در کمر کردہ بیامدند سلام گفتند و نزد شیخ جمال الدین او چہ بنشستند ہر کسی ازان قلندران بر مزاج درشت سخن میگفتند چنانچہ در آن ایام در جماعتخانہ شیخ جمال الدین جغرات حاضر نبود ایشان بر عکس جغرات طلبیدند چنانچہ شیخ جمال الدین او چہ روی من دید و من روی او کہ چکنم گفتم رو وانے پیش جماعت خانۂ شما میرود آنجا حوالہ کنم تا بروند و بر لب آب جغرات بخورند شیخ جمال الدین روی بدرویشان آورد گفت کہ درین آب بروید اگر جغرات حاجت ست درویشان را از حد و شوار نمود برخاستند بر آب رسیدند چون نظر کردند تمامی آب جغرات گشتہ بود آنقدر کہ توانستند بخوردند شیخ جمال الدین روی بدرویشان کرد و گفت کہ درون رفتہ بنشینید و آرام کنید ہمدرین محل فرمود از بزرگے او حکایت کرد کہ وقتی مردی دیگر از حج بیامد روی بر زمین آورد و گفت من در حج بودم شمارا در طواف بدیدم کہ طواف میکردند شیخ جمال الدین بانگ زد کہ اے نادان حکایت مردان فاش میکنند دم در کش کہ مردان خدا اے زیر گلیم می باشند این خود چہ چیز ست کعبہ پیش درماست اگر مردان بخواہند تا تو چشم پیش کنی از مشرق تا مغرب بگردند و باز در مقام خود بیایند ساعتی نگذشتہ بود کہ درین محل دست آن مرد بگرفت و گفت چشم پیش کن او چشم پیش کرد شیخ را و خود را بر سر کوہ قاف دید نزدیک آن فرشتہ کہ بر کوہ قاف موکل ست ہمان زمان باز بمقام خود آمد شیخ را و خود را دید اقرار کردہ باز گشت و این سخن گفت کہ آری درست گفتہ اند کہ مردان خدای را کس نداند مگر خدای عزوجل انگاہ خدمت شیخ الاسلام قدس اللہ سرہ العزیز بر لفظ مبارک راند کہ شیخ جمال الدین او چہ را وقتی کسے در نماز ندیدے ہر گاہ وقت نماز آمدی او ناپیدا شدی آخر معلوم شد کہ بر خانۂ کعبہ نماز گزاردی و در کعبہ ہمان لحظہ بیامدی شیخ الاسلام ہمدرین حکایت بود کہ بھوگی پیر مجاہدہ کشیدہ از راہ در رسید و بخدمت شیخ الاسلام در آمد روی بر زمین آورد و از ہیبت حضور شیخ الاسلام

نتوانست که سر برآرد همچنان سر بر زمین نهاده ماند چون نظر شیخ بر او افتاد با هیبت سخن داد که سر برکن سر برکرد
و دست پیش کرده بایستاد شیخ الاسلام روی سوی او کرد که اے جوگی از کجائی و چگونه جوگی از هیبت هیچ
نگفت چون دو سه کرت از و مبالغه پرسیده شد انگاه آهسته آغاز کرد که وهشت حضور حضرت ذوالمنن چنان
اثر کرده است که سخن از من بیرون نمی آید بعد ازان شیخ الاسلام روی سوی دعاگوئی کرد و گفت این
جوگی بدعوی بر ما آمده است چون او روی بر زمین آورد در خاطر گزشت که روی او بر زمین سخت باد
در زمان همچنان شد هر چند که میخواست که سر برکند نمیتوانست اگر آن جوگی را دعوی مستغفر نشدے
تا قیامت همچنان افتاده بودی بعد ازان شیخ الاسلام رو بدان جوگی آورد که کار خود تا کجا رسانیدی گفت
کمالیت جوگیان همین ست که چون جوگی بکمالیت رسد در هوا شود شیخ الاسلام گفت بشتاب تا تماشا کنیم
جوگی بر فور در هوا شد شیخ الاسلام نعلین مبارک خود بجانب او پرتاب کرد بفرمان خدائی عزوجل آن نعلین
نیز بر سر جوگی برفت هر طرفی که آن جوگی در هوا می شد نعلین شیخ الاسلام بر سر جوگی میزد بر فور فرود آمد
و اقرار کرد و گفت نعلین کسی را که این مرتبه ست او خود چگونه خواهد بود بر فور آن جوگی مسلمان شد
و یکی از واصلان حق گردید بعد ازان جوگی همدرین محل حکایت آورده کیفیت آغاز کرد که فرزندان
نیک و بد در عالم پیدا می شوند از سبب آنکه خلق مباشرت کردن نمیدانند تا از حال خویش فرزند
نیک آمد الغرض تمامی کیفیت بگفت دعاگوئی روزی این حقیقت را در خدمت بندگی شیخ الاسلام بیان
کردم تبسم فرمودند که مولانا نظام الدین نیک بود که شما خود آموختید اما ترا چکار آید هم بدو بگزاری بعد ازان
همدرین محل درویشی با چند نفر درویشان صوف پوش از بیت المقدس رسیده بودند بخدمت شیخ
الاسلام بیامدند روی بر زمین آوردند فرمان شد بنشینید بنشستند هر یکی آن بزرگ نظر بر روی مبارک
شیخ الاسلام میکرد سر فرو میکردند آن درویش را چون طاقت نماند بر خاست سر در قدم آورد و گفت
ای مخدوم شما را در بیت المقدس جاروب کشان دیده ام پرسید شما کیانید گفتند که فرزند فرید اجودهنی ایم
شیخ الاسلام گفت آری همچنین ست اما ترا چه عهد بوده است که گفته بودی مگر آن عهد فراموش کردی
که میگولی آن مرد شرمنده شد که من چه کردم الغرض چون انفعال کشید خدمت شیخ الاسلام بر لفظ مبارک
راند که اے عزیز مردان خدا هر جا که نشسته اند همانجا خانه کعبه است و همانجا عرش و همانجا کرسی و هر چه
آفرینش خدائی ست عزوجل در پیش او موجود دست بانگ بدان درویش زد که چشم پیش کنی چون چشم
پیش کردند فرمان شد باز کن چون باز کردند هر چه از زبان مبارک شیخ الاسلام بیرون آمده بود آن جمله
پیش آن درویش نمودند آن درویش نعره بزد و بیهوش شد بعد از زمانی بهوش باز آمد اقرار کرد

هم بخدمت شیخ الاسلام کلاه یافت او را خلافت سیوستان دادند و آنجا رفت بعد ازان از مسافران بحر و بر
روشن شد که شیخ الاسلام هر روز یک بار در بیت المقدس برفتی و جاروب دادی و همان زمان باز آمدی
بعد ازان همدرین محل فرمود و از احوال خود حکایت کردند که دعاگوئی بست سال در تفکر بود وقتی درین
بست سال همیشه ایستاده بودم چنانچه خون همه رفت از طریق پاهای من روان شدی و درین
بست سال همان کردم که وقتی آب سر و نفس را داده باشم و یا لقمه طعام شیخ الاسلام درین حکایت
بودند درویشی که او را شهاب الدین غزنوی گفتندی از مریدان شیخ الاسلام روی برزمین آورد
فرمان شد بنشین بنشستم باشد که آن درویش را والی لاهور مبلغ صد دینار بیش و کم داده برای خدمت
شیخ الاسلام فرستاد گفت بیار آن درویش همه داشته بود و پنجاه دینار بخدمت شیخ الاسلام آورد
شیخ الاسلام تبسم کردند که شهاب نیکو قسم برادران کرد درویشان را این نوع نیکو نباشد از حد شرمندگی
کشید بر فور صد دینار بخدمت شیخ الاسلام آورد شیخ الاسلام فرمود که اگر ترا این ترغیب نمیکردم تو درین
کار خیره می شدی و پیش ازین هرگز بمقصد مردان نمیرسیدی آخر الامر آن صد دینار او را دادند گفتند
بیعت از سر نو کن که دران بیعت خلل افتاد اکنون برو هر کرا کلاه دادنی ست بده کار تو تمام شد بحمد الله علی ذلک +

بتاریخ بست و پنجم ماه شوال روز دوشنبه سنه مذکور دولت قدمبوس حاصل شد شیخ جلال الدین
هانسوی و شیخ بدر الدین غزنوی و مولانا بدر الدین اسحاق و عزیزان دیگر بخدمت حاضر بودند جوگی
بخدمت شیخ الاسلام آمد آنروز دعاگوئی از و پرسید که شما بر کدام راه میروید و اصل کار در میان
شما چیست او گفت مرا علم همین ست که نفس آدمی را دو عالم ست یکی عالم علوی ست دوم سفلی
از تارک تا ناف عالم علوی ست و از ناف تا بقدم عالم سفلی ست بعد ازان شیخ الاسلام قدس الله
سره العزیز فرمود که آری همچنین ست که او میگوید ما در عالم علوی صدق و صفا و اخلاق خوب و
حسن معامله ست و در عالم سفلی همه نگاهداشت پاکی و پارسائی و زهد ست انگاه همدرین محل
شیخ الاسلام چشم پر آب کرد که مرا این سخن او بغایت خوش آمد پس فرمود هر که درین دعوے
دوستی خدای تعالی کند و محبت دنیا در دل او باشد او دران دعوی کذاب باشد بعد ازان فرمود که
در تواریخ قاضی حمید الدین ناگوری قدس الله سره العزیز می نویسد که نزول رحمت در سه وقت ست اول
در حالت سماع دوم در وقت طعام خوردن که به نیت قوت طاعت خورند سوم وقت ما حرا و صفا کردن
درویشان اما همدرین محل بعد از تقریر این حکایت بخدمت شیخ الاسلام قدس الله سره العزیز درویشی
شش و یا هفت نفر در رسیدند همه جوان و خرد سال و صاحب نعمت یک پیوندگی داشتند بخانواده

خواجگان چشت ایشان بخدمت بندگی شیخ الاسلام قدس الله سره العزیز عرضداشت کردند که ما هر یکی را ماجرائی هست خداوندباری را فرمان دهد تا ماجرا بشنود و شیخ الاسلام قدس الله سره العزیز مرا فرمان داد که تو برو و ماجرائی ایشان بشنو و مولانا بدر الدین اسحاق را نیز القصه یکی با دیگری ماجرا کردن گرفت در غایت نرمی که آن روز شما اینچنین گفتندی و من اینچنین و مانند این یکدیگر تقریر کردند و من و بدر الدین اسحاق هر دو از لطف تقریر ایشان در گریه شدیم با خود گفتیم که اینها فرشتگان حق اند برای تعلیم ما فرستاده اند که ماجرا اینچنین باید کرد بعد ازان حکایت بسمع شیخ الاسلام رسید چشم پر آب کرد که مرگ کردن بر نیاید یعنی از غضب پیدا نشود بعد ازان همدرین محل فرمود مردم چون طعام تناول کند باید که ثبوت طاعت کند که آن نیز از عبادت ست و به هوا نفس نخورد انگاه همدرین میان فرمود که در راحة الارواح قاضی حمید الدین ناگوری رحمة الله علیه می نویسند که وقتی درویشی بر کنار دجله صومعه داشت چند سال در آنجا سکونت کرد القصه درویش دیگر نیز نزد وی آمد چنانچه این درویش طعام راست کرد و عیال خود را طلب نمود و گفت این طعام را ببر و به آن درویش بده آن عورت آغاز کرد که دران گزر کشتی نیست چگونه روم درویش گفت چون نزدیک آب برسی بگو که اے آب بحرمت آن درویش که درین سی سال با من هیچ صحبت نکرده ست مرا راهی ده تا ترا راه خواهد داد عورت را عجب آمد که چندین فرزندان آورده ام این قسم را چرا میگوید القصه طعام بستید و روان شد هرگاه نزدیک رسید گفت ای آب بحرمت شوهر من که درین سی سال با من صحبت نکرده ست مرا راه بده در حال آب دو شق شد آن عورت بگذشت و بر آن درویش رفت سلام کرد و آن طعام پیش آن بزرگ نهاد درویش تناول کرد گفت برو آن عورت در تحیر شد که باز چگونه خواهم رفت درویش آغاز کرد که این زمان چگونه آمدی و چه کنی آن عورت گفت که شوهر من چنین گفته بود آب مرا راه داد درویش گفت چون باز ازین طرف بر آن آب برسی بگو که ای آب بحرمت آن درویش که درین سی سال طعام نخورده ست و اینچنین میگویند غرض عورت بازگشت چون نزدیک آب آمد این سخن بگفت و بر فور آب دو شق شد و عورت بگذشت و برین درویش آمد عرضداشت کرد که کیفیت هر دو دروغ بر من بگوئی گفت من و آن درویش هر دو راست گفته ام زیرا چه من سی سال با تو بهوائی نفس صحبت نکرده ام مگر برائی گزاردن حق و آن درویش نیز همچنین بهوائی نفس طعام نخورده ست مگر برای قوت طاعت درین صورت او طعام نخورده ست بعد ازان سخن درین افتاده بود که خواجه عبد الله بن مسعود رضی الله عنه کوتاه بالا بود رسول الله صلی الله علیه وسلم در حق او فرموده اند کنیفة العلم یعنی خریطه علم ازین جهت معلوم میشود که کوتاه بالا بود همدرین محل فرمود که وقتی بخدمت شیخ الاسلام بختیار اوشی قدس الله سره العزیز حاضر بودم

رئیس نام یاری هم خرقه دعاگوئی بیاید و بخدمت شیخ الاسلام روی برزمین آورد حکایت کرد که من شب در خواب دیده ام که قبّه ایست و در حوالی آن قبّه خلق انبوه می آید و میرود و پرسیدم که درون قبّه کیست گفتند درون قبّه رسول خداست صلی الله علیه وسلم و این مرد که می آید و میرود خواجه عبد الله مسعود است پیش رفتم و گفتم که بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم عرض دار تا سعادت پابوس دریابم و به بینم عبد الله مسعود درون رفت و بیرون گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم میفرمایند که ترا اهلیت آن نیست که مرا به بینی اما برو سلام من بختیار کاکی را میرسان و بگوئی تحفه که در شب میفرستادی میرسید امروز نه شب ست که نرسید مانع بخیر باد انگاه شیخ الاسلام ادام الله برکاته بر لفظ مبارک راند که شیخ الاسلام قطب الدین هر شب سه هزار بار درود گفتی انگاه نخفتی بعد ازان حکایت مجاهده شیخ الاسلام قطب الدین اوشی قدس الله سره العزیز و فرمود که در بندگی ایزد ذو الجلال تا بست سال خواب نکرده بود و پهلوی مبارک برزمین نیامده انگاه همدرین محل فرمود که درویش را خواب حرام ست زیرا که چون درویشی آمد خواب و قرار حرام گشت روزی شمس دبیر نسخه مطول آورد اجازت طلبید تا بخواند شیخ الاسلام فرمان داد که بنشین بخوان شمس دبیر برهیتی که میخواند شیخ الاسلام تکرار معنی میفرمود و در بعضی جا اصلاح در سخنان می نمود چنانچه اول شمس دبیر خوش شد درین میان شیخ الاسلام فرمود که مطلوب چه داری شمس دبیر گفت مادر زال دارم و خود در پرورش او میباشم و در معاش تنگی دارم شیخ الاسلام فرمود برو سکرا زبار الغرض شمس دبیر رفت چند چیتل یگانی بیاورد و دران چیتل بیکانے بوده ست بمقدار پنجاه چیتل کم یا بیش شیخ الاسلام فرمود که آنرا قسمت نمایند هریکے را مقدار حرے رسند مخصوص چهار چیتل از دست مبارک بدعاگوئی عنایت شد شیخ الاسلام فاتحه خوانده او را وسعتی پیدا شد و چنان چند روز پیش سلطان غیاث الدین دبیر شد و کار او ساخته آمد الحمد لله علی ذلک +

بتاریخ پانزدهم ماه مذکور سنه الیه سعادت قدمبوس حاصل شد والی اجودهن بردست کارکنان خود مثال دو دیهه دو ولیت تنگه نقد باسم خدمتی بر شیخ الاسلام فرستاده شیخ الاسلام نشسته بود ایشان آن خدمتی پیش آوردند فرمان شد که بنشینید بنشستند و آن مال و منال بخدمت نهادند شیخ الاسلام تبسم کرد فرمود که ما را از آغاز تا غایت این چیزے از کسی قبول نکرده ام و این سنت خواجگان ماست باز برید که طالبان این بسیار اند بدیشان بدهید بعد ازان شیخ الاسلام مناسب حال این معنی حکایت فرمود که وقتی سلطان ناصر الدین رحمة الله علیه بردست سلطان غیاث الدین بلبن که طرف ملتان آمده بود بزیارت دعاگوئی آمدند چهار مثال ازان چهار روپیه و چیزی نقدانه باسم خدمتی بر دعاگوی آوردند از انجمله

چهار دیهه جهت شیخ الاسلام و نقدانه جهت درویشان دعا گوئی تبسم کرده و گفت این را بیشتر برو که طالبان
این بسیار اند بدیشان ده که خواجگان و مشائخ ما ازین بابت هیچ چیز قبول نکرده اند بعد ازان شیخ الاسلام
قدس سره العزیز چشم پر آب کرد که اگر ازینها بگیریم و مالها جمع کنیم پس ما را درویش نگویند بل گویند که
مالدار ست و دیهه دارد درین صورت روبدرویشان چگونه نمایم و میان ایشان چسان ایستاده شوم
حاشا و کلا ببرید و دیگران بدهید بعد ازان همدرین محل فرمود که وقتی بخدمت شیخ الاسلام قطب الدین
بختیار اوشی قدس سره العزیز حاضر بودم همچنان وزیر سلطان شمس الدین انار الله برهانه با کوکبهٔ دولت
رسید که سلطان شش مثال دیهه فرستاده ست و چیزے بطریق نذر ارسال داشته بخدمت
شیخ الاسلام قطب الدین بختیار اوشی قدس الله سره العزیز تبسم میکرد که ما قبول میکردیم اگر خواجگان ما
قبول میکردند اگر امروز بمتابعت ایشان نرویم فردائی قیامت چگونه بایشان روئی نمایم بهر حال
این را بیشتر برو که طالبان این معنی بسیار اند که کلاه می پوشند بعد ازان سخن در احادیث مشارق الانوار
افتاده بود بر لفظ مبارک راند که هرچه در مشارق از احادیث نوشته ست همه صحیح ست سی هزار حدیث
که از زبان مبارک رسول صلی الله علیه وسلم در مشارق انوار نبشت درین کتاب همه موافق نوشته
فردای قیامت میان من و خدای تعالی در صحت این سخن حجتی ست از بزرگی مولانا رضی الدین صنعانی
رحمة الله علیه حکایت میفرمود که اگر مولانا در حدیث مشکل شدی و با خلق نزاع در آوردی در آن نزاع
رسول الله صلی الله علیه وسلم را در خواب دیدی و آن حدیث پیش آنحضرت گزراندی و آن حدیث
صحیح کردی بعد ازان فرمود که وقتی رسول الله صلی الله علیه وسلم میخواست که نماز بگزارد هیچکس حاضر نبود
مگر عبد الله بن عباس رضی الله عنهما دست او گرفت و برابر خود آورد و بایستانید چون رسول صلی الله علیه
وسلم بحر سر سوست عبد الله بن عباس رض از مقام خود پس تر آمد مصطفی صلی الله علیه وسلم نماز بشکست دست او
بگرفت و برابر خود بایستانید و نماز شروع کرد باز عبد الله رضی الله عنه از جائی خود پس تر آمد تا دو سه بار همچنین
کرد بعد ازان حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم فرمود که چرا پس تر میروی گفت مرا چه زهره ست که
برابر رسول خدا صلی الله علیه وسلم بایستم رسول صلی الله علیه وسلم را حسن ادب او خوش آمد و در حق او
دعا کرد که اللهم فقهه فی الدارین بعد ازان سخن در کشف و کرامت افتاد بر لفظ مبارک راند که کرامت را
مکاشفه میفرمایند و میگویند که این کار سبب حوصلگان ست و مشائخ طبقات نپسندیده اند درین صورت
میباید که اینکس خود را چیزی نداند بعد ازان همدرین محل فرمود که وقتی خواجه حسن نوری نور الله مرقده
بر سر دجله رسید ماهی گیری دام انداخته بود خواجه حسن نوری رحمة الله علیه فرمود اگر در من کرامتی خواهد بود

دو نیم من ماهی در دام آمده بود این خبر به خواجه جنید بغدادی رسید قدس الله سره العزیز فرمود که کاش در آن دام ماری افتادی تا او را بگزندے باری شهید مردی اکنون کسی چه داند که عاقبت کار او چگونه خواهد انگاه همدرین اثنا حکایت شیخ سعد الدین حمویه قدس الله سره العزیز فرمود که من و او در زمانی یکجا بودیم میفرمود هر که کرامت خود را پیدا کرد ترک فرض کرده باشد انگاه همدرین محل فرمود که برادرم سعد الدین حمویه حکایت کرد که والی این شهر بر من عقیده ندارد تا روزی آن بادشاه بر در من بگذشت حاجب را فرستاد و این لفظ گفت که این صوفی را بیرون طلب تا او را به بینم حاجب درون آمد و پیغام بادشاه بمن رسانید من بر سخن او هیچ التفات نکردم بنماز مشغول شدم حاجب بیرون آمد صورت حال باز گفت بادشاه فرود آمد و بر در عاگوی رسید چون بدیدم که او می آید برخاستم و بشاشتی کردم الغرض هر دو یکجا نشستیم انگاه من اشارت کردم لختی سیب بیارند من سیب را دو پاره کرده هر دو تناول میکردیم یک سیبے بران طبق بزرگ بود و در دل بادشاه گذشت که اگر این شیخ را صفاے خواهد بود این سیب مرا خواهد داد همین که در دل بادشاه این سخن بگذشت دست دراز کردم و آن سیب برداشتم و روی سوی بادشاه کردم و گفتم که من وقتی در سفر بودم و بشهرے رسیدم و در ان شهر جمعیتی دیدم در میان تعالی نام چشم دراز گوش نشسته بود انگشترین را بر دست یکے از نظارگیان داد تا تفتیش حال نماید دراز گوش در دائره جمع همچنان چشم بسته میگشت و هر کسی را بوئی میکرد تا رسید بر آن مرد که انگشترین برابر او بود بایستاد و همانجا قرار گرفت بعد ازان بشتاب بیامد و انگشتری از و بستد الغرض بعد از تقریر روی سوی بادشاه کردیم که اگر از کشف و کرامات چیزے بگویم خود را آن حمار برابر کرده باشم و اگر نگویم در دل شما بگزرد درین درویش صفای نیست این بگفتم و آن سیب بزرگ را جانب او بیرون انداختم انگاه شیخ الاسلام چشم پر آب کرد و های های بگریست و فرمود که مردان خدای عز و جل خود را پوشیده داشته اند و کرامات خود را کشف پیش کسی نکرده اند شیخ الاسلام درین فوائد بود که بانگ نماز بر آمد خود بنماز مشغول شد خلق و دعاگوی باز گشت الحمد لله علی ذلک +

بتاریخ بستم ماه مذکور سنه خمس و خمسین و ستمائة دولت پائبوس حاصل شد شیخ بدر الدین غزنوی و غزنیان دیگر بخدمت حاضر بودند سخن در عدل امیر المومنین عمر بن الخطاب رضی الله عنه افتاده بود بر لفظ مبارک فرمود که پیش ازین در باب عدل عمر بن الخطاب رضی الله عنه آمده که چون امیر المومنین را اسلام در آمد روزے تیغ بر هنه نمود و فرمود بلال را رضی الله عنهما که بالائی منار مسجد برو و بانگ نماز بگوی چون بالائی مسجد بانگ نماز گفت هزار هزار میان کافران افتاد که امروز امیر المومنین عمر خطاب رضی الله عنه اعلام آورد و مسلمان شد و ندان جمله کافران بشکست و خلل در کار کفر پیدا شد که عمر خطاب با محمد صلی الله علیه و آله وسلم ایمان آورد همدرین محل

حکایت دیگر فرمود که وقتی امیر المومنین عمر رضی الله عنه در راهی میگذشت جغرات فروشی در راه ایستاده بود و میگریست او گفت رواداری که در عهد تو جغرات من زمین فرو برد گفت ای زمین جغرات این ضعیفه میدهی تا ترا باین دُرّه عدل تهدید کنم هنوز نگو این سخن نگفته بود که زمین بشگافت تمام جغرات بالا آمد آن جغرات فروش در سبوچه کرد بعد ازان هم از بزرگی ایشان حکایت کردند که وقتی در خطیره نشسته بود خرقه خود را بخیه میزد پشت مبارک او جانب آفتاب بود که آفتاب بر پشت مبارک او بتافت گرم شد روی سوی پس کرد و بغضب جانب آفتاب دید فرشتگان را فرمان شد که نور ازین بستانید که چرا بر پشت عمر بتابید پس فرشتگان بحکم خدا تعالی نور از وگرفتند جمله جهان تاریک شد رسول خدای صلی الله علیه وآله وصحبه وسلم آن روز در حیات بودند از حد غمناک شدند فرمودند مگر قیامت قائم شد که نور از آفتاب بستیدند جمله جهان و افلاک تاریک شدند همدرین اثنا جبریل علی نبینا وعلیه السلام فرود آمد و گفت یا رسول الله صلی الله علیه وسلم قیامت قائم نشده ست اما آفتاب بر پشت مبارک عمر بتافت عمر خطاب جانب او بنظر تیز دیده بود همان وقت نور از آفتاب بستیدیم اگر عمر او را بخشد ما نور او را دهیم رسول الله صلی الله علیه وسلم عمر را طلبید و شفاعت کرد عمر گفت بلی یا رسول الله صلی الله علیه وسلم من بغضب دیده بودم اما بخشیدم در حال نور آفتاب باز دادند چنان روشن شد انگاه از بزرگی او حکایت کردند که وقتی جانب قیصر روم پیغام فرستاد که مال چرا نمی فرستی او عذر میگفت فرمود رسولان برونده او را ببینند که اگر لائق باشد بفرستم وگرنه خیر چون رسولان قیصر روم در مدینه بیامدند در خانه امیر المومنین عمر رضی الله عنه رفتند بخانه نبود پرسیدند که کجا رفته ست چون در خطیره رفتند دیدند که خرقه را بخیه میکند سلام گفت از ضمیر روشن که امیر المومنین عمر خطاب را بود یک بار بشناخت روی سوی آسمان کرد و فرمود که مال آورده اید ایشان گفتند که او نمی دهد دُرّه در پیش بود بر دست گرفت و دست بر آورد و گفت بینداختم رسولان قیصر روم جذبه خورده باز گشتند در اثنای راه خبر رسید که قیصر روم بر تخت نشسته بود بار عام داده که کیف ما اتفق دیوار بشگافت دست با دُرّه بیرون بزد قیصر سر بریده شد قاصدان کیفیتی که دیده بودند باز گفتند چندان مال بیامد که آنرا حد و نهایت نبود و چند هزار کفار مسلمان شدند الحمد لله علی ذلک

بتاریخ بست و یکم ماه مذکور سنه خمس وخمسین وسبع مائة دولت قدمبوس حاصل شد سخن در ترک دنیا میرفت بر لفظ مبارک راند که وقتی بزرگے از بزرگان دین مصلی بر روی آب انداخته بود و نماز میگزارد و میگفت خداوندا خضر بر گناه کبیره ارتکاب دارد او را ازان توبه ده همدرین محل حکایت بود که خضر حاضر شد گفت ای برادر بگو از من جرمیکه ارتکاب دارم نشان بده تا ازان توبه کنم آن بزرگ گفت که تو درختی در بیابان نهال کرده و در سایه آن می نشینی و آسائش میگیری و باز میگوئی که برای خدا نهال کرده ام خضر در حال مستغفر شد بعد ازان

آن بزرگ در معنی ترکِ دنیا با خضر علی نبینا علیه السلام حقیقت گفت که چونی و چگونه میباشی بعد ازان آن بزرگ گفت من چنانم که اگر جمله دنیا مرا دهند و بگویند که این حساب بر تو نخواهد بود و این هم بگویند که اگر دنیا قبول نکنی ترا در دوزخ خواهند برد من دوزخ قبول کنم و دنیا قبول نکنم خضر گفت چرا او گفت زیرا چه مبغوضهٔ خدای ست عزوجل و آن را که خدای عزوجل دشمن دارد آن را من نیز دشمن دارم و بجای او دوزخ قبول نمایم و دنیا قبول نه نمایم سخن در آن افتاد که هر کس را می باید که همه حال در یاد حق مستغرق باشد انگاه شیخ الاسلام ادام الله برکاته فرمود که یکی از درویشان صاحب نعمت درخواست کرد که آن زمان که ترا با خدای تعالی شغل باشد اگر از من یاد آید دعا کنی آن درویش گفت زهی آن ساعت که مرا از تو یاد آید انگاه سخن در علم و عقل افتاده بود و نیز کتاب مفصل در پیش بود و علم بیان میکردند در آن میان میفرمود که خدای تعالی را بر بندگان دو محبت ست یکی ظاهر دوم باطن اما انچه محبت ظاهر ست پیغامبرانند و انچه در باطن ست آن عقل ست زیرا که اگر او عالم باشد چون او را عقل ست علم او را منفعت نه کند انگاه همدرین محل فرمود که در آثار تابعین نوشته دیده ام آن که بر مهتر آدم صلوات الله علیه فرود آمد علم موجودات ست که مهتر جبرئیل علیه السلام فرمان رسانید و در بیان علم و عقل فرود آمد و علم آدم الاسماء کلها ثم عرضهم علی الملائکة چون علم و عقل هر دو بر وی عرضه کردند مهتر آدم صلوات الله علیه در تفکر شد که چه قبول کنم پس او عقل را قبول کرد گفت تو انم که از عقل علم حاصل کنم انگاه همدرین محل حکایت کرد که مهتر سلیمان صلوٰة الله سلامه علیه را در مصحف فرمان شده بود که واجب ست جمله عاشقان و صالحان را که از چهار ساعت غافل نباشند ساعت اول باید که از خداوند خویش مناجات کند در نماز تا آخر نماز بدعا که ساعت مناجی فیها بر اما ساعت دوم آنست که یک زمانی اینکس گرد خود برآید و بیندیشد که از گناهان خود چه میکنم و چه میخورم و در کدام کار مشغول میباشم اما ساعت سوم یجانب فیها بنفسه یعنی ساعتی که این کس با برادر خود نشیند هر عیبی که از ایشان در نظر آید پیش کسی نگوید و با ایشان بگوید تا چه گویند و ساعة یجانب عند الاخوان آجرت عن عیوبه اما ساعت چهارم آن ست که زمانی بخورد و زمانی بخسپد و کار نیک کند و در صحبت مردمان زشت و ناپسندیده نیستند انگاه بر لفظ مبارک راند که در حدیث آمده ست از رسول الله صلی الله علیه وسلم که بدرستی در راستی علم و عقل هر دو شریک یکدیگر اند زیرا چه عقل را چاره نیست از علم پس فاضل ترین مردمان کیست که خود را بشناسد پس درین صورت عقل مختار ست انگاه همدرین محل فرمود که در تواریخ قاضی حمید الدین ناگوری می نویسد قدس الله سره العزیز که هر چیزے را غایتی هست و غایت عبادت عقل است زیرا چه عبادت بے علم رنج بیهوده ست و علم بے عقل در دسر و حجت روز قیامت همین عقل ست

امام اعظم را گفتند که شما از هر آیتی و حدیثی هزار مسئله استنباط میکنید از معاونت کدام چیزست فرمود از هر آیتی و حدیثی که مسئله استنباط میکنم از بد و عقل ست اگر عقل نبودی یک مسئله شرعی نتوانستم اخراج کنم شیخ الاسلام فرمود که عقل شریف ترین جمله چیزهاست زیرا چه اگر عقل نبودی از معرفت باری تعالی خبر نبودی بعد ازان بانگ نماز دادند شیخ الاسلام بنماز مشغول شد خلق دعاگوئی بازگشت الحمد علی ذلک

بتاریخ دهم ماه ذی القعده سنه مذکور دولت قدمبوس میسر شد سخن در علم و عقل افتاده بود بر لفظ مبارک راند که علم فاضلترین و بالاترین جمله عبادت هاست نزدیک خدای تعالی از روزه و نماز و حج قرآن انگاه شیخ الاسلام چشم پر آب کرد که علم علمی ست که عالمیان ندانند و زهدی ست که زاهدان ندانند و کاری ازین هر دو بیرون ست مرد باید که ازین هر دو بگذرد و دل خود را بریده گرداند انگاه فرمود اگر مردم در جهٔ علم بدانند که کدام درجه ست دست از جمله کارها بدارند و همه در تحصیل علم مشغول گردند زیرا چه علم ابری ست که جز باران رحمت نبارد پس هر که دست دران ابر زد از جمله معاصی و عصیان پاک گردد انگاه ملائم این معنی فرمود که وقتی من و شیخ جلال الدین تبریزی قدس الله سره العزیز یکجا بودیم که علم چراغی ست که در قندیل آبگینه پاک که جمله عالم ناسوت و ملکوت ازو روشن ست پس در علم مشغول ست او را از تاریکی چه باک که در جسم او همه عالم روشن ست انگاه همدرین محل فرمود که علماء از علم غافل اند زیرا که دنیا را قبله گاه خود گردانیده اند و شریعت را بازیچه کرده اند و درگاه سلاطین را طواف گاه خود ساخته اند و بغرور دانائی مغرور نفس خود گشته اند انگاه شیخ الاسلام چشم پر آب کرد و بگریست که اکنون قوت و برکت کجا مانده بود بعد ازان همدرین محل فرمود که در شرح علماء می نویسند که فردای قیامت آمنا و صدقنا صلحاء اهل علم که در دنیا با اهل دنیا مشغول بودند و کار علم نمیکردند فرمان شود که ایشان را در عرصات حاضر آورند فرمان شود فرشتگان عذاب را غلهای آتشین در گردن ایشان کنند و بدوزخ فرستند انگاه شیخ الاسلام قدس الله سره العزیز فرمود که این علماء آنانند که در ظاهر بعلم پارسائی مینمودار میکردند و در باطن بعلم کار نمیکردند و بحیله و تزویر دنیا را ازمیان می ربودند بعد ازان بر لفظ مبارک راند که در راحة الارواح قاضی حمید الدین ناگوری رحمة الله علیه می نویسد که چون مرد در کار علم سستی نشود و بر آن کار کند و حق سبحانه و تعالی او را چنان توفیق میدهد که حق از باطل جدا کند و نیک از بد و حلال از حرام بشناسد انگاه فرمود که علم چندین نوع ست اما نام عالمی مطلق ست و فی الحقیقة عالم همان ست که او علم نبوی داند و علم نبوی آسمانی ست و وحی از پروردگار عالم ست که بر پیغامبر ما رسیده ست ازو بهمار سیده انگاه سخن در معرفت افتاد بر لفظ مبارک راند که اینکس را بخود شناخت نباشد

هوا و هوس بتلای خود گرداند اگر خود را بشناسد با دیگران الفت نباشد کسی را که محب حضرت حق باشد اگر بعد ازان ملک هزار در نظر او آورند او نگوشهٔ چشم ننگرد و بعد ازان سوی دعاگوی روی فرمود که اهل معرفت قومی اند که اگر از عرش تا ثری صد هزار ملک مقرب چون جبرئیل و میکائیل و اسرافیل در نظر اهل معرفت نهند او در صحبت و رجوع معرفت باری تعالی ایشان را موجود نپندارد و او را از آمدن و بیرون شدن ایشان خبر نباشد و اگر خلاف آن باشد مدعی دروغ زن باشد نه اهل معرفت بعد ازان همدرین محل فرمود که وقتی بخدمت شیخ شهاب الدین سهروردی قدس الله سره العزیز حاضر بودم فرمود که چون حق تعالی خواهد که بندهٔ خود را دوست دارد در ذکر بروی کشاده گرداند و در سرای حیرت و دهشت فرود آورد که محل عظمت و جلال او باشد پس در حفظ و حمایت خدا بتعالی باشد بعد ازان همدرین اثنا فرمود که روزی بخدمت شیخ الاسلام سنجری قدس الله سره العزیز حاضر بودم فرمود که اهل معرفت راست توکل در اوقات و آن از علم علوی و شوق پس هرگاه این مقام میسر آید اگر در آتش بسوزند خبر نباشد بعد ازان فرمود که اهل معرفت را دعوی گفتگوی انگاه درست آید که اول خود را از ثمرهٔ معرفت بخلق نماید و کسانیکه بدعوی محبت در بحث آیند ایشان را بقوت کرامت ملزم کند بعد ازان نقل شیخ جلال الدین تبریزی قدس الله سره العزیز حکایت کرد که وقت رحلت ایشان مریدی حاضر بود آن مرید میگوید که به خدمت شیخ جمال الدین چون بودم از جهان نقل میکرد دیدم که تبسم می نمود چنانچه در حیات متبسم بود پرسیدم که مخدوم شما مرده اید تبسم چیست گفت اهل معرفت خدا بتعالی چنین باشد بعد ازان بر لفظ مبارک راند که در عشق و معرفت درست کسی ست که در هیچ شی از حق تعالی یاد نکند نباید انگاه فرمود که شنیدم از زبان شیخ الاسلام شیخ قطب الدین بختیار اوشی قدس الله سره العزیز که درخت عقل را آب نکرمت دهند تا خشک نشود و برمزید گردد و درخت غفلت را آب جهل دهند تا برمزید گردد و درخت توبه را آب ندامت تا بالا بود و درخت محبت را آب موافقت دهند تا برمزید گردد بعد ازان همدرین محل فرمود که از واقعات جمع مین الدین سنجری قدس الله سره العزیز میگویند آن شب که آن بزرگوار نقل خط کرد چند صد کرت رسول الله صلی الله علیه وسلم را در خواب دید و گفت دوست خدای معین الدین سنجری خواهد آمد باستقبال او آمده ام چون خواجه نقل کرد در پیشانی نوشته دید نوشته دید حبیب الله مات فی حب الله شیخ الاسلام درین حکایت بود که بانگ نماز برآمد خواجه در نماز مشغول شد خلق دعاگوی باز گشت الحمد لله علی ذلک +

بتاریخ دوازدهم شهر ذیقعده سنه خمس و خمسین و ستمائه دولت پایبوس دست داد مولانا بدر الدین غزنوی و شیخ بدر الدین هانسوی و عزیزان دیگر بخدمت حاضر بودند سخن در بزرگی ترک دنیا میرفت

برلفظ مبارک راند که حق تعالی ازان روز باز که این دنیا آفریده ست از دشمنان یکی در روی نگریسته انگاه همدرین میان فرمود که امیرالمومنین علی کرم الله وجهه فرموده ست که از دو چیز می ترسم یکی آرزوی دراز دوم متابعت دنیا و هوای نفس زیرا که نفس بنده را از یاد حق باز دارد و دراز آرزوی اهل آخرت را فراموش کند انگاه فرمود که بزرگی بود در غزنین از و پرسیدم که دنیا بسوی ما پشت دارد و آخرت سوی ما روی دارد هر یکی از ایشان بسرآیند فرمود که بر شما باید که شما بر آخرت باشید آخرت را بسیار کنید که فردا بسیار کار منخواهند و انچه امروز در اینجا ساخته می شود آن وقت میسر نخواهد شد بعد ازان همدرین محل فرمود که خواجه عبدالله سهیل تستری رحمة الله علیه انچه از مال دنیا داشت همه بخلق داد مردمان و اهل خاندان او زبان بملامت گشادند که ذرهٔ برای خرج لابدی نگاه داشتی فرمود که چه حاجت ست که نگاهدارم بعد ازان همدرین محل فرمود که در اسرار العارفین نوشته یافته ام از خواجه یحیی معاذ رازی رحمة الله علیه که چون حکمت از آسمان فرود آید سوی لهاسی آرام نگیرد که اگر این چهار خصلت در وی هست اول آنکه حرص دنیا در دل دوم اندوه که فردا چه خواهم کرد سوم بغض و حسد با مسلمانان چهارم دوستی شرف و جاه آرام گیرد اگر ازین چهار خصلت یکی بود آنجا قرار نگیرد انگاه فرمود که برادر بهاء الدین زکریا رحمة الله علیه یکجا بودیم حکایت زهد میرفت فرمود که زهد درویشی سه چیز ست و کسی که این سه چیز نیست زهد نیست اول شناختن دنیا و پس دست برداشتن ازو دوم خدمت مولی کردن و نگاهداشتن ادب سوم آرزومندی آخرت و طلب کردن آن بعد ازان برلفظ مبارک راند که از خواجگان ما خواجه فضیل عیاض رحمة الله علیه چنان رسید که روز قیامت دنیا را بیارایند و او درمیان عرصات بخرامد و بزینت نیکوی خود نماید و بگوید یارب مرا سزاوار یکی از بندگان خود گردان از حضرت خداوند جل شانه ندا آید که ای دنیا نه پسندم مرترا و ایشان را که در متابعت تو بوده اند پس دنیا را بهار منشور گردانند انگاه سوی دعاگوی روی کرد و مینواخت که ترک دنیا کن تا فردا برابر و زخ نزدی انگاه همدرین محل فرمود که چندین فتوح و نقد که بر دعاگوی میرسد اگر نگاهدارم خزانه ها پر شود اما انچه می آمد در راه او صرف میکنم همدرین محل فرمود که خواجه مودود چشتی قدس الله سره العزیز در شرح اولیا می نویسد که بدی ها در یک خانه جمع کنند و کلید آن خزانه ازو بنا گردانند پس هر که داناست برگرد آن خانه و کلید نگردد که همه بلا و بدی از دنیاست بعد ازان تفسیر امام زاهد در پیش بود در روایت برآمد نجی المخففون و هلک المثقلون یعنی برهند سبکساران و هلاک شوند گران باران بعد ازان سخن در بزرگی خدای تعالی افتاده بود برلفظ مبارک راند که حق تعالی از همه بزرگ ست پس چون چنین باشد چرا بود که مردم از چنین نعمت خود را محروم گردانند و بفکر ذکر عمر صرف نکنند بعد ازان فرمود که خدا تعالی را بندگانند

درشنیدن نام دوست جان و مال فدا می کنند چنانچه در اسرار تابعین آورده اند که در وقتی درویشی
در بادیه مسکن داشت شصت سال در عالم تفکر ایستاده بود ناگاه از عالم غیب آواز برآمد یا الله
درویش چون نام نامی شنیده نعره بزد و بیفتاد نظر کردند جان بحق تسلیم کرده بود بعد ازان همدرین
محل فرمود که اگر اهل سلوک زمانی از ذکر خدای تعالی باز می مانند میگویند که مامرده ایم اگر زنده
می بودیم ذکر مولی از مافوت نشدے بعد ازان همدرین محل ملائم همینی فرمود که وقتی بزرگے بود در
بغداد هزار بار ذکر الله وظیفه داشت تا روزی ازوی فوت شد از عالم غیب ندا آمد که فلان
ابن فلان نماند چنانچه جمله خلق برحکم ندا فلان نماند خروج کردند و بر در آن بزرگ حاضر شد ندا را
حی و قایم یافتند عجب ماندند و بمغدرت در آمدند آن بزرگ تبسم کرد که یعنی راست آمده بود دید همچنان
بدانید که در ندا بود زیرا که وظیفهٔ من از من فوت شده در عالم غیب ندا دادند که فلان نماند بعد ازان
همدرین اثنا فرمود که ذکر مولی بر زبان داشتن نشان ایمان ست و بیزاری ست از نفاق و حصارست
او را از دیو و حرز ست او را از آتش دوزخ بعد ازان همدرین محل فرمود که در شرح مشائخ می نویسند چون
مومنان بذکر خدای تعالی دهن باز کنند ندا برآید از آسمان که برخیزید و شادی ها کنید که خدا یتعالی گناهان
شما بیامرزید انگاه بر لفظ مبارک راند که در سیوستان بودم درویشی را دریافتم در عالم سکر ایستاده جز
ذکر سخن نبود آری چون سعادت ابدی در ذکر نهاده اند باید که اینکس شب و روز ایستاده و نشسته و خفته و
بیدار و پاک و جنب از یاد حق تعالی غافل نباشد مگر بوقت قضای حاجت بعد ازان همدرین محل فرمود که
بزرگی بود که اگر کسے را در حدیث مشکل بودی آن حدیث را صحیح کردی روزی سخن در ریش افتاده
فرمود که شانه کردن در ریش سنت پیغامبر ست صلی الله علیه وسلم و پیغامبران دیگر هر که در شب ریش را
شانه کند حق تعالی هرگز بر او آفت درویشی نیارد بهر موی که در ریش او باشد حق تعالی ثواب هزار
برده آزاد در نامهٔ اعمال او ثبت فرماید همان قدر بدی دور کند ثوابے که در کردن شانه ست اگر مردم بدانند
دست از جمله عبادات بدارند و همدرین عبادت مشغول شوند انگاه بر لفظ مبارک راند که یک شانه نشاید که
دو کس کنند زیرا چه جدای افتد انگاه ملائم این معنی فرمود که وقتی در عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم عورتے
دو بچه زائید متصل هم در حضرت رسول عرض داشتند که یا رسول الله صلی الله علیه وسلم حکم فرما تا از یک دیگر جدا
شوند رسول صلی الله علیه وسلم در تفکر بود که درین اثنا جبرئیل علیه السلام فرود آمد و گفت یا رسول الله صلی الله
علیه وسلم فرمان می شود که یک شانه راست کنید و آن شانه در سر هر دو بگردانید بفرمان خدای عزوجل از هم
جدا خواهند شد رسول فرمود صلی الله علیه وسلم که بروید و چنین بکنید چون یک شانه در سر هر دو کردند چنان چند روز

از یکدیگر جدا شدند بعد ازان سخن در نماز جماعت افتاده درین باب نیکو غلو کردند بر لفظ مبارک راندکه اگر دو کس هم باشند جماعت باید کرد اگرچه باد و کس جماعت نباشد اما ثواب جماعت باشد اگر همین دو تن باشند باید که برابر ایستند بعده شیخ الاسلام بر لفظ مبارک راند و این حکایت فرمود که وقتی بجانب لاهور بودم عزیزی را دریافتم از حد بزرگ صاحب نعمت بودم چون ملاقات حاصل شد روی سوی من کرد و گفت مردم را از ذکر خدای تعالی شش چیز حاصل می شود اول بحالتی رسد که حضرت تقدس را بدل مدین میکرد دوم آنکه خدای تعالی او را از معاصی باز دارد که در وقت ذکر از فکر معاصی دور نبود علامت آن باشد که او را خدای تعالی دور افگند سوم ذکر باری تعالی بسیار گوید که مشرف باشد و دوستی خدا در دل مستحکم گردد چهارم چون حق تعالی را مردی یاد کند او را دوست تر دارد پنجم هرکه ذکر خدای تعالی بسیار کند از شر دیو و پری برهد ششم خدا تعالی در گور او مونس باشد انگاه ملائم این معنی فرمود که هیچ ذکری برابر کلام الله نیست میباید که آن را بخوانند که ثمرهٔ آن از همه طاعتها فاضل تر ست بعد ازان ملائم این معنی فرمود که شنیده ام از زبان شیخ الاسلام قطب الدین بختیار اوسی قدس الله سره العزیز که در خبر آمده ست از رسول الله صلی الله علیه وسلم که سورة الملک را در توریت نام مانوره ست و در پارسی نام ماثوره و بردارنده ست عذاب گور را بعد ازان گفت که در خبر مسطور ست هرکه در شب سورهٔ یس را بخواند چنان باشد که شب قدر یافته ست بعد ازان ملائم این معنی فرمود که بزرگی بود در بغداد الله الله بسیار گفتی روزی در راهی میگذشت از موضعی چوبی بر سر او رسید سر او بشکست و خون روان شد هر قطره که بر زمین می افتاد نقش الله الله پیدا می آمد پس بحقیقت باید دانست که هرکه در کاری بمرد در همان کار همچنان برخیزد بعد ازان سخن در دعا افتاد بر لفظ مبارک راند که در فتاوی کبری نوشته دیده ام که از ابو هریره رضی گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم لیس شئی اکرم عند الله من الدعا یعنی نیست هیچ چیزی نزدیک خدای تعالی گرامی تر از دعا بعد ازان فرمود که شیخ الاسلام معین الدین سنجری قدس الله سره العزیز روایت کرد از خواجه عثمان هارونی قدس الله سره العزیز که در قوت القلوب مینویسد ان الله یحب المسلمین فی الدعا یعنی دوست دارد خدای تعالی کسانی را که دعا بسیار کنند بر درگاه او بعد ازان فرمود که وقتی در ملتان من و برادرم بهاؤ الدین ذکریا یکجا بودیم بزرگی صاحب نعمت آنجا حاضر بود حکایت در دعا میرفت آن بزرگ هرکه چهار چیز بر گیرد ایزد تعالی از وی چهار چیز بر گیرد اول هرکه زکوة بر گیرد حق سبحانه و تعالی مال از وی بر گیرد دوم هرکه صدقه و قربانی بر گیرد ایزد تعالی عافیت از وی بر گیرد و هرکه ترک نماز گیرد ایزد جل جلاله اندر ترک عیاذا بالله بسته ایمان از وی بر گیرد و هرکه دعا بر گیرد ایزد سبحانه و تعالی اجابت دعا از وی بر گیرد

و همدرین محل فرمود که وقتی در بغداد مردی را در پیش شیر انداختند بقصد هلاک او هفت روز پیش آن شیر بود هلاک نه کرد و فرمان خدای تعالی نبود که او را هلاک کند سلامت بیرون آمد و سلامتی او ازین دعا بود که اسم باری تعالی نزدوی بود اسم اعظم این ست بسم الله الرحمن الرحیم یا دائم بلا فنا و یا قائم بلا زوال و یا امیر بلا وزیر آنگاه شیخ الاسلام چشم پر آب کرد و گفت دشمن تو همین نفس امارهٔ تست و ابلیس لعین نیز همدرین محل بانگ نماز بر آمد شیخ الاسلام بنماز مشغول شد خلق و دعاگوئی باز گشتند الحمد لله علی ذلک ❊

بتاریخ دوم ماه ذی الحجه سنه خمس و خمسین و ستمائه دولت پائبوس حاصل شد سخن در فضیلت ماه ذی الحجه افتاده بود بر لفظ مبارک راندکه در اوراد شیخ الاسلام قطب الدین بختیار اوشی قدس الله سره العزیز بروایت ابو هریره رضی الله عنه آمده ست که دو رکعت نماز در اول شب ماه ذی الحجه بگزارد در رکعت اول فاتحه یکبار و سه آیت از سورهٔ انعام و در رکعت دوم فاتحه یک بار و قل یا ایها الکافرون یکبار بخواند حق سبحانه و تعالی ثواب حج کنندگان در نامهٔ اعمال او بنویسد بعد ازان شیخ الاسلام برزبان مبارک راندکه وقتی جوانی فاسقی بدکرداری گناهکاری نقل کرد خلق از سبب او متاسف بودند که حال آن جوان در گور تنگ و تاریک چگونه خواهد بود همدرین محل بزرگی از بزرگان او را بخواب دید پرسید که خدای تعالی با تو چه کرد گفت آنزمان که مرا در گور فرود آوردند خلق باز گشتند فرشتگان عذاب آمدند با عمودهای که زنند و مرا عذاب کنند فرمان آمد ازان زنده که میرد و آن پاینده که فنا نه پذیرد که دست ازین بنده بدارید که من او را بیامرزیدم و جای او در بهشت دادم و او یکی از حج کنندگان ست فرشتگان عذاب دست از من باز داشتند و در حضرت بی نیاز عرضداشت کردند که الهی این جوان فاسق و مراری بود چه نیکی در وجود پیدا آمد که او را بیامرزیدی فرمان شد همچنین ست که شما میگوئید اما در شب اول از ماه ذی الحجه سالی دو رکعت نماز گزارد پس او را بیامرزیدم بعد ازان همدرین محل فرمود که از وهب بن منبه رضی الله عنه آمده ست که حق سبحانه و تعالی هدیه فرستاد بر مهتر موسی صلوة الله علیه مهتر جبرئیل علیه السلام هدیه آورد و گفت ای موسی هر که در ایام عشرهٔ ذی الحجه درین ده روز این کلمات بگوید چنانست که دوازده هزار بار توریت خوانده باشد و گوینده این کلمات را ده هزار نیکی در نامهٔ اعمال او بنویسند و ده هزار بدی دور کنند و هزار فرشته صلوات گویند و عمل او از اهل زمین فاضل تر باشد بعد ازان شیخ الاسلام قدس سره بر لفظ مبارک راندکه در عوارف شیخ الاسلام شیخ شهاب الدین سهروردی قدس الله سره العزیز بروایت فقید ابو اللیث سمرقندی رحمة الله علیه نوشته دیده ام که این کلمات در انجیل منزل بود از آسمان بانبیا از برکت این بنیامی شود و نوری بیند که از آسمان فرود می آید آنگاه شیخ الاسلام فرمود

هرکه حرمت و تعظیم این کلمات بدارد تا اثر آن به بیند انشاء الله تعالی اول روز صد بار بخواند لا اله الا الله وحده
لا شریک له له الملک وله الحمد یحیی ویمیت وهو حی لا یموت بیده الخیر وهو علی کل شئی قدیر دوم روز صد بار این
کلمات بگوید اشهدان لا اله الا الله وحده لا شریک له الها واحدا احدا صمدا فردا وترا لم یتخذ صاحبة ولا ولدا
سوم روز صد بار این کلمه گوید اشهدان لا اله الا الله وحده لا شریک له احدا صمدا لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا احد
چهارم روز صد بار این کلمه بگوید اشهدان لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد یحیی ویمیت وهو حی
لا یموت بیده الخیر وهو علی کل شئی قدیر پنجم روز صد بار این کلمه گوید حسبی الله وکفی وسمع الله لمن دعا ولیس
وراء المنتهی سبحان من لم یزل کریما ولا یزال رحیما بعد ازان شیخ الاسلام بر لفظ مبارک راند که ششم روز
باز از سر گیرد وبهمین ترتیب بخواند باز فرمود که در عشرهٔ متبرکهٔ ذی الحجه دو رکعت نماز بگزارد بعد از وتر و پیش از
خواب در هر رکعتی فاتحه یکبار و آنا اعطینا و اخلاص یکبار و ثواب این نماز حق تعالی او را ثواب چندان دهد که جز خدای تعالی
تعداد آن دیگرے نداند و گزارنده این نماز ازین جهان بیرون نشود تا جای خود در بهشت نه بیند بعد ازان
هم ملایم این معنی فرمود که شیخ الاسلام شیخ سعد الدین حمویه رحمة الله علیه را در خواب دیدند گفتند کیف حالک
گفت خدای تعالی مرا بیامرزید و بدل هر طاعتی بر اندازهٔ آن ثواب دادند مختلف اما بدل این دو رکعت
نماز که در هر شبی از عشرهٔ ماه ذی الحجه گزاردم چندان ثواب کرم شد که آنرا جز خدای تعالی دیگرے نداند
بعد ازان فرمود که در شب جمعه که داخل این عشره است و در روز جمعه شش رکعت نماز بگزارد بخواند در هر
رکعتی فاتحه یکبار و اخلاص پانزده بار و بعد سلام صلوات فرستد این کلمات بگوید لا اله الا الله الملک
الحق المبین حق تعالی او را چندان ثواب دهد که آن را نهایت نیست و بست و چهار هزار پیغمبر را ثواب یابد
و تا سال دیگر هیچ گناه از و ننویسند بعد ازان فرمود که یاری بود از یاران من از حد صالح و صاحب نعمت
او این نماز بگزارد وی چنانچه نقل کرد بعد از نقل او را در خواب دیدند پرسیدند که خدای تعالی با تو چه کرد
گفت در او را و شیخ الاسلام معین الدین سنجری قدس الله سره العزیز نوشته دیدم که رسول صلی الله
علیه وسلم فرموده ست هرکه سورة الفجر در ایام عشره ذی الحجه بخواند حضرت عزت جل جلاله آن بنده را از آتش
دوزخ خلاصی دهد انگاه همدرین محل فرمود که بعد از نقل شیخ الاسلام معین الدین سنجری قدس الله سره العزیز را
بخواب دیدند که حال موت و گور و منکر و نکیر چه شد فرمود همه بفضل خدای تعالی آسان شد اما چون مرا زیر عرش
بردند سر بسجده نهادم ندا بر آمد که اے معین الدین سر بر کن سر بر کردم فرمان شد که چرا چنین ترسیدی گفتم
الهی از ترس جلالی و قهاری تو فرمان آمد آنکس که در کار ماست ما در کار اویم و هرکه قدر عشرهٔ ذی الحجه
و سورهٔ والفجر خوانده باشد او را از ترس چه کار بود برو که ترا بیامرزیدم و ترا از و اصلان خویش گردانیدم

انگاه بر لفظ مبارک راند که از مصطفی صلوات الله وسلامه علیه آمده ست هر که در روز ششش رکعت نماز بگزارد و بخواند در رکعت اول بعد از فاتحه والعصر یکبار و در رکعت دوم بعد از فاتحه لایلاف یکبار و در رکعت سوم سورة الکافرون یک بار و در رکعت چهارم بعد از فاتحه اذا جاء نصر الله یکبار پس سلام دهد و دو رکعت دیگر بعد از فاتحه اخلاص سه گان بار پس اگر جملهٔ خلائق جمع شوند ثواب این نماز بیان نتوانند کرد بعد ازان همدرین محل فرمود که هر که در شب عرفه ذی الحجه دو رکعت نماز کند و بخواند در هر رکعتی بعد از فاتحه آیة الکرسی صد بار حق تعالی فرمان دهد تا ثواب هزار حج در نامهٔ اعمال او بنویسند بعد ازان فرمود که وقتی در اجمیر مسافر بودم چند گاه در روضهٔ حضرت شیخ الاسلام خواجه معین الدین سنجری قدس الله سره العزیز معتکف بودم و آن سعادت را دریافتم چنانچه شبی از شبهای عرفه نماز هم گزاردم نزدیک روضهٔ متبرکه قرار گرفتم و در کلام الله مشغول شدم نخستی از شب گزشته بود که پانزده سیپاره بخواندم در سورهٔ کهف یا در سورهٔ مریم والله اعلم یاد نمانده ست حرفی از ما ترک شده بود از روضهٔ مخدوم آوازی برآمد که آن حرف که گزشته باز بخوان آن را اعاده کردم دوم بار آوازی برآمد که نیکو میخوانی فرزند خلف همچنین می باشند بعد ازان چون ختم تمام کردم سر در قدم خواجه پایان روضه نهادم بگریستم مناجات کردم که من نمیدانم از کدام طائفه ام همینکه این اندیشه در خاطر من گزشت آوازی از روضه برآمد که مولانا کسی که این نماز بگزارد در حقیقت او از آمرزیدگان ست انگاه سر در قدم خواجه آوردم معلوم شد که من کسی ام و خاطر من جمع شد بعد از مدتی از آنجا بیرون آمدم و باز گشتم اما با نعمت فراوان که از پایان خواجه یافتم بعد ازان بر لفظ مبارک راند هر که روز عرفه چهار رکعت نماز بگزارد بعد از ظهر و پیش از عصر بعد فاتحه در هر رکعتی اخلاص پنجاه بار و بعد فراغ هزار بار سورهٔ اخلاص دیگر بخواند پس داده شود او را هر چه از خدای عز وجل بخواهد انگاه فرمود که روز عرفه صد بار بگوید بسم الله ماشاء الله لا یوتی الخیر الا الله بسم الله ماشاء الله الخیر کله بید الله بسم الله ماشاء الله لا یصرف السوء الا الله بسم الله ماشاء الله ما بنا من نعمة فمن الله بسم الله ماشاء الله لا حول ولا قوة الا بالله مصطفی صلی الله علیه وسلم میفرماید که در روز عرفه هر که پیش از غروب آفتاب این کلمات را صد بار بگوید منادی فرماید حضرت عزت که خوشنود گردانیدی مرا ای بنده از من سوال کن انچه خواهی پس آن بنده که این کلمات را بوقت آنکه از خواب بیدار شود یا در وقت خفتن بگوید حق تعالی آن بنده را نگهدارد از بلاها و حرزی باشد او را از شر شیطان بعد ازان بر لفظ مبارک راند که در شب عید اضحی هم دوازده رکعت نماز آمده است بخواند در هر رکعتی فاتحه یکبار و اخلاص پنج بار ثواب بسیار و بیحد ست بعد ازان فرمود که روز اضحی چون از نماز فارغ شود خطبه بشنود و بعد از خطبه چهار رکعت نماز بگزارد و بخواند در

اول بعد فاتحه الم نشرح یکبار و در رکعت دوم بعد فاتحه والمرسلات یکبار و در رکعت سوم بعد فاتحه والضحی یکبار و در رکعت چهارم بعد فاتحه اخلاص یکبار بعد ازان بر لفظ مبارک راند که در اوراد شیخ الاسلام شیخ شهاب الدین سهروردی قدس الله سره العزیز آمده ست از محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم هر که دو رکعت نماز بعد عید اضحی در خانه بگزارد و بخواند در هر رکعتی فاتحه یکبار و سورهٔ والمرسلات پنج بار آن بنده شریک گردد در حج و عمره و در دعای حاجیان در طواف سعی کرده باشد و حق سبحانه در مال او برکت دهد بعد ازان فرمود که در اوراد شیخ الاسلام شیخ عثمان هارونی قدس الله سره العزیز نوشته دیده ام که در آخر سال و آخر روز ذی الحجه هر که این دعا بخواند حق تعالی او را تمام سال در امان خود نگاهدارد بسم الله الرحمن الرحیم اللهم ما عملت من عمل فی هذه السنة مما نهیتنی عنه ولم ترضه ونسیته ولم تنسه وحلمت عنی بعد قدرتک علی عقوبتی ودعوتنی الی التوبة بعد حرالی علیک اللهم انی فاستغفرک فیها یا غفور فاغفرلی وما عملت من عمل ترضاه عنی ووعدتنی الثواب فتقبله منی ولا تقطع رجاری یا عظیم الرجاء اللهم ارزقنی خیر هذه السنة وما فیها برحمتک یا ارحم الراحمین آنگاه فرمود که برادرم شیخ بهاؤ الدین ذکریا قدس الله سره العزیز آورده ست که مصطفی صلی الله علیه وسلم میفرماید هر که دو رکعت نماز آخر ماه ذی الحجه بگزارد و در هر رکعتی فاتحه یکبار و چندی از قرآن و بعد از سلام هفت بار این دعا بخواند حق تعالی او را بیامرزد هر چه در آن سال گناه کرده باشد آن نیز ببخشد شیخ الاسلام درین فوائد بود که بانگ نماز برآمد چنانچه بنماز مشغول شد خلق و دعاگوی باز گشتند الحمد لله علی ذلک ✣

بتاریخ هفتم ماه ذی الحجه سنه خمس وخمسین وستمائة دولت پایبوس میسر شد سخن در مذهب افتاده بود بر لفظ مبارک راند که اول مذهب امام اعظم ابوحنیفه رضی الله عنه دوم مذهب امام شافعی رضی الله عنه سوم مذهب امام مالک رضی الله عنه چهارم مذهب امام احمد حنبل رضی الله عنه پس بباید که مردم در چهار مذهب شک نیارند تا مسلمان سنی باشند و بیقین بداند و اعتقاد کند که مذهب امام اعظم رضی الله عنه از همه مذهب فاضل تر ست و شریف تر و مذهب دیگران پس اندز یرا که مذهب اول که در عالم بناشد مذهب امام اعظم ست رضی الله عنه والفضل للمتقدمین وحق عند الله تعالی یکی بیش نیست و مذهبی که ما در آنیم مذهب ابوحنیفه ست رضی الله عنه و مذهب صواب ست و احتمال خطا ندارد اما آنکه بعضے گفته اند چهار مذهب بر سنت و جماعت بودند هیچکس از مجتهدان میل بهوای نفس و بدعت نکرده اند چگونه بندهای خدا بوده اند که جز متابعت کتاب خدای تعالی و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم کرده اند بعد ازان بر لفظ مبارک راند که در فتاوی ظهیری صاحب فتاوی نوشته ست در آخر باب این حکایت که امام مسلمانان ابوحنیفه کوفی رضی الله عنه چون حج آخر بزیارت بگزارد و رخصت کرد و بانفس اندیشید که شاید بار دیگر قادر نشوم بحج گزاردن پس در میان خانه کعبه شریفه گفت

در بازکنید و اجازت دهید تا من یک شب خدای عزوجل را عبادت کنم گفتند این کاری پیش از تو کسی را میسر نشده است اما چون سابقی در علم و مردمان بتو اقتدا میکنند در باز خواهیم کرد آخر در باز کردند امام مسلمانان در رفت و میان دو ستون بایستاد پای چپ را بر پای راست نهاد و نیمی قرآن بخواند و باز پای راست برپشت پای چپ نهاد نیمی قرآن دیگر بیک پای ایستاده بخواند و تمام کرد چون سلام گفت مناجات کرد که الٰهی نکردم هیچ عبادتی که چنانچه حق باشد و نه شناختیم ترا چنانکه حق شناختن ست نقصان خدمت مرا بکمال معرفت درگزار هاتف آواز داد که اے ابوحنیفه بدرستی و راستی که بشناختی و خدمت کردی ترا بیامرزیدیم و هر کسے را که پیروی تو کنند و در مذهب تو باشند تا قیامت و بعد ازان چون شیخ الاسلام این حکایت تمام کرد فرمود که الحمد لله ما در مذهب اوئیم بعد ازان همدرین محل فرمود بروایت صحیح اسمٰعیل بخاری رضی الله عنه که او فرمود که محمد حسین شیبانی رحمة الله علیه را در خواب دیدم پرسیدم که حضرت عزت با تو چه کرد امام محمد گفت که مرا بیامرزید و حضرت عزت فرمود که اگر میخواستم ترا عذاب میکردم اما اگر علم بیان نمیکردی اسماعیل گفت پرسیدم که ابو یوسف قاضی کجاست امام محمد گفت میان آسمان و زمین پرسیدم امام اعظم کجاست گفت بیهات او در علیین ست بعد ازان حکایت در فرق مذهب افتاد که بهتر کدام است شیخ الاسلام چشم پر آب کرد بیهات من نام امام اعظم نمی توانم گرفت اما ایشان را شاگردی بود محمد شیبانی آن زمان که امام محمد سوار شدی امام شافعی رکاب گرفتی و امام محمد شاگرد را شاگرد بود پس ازینجا معلوم شد که چند در چند فرق ست میان مذهب بعد ازان همدرین محل فرمود که وقتی قاضی حمید الدین ناگوری و شیخ قطب الدین بختیار اوشی و شیخ جمال الدین تبریزی و شیخ بدر الدین غزنوی قدس الله سرهم العزیز در مسجد جامع دهلی چند روز معتکف شدند هر کسے دو گان ختم در روزی بر خود وظیفه کردند چنانکه شبے از شب ها بریکدیگر گفتند اگر بتوانیم در یک پای ایستاده شویم خدای تعالی را همین سبب طاعت کنیم یعنی در طاعت بدو رکعت نماز بروز آریم هر همه گفتند نیکو باشد چون شب قاضی حمید الدین ناگوری در پیش رفت و ایشان بدو رکعت نماز بدو اقتدا کردند هر همه در یک پای ایستاده شدند قاضی حمید الدین در یک پای ختم قرآن کردی و چهار سیپاره دیگر زیاده خوانده و در رکعت دوم ختم دیگر تمام کرده و سلام نماز داده و مناجات کرد که الٰهی عبادتی چنانچه حق عبادت ست نکردیم پس ببخش ما را و نقصان خدمت ما را بکمال معرفت درگزار ازگوشه آواز برآمد که ای دوستان ما نیکو شناختید ما را و خدمت و طاعت نیکو کردید پس شما را بیامرزیدیم و آنچه مطلوب شماست بشما دادیم انگاه آن بزرگان از آنجا متفرق شدند و مسافر گشتند بعد ازان ذکر آن افتاد که شجرهٔ مذهب می باید دانست که بحضرت الٰهیه ست چگونه می پیوندد فرمود که چنانچه مرید را شجرهٔ پیر خود دانست

فرض ست شجرهٔ مذهب نیز باید دانست که بحضرت الوهیت چگونه پیوندد انگاه شیخ الاسلام قدس الله سره العزیز فرمود که اگر پرسند که در مذهب کیستی بگو در مذهب امام اعظم کوفی رحمة الله علیه و ابو حنیفه در مذهب امام ابراهیم علقمه و علقمه در مذهب امام ابراهیم نخعی و امام نخعی در مذهب امام عبد الله مسعود و امام مسعود در مذهب ابو هریره رضی و ابو هریره در مذهب رسول الله صلی الله علیه وسلم و محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم در مذهب ابراهیم خلیل الله و ابراهیم خلیل الله در مذهب نوح علیه السلام و مهتر نوح در مذهب شیث علیه السلام و شیث در مذهب مهتر آدم علیه السلام و مهتر آدم در مذهب جبرئیل علیه السلام و مهتر جبرئیل در مذهب مهتر میکائیل علیه السلام و مهتر میکائیل در مذهب اسرافیل علیه السلام و اسرافیل در مذهب مهتر عزرائیل علیه السلام و مهتر عزرائیل در مذهب حضرت احدیت صمدیت اما اینجا هیچکس نداند مگر خدائی تعالی جل جلاله بعد ازان حکایت در ادعیه ماثوره و آیات قرآن افتاد بر لفظ مبارک راند که انکس میباید از دعا و آیات کلام الله خالی نباشد و پیوسته درین کار باشد تا در امان باری تعالی باشد انگاه فرمود که نماز تهجد بر رسول الله صلی الله علیه وسلم فریضه بود و در حق ما سنت و آن هشت رکعت ست نزدیک سحر و هر چه داند از قرآن بخواند اما این معین نیست دران کوشد که قراة دراز بخواند که مصطفی صلی الله علیه وسلم قراة خوانده ست انگاه ملائم این معنی فرمود که وقتی بزرگی بود از بزرگان دین او را شیخ قطب الدین گفتندی از حد بزرگ بود وقتی نماز تهجد او فوت شد خدمت ایشان را درد زانو شده چند روز دران درد مبتلا ماند در کرد خود برآمد که این درد از کجاست در سر او فرو خواندند که اے بزرگ نماز تهجد فوت کردی همین بار آورد که بدین بلا مبتلا شوی آخر معلوم شد که پیش ازین یک شب نماز تهجد فوت شده بود بعد ازان بر لفظ مبارک راند که در اوراد شیخ الاسلام معین الدین سنجری قدس سره نوشته دیده ام بروایت عبد الله ابن مسعود رضی الله عنهما هر که از سورة البقره ده آیت بخواند بدین ترتیب که چهار آیت از اول آیة الکرسی و چهار آیه بعد آیة الکرسی و دو آیت آخر سوره بقره بخواند در آن زمانه شیطان نزدیک تا شب و اگر بشب خواند تا روز انگاه فرمود هر که را درویشی رسد این کلمه بسیار بگوید لاحول ولا قوة الا بالله العلی العظیم بعد ازان فرمود که وقتی بخدمت شیخ الاسلام قطب الدین بختیار اوشی قدس الله سره العزیز حاضر بودم آئنده بیامد و روی بر زمین آورد و فرمان شد بنشین بنشست و عرضه کرد که در معاش تنگی دارم شیخ الاسلام برفور فرمود باشد که این نمیگوید لاحول ولا قوة الا بالله العلی العظیم گفت راست نمیگویم انگاه فرمود که از رسول صلی الله علیه وسلم روایت ست هر که این کلمه بسیار گوید حق تعالی او را از آفت درویشی نگهدارد بعد ازان بر لفظ مبارک راند که در کتاب بقیه ختم المجتهدین ابو اللیث سمرقندی قدس سره نوشته ست که عجب دارم از چهار گروه که از

چار چیز غافل باشند اول از آن گروه که نعم گرفتار باشند چگونه نگویند لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین زیرا که حق تعالی در کلام مجید فرموده ست فاستجبنا له ونجیناه من الغم وکذلک ننجی المومنین بعد ازان همدرین محل فرمود که مهتر ایوب صلوات الله علیه چون به بلای گران مبتلا شد چهل سال رنجمت بود آنروز که وعده نجات خواهد شد بحضرت عزت مناجات کرد فرمان آمد که این کلمه را بسیار بگوی لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین این کلمه را چند روز مداومت نمود حق تعالی او را از ان بلا نجات داد بعد ازان فرمود که وقتی جوانی از هارون رشید بخطای در بند افتاد و درین بود که او را هلاک کنند بزرگی بر سر وقت او رسید او را از حد غمگین دید آن بزرگ از حال او باز پرس کرد آخر چون او روان شد این آیه بیاموخت چند روز آن جوان باین آیت مداومت نمود و خلاص شد و بخلعت خاص مشرف شد بعد ازان فرمود و دم عجب دارم از ان گروه که از کسی بترسند و این نگویند حسبی الله ونعم الوکیل زیرا که حق تعالی در کلام مجید میفرماید فانقلبوا بنعمة من الله وفضل لم یمسسهم سوء بعد ازان همدرین اثنا حکایت کرد که وقتی بادشاهی ظالم که او را هادی در سر گرفته بود دعوی خدائی میکرد خاک در دهن آن ناپاک گفت چه حیله سازم که این فن در من مستقیم گردد وزیرے مکار بود روی سوی او کرد او سر بر زمین آورد و گفت دو چیز عرض دارم اگر بکنی باری امید شیه کن که توانی کرد بآن فرمود که بگو گفت در شهر مذکران و دانشمندان بسیار اند ایشان را از میان بردار چون ایشان نمانند اسلام را کس نداند پس هر چه دعوی پیش خلق کنی استوار دارند آن بادشاه همچنان کرد هر جا که مذکرے و دانشمندی بود از میان برگرفت و همه را بقطع تیغ بخدا رسانید چون از ایشان هیچکس نماند گفت اکنون چه کنم گفت یک چیز دیگر کن هر جا که اهل کتبه اند ایشان را نیز از میان برگیر تا علم ننویسند بعد ازان هر چه کنی رواست انگاه بادشاه این طائفه را نیز از میان برگرفت و مسلمانان آن شهر بضلالت مبتلا شدند و آن بادشاه از دین برگشت و بدعوی کردن مشغول شد خاک در دهن آن ناپاک الغرض بزرگی بود از نبیرگان خواجه حسن بصری رحمة الله علیهما همدرین نزدیکی میان اهل کتب گرفتار شده بود این کلمه بسیار گفتی قضا را بر فور آن بادشاه از تخت فرود آمد معذرت بسیار کرد فرمود او را رها کنید و بخلعت خاص مشرف گردانید بعد ازان آن بادشاه گفت آن زمان که آن بزرگ را بیاوردند مار و اژدها بر ابر او یکی از پهلوی راست دومی از پهلوی چپ که یک لب آنها در زمین و یک بر آسمان آتش از دهان آنها می برآمد خواستند که مرا فرو زند من عجز کردم گفتند دست ازین بزرگ بردار والا نه ترا هلاک خواهیم کرد پس آن بزرگ را پرسیدند که ترا از چه خلاص شد گفت من این کلمات را بسیار گفتمی حسبی الله ونعم الوکیل نعم المولی ونعم النصیر پس هر که این کلمه گوید او را هیچ کس چیزے نتواند گفت

بعد ازان شیخ الاسلام فرمود سوم عجب دارم از کسی که بتر سد از مکر مردمان و نگوید فوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد
زیرا چه حق تعالی فرموده ست فوقه الله سیئات ما مکروا آنگاه شیخ الاسلام ادام الله برکاته بر لفظ مبارک
راند که خواجه حسن بصری رحمة الله علیه هر وقتی که پیش حجاج یوسف برفتی این آیت بخواندی یوسف سوگند
خوردی و گفتی که از هیچ کس چندان هراس ندارم که از خواجه حسن بصری رحمة الله علیه آن زمان که او
پیدا می شود لرزه در من می افتد دو شیر برابر او می آیند گوئی آن زمان مرا ذره ذره خواهند کرد بعد ازان
فرمود چهارم عجب دارم از آن گروه که رغبت بهشت کنند و نگویند ماشاء الله و لا حول و لا قوة الا بالله حقتعالی
فرموده ست فعسی ربی ان یوتینی خیرا من جنتک بعد ازان فرمود که در آثار تابعین نوشته دیده ام که
وقتی جوانی از حد فاسق پیوسته در معصیت بودی اما وقت خفتن این کلمه بسیار گفتی بعد ازان در کار
دیگر مشغول شدی الغرض از جهان نقل کرد در خواب دیدند که در بهشت میخرامد عجب نمودند سوال کردند که
این دولت از کجا یافتی جواب داد اگرچه بد مرد بودم اما این کار میکردم و هر صبح و شام این کلمه میگفتم
ماشاء الله لا حول و لا قوة الا بالله هر سعادتی که یافتم از دولت این کلمه یافتم بعد ازان سخن در ترس گور
افتاده بود از منکر و نکیر و هیبت آن بر لفظ مبارک راند که مردی از عبد الله بن عباس رضی الله عنه پرسید که
من ترا چیزی می آموزم اگر بکنی هیچ از ایشان نترسی پس گفت هر که شب جمعه دو رکعت نماز بگزارد و بخواند
در هر رکعتی فاتحه یکبار و اخلاص پنجاه بار ازان سبب از منکر و نکیر در امان باشد بعد ازان بر لفظ مبارک
راند که وی دو رکعت ملازمت کرد در شرح اولیا می نویسند که چون آن مرد نقل کرد در خواب دیدند
پرسیدند که خدای تعالی با تو چه کرده از منکر و نکیر چگونه رستی گفت آن زمان که منکر و نکیر با هیبت
آمدند از من پرسیدند چون از سوال ایشان عاجز شدم خواستند که عمودی زنند فرمان آمد دست
ازین بنده بدارید که ما او را بیامرزیدم دست از من بداشتند بعد ازان همدرین محل فرمود که مردی وقتی
عبد الله عباس رضی الله عنه را پرسید هل عندک فی ضغطة القبر قال نعم یعنی هست چیزی نزدیک تو
از ضغطهٔ گور نگاهدارد گفت آری پس فرمود هر که بگزارد دو رکعت نماز در شب جمعه و بخواند در هر
رکعتی الحمد یکبار و اذا زلزلت الارض پانزده بار بعنایت الهی از ضغطهٔ گور در نجات باشد بعد ازان بر
لفظ مبارک راند که وقتی پیش شیخ الاسلام قطب الدین بختیار اوشی قدس الله سره العزیز نشسته بودم
بزرگان از صدور و مشائخ حاضر بودند حکایت در ترس گور میرفت و مولانا شهاب الدین قریشی مفتی
شهر دهلی حاضر بود فرمود هر که این اوراد در کتاب مینویسد یعنی سوره واقعه و سوره مزمل و سوره
والشمس و والیل و الم نشرح و مداومت نماید پس امان او باشد از ترس گور و درویشی بعد ازان بر لفظ

مبارک راند که وقتی درویشی نقل کرد از خاندان چشت بود چون آن درویش را در زمین سپردند همان زمان فرشتگان آمدند و سوال کردند این درویش جواب داد آنگاه از گور او روشنائی پیدا شد او را در خواب دیدند و ازان حال پرسیدند که خدای عزوجل با تو چه کرد و گفت بیامرزید و بخشیدم بعد ازان شیخ الاسلام بر لفظ مبارک راند که در احادیث مسطور است از مصطفی صلے اللہ علیہ وسلم هر که بعد از فریضه سه بار اخلاص بخواند و سه بار درود فرستد و بعد ازان یکبار این آیت بخواند و من یتق اللہ یجعل له مخرجا و یرزقه من حیث لا یحتسب و من یتوکل علی اللہ فهو حسبه ان اللہ بالغ امره قد جعل اللہ لکل شیئ قدرا بعده سوی آسمان بدرگاه حضرت عزت آن بنده را سه نعمت بدهد یکی درازی عمر دوم مال بسیار سوم برخورداری که بحساب در بهشت رود انشاء اللہ تعالی شیخ الاسلام درین حکایت بود که بانگ نماز گفتند شیخ الاسلام بنماز مشغول شد خلق و دعاگوئی باز گشت الحمد للہ علی ذلک +

بتاریخ بستم ماه مذکور سنه خمس و خمسین و ستمائه سعادت قدمبوس حاصل شد وقت چاشتگاه در جماعتخانه نشسته بودند و طائفهٔ مسافران حاضر بودند دعاگوئی روئی بر زمین آورد از زبان مبارک فرمودند که ای دوست خدا بنشین نشستم روی سوی حاضران کرد و گفت که من از خدا خواسته هر چه مولانا نظام الدین بخواهد بیابد بعد ازان سخن در درود افتاد بر لفظ مبارک راند که در آثار مشائخ آمده است و نوشته دیده ام هر که یکبار درود بر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرستد از گناهان چنان پاک گردد گوئی این زمان از مادر زاده است و صد هزار نیکی در نامهٔ اعمال او بنویسند و او را از اولیای خدا خوانند بعد ازان بر لفظ مبارک راند که صحابه و تابعین و مشائخ طبقات هر کسی ازان وظیفه و خویشتن کرده اند اگر شبی از شب ها ایشان را وظیفهٔ صلوات فوت شدی خود را میان مردگان تصور کردندی و ماتم خود داشتندی که شب مرده ایم اگر زنده می بودیم صلوات خواجهٔ کائنات را فوت نشدی بعد ازان همدرین محل فرمود که وقتی خواجه یحیی معاذ رازی رحمة اللہ علیه را در شبی وظیفهٔ درود فوت شد و وظیفهٔ او سه هزار بار درود بود الغرض چون روز شد ماتم خود بداشت چنانچه برای تعزیت مرده می نشیند خلق بیامدند و ازان حال سوال کردند که این نوع از کجاست فرمود که امشب وظیفهٔ درود از من فوت شده بود این ماتم ازان است که ازان جهان سعادت محروم مانده ام خواجه یحیی معاذ رازی درین حکایت بود که هاتف آواز داد که ای یحیی هر روز و هر شب که ترا از گفتن درود ثواب میدادیم امروز ترا صد چندان ثواب دادیم و نام ترا در گویندگان درود گو نبوشتیم آنگاه شیخ الاسلام چشم پر آب کرد و بگریست

و این حکایت همدرین محل فرمود که خواجه سنای رحمة الله علیه پیغمبر علیه السلام را در خواب دید که روی مبارک از
خواجه پنهان میکرد خواجه سنای بدوید و پای مبارک را ببوسه داد و گفت یا رسول الله صلی الله علیه وسلم
جانم فدای تو باد از چه روست که روی مبارک خود از من پنهان میکنی رسول خدا صلی الله علیه وسلم خواجه
سنای را در کنار گرفت و گفت که ای خواجه تو چندان مدح در رود مرا کرده که من از روی تو شرمنده ام که
بکدام چیز عذر بخواهم بعد ازان شیخ الاسلام های های بگریست و گفت سبحان الله یک بندگان خدای تعالی
ایشانند که از بسیاری درود خواجه کائنات صلی الله علیه وسلم از ایشان شرم میدارد هزار رحمت بر
جان ایشان باد که بدین ثواب میرسند و میباشند و بدین بمیرند و بدین ورد برخیزند انگاه همدرین محل
فرمود که وقتی طائفه جهودان نشسته بودند درویش مسلمان بیامد از ایشان چیزی درخواست کرد همدرین
محل امیر المومنین علی کرم الله وجهه پیدا شد جهودان به تمسخر درویش را گفتند که شاه جوانمردان می آید
الغرض آن درویش رفت و دست امیر المومنین علی رضی الله عنه بگرفت و سلام کرد و حال فقر و فاقه خود
بگفت امیر المومنین رض گرد خود برآمد دید که چیزے نیست چه خواهم داد فاما از کیاست خود معلوم کرد که
جهودان او را از برای آزمایش فرستاده اند که چه چیز خواهد داد الغرض چون امیر المومنین دست او
بگرفت و بر کف دست او ده بار درود پیغمبر صلے الله علیه وسلم بخواند و گفت مشت ببند او مشت بربست
و نزد یک ایشان بیامد ایشان گفت که چیزے یافتے گفت چیزے یافتم اما ده بار درود
بر مصطفی صلی الله علیه وسلم بگفت و بدین دست من بدمید ایشان را بیشتر تمسخر نمود الغرض گفتند که
دست باز کن چون دست باز کرد دینار گشته بود آن روز چند هزار جهود مسلمان شدند بعد ازان همدرین
محل فرمود که وقتی هارون رشید را زحمت شده بود چنانچه نیم سال در زحمت ماند نزدیک شد که جان
از تن او برود قضا را شیخ ابو بکر شبلی رحمة الله علیه پیش در او بگذشت این خبر بسمع هارون رشید رسید که
امام ابو بکر شبلی میگذرد کسان فرستاد و بمعذرت تمام خواجه را بالین وی بردند همین که هارون رشید را
بدید گفت خاطر جمع دار که اکنون نیکو شدی یکبار این درود بخواند و بر هارون رشید دست فرود آورد در
حال نیکو شد آخر معلوم شد که این درود خوانده بود از برکت این درود صحت یافت بعد ازان بر لفظ مبارک
راند که اینکس درود بسیار فرستد اگر بنماز این پنج درود فرستد بهتر بود که این درود بهترین درود ست
و فاضل ترین از همه اگرچه ثواب همه درود یکی ست اما هر درودی را فضیلتے دیگر ست و آن پنج درود

این ست بسم الله الرحمن الرحیم اللهم صل علی محمد بعدد من صل علیه وصل علی محمد بعدد من لم یصل علیه وصل علی محمد کما
تحب وترضی ان تصلی علیه وصل علی محمد کما ینبغی الصلوة علیه وصل علی محمد کما امرتنا بالصلوة علیه انگاه شیخ الاسلام

ادام الله حرمته بر لفظ مبارک راند که این سبب آن بود مولانا فقیه ابو الحسن ندوسی رحمة الله علیه در روضهٔ منوره
در وو نوشته ست اول امام مسلمانان امام شافعی رحمة الله علیه را بعد نقل در خواب دیدند پرسیدند که خدای
تعالی با شما چه کرد امام شافعی رحمة الله علیه گفت حضرت جل جلاله مرا بیامرزید از برکت این پنج درود که بر خواجهٔ
عالم میفرستادم اما فضیلت دوم آنست که روزے مصطفی صلے الله علیه وسلم نشسته بودند و صحابه
رضی الله عنهم گرد بر گرد ابو بکر صدیق رضی الله عنه طرف راست بود جوانی بیامد و سلام کرد خواجهٔ عالم
صلے الله علیه وسلم فرمان داد که بالاتر ابو بکر صدیق رضی الله عنه بنشین ابو بکر صدیق رضی الله عنه متامل شد یاران
دانستند مگر مهتر جبرئیل علیه السلام ست و اگرنه هیچ یاری را محل آن نباشد که بالاتر از ابو بکر رضی الله عنه
نشیند مصطفی صلی الله علیه وسلم روی مبارک سوی ابو بکر صدیق رضی الله عنه کرد و گفت این مردی ست انقدر
درود بر من میفرستند که هیچکس نمی تواند فرستاد ابو بکر صدیق رضی الله عنه گفت یا رسول الله مگر
این جوان آب و طعام نمی خورد و هیچ مصلحت دیگر مشغول نمی شود بجز درود مصطفی صلی الله علیه وسلم
فرمود که طعام و شراب نیز می خورد و بمصالح خود مشغول می شود اما یکبار درود در روز و یک بار
در شب بر من این درود میفرستد هم برین طریق که بالا گفته شد همدرین محل شیخ الاسلام فائده
این فوائد میفرمودند که پنج نفر درویش بیامدند و روی بر زمین آوردند فرمان شد بنشینید نشستند و
عرضداشت کردند که ما مسافر انیم نیت خانهٔ کعبه داریم اما خرج راه نداریم چیزے عنایت شود تا بدل
فارغ روان شویم شیخ الاسلام این سخن تمام بشنید در تفکر شد انگاه نیز در مراقبه شده چند خسته خرما
پیش بود دست دراز کرده برداشت و بدرویشان داد درویشان را تحیر پیدا شد ضمیر روشن که شیخ الاسلام
را بود فرمود که به بینید چون نظر کردند بمثال سفال دینارهای زرگشته بود آخر معلوم شد از شیخ بدر الدین
اسحاق که شیخ الاسلام این درود گفت و بر آن سفال دمید از برکت این درود سفال دینارهای
زرگشته بود انگاه سخن در آیة الکرسی افتاده بود بر لفظ مبارک راند آن روز که آیة الکرسی نازل شد
هفتاد هزار فرشته مقرب گرد بر گرد کرسی میا ستند برابر مهتر جبرئیل علیه السلام در خدمت حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم فرود آمدند و گفتند بستان پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم با هزار اعزاز و اکرام
بستد و بر سر دیده نهاد مهتر جبرئیل گفت با محمد صلی الله علیه وسلم فرمان می شود که هر آن بنده از
بندگان من آیة الکرسی که مقرر ست بخواند هر حرفی که درین ایه ست پس بهر حرف هزار رساله ثواب بنام او
ثبت فرماید و هزار فرشته گرد بر کرسی اند خواننده این را هزار ثواب ایشان بدهند و او را از مقربان خود گردانند
بعد ازان شیخ الاسلام همدرین محل فرمود که در فتاوی ظهیری نوشته ست که رسول خدا صلے الله علیه وسلم

فرموده است هر که آیة الکرسی بخواند و از خانه برآید حضرت عزت فرمان دهد هفتاد هزار فرشته را تا آن زمان که آن بنده باز آید برای او آمرزش خواهند بعد ازان فرمود که شنیده ام از شیخ الاسلام قطب الدین بختیار اوشی قدس الله سره العزیز هر که آیة الکرسی بخواند و درون خانه رود حضرت عزت از ان خانه در ویشی دفع کند بعد ازان فرمود که در جامع الحکایات نوشته دیده ام که وقتی در بغداد در ویشی بود شبی از شبها در کلبهٔ آن درویش ده نفر دزد بیامدند سر درون خانهٔ آن درویش کردند آن درویش آیة الکرسی خوانده بود و بیرون دمیده همچنین دزدان بیامدند بفرمان خدایتعالی کور شدند درویش پیدا شد این حال معاینه کرد بیرون آمد و پرسید که شما کیانید ایشان گفتند که ما دزدانیم بدزدی در خانهٔ شما در آمده بودیم کور شدیم اے بزرگوار تو دعا کن تا چشمها بما دهند ما ازین کار توبه کنیم و در پیش شما مسلمان شویم آن بزرگ تبسم کرد و گفت چشم باز کنید بفرمان خدای تعالی چشمها باز کردند و بینا شدند و هر همه توبه کردند و مسلمان شدند الحمد لله علی ذلک +

بتاریخ دست و هفتم ماه مذکور سنه خمس و خمسین و ست مائة دولت قدمبوس میسر شد سخن در دعا افتاده بود بر لفظ مبارک راند که در کتاب امام محمد شیبانی رحمة الله علیه نوشته دیده ام بروایت امام جعفر صادق علیه السلام که از رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده است هر که را غمی و همی پیش آید یا کاری که قابل صلاح نباشد چون نماز بامداد بگزارد صد بار گوید لاحول ولا قوة الا بالله العلی العظیم یا حی یا قیوم یا فرد یا وتر یا احد یا صمد فان لم یصلح فدلنا علی الدرای بعد ازان شیخ الاسلام فرمود وقتی بخدمت شیخ الاسلام قطب الدین بختیار اوشی قدس الله سره العزیز حاضر بودم ایشان نشسته حکایت دعا میفرمودند هر که را تنگی معاش باشد برای گشایش آن این دعا بخواند بسم الله الرحمن الرحیم یا دائم العز والملک والبقاء یا ذی الجود والعطایا وود ذو العرش المجید الفعال لما یرید بعد ازان همدرین محل فرمود که در وقت درماندگی هر که این نامها را هزار بار بگوید آن مهم بالقطع بکفایت رسد و آن کلمات این ست اقوے معین واهدی دلیل بحق ایاک نعبد و ایاک نستعین بعد ازان فرمود که در تفسیر زاهد رحمة الله علیه دیده ام هر که خواهد اعمال بشرف حق باشد این آیه بخواند ربنا تقبل منا انک انت السمیع العلیم چون خواهد که از تنگی دنیا و آخرت برهد و از دوزخ خلاصی یابد این آیت بخواند ربنا آتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة حسنة وقنا عذاب النار و چون خواهد که همه حال صابر باشد و قدمش در کارها ثابت بود و بر دشمنان ظفر یابد این آیه بخواند ربنا افرغ علینا صبرا و ثبت اقدامنا وانصرنا علی القوم الکافرین چون خواهد که دلش با ایمان و امان باشد و رحمت تبارک و تعالی نثار او گردد این آیه بخواند ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا

وہب لنا من لدنک رحمۃ انک انت الوہاب بعد ازان ہمدرین محل فرمود کہ وقتی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
نشستہ بود صحابہ رضی اللہ عنہم گرد برگرد او از پیغمبران گزشتہ حکایت میکردند درین میان صحابی از یاران
رسول خدا صلے اللہ علیہ وسلم برخاست وی بر زمین آورد و عرضداشت کرد کہ یا رسول اللہ دلم از
ایمان چگونہ ایمن گردد کہ من با ایمان خواہم رفت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم در اندیشہ شد ہمچنان مہتر
جبرئیل علیہ السلام بیامد و گفت یا رسول اللہ این آیہ آورد ام بستان ہر کہ این آیت را ملازمت نماید
دل او از ایمان ایمن باشد و امید بود کہ با ایمان رود آنگاہ شیخ الاسلام فرمود کہ نزول این آیہ
دران بود کہ صحابہ رضی اللہ عنہم التماس کردہ بودند و ہمدرین محل فرمود ہر کہ خواہد کہ با دوستان
خدای تعالی جمع شود این آیت بسیار خواند ربنا انک جامع الناس لیوم لا ریب فیہ ان اللہ لا یخلف المیعاد
و بعد ازان فرمود چون این کس در ملازمت کردن این آیہ باشد با دوستان خدای تعالی جمع شود و
چرا باشد کہ خود را ازین سعادت محروم دارد و نخواند آنگاہ فرمود کہ چون کسے را غمے پیش آید یا بردہ بگریزد
یا خواہد کہ فرزندی شایستہ و پارسا بود ہند پس این آیہ بخواند رب ہب لی من لدنک ذریۃ طیبۃ انک
سمیع الدعاء بعد ازان فرمود کہ مہتر زکریا صلوۃ اللہ و سلامہ علی نبینا و علیہ السلام در مناجات ہمین آیت
خواندہ بود کہ خدای تعالی اجابت کرد و پسرے داد چون مہتر یحیی علی نبینا و علیہ السلام در آغاز جوانی و کودکی
چندان بگریست از ترس خدائے تعالی کہ جملہ گوشت و پوست رخسارۂ او بریخت مہتر زکریا و قوم بزرگوار ایشان
یعنی مادر و پدر مہتر یحیی بگریستند کہ اے فرزند تو ہنوز صغیرے ترس چیست گفت ای مادر تو آن مان کہ
زیر دیگ آتش میکنی تا آن زمان کہ چوب خرد بالای آتش نمی نہی آتش بنیاد نمی گیرد پس می ترسم کہ فردائے قیامت
خردگان را پیش اندازند و بزرگان را پس در دوزخ فرستند بعد ازان فرمود کہ وقتی جانب سیوستان
مسافر بودم و اولیاء و بزرگان آن شہر را دریافتم چنانچہ روزے بخدمت شیخ محمد سیوستانی حاضر بودم
پیرے بس بزرگ بود و صاحب ولایت حکایت در سلوک میرفت درویشان در بحث بودند
آنندہ آمد روے بر زمین آورد و بنشست خواجہ محمد سیوستانی ہمین کہ جانب او دید ضمیر روشن کہ درویشان بود
روی سوی او کرد کہ حاجتمندی آمد بر فور روی بر زمین آورد کہ آرے فرمود برو این آیت را ملازمت
نمائی حق تعالی ترا فرزندے شایستہ روزی کند آیت اینست رب ہب لی من لدنک ذریۃ طیبۃ
انک سمیع الدعاء چون آن مرد برخاست و برفت بعد از مدتے کہ حق تعالی او را پسرے داد صاحب سجادہ
و پای برہنہ ہفتاد حج کردہ بہ نیت ہمین مردہ بود کہ شیخ الاسلام مکاشفہ کرد بعد ازان بر زبان مبارک
راندکہ در کشاف نوشتہ دیدہ ام چون مردے خواہد کہ در عہدہای نیک مردان سد و انچہ عوصات

قیامت ست وترا بمیند این آیه بسیار خواند ربنا وآتنا ما وعدتنا علی رسلک ولا تخزنا یوم القیامة انک لا تخلف المیعاد آنگاه حکایت کرد که مردے در بخارا بفسق از حد مشهور بود چنانچه نقل کرد او را در خواب دیدند یکی از اولیا و دوستان خدا استاده بود واز وعجب آمد وحیرتے پیدا شد پرسید ند این دولت از کجا یافتی گفت در تفسیر کشاف دیده بودم هر که این آیه بخواند ربنا وعدتنا علی رسلک تا آخر خدای تعالی او را با نیکمردان در آرد اکنون بصدق خوانده بودم حق تعالی چون اندک پذیرد بسیار بخشد ست از من آن طاعت قبول کرد کردار های مرا بیامرزید در کار این آیه ومرا فرمان ست که میان ایشان باشم آنگاه شیخ الاسلام ادام الله برکاته بر لفظ مبارک راند که چون مردی خواهد که از صحبت ظالمان نجات یابد باید که این آیه را ملازمت نماید ربنا اخرجنا من هذه القریة الظالم اهلها واجعل لنا من لدنک ولیا واجعل لنا من لدنک نصیرا پس خواند این آیه را بنعمت دوستان خود برساند وپیوسته در فتح و نصرت مظفر ومنصور بود بعد ازان فرمود که وقتی امیر المومنین علی کرم الله وجهه در جنگ غول بیابانی مانند بودند وبجان رسیده بر رسول صلی الله علیه وسلم مکتوب نوشت که جمله حیلها کردم وانچه شرط جنگ ست بجا آوردم چون این مکتوب بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم آمد از حد دل تنگ شد در حال جبرئیل علیه السلام این آیه آورد ربنا اخرجنا من هذه القریة الظالم اهلها تا آخر این آیه بر علی بفرست تا آن را ملازمت نماید حق تعالی از برکت این آیه مظفر ومنصور گردانید رسول خدا صلے الله علیه وسلم همین آیه وتفسیر آن بر شاه مردان علی بن ابی طالب کرم الله وجهه فرستاده شاد شد واین آیه را ملازمت نمود دوم روز جنگ کرد آن غول را زنده گرفت ودر مدینه آورد اما این فتح از برکت این آیه بود آنگاه فرمود که در تفسیر مولانا برهان الدین زاهد صاحب هدایه نوشته ست چون مردی خواهد که برکت و رحمت بروی نازل شود وروزی فراخ کند وهیچ کس محتاج نگردد این آیه را بخواند ربنا انزل علینا مائدة من السماء تکون لنا عیدا لاولنا وآخرنا وآیة منک وارزقنا وانت خیر الرازقین بعد ازان فرمود که این آیه در باب قوم مهتر موسی علیه السلام بود هر همه از روی ضلالت کفران نعمت روزیدند حق سبحانه آن قوم را که ازین مائده خورده بودند خوک وسگ گردانید بعد ازان بر لفظ مبارک راند چون خواهد که با اهل ظلم جمع نشود در دنیا وآخرت این آیه را بسیار بخواند ربنا لا تجعلنا فتنة للقوم الظالمین آنگاه فرمود هر که خواهد زندگانیش باخیر ومونس باسلام باشد این آیه بسیار خواند ربنا افرغ علینا صبرا وثبت اقدامنا وانصرنا علی القوم الکافرین بعد ازان فرمود که مردی بدست ظالم گرفتار شود این آیه بخواند ربنا لا تجعلنا فتنة للقوم الظالمین ونجنا برحمتک من القوم الکافرین وچون خواهد که مسلمان بمیرد وبصالحان

خود را رساند این آیه را بخواند فاطر السموت والارض انت ولی فی الدنیا والآخرة توفنی مسلما والحقنی بالصالحین بعد ازان شیخ الاسلام ادام الله برکاته بر لفظ مبارک راند که چون مهتر یعقوب و مهتر یوسف علی نبینا وعلیهما السلام یکجا شدند بعد از مدتے مهتر یوسف در سجده میخواند فاطر السموت والارض انت ولیی فی الدنیا والآخرة توفنی مسلما والحقنی بالصالحین وزار زار میگریست ومیگفت الٰهی مرا بادشاهی دادهٔ اما خواست من نبود واین خواست تو بود که شد خداوندا فردا رقیامت مرا درمیان بادشاهان برنه انگیزی که من بیچاره ومسکین وضعیف طاقت آن ندارم که میان بادشاهان و ملوک مرا حشر کنی انگاه فرمود اگر مردی خواهد که از شر دیو و پری و از شر ظالمان ایمن شود او را بر بت پرستے مبتلا نگرداند این آیت بسیار بخواند رب اجعل هذا البلد آمنا واجنبنی وبنی ان نعبد الاصنام بعد ازان شیخ الاسلام قدس سره العزیز فرمود که نزول این آیه همچنین بود که وقتی رسول صلی الله علیه وسلم نشسته بود و یاران گرد بر گرد او از پند و نصیحت می شنیدند رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرمود بدین میان اعرابی بیامد و بر زمین نهاد و عرضداشت کرد که یا رسول الله صلی الله علیه وسلم مرا چیزی بیاموز که حرزی باشد مرا و اولاد مرا از جمله بت پرستان نگهدارد رسول الله صلی الله علیه وسلم در تفکر شد که این را چه آموزم همان زمان مهتر جبرئیل علیه السلام آمد و این آیه آورد و گفت یا رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمان می شود که این آیه باین اعرابی بده تا یاد گیرد و بسیار بخواند حق تعالی او را از بت پرستان نگاهدارد و ایمن شود از شر الیشان بعد ازان فرمود چون مردے خواهد که بران کافران مستولی نشوند این آیت بخواند ربنا لا تجعلنا فتنة للذین کفروا واغفر لنا ربنا انک انت العزیز الحکیم وچون خواهد که نور ایمان در دل او کامل شود این آیه بسیار خواند ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انک علی کل شئ قدیر بعد ازان شیخ الاسلام این فوائد تمام کرد و روی سوی دعاگوی کرد که این همه ترغیب برای شما میکنم زیرا چه پیر مشاطه مرید باشد تا آن زمان که مرید را از همه آلایش چنانچه شرط است در طریقت و راه رفتن پاک نکند همچنان دان که آن بیچاره در صلات بماند که هرگز بیرون نتواند آمد بعد ازان بر لفظ مبارک راند که رسول صلی الله علیه وسلم فرموده ست هر که این دعا بخواند روزے یکبار اگر دران روز بمیرد از اهل بهشت باشد و اگر دران شب بمیرد نیز از اهل بهشت باشد دعا این ست بسم الله الرحمن الرحیم لا اله الا انت خلقتنی وانا عبدک وانا علی عهدک ووعدک ما استطعت اعوذ بک من شر ما صنعت ابوء لک بنعمتک علی وابوء لک بذنبی فاغفر لی فانه لا یغفر الذنوب الا انت برحمتک یا ارحم الرحمین بعد ازان همدرین محل فرمود که عباس رضی الله عنه گفت تا این دعا از زبان مبارک رسول صلی الله علیه وسلم شنیده ام در عقب نماز هیچ فریضه

ترک نداده ام و این دعا را ورد ساخته ام ناگاه فرمود بعد از نقل و خواب دیدند پرسیدند که خدای تعالی با تو چه کرد فرمود بیامرزید و بهشت روزی کرد از برکت این دعا که رسول صلی الله علیه وسلم فرموده بود بعد ازان بر لفظ مبارک راند که حق سبحانه و تعالی هر روز تا شب هر که این دعا بخواند از برکت او بلا از وی دفع میکند زیرا چه در حراست چون بلا از آسمان منزل میشود از خواننده این دعا بالا میرود و اگر دین کس اخلاص و صدق نباشد دعا را رد میکند و فرود می آید و من این خواص از زبان شیخ الاسلام قطب الدین بختیار اوشی قدس الله سره العزیز شنیده ام که این کس را می باید بهر حال که باشد از دعا گفتن و شفیع آوردن خالی نباشد آنگاه شیخ الاسلام فرمود ابو طالب مکی در قوت القلوب می نویسد از مصطفی صلی الله علیه وسلم هر که این دعا را بخواند تا شب هیچ بلای بدو نرسد دعا این است بسم الله الرحمن الرحیم انت ربی لا الٰه الا انت علیک توکلت و انت رب العرش العظیم ما شاء الله کان و ما لم یشأ لم یکن اشهد ان لا الٰه الا الله و اعلم ان الله علی کل شئ قدیر و ان الله قد احاط بکل شئ علما و احصی کل شئ عددا انی اعوذ بک من شر نفسی و من شر غیری و من کل شر کل دابة انت اخذ بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم بعد ازان هدرین محل فرمود که قاضی امام شعبی رحمة الله علیه رحمة واسعة در کفایه خود آورده است که وقتی زاهدی بود در بنی اسرائیل از حد بزرگ بود کنیزکی داشت جوان و آن زاهد پیر بغایت ستوه آمد چنانچه اکثر پیش خلق گله کردی که چه تدبیر کنم که ازین زاهد پیر خلاص شوم زالی بود نزدیک همسایگی او گفت برای دفع این زاهد من ترا زهر هلاهل بدهم در کوزه آب نهر را باو کن وقت افطار بده کنیز زهر را در آب انداخت و زاهد را داد و بخورانید و ذره در زاهد اثر نکرد و این کنیزک منتظر که زاهد کی بمیرد چون روز شد آن کنیزک را طاقت نماند تمام کیفیت پیش زاهد باز گفت که خواه باش خواه بدار من ترا زهر دادم چگونه است که اثر نکرد زاهد در تبسم شد گفت من دعای دارم هر که این دعا را بخواند زهر چه باشد از جمله بلاها ایمن باشد و هیچ چیزی از زهر و جز آن کار نکند از برکت این دعا و امام شعبی در کفایه خود نوشته است و دعا این است بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله خیر الاسماء بسم الله رب الارض و رب السماء بسم الذی لا یضر مع اسمه شئ فی الارض و لا فی السماء و هو السمیع العلیم بعد ازان شیخ الاسلام قدس الله سره العزیز فرمود که شرائط اسباب دعا بسیار است اگر بگویم دراز گردد اما شرط اول آنست که آغاز بنام پروردگار عالم جل جلاله و عم نواله کند زیرا که مصطفی صلی الله علیه وسلم میفرماید کل امر ذی بال لم یبدا فیه ببسم الله فهو ابتر باید که اول تسمیه خواند بعد ازان دعا کند تا مستجاب شود شرط دوم آنست که اهل خود را از خلخال بآواز بلند نوشیدن منع کند زیرا که رسول صلی الله علیه وسلم فرموده است ان الله لا یستجیب دعا رقوم یرضون من

نساءهم یلبسون الخلخال مع الصوت شرط سوم آن ست که در آغاز و اتمام آن صدقه دهد چنانچه روایت کرده اند از امام شافعی رحمة الله علیه که او را احتیاجی بود بر بادشاهی بدان احتیاج برفت در رویشی را صدقه داد و گفت دعا کن تا حاجتی ما تمام شود زیرا که شرط آنست هر که بر بادشاه رود اول چیزی بدربان دهد پس در رویش دربان خدای است عزوجل پس چون او خوشنود شد حاجت تمام شد الحمد لله علی ذلک ٭

بتاریخ غرهٔ محرم سنه ست وخمسین ست مائة دولت قدمبوس میسر شد جملهٔ خلق اجود هن از صغیر و کبیر و مشائخ و درویش و مسکین می آمدند و دست مبارک شیخ الاسلام را دستبوس میکردند و خدمت شیخ دست زیر مصلا میکرد از نقد و جنیل هر چه به بخت کس می آمد میداد و از بندگان هر چه می آمد شیرینی انبار بود و قدری قدری بدرویشان داد می آنروز هیچکس از غریب و شهری محروم نرفتی و این رسم شیخ الاسلام بود که غرهٔ هر ماهی همچنین کردندی بعد از ان پسر شیخ الاسلام عبد الله محمد احمد بلخی یکی از واصلان حق بود بیامد روی بر زمین آورد و نشست شیخ الاسلام در مراقبه بود همدران حال در ذکر شد چندان ذکر گفت که بیهوش شده بیفتاد خرقه شیخ قطب الدین بختیار اوشی قدس الله سره العزیز بیاوردند و بر شیخ انداختند الغرض تا دیری بود چون بهوش آمد حاضران سر بر زمین آوردند روی سوی عبد الله بلخی کرد که دیدی برادرم بهاء الدین ذکریا را که از زین بیابان فنا به شهرستان بقا بردند ما نمیدانیم که این چه ماجراست و نیز گفت همین زمان نقل کرده بیائید تا نماز جنازه بگزاریم آنگاه شیخ الاسلام و حاضران نماز بگزاردند بعد ازان فرمود که خبرست از رسول صلی الله علیه وسلم که نماز جنازه غائب گزاردن درست باشد زیرا که در انچه امیر المومنین حمزه رضی الله عنه و یاران دیگر کشته شدند رسول صلی الله علیه وسلم برای هر یکی نماز علحده گزارد پس واجب ست که بگزارند بعد ازان سخن در فضیلت غرهٔ متبرکه عاشوره افتاده بود بر لفظ مبارک راندکه درین عشره درچیز دیگر مشغول نمی باید شد مگر در طاعت و تلاوت و دعا و نماز که آمده ست مشغول گردد زیرا که درین عشره قهر میرود و رحمت بسیار نازل میشود انگاه فرمود که درین عشره بیشتر از طبقات مشائخ عذاب تضرع و نیاز برخود گرفته اند بعد ازان فرمود که نمیدانی درین عشره بر سرور عالم صلی الله علیه وسلم چه گزشته و فرزندان او را چگونه زار زار کشته اند و بعضے در تشنگی هلاک شده اند که قطره آب آن بدبختان بدان خداوندزادگان ندادند چون شیخ الاسلام درین سخن رسیده لغزه بزد و بیفتاد و چون بهوش باز آمد گفت زهی سنگدلان و زهی کافران و بی عاقبتان و بی سعادتان و ناهربان که دائم و قائم میدانند که ایشان فرزندان بادشاه دین و دنیا و آخرت اند و زار زار می کشتند اینقدر بخاطر اینها نمیگزرد که فردای قیامت برخواجه عالم چه روی خواهیم نمود الغرض بر لفظ مبارک راندکه سر سال غره ماه محرم دعای آمده ست این ست بسم الله الرحمن الرحیم اللهم انت الله الابدی القدیم وهذه سنة جدیدة اسالک فیه العصمة من الشیطان الرجیم والامان من الشیطان ومن شر کل دین ومن البلایا والآفات فذلک ونسالک المعون والعدل علی هذه النفس الامارة بالسوء والاشتغال

بما یقربنی الیک یا بر یا رؤف یا رحیم یا ذوالجلال والاکرام برحمتک یا ارحم الراحمین بعد ازان بهمدرین محل فرمود که
وراورا شیخ الاسلام معین الدنیا حسن سنجری قدس الله سره العزیز نوشته دیده ام که هرکه در شب اول از
ماه محرم شش رکعت نماز بگزارد و بخواند در هر رکعتی فاتحه یکبار و اخلاص ده بار و بروایت صاحبیه صحیح
آورده اند دو رکعت نماز بگزارید در هر رکعت فاتحه یک بار و سوره یس یکبار بدهد او را خدای تعالی در بهشت
دو هزار کوشک و در هر کوشکی هزار در از یاقوت و در هر دری تختی باشد از زبرجد سبز و بر آن تخت حوری نشسته
و گزارنده این نماز را شش هزار بلا دور گرداند و شش هزار نیکی در نامهٔ اعمال او بنویسند بعد ازان شیخ
الاسلام بر لفظ مبارک راند در کفایه امام شعبی نوشته دیده ام هرکه هر روز از ماه عاشوره صد بار این کلمه بگوید
آزاد گرداند خدا یتعالی او را از آتش دوزخ و آن کلمه این ست لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک
وله الحمد یحیی ویمیت وهو حی لا یموت بیده الخیر وهو علی کل شئ قدیر لا مانع لما اعطیت ولا معطی لما منعت
ولا راد لما قضیت ولا ینفع ذا الجد منک الجد بعد ازان بر دست بدد و بر روی خود بمالد حق تعالی
او را از گناهان چنان پاک گرداند گوئی امروز از مادر زائیده است شیخ الاسلام درین فوائد بود که بانگ
نماز گفتند شیخ الاسلام در نماز مشغول شد خلق و دعا گوئی باز گشتند الحمد لله علی ذلک ✣

بتاریخ دهم ماه مذکور سنه ست وخمسین وستمائه دولت قدمبوس حاصل شد شمس دبیر و شیخ جمال الدین
هانسوی و شیخ بدر الدین غزنوی و عزیزان دیگر حاضر بودند سخن در برکت روزهٔ عاشوره افتاده بود
بر لفظ مبارک راند که این روزه است که در حدیث آمده است من صام یوم عاشورا فکانما صام الدهر کله
یعنی هرکه روز عاشوره را روزه بدارد بدرستی در راستی که تمام سال روزه داشته باشد انگاه بهمدرین
محل فرمود که در روزه عاشورا آهوان دشتی بدوستی خاندان رسول صلی الله علیه وسلم فرزندان خود را
شیر نمیدهند پس چرا باشد که روزه را نگاه ندارند انگاه فرمود که بزرگی بود در بغداد پیش او قصه کشته شدن
امیر المومنین حسن وحسین رضی الله عنهما میگفتند چندان سر خود را بدوستی خاندان رسول صلی الله علیه وسلم
بر زمین زد که خون روان شد و یکزمانی برآمد بر زمین افتاده چون بدیدند جان بحق تسلیم کرده بود همان شب
آن بزرگوار را در خواب دیدند که پیش امیر المومنین حسنین رضی الله عنهما ایستاده ست پرسیدند که خدای تعالی با تو چه کرد
گفت مرا بیامرزید و فرمان داد که پیش امیر المومنین حسین رضی الله عنه بایستی همدرین محل فرمود که وقتی رسول صلی الله علیه
وسلم با جمیع صحابه کبار نشسته بودند حضرت معاویه رضی الله عنه یزید پلید را بر کتف سوار کرده میرفت رسول الله
صلی الله علیه وسلم تبسم کرد و گفت سبحان الله دوزخی بر کتف بهشتی سوار میرود این سخن امیر المومنین علی رضی الله
عنه بشنیدند ازان حال پرسیدند که یا رسول الله پسر معاویه هست دوزخی از کجاست گفت یا علی این یزید بخت

کسی ست که حسن و حسین و تمامی آل مرا بشهادت رساند و بکشد علی برخاست و تیغ از نیام برکشید تا ایشان را بکشد رسول صلی الله علیه وسلم مانع شد که یا علی مکن که تقدیر خدای تعالی برین رفته است علی گفت یا رسول الله شما برسو باشید فرمود نی گفت از یاران کسی باشد گفت خبر باز علی پرسید من باشم گفت نی گفت فاطمه باشد فرمود نی پس گفت یا رسول الله ماتم غریبان من که خواهد داشت گفت امتان من بعد ازان علی رضی الله عنه و رسول خدا صلے الله علیه وسلم هر دو بگریستند و شاهزادگان را در کنار گرفتند و نعره زدند که ای غریبان نمیدانیم که حال شما و آن دشت چگونه خواهد بود بعد ازان شیخ الاسلام بر لفظ مبارک راند دران روز که امیر المومنین حسین شهادت خواهد یافت آن شب بزرگے حضرت فاطمه رضی الله عنها را در خواب دید که با همگی زنان انبیا صلوات الله علیهم اجمعین آمده است دامن مبارک در کمر بسته در دشت کربلا همان جا که امیر المومنین حسین شهادت خواهد یافت جاروب میدهد و آستین مبارک خود پاک میکند پرسید ندای خاتون قیامت وای شفیع روز محشر این چه مقام است که آستین مبارک پاک میکنی گفت این مقامی است که حسین غریب ما اینجا سر خواهد داد و شهادت خواهد یافت بعد ازان همدرین محل فرمود که رسول صلی الله علیه وسلم از جبریل علیه السلام این حکایت پرسید چون از ما کسی نباشد تعزیت ایشان که دارد گفت یا رسول الله امتان تو از برای فرزندان تو تعزیتها کنند و ماتم دارند که صفت آن بر زبان نیاید و شرح نتوان کرد و بعد ازان شیخ الاسلام بر زبان مبارک راند که در شب عاشورا چهار رکعت نماز آمده است بگزارد و بخواند در هر رکعتی فاتحه یکبار و آیة الکرسی سه بار و اخلاص ده بار چون از نماز فارغ شود صد بار سورهٔ اخلاص بخواند بعد ازان فرمود که در اوراد شیخ الاسلام شیخ عثمان هارونی قدس الله سره العزیز آمده است بروایت ابو هریره رضی الله عنه که در شب عاشوره وقت برآمدن آفتاب دو رکعت نماز بگزارد و هر رکعتی بخواند از قرآن بخواند که ثواب بیحد است بعد ازان این دعا بخواند بسم الله الرحمن الرحیم یا اول الاولین و یا آخر الآخرین لا اله الا انت اول ما خلقت فی هذا الیوم و تخلق آخرا تخلق فی هذا الیوم اعطنی فیه خیرا ما اوتیت ما فیه بانبیاء ک و اصفیاء ک من النوائب و البلایا و اعطنی ما اعطیتنی فیه من الکرامة بحق محمد علیه السلام بعد ازان فرمود که در اوراد شیخ الاسلام قطب الدین بختیار اوشی قدس الله سره العزیز نوشته دیده ام بخط مبارک ایشان که دران نوشته اند که در روز عاشوره شش رکعت نماز بگزارد و بخواند در هر رکعتی فاتحه یک بار و الشمس و انا انزلنا و اذا زلزلت الارض و اخلاص و معوذتین همه یکبار بخواند و بعد فراغ نماز در سجده رود و قل یا ایها الکافرون بخواند و حاجت خواهد روا شود بعد ازان فرمود که بها بخانو نوشته دیده ام که در عاشوره هفتاد بار بگوید حسبی الله و نعم الوکیل نعم المولی و نعم النصیر حق تعالی او را بیامرزد و نام او در زمرهٔ اولیاء و

ومشائخ کبار بنویسند انگاه همدرین محل فرمود که در روزگار پیشین مردی بود همیشه بناشی کردی و هزار دوست آدمی را کم و بیش کفن دزدیده بود و بیرون آورده الغرض چون ازان کار توبه کرد بر دست خواجه حسن بصری رحمة الله علیه تائب شد بعد ازان خواجه او را از حال مسلمانان پرسید که کفن ایشان بیرون آوردی چگونه یافتی گفت اگر یکی را منجمله آنها احوال گویم سخن دراز کشد اما چند نفری را بگویم که ایشان را چه حال بود گفت گوری بکشادم دران گور مردی را دیدم روی سیاه و دست و پای او دستکله آتشین آویخته از زبان او ریم و خون میرود و شکم او کندواری شده بوی گندگی چنان می آمد که مردم نفرت گیرند الغرض چون من از آنجا باز گشتم آن مرده بانگ بر من زد که چرا میگریزی بیا از حال من پرس که من در چه کار بوده ام که بدین مبتلا کرده اند باز گشتم و نزدیک گور او رفتم فرشتگان عذاب سلاسل و اغلال در گردن او کرده نشسته اند از و پرسیدم تو کیستی گفت من مسلمان ام و مسلمان زاده ام اما مردی خمر خوار و زانی بوده ام چون بمردم همچنان بدست مردم باین حالت رسیدم بعد ازان بگذشتم گوری دیگر را دیدم که مردی ایستاده است برهنه روی او سیاه کرده اند و گرد بر گرد او آتش در آمده او را می سوزند و زبان او بیرون آمده و زنجیر در گردن او کرده و فرشتگان ایستاده همین که او مرا بدید فریاد کرد که توانی اے خواجه که قدری آب مرا دهی از تشنگی عاجز شده ام همین که او این سخن گفت خواستم که بدو آب دهم فرشتگان بانگ بر من زدند که زینهار این تارک الصلوة را آب ندهی که فرمان خدای عزوجل ست این را آب ندهند انگاه ازان مرد تفحص کردم که در چکار بود او گفت مسلمان بودم اما وقتی خدای تعالی را طاعت نکرده ام مثل این دیگران را همچنین در عذاب گرفتار بدیدم بعد ازان گور دیگر بکشادم جوانی خوبروی را دیدم که صفت نتوان کرد گرداو سبزه برآمده جویهای روان ست و حوران بهشت پیش او بر تختی نشسته پرسیدم ای جوان تو کیستی و در چه کار بودی و این درجه از چه یافتی و عمل تو چه بود گفت ای خواجه من هیچ تو بودم ولیکن در ماه محرم در روز عاشورا از مذکری شنیدم هر که شش رکعت نماز بگزارد البته خدای تعالی او را بیامرزد همدرین نماز ملازمت نمودم حق تعالی مرا این درجه داد بعد ازان بر لفظ مبارک راندکه درخبر ست از رسول الله صلی الله علیه وسلم هر که در شب یا روز عاشورا برای خوشنودی خصمان چهار رکعت نماز بگزارد پس برهاند او را خدا تعالی از سوال منکر و نکیر و خوشنود گرداند خصمان او را الحمد لله علی ذلک ✤

بتاریخ چهارم ماه صفر سنه مذکور دولت پایبوس حاصل شد چند روز دعاگوی جانب هانسی بخدمت شیخ محمد هانسوی که یکی از یاران اعلی شیخ قطب الدین بختیار اوشی قدس الله سره العزیز ست بوده ام چون دولت پایبوس روزی چند دعاگوی روی بر زمین آورد فرمان شد بنشین بنشستم مکتوبیکه شیخ برهان الدین داده بود دارسال داشته شد آنرا شرف مطالعه آوردند بعد ازان بر لفظ مبارک راندند که ای بنده روی بر زمین آوردکه تن خاکی آنجا بود

ودل ریخجا آویخته قدمبوس مخدوم بنده نواز فرمان شد آری همچنین است که تو میگوئی بارها ترا اشتیاق ما غالب آمدی که میگفتی اگر مرا پرشود بپرم و در خدمت خواجه بروم و پیوندم بعد ازان روی سوی خلق کرد که مرید و فرزند شیخ چنان باید که مولانا نظام الدین است فرمود که مکتوبی هم نوشته بودی دران ذکر اشتیاق پایبوس بسیار بود و بیتی نوشته بودی آن بیت را یاد کرده ام هر بار که ترا یاد میکردم این بیت را میخواندم و این از حد بینظیر بود اگر خوانی بشنوم روی برزمین آورد و این بیت بخواند ۵ زانگاه که بنده تو دانندمرا + برمردمکِ دیده نشانندمرا + لطف عامت عنایتی فرموده ست + ورنه کیم از کجا چه دانندمرا + چون این بیت بخواندم شیخ الاسلام را وقتی پیدا شد برخاست در رقص شد چندان رقص کرد که آنرا حد و نهایت نبود از چاشت تا میانه روز در رقص بودند چون از رقص باز آمدند خرقه خاص بدعاگوئی مرحمت شد و عصا نیز همان روز عنایت فرمودند و مصلی و نعلین چوبی نیز بخشش نمودند و دعاگوئی را در کنار گرفتند و گفتند که مولانا نظام الدین نزدیک است که ترا رخصت کنم و دیدار تو بعد ازان نه بینم باز برو که همین روز ترا وداع است اما چند روز دیگر باش که دیدار غنیمت است بعد ازان چشم پر آب کرد و های های بگریست و این بیت بر لفظ مبارک راند ۵ دیدارِ دوستان موفق غنیمت است + چون یافتیم حیف بود گر رها کنیم + بعد ازان مسافران از جانب ملتان بیامدند روی بزمین آوردند فرمان شد که بنشینید طعام موجود نبود حرج شد بعد ازان حکایت در ماه صفر ختم الله بالخیر والظفر افتاده بود بر لفظ مبارک راندگران ماهی و صعب شهری است زیرا چه چون ماه صفر بودی رسول صلی الله علیه وسلم تنگدل شدی و چون بیرون آمدی شاد گشتی و این تغیر رسول الله صلی الله علیه وسلم از سبب گرانی ماه صفر بودی و از حد گران است بعد ازان همدرین محل فرمود که رسول صلی الله علیه وسلم میفرماید هر که بگذشتن ماه صفر بشارت دهد من او را بشارت دهم بدر آمدن بهشت کما قال علیه السلام من بشرنی بخروج الصفر انا بشرته بدخول الجنة بعد ازان همدرین محل فرمود حقتعالی در هر سال ده لک و هشتاد هزار بلا از آسمان منزل میکند اما درین ماه نه لک و بست هزار بلا فرومی آید اما درین ماه بدعا و طاعت بگزارند او را از بلا هیچ گزند نرسد بعد ازان فرمود که شنیده ام از بزرگی هر که خواهد از بلاهای ماه صفر ایمن بود این دعا بسیار خواند بعد از فریضه هر نماز دعا این ست بسم الله الرحمن الرحیم اعوذ بالله من شر هذه الزمان و استعیذ من شرور الازمان انی اعوذ بجلال وجهک وکمال قدرتک ان تجیرنی من فتنة هذه السنة وقنا شرما قضیت فیها واکرمنی بالفقر بکرمک انظر وختمه بالسلامة والسعادة ولاهلی واولیائی واقربائی وجمیع امة محمد المصطفی صلی الله علیه وسلم بعد ازان همدرین محل فرمود که در ماه صفر شب اول برای عصمت جمیع مسلمانان چهار رکعت نماز بگزارد و بعد از فریضهٔ نماز خفتن در رکعت اول فاتحه یکبار و قل یا ایها الکافرون پانزده بار و در رکعت دوم بعد از فاتحه اخلاص یازده بار و در رکعت سوم بعد از فاتحه قل اعوذ برب الفلق پانزده بار و در رکعت چهارم بعد از فاتحه قل اعوذ برب الناس

پانزده بار بخواند و سلام دهد بعد ازان چند بار ایاک نعبد و ایاک نستعین بگوید بعده هفتاد بار صلوات بخواند چون این نماز پیش از وقت بخواند حق تعالی هر بلائی که در آن روز تقدیر کرده باشد از وی بفضل خویش نگاهدارد بعد ازان همدرین محل فرمود که در شرح شیخ الاسلام شیخ معین الدین حسن سنجری قدس سره نوشته دیده ام که در تمامی ماه صفر سه لک و بیست هزار بلا نامزدی شود پس آن روز از روزهای دیگر گران تر است پس در آخر چهارشنبه ماه مذکور چهار رکعت نماز بگزارد تا حق تعالی او را از جمله بلاها که در آن روز نازل شود بکرم خویش نگاهدارد و هیچ بلائی گرد آن نبود تا سال دیگر دعا این ست بسم الله الرحمن الرحیم یا شدید القوی و یا شدید المحال یا مفضل یا مکرم یا الله الا انت برحمتک یا ارحم الراحمین بعد ازان همدرین محل فرمود هر که در بلا مبتلائی شد همدرین ماه صفر بود چنانچه آورده اند که مهتر آدم علیه السلام که گندم بخورد همین ماه صفر بود که از بهشت بیرون افتاد و سیصد سال بگریست بیک ذلت که در وجود آمد بعد ازان که هیچ چیز در وجود او نماند و همه گوشت و پوست او بریخت فرمان آمد که توبه بکن توبه تو قبول کردیم آن هم از ماه صفر بود چندان رحمت که مهتر آدم دید بعد ازان ملائم انعمنی فرمود بروایت وهب بن منبه رضی الله عنه که وقتی هابیل و قابیل هر دو برادر در ماه صفر برای شکار بیرون آمدند مهتر آدم ایشان را منع کرد که در ماه صفر بیرون مروید ایشان سخن مهتر آدم را پاس نداشتند الغرض چون در بادیه رسیدند میان هر دو برادر گفتگو شد قابیل در زمان تیغ کشید هابیل را بکشت و پشیمان شد که چه کردم از انجا تخلف نمود این خبر بسمع مهتر آدم صلوات الله علیه رسید مهتر آدم از حد دل تنگ شد مهتر جبرئیل فرود آمد و گفت یا آدم فرمان می شود که از فرزندان هابیل همه مسلمان سنی باشند و هر فرزندی که از قابیل پیدا می شود جهود و ترسا و کافر باشند زیرا چه در گناه صفر برادر خود را کشتند بعد ازان همدرین محل فرمود که قوم مهتر نوح علی نبینا علیه السلام را در همین ماه به بلای طوفان گرفتار و هلاک گردانیدند و مهتر ابراهیم خلیل الله را که در آتش انداختند روز اول ماه صفر بود و مهتر ایوب علیه السلام ببلای گران مبتلا گردانیدند هم ماه صفر بود و مهتر زکریا علی نبینا و علیه السلام را که اره بر سر راندند آخر ماه صفر بود روز چهارشنبه و مهتر یحیی علیه السلام را که کارد در حلق راندند هم ماه صفر بود و مهتر جرجیس علیه السلام را که هفت پاره کردند هم ماه صفر بود و مهتر یونس پیغامبر علیه السلام را که در شکم ماهی بند کردند همین ماه صفر بود بعد ازان شیخ الاسلام ادام الله برکاته چشم پر آب کرد نعره بزد و بیهوش شد چون بهوش باز آمد فرمود سلطان انبیا را که رحمت پیدا شد و بر رحمت حق پیوست هم ماه صفر بود انگاه فرمود که مثل آن جمله انبیا را هر بلائی که منزل شده است و می شود هم در ماه صفر بود و این ماه از حد گران است حق تعالی ما را و شما را و جمله مسلمانان را از گرانی ماه صفر در امان و عصمت خود نگاه دارد و الحمد لله علی ذلک ✣

بتاریخ بست و هفتم ماه مذکور در سنه مزبور دولت پابوس میسر شد سخن در مجاهده بود عزیزان اهل سلوک حاضر بودند چنانچه شیخ برهان الدین هانسوی و شیخ ملهولا هوری و شیخ جمال الدین هانسوی علیهم الرحمة والغفران و چند صوفی دیگر از خانواده چشت آمده بودند سخن در مجاهده میرفت او را سوال کردند فرمود که بست سال من در عالم تفکر ایستاده و چشم در هوا داشته بودم درین بست سال وقتی نشستم و برخاستم و خفتم یاد ندارم چنانچه از پاپها جویهای خون روان شدی و پشت پای بترقیدی از بسیاری ایستادن بعد ازان دو سال باز در عالم محو افتادم درین دو سال هیچ ساعتی و لحظه و لمحه نفس را سیر آب ندادم مگر در ماهی و یا هفته دو درم سنگ بعد ازان چون کار خود بکمالیت دیدم ده سال آب سیر ندادم بعد ازان نفس را آرزوی انار شیرین شد هر روز بوعده نگاه میداشتم تا مدت ده سال دیگر نفس فریاد میکرد که چند روز خواهی کشت گفتم تا دم آخر من اگر بگویم طاقت شنیدن نتوان آورد معاملتها که برخود و بر نفس خود کرده ام در گفتن راست نیاید الغرض چون هفتاد سال برین منوال گذشت ناگاه حجاب از میان برگرفتند آواز آمد درون بریا هیچ تقصیری در کار ما نکردی پس ما را واجب شد که بر تو تجلی کنم همین که این آواز برآمد خواجه بایزید نعره بزد و جان بحق تسلیم کرد بعد ازان شیخ الاسلام قدس الله سره العزیز بر لفظ مبارک راند که حال جان دادن خواجه بایزید این بود ناگاه شیخ الاسلام فرمود که آری هر که مجاهده کند و مشاهده بداند بعد ازان این مثنوی بزبان مبارک راند

در کوی تو عاشقان چنان جان بدهند ✤ کانجا ملک الموت نگنجد هرگز ✤

بعد ازان فرمود که وقتی بزرگی را پرسیدند که مجاهده چیست گفت آنکه نفس را زار زار بکشد یعنی مراد ندهد و هر آرزو که کند بدو نرساند و طاعتی که بدان نفس راضی نباشد بکند بعد ازان همدرین محل فرمود که خواجه یوسف چشتی قدس سره العزیز با نفس خود گفتی که ای نفس اگر تو امشب بمن موافقت بکنی در دو رکعت نماز ختم قرآن کنم بدین شد که نفس با ایشان یک روز موافقت ننمود و دو رکعت نماز ایشان فوت شد روز دیگر در مقام مناجات بود عهد کرد که تا بست سال نفس خود را آب نسیرند هیچ آن کاهلی نفس ازان بود که در آن شب آب سیر خورده بود ناگاه همدرین محل فرمود که شاه شجاع کرمانی چهل سال نخفت بعد از چهل شبی حضرت را در خواب دید بعد ازان هر جا که رفتی جامه خواب بر بر کردی و در خواب شدی باشد که آن دولت باز میسر شود ناگاه هاتفی آواز داد که ای شاه شجاع آن ثمرهٔ بیداری چهل سال بود که نخفتی اکنون باز گرد و اگر همچنان باشی که پیش ازین می بودی آن زمان دولت بتو رسد بعد ازان شیخ الاسلام چشم پر آب کرد و بر لفظ مبارک راند که چون آخر وقت نقل خواجه شجاع کرمانی نزدیک شد همان روز که نقل خواهد کرد در آن روز هزار رکعت نماز بگزارد و هم بر مصلی در خواب شد حضرت ذوالجلال را بار دوم در خواب دید فرمان شد ای شاه شجاع خواهی آمد یا چند روز دیگر بسر انجا خواهی ماند گفت الهی مرا جای بودن نماند خواهم آمد همدرین بود که بیدار شد وضو کرد و دو گانه بگزارد و وقت

نماز خفتن بود سر بسجده نهاد و جان بحق تسلیم کرد آنگاه شیخ الاسلام نعره بزد و بیهوش شد چون بهوش آمد این
مثنوی بر زبان مبارک راند ؎ در کوی تو عاشقان چنان جان بدهند * کانجا ملک الموت نگنجد هرگز *
بعد ازان فرمود که وقتی بایزید را پرسیدند که یک حکایت از مجاهدهٔ خود بگوئی گفت شما چیزی بگویم که طاقت
شنیدن نیارید اما معامله که با نفس خود کرده ام اندکی بگویم آنچنان بود که شبی نفس را برای عبادت
طلبیدم نفس کاهلی کرد ازان بود که در آن شب دو خربا از وظیفه زیادت خورده بودم الغرض نفس با من
موافقت نکرد چون روز شد عهد کردم که خرما چندگاه نخورم در مدت پانزده سال نفس خود را چیزی ندادم
هم در آرزو بماند بعد ازان گفت هرچه فرمای بکنم آنگاه خرما بستدم و او را دادم نفس فرمانبردار شد هرچه
با او میگفتم میکرد بلکه ازان زیادت شد بعد ازان فرمود که خواجه ذوالنون مصری رحمة الله علیه را
پرسیدند که کار مجاهدهٔ خود تا کجا رسانیده گفت تا اینجا رسانیده ام که دوگان و سه گان سال میگزرد که نفس را
آب نمیدهم تا مدت ده سال شده است که آب سیر نداده ام و هر شب تا دو ختم قرآن نکنم بکار دیگر مشغول نشوم
بعد ازان از نقل خواجه ذوالنون مصری رحمة الله علیه حکایت فرمودند که روزی خواجه با اصحاب گرد
برگرد نشسته بودند مذکور از موت اولیا میکرد همدرین محل آئنده بیامد جامه سبز پوشیده مردی خوبروی
و خوبصورت و نیک سیرت سیب بدست روی بر زمین آورد و فرمان شد بنشین خواجه ذوالنون مصری
هر بار حکایت میکرد که خوش آمدی و نیکو آمدی و صفا آوردی زمانی برآمده سیب بدست داشت بدست
خواجه ذوالنون داد خواجه بهر دو دست آن سیب بگرفت تبسم کرد و فرمود شما باز گردید چون آئنده باز گشت
خواجه خلق را معذرت کرد و باز گردانید همین که زمانی برآمد مستقبل قبله بنشست و قرآن خواندن آغاز کرد همین که
قرآن تمام شد آن سیب را بوی کرد و جان بحق تسلیم کرد بعد ازان خواجه را در جنازه کردند پیش مسجد آوردند تا نماز
جنازه بگزارند همچنان بانگ نماز برآمد چون اینجا رسیدند که اشهد ان لا اله الا الله خواجه دست از کفن برآورد
و انگشت شهادت برگرفت و گفت اشهد ان محمد رسول الله انگشت ایستاده بود هر چند خلق الله خواستند
انگشت فرو خوابانند نتوانستند آوازی برآمد که ای مسلمانان انگشتی که ذوالنون بنام محمد صلی الله علیه وسلم برکرده
است تا دست رسول الله صلی الله علیه وسلم نگیرد انگشت فرو نشود بعد ازان شیخ الاسلام قدس الله سره العزیز
این مثنوی بر زبان مبارک راند و های های بگریست ؎ در کوی تو عاشقان چنان جان بدهند * کانجا ملک الموت نگنجد هرگز *
بعد ازان بر لفظ مبارک راند که خواجه سهیل تستری بن عبد الله تستری رحمة الله علیه
نقل کرد چون جنازه خواجه بیرون آوردند جماعتی یهودی در تستر از حد منکر بود سردار قوم پائی برهنه پیدا شد
و نزدیک جنازهٔ خواجه آمد و گفت جنازه فرو دارید تا من مسلمان شوم چون جنازه فرود آوردند آن جهود نزدیک

نزدیک خواجه بایستاد و روی سوی خواجه کرد که ای خواجه مرا تلقین کلمه کن تا من مسلمان شوم همین که آن جهود با قوم خود باهزار کس آمده بود این سخن بگفت خواجه دست از کفن برآورد و چشم بگشاد و گفت بگو اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله همین که این بگفت دست در کفن کرد و چشم بر بست آن جهود مسلمان شد خلق از جهود سوال کردند که تو چه برهان دیدی که مسلمان شدی آن جهود گفت آن زمان که شما جنازه بیرون آوردید من نظر بجانب آسمان کردم بانگ صعبی شنیدم در دل خود گفتم که این چه بانگ است بار دیگر نظر کردم دیدم که جمله ملکوت از آسمان فرود می آیند و طبقهای نور بر دست کرده فوج فوج می آیند بر جنازه خواجه سهیل بن عبد الله تستری نثار کردند از این سبب مسلمان شدم و گفتم در دین محمد صلی الله علیه وسلم اینچنین مردانند آنگاه شیخ الاسلام چشم پر آب کرد و این فوائد میفرمود در عالم تفکر بود و این مثنوی بعد این حکایت بر زبان مبارک راند ۵ در کوی تو عاشقان چنان جان بدهند ٭ کانجا ملک الموت نگنجد هرگز ٭ آنگاه فائم این حکایت فرمود که وقتی شیخ علی مکی رحمة الله علیه در خواب دید گوئی عرش اکبر فته بر سر فردوس میبرند چون روز شد اندیشه کرد که این خواب را پیش که گویم گفت خواجه بایزید دیگر کسی نیست بروم و این خواب را پیش وی بگویم تا تعبیر کند چون برفتم بدیدم که شوری در بسطام افتاده و خلق و گریه و نحیر ایستاده پرسیدم حال چیست گفتند خواجه بایزید علیه الرحمه نماند شیخ علی بانگ بر زمین زد و نعره زنان روان شد چون نزدیک جنازه بایزید رسید جنازه خواجه را بیرون آورده بودند آنجا کسی بود از خلق که جنازه خواجه بگیرد شیخ علی بهزار حیله و دشواری در آمد و جنازه خواجه را بر سر گرفت و گفت ای علی خوابی که تو دیده بودی تعبیرش همین است همین جنازه بایزید عرش خدای است که بر سر کرده می بری بعد از ان شیخ الاسلام قدس سره فرمود که سی سال عاگوی در عالم مجاهده بودم روز دانستم نه شب ایستاده هرگاه وقت در آمدی نماز میگزاردم باز دران عالم مشغول می شدم ناگاه همدرین محل فرمود که آن روز که خواجه قطب الدین مودود چشتی قدس الله سره العزیز نقل کرد و آنچنان بود که بخدمت خواجه نشسته بودند و دران روز اندام مبارک ایشان تکسر داشت و خواجه منتظر نشسته الغرض مردی کاغذ حریری بر دست گرفته بیامد و سلام کرد همینکه آن کاغذ بر دست خواجه داد خواجه آن کاغذ را مطالعه کرد و دران نام احمد بود خواجه دیده بر آن نام نهاد گوئی جان در تن خواجه نبود هزار نهر در عالم افتاد که خواجه قطب الدین رح نماند الغرض خواجه را غسل دادند و جنازه کردند هیچ کس را مجال نبود که بر گیرد همه حیرت زده ماندند بعد از زمانی آواز صعب بر آمدن گرفت خلق باز گشتند آنگاه نماز بگزاردند خواستند که جنازه را بر گیرند بفرمان خدای عز و جل در هوا شد خلق دنبال جنازه او کردند پس بانجا که مغنی و بیکانه بودند همه بیامدند و مسلمان شدند از ایشان پرسیدند که چه برهان دیدید گفتند بدیدیم که فرشتگان جنازهٔ خواجه را بر سر کرده می بردند چون شیخ الاسلام این حکایت تمام کرد نعره بزد و بیفتاد و این مثنوی بر زبان مبارک راند ۵ در کوی تو عاشقان چنان جان بدهند

کانجا ملک الموت نگنجد هرگز + خدمت خواجه همدرین محل بود که بانگ نماز برآمد شیخ الاسلام قدس الله سره العزیز بنماز مشغول شد خلق و دعاگوی بازگشت الحمد لله علی ذلک +

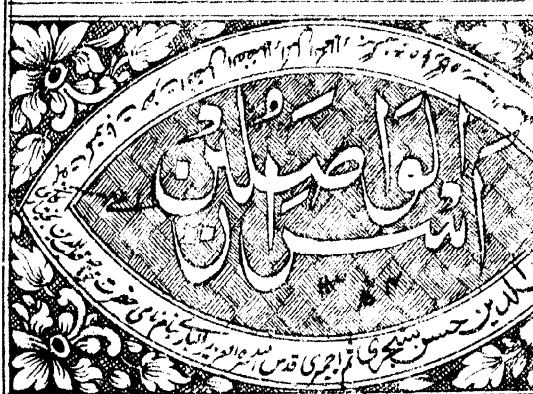
بتاریخ دوم ماه ربیع الاول سنه ست وخمسین وست مائة دولت قدمبوس حاصل شد این بنده را بخلعت خاص مشرف گردانید عزیزان اهل صفه حاضر بودند بر لفظ مبارک راند که مولانا نظام الدین را ولایت هندوستان دادیم وصاحب سجاده گردانیدیم همین که این سخن بر زبان مبارک راند بنده بار دوم روی بر زمین آورد و فرمان شد سر برکن ای جهانگیر عالم برفور دستار شیخ قطب الدین بر سر او داشت عطا کرد و عصا بر دست داد و خرقه بدست خود بوشانید فرمود که برود و گاه نه بگزار چون مستقبل قبله شدم دست بگرفتند و روی سوی آسمان کردند که ترا بخدا سپردم برو بعد ازان گفت این همه ترا امید هم سبب آنکه تو وقت آخرین بر سر ما نخواهی بود و این سخن هم بگفت که من نیز وقت نقل خواجه خود شیخ قطب الدین بختیار اوشی حاضر نبودم در هالنسی بودم الغرض بعد ازان شیخ بدر الدین اسحاق را فرمان شد که مثال بنویس چون مثال بستدم سر من در کنار گرفت و گفت بخدا رسانیدم انگاه فرمود شیخ جمال الدین را نه بینی باز شیخ الاسلام فرمود که امروز عرس رسول الله صلی الله علیه وسلم است باش فردا روان شوی بعد ازان همدرین محل فرمود که امام شافعی رحمة الله علیه در کفایهٔ خود آورده است بروایت صحیح از امیر المومنین علی رضی الله عنه که نقل کردن رسول الله صلی الله علیه وسلم در دوم ماه ربیع الاول بود روز دیگر برای معجزه داشته بودند و در اندام مبارک رسول الله صلی الله علیه وسلم بوی خوش می آمد گوئی جمله عطریات عالم در وجود مبارک سخت کرده اند و مقدار ذره تفاوت نکرده بود چنانچه در حیات بود بعد از نقل همچنان بوده است آنروز چندین هزار جهود مسلمان شدند دو روز داشتن رسول صلی الله علیه وسلم را برای معجزه بود الغرض رسول صلی الله علیه وسلم را نه حجره بودند هر روز یک حجره طعام میداد چون هر نه حجره طعام بداد روز دوازدهم امیر المومنین ابو بکر صدیق رضی الله عنه طعام بداد چندانکه جمله خلق مدینه را رسید چون روز دوازدهم شد شهرت یافت ازین جهت مسلمانان دوازدهم روز عرس میکنند و میگویند که عرس رسول صلی الله علیه وسلم دوازدهم است اما بروایت صحیح نقل رسول الله صلی الله علیه وسلم در دوم ماه ربیع الاول بود بعد ازان همدرین محل فرمود که چون رسول صلی الله علیه وسلم را زحمت زیاده شد سه روز نتوانستند که در مسجد بیایند بعد از سوم روز بلال بر در حجرهٔ رسول صلی الله علیه وسلم بیامد ندا کرد که الصلوٰة یا رسول الله رسول خدا صلی الله علیه وسلم نرخاست و گفت بلال را بگویند که ابو بکر و عمر بیایند تا در مسجد برویم ابو بکر و عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم اجمعین

بیامدند رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بر کتفِ ایشان دستِ مبارک نہادہ در مسجد بیامدند خواستند کہ امامت کند نتوانستند دست ابو بکر گرفتہ پیش فرستادند از مشاہدہ این حال نعرہ از اصحاب برآمد نزدیک بود کہ زہرۂ ایشان آب شود الغرض رسول صلی اللہ علیہ وسلم بازگشت در حجرہ بیامد و بغلطید گلیم سیاہ بود بالاکشیدہ بائی گزشتہ بود کہ اعرابی بیامد و بر در دست زد از آواز دست او لرزہ در در و دیوار افتاد فاطمہ رضی اللہ عنہا بر در آمد و گفت کہ این زمان محل نیست ہر چند فاطمہ رضی اللہ عنہا معذرت میکرد او بشنود و او شنوا نبود چنانچہ ازین سخن در گوش مبارک رسول صلی اللہ علیہ وسلم رسید فاطمہؓ را طلبید و گفت ای جان پدر این عزیز اعرابی نیست بل کسی ست کہ اگر در ربندی از دیوار در آید و اگر دیوار بر کنی در رہ سوراخ در آید و فرزندان را یتیم کند این حرمت پدر تو نگاہ میدارد اگر اجازت می طلبد بگو تا در آید و از برائے حکمی کہ آمدہ ست بنفاذ رساند نعرہ از حجرہ بر خاست ملک الموت آمد روی بر زمین آورد و فرمان شد بنشین بنشست فرمود بگو بچہ آمدۂ ملک الموت گفت زیارت تو مرا فرمان ست آن زمان کہ نظلبند ادب دار نروی و انگاہ این سخن ہم بگوی کہ یا محمدؐ اگر بیائی جان ترا قبض کنم و اگر بمانی بازگردم رسول صلی اللہ علیہ وسلم گفت یا ملک الموت زود باش در کار خود زمانے صبر کن تا برادرم جبرئیلؑ بیاید ہمان زمان جبرئیل علیہ السلام آمد و گفت یا اخی کیف حالک جبرئیل گفت یا محمد صلی اللہ علیہ وسلم ملک السموات طبقہائے نور بر دست گرفتہ منتظر جان پاک تو اند و درہائے بہشت و آسمان کشادہ اند و ارواح انبیا منتظر ایستادہ حورہائے بہشت مشتاق دیدار تو اند رضوان بہشت آراستہ کردہ تا کہ تو آئی رسول خدا صلے اللہ علیہ وسلم فرمود یا اخی جبرئیل ازین نمی پرسم اما بگوی کہ بعد از نقل من احوال امت چگونہ خواہد بود جبرئیل علیہ السلام گفت یا رسول اللہ مرا نیز فرمان ست کہ امتان خود را بمن سپار تا فردای قیامت ہمچنانکہ در حیات تو بودند ترا بسپارم انگاہ رسول صلے اللہ علیہ وسلم گفت کہ مقصود من ہمین بود بعد ازان ملک الموت را فرمان داد کہ بیا اکنون در کار خود باش ہمین کہ ملک الموت دست در کف پائے مبارک نہادہ پائے پارہ شد و دست درون انداخت و جان پاک رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قبض کردن گرفت کاسۂ پر آب در پیش رسول صلی اللہ علیہ وسلم بود ہر بار دستِ مبارک خود در آن آب میکرد و بر سینۂ مبارک خود فرود می آورد و این میگفت اللھم ہون سکرات الموت یعنی بار خدایا تلخی جان کندن آسان گردان چون بنائرۂ خلق رسید لب می جنبانید فاطمہ رضی اللہ عنہا گفت من گوش نہادم کہ بشنوم شنیدم کہ میگفت کہ الٰہی بحرمت جان و اون محمد صلی اللہ علیہ وسلم رحمت کنی بر امتان من و تا وقت آخرین ہمین گفتن بود چون شیخ الاسلام این حکایت تمام کرد نعرہ از جملہ حاضران مجلس بر خاست۔

عقدہ کشائے مشکلات عظیم بسم اللہ الرحمن الرحیم

الا ان اولیاء اللہ لا خوف علیہم ولا ہم یحزنون





در مطبع چیون پر کاپتن واقع دہلی طبع گردید

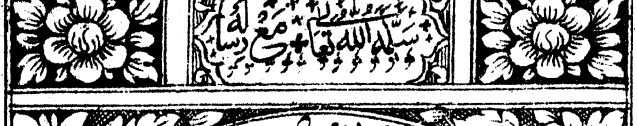
بایع از مشتری بہا طلبد کاتب از ناظرین دعا بطلبد ہر کہ طالب بود بہ بیند این از خدا داد مصطفے طلبد

دلگیر فی نابلوہ در سنہ ۱۲۸۹ ہجری چشمہ گرینا بلوہ یوسف بہر بازار ست شد

عقدہ کشائے مشکلات عظیم بسم اللہ الرحمن الرحیم

الا ان اولیاء اللہ لا خوف علیہم ولا ہم یحزنون







در مطبع چیون پرکاش واقع دہلی طبع گردید

چشمہ گویا بود وصف بہر بازار است

دلنگار طالب وصف در حسن اسرار است

بایع از مشتری بہا طلبد کاتب از ناظرین دعا طلبد ہر کہ طالب بود بہ بیند این ارزد راہ مصطفے طلبد

بسم اللہ الرحمن الرحیم

حمد و ثنا اوس غنی کو شایان ہے کہ جسنے حضرات عالی درجات فقرا کو عشق اپنا عطا کر کے باعث نجات ہم آلودگان لوث دنیا کا فرمایا اور درود نامعدود فخر المرسلین پر کہ اُسکو پیشوائے جمیع اولیا و اوتاد و اقطاب کا کیا اور اُس قدوۂ ابنیا نے فقر کو غنا پر اختیار کا جیسا کہ ارشاد فرمایا اَلْفَقْرُ فَخْرِیْ یعنے فقر بزرگی میری ہے اور یہہ بھی ارشاد فرمایا اَللّٰھُمَّ اَحْیِنِیْ مِسْکِیْنًا وَّ اَمِتْنِیْ مِسْکِیْنًا وَّ احْشُرْنِیْ فِیْ زُمْرَۃِ الْمَسَاکِیْنِ یعنے بار خدایا زندہ رکھ تو مجکو مسکین اور موت دے تو مجکو مسکین اور اوٹھا تو مجکو گروہ مسکین مین۔

حضرت امام عبد اللہ یافعی فرماتے ہین کہ وجہ اول کے یعنے زندہ رکھ تو مجکو مسکین اور موت دے تو مجکو مسکین واسطے بشارت مسکینونکے کافی تہی چہ جائے اسکے کہ اوٹھا تو مجکو بیچ گروہ مسکینونکے اس مین زیادہ از حد بشارت واسطے مسکینونکے پائی جاتی ہے بنظر ان امورات کے پیشوایان دین یعنے پیروایان رسول رب العالمین نے فقر کو غنا پر ترجیح دیکر دستور العمل اپنا مقرر کیا باعث چند در چند کے کہ تشریح اوسکی خالی تطویل سے نہین ہے بندہ احقر **احمد اختر** خلف اکبر حضرت میران شاہ

محمد اورنگ بخت ولیعہد حضرت ابوظفر سراج الدین
محمد بہادر شاہ ثانی طیب اللہ مرقدہ نے چاہا کہ
کچھ حال سلسلۂ فقرائے ہندوستان اشرف البنیان صاحب سلسلہ کا مختصر طور پر
برائے مطالعہ احباب کے بلا تعصب تحریر مین لاوے اور جو کچھ کہ عالم سیاحی مین
مشاہدہ اس ناکارہ خانمان آوارہ مین آیا اور سامعہ نے استفادہ اوٹھایا اوسکو
کوشش تمام سے تصدیق کرکے تحریر مین لاکر نام اس مختصر کا تذکرۂ فقرا
رکھکر دو حصون مین تقسیم کیا ایک حصے مین فقرائے اہل اسلام
جنت مقام کا بیان ہے ؛؛
اور دوسرے حصے مین فقرائے اہل ہنود صاحبان کا تذکرہ ہے
امید ناظرین والا تمکین صداقت آگین سے یہہ ہے کہ اس ذرۂ احقر کو
دعاء خیر سے محروم نرکھ کر سہو خطا جو کچھ کہ وقوع مین آوے اغماض فرماکر عین عطا سے
معاف رکھین والسلام علی من اتبع الھدیٰ

جاننا چاہیئے کہ اس حصہ مین فقرائے اسلام کا بیان ہے

وہ اسطرح پر ہے کہ اول خرقہ درویشی درگاہ رب العزت سے جناب سرور کائنات
خلاصۂ موجودات صلوۃ اللہ علیہ وآلہ واصحابہ واہل بیتہ وسلم کو عنایت ہوا۔
حضرت نے وہ خرقہ شریف حضرت امیر المؤمنین علی مرتضی کرم اللہ وجہ کو دیکر دس صاحبونکو
مرید اپنا فرمایا اون سے راہ عرفان جاری ہوا وہ یہہ ہین۔
حضرت ابوبکر صدیق رضؓ حضرت عمر فاروق رضؓ حضرت عثمان غنی رضؓ حضرت علی رضؓ حضرت طلحہ رضؓ
حضرت زبیر رضؓ حضرت ابوعبیدہ رضؓ بن الجراح حضرت سعد بن وقاص رضؓ حضرت سعید رضؓ
حضرت عبدالرحمن رضؓ بن عوف اور موافق عقیدۂ اہل سنت وجماعت کے یہہ بارہ صاحب

بہشتی ہین قطعی - جیسا کہ مشہور ہین ؎

ده یار بہشتی اند قطعے بوبکر و عمر علی و عثمان

طلحه ست و زبیر و ابو عبیده سعد ست و سعید و عبد الرحمن

سلسلہ چار پیر اور ہفت گروہ اور چودہ خانوادون کا حضرت امیر المومنین علی مرتضے کرم اللہ وجہہ سے ہے - پس جناب امیر المومنین نے ستر صاحبونکو خرقہ خلافت عطا فرمایا اون صاحبون نے چار پیر مقرر کئے - **اول پیر** حضرت امام حسن رضی اللہ تعالے عنہ **دوسرے پیر** حضرت امام حسین رضے اللہ تعالے عنہ - **تیسرے پیر** حضرت خواجہ کمیل بن زیاد رحمتہ اللہ علیہ **چوتھے پیر** حضرت خواجہ حسن بصری قدس اللہ سرہ العزیز - اور نزدیک بعض مشائخین کے **اول پیر** خواجہ حسن بصری **دوسرے** خواجہ کمیل بن زیاد **تیسرے** حضرت خواجہ اویس قرنی **چوتھے پیر** حضرت خواجہ حسن سری سقطی - اور نزدیک بعض کبار کے **اول پیر** خواجہ حسن بصری **دوسرے** کمیل بن زیاد **تیسرے** عبد اللہ مکی **چوتھے** عبد اللہ بحری -

کیفیت ہفت گروہ اسطرح پر ہے

اور ہفت گروہ حضرت علی مرتضی شیر خدا سے جاری ہوئے

اول گروہ کمیلیہ - خواجہ کمیل بن زیاد سے جاری ہوا -

دوسرا گروہ بصریہ خواجہ حسن بصری سے -

تیسرا گروہ اویسیہ خواجہ اویس قرنی سے -

چوتھا گروہ قلندریہ حضرت مدیونی قلندر سے -

پانچوان گروہ سلمانیہ سلمان فارسی سے جاری ہوا -

یہہ پانچون حضرات خلفائے حضرت علی سے ہین -

چھٹا گروہ نقشبندیہ حضرت قاسم محمد ابن ابابکر صدیق رضی اللہ عنہ سے

ساتوان گروہ سریہ خواجہ حسن سری سقطی سے جاری ہوا

اس ہفت گروہ سے فقر چار گروہ کے ہندوستان اشرف البنیان مین موجود ہین -

باقی تین گروہ خرقہ پوش دیگر ممالک مین جاری ہین ؛

کیفیت چودہ خانوادونکی یہہ ہے

کہ حضرت خواجہ حسن بصری نے کئی خلیفہ کئے - ایک تو حضرت خواجہ عبدالواحد بن زید قدس سرہ دوسرے حضرت خواجہ حبیب عجمی قدس سرہ -

عبدالواحد بن زید سے پانچ خانوادہ جاری ہوے وہ عموماً چشت کہلاتے ہین - یہہ ہین زیدیہ عیاضیہ ادہمیہ ہبیریہ چشتیہ - اور پانچ خانوادہ حبیب عجمی سے جاری ہوئے وہ عموماً قادریہ کہلاتے ہین - یہہ ہین حبیبیہ طیفوریہ کرخیہ سقطیہ جنیدیہ - گازرونیہ طوسیہ فردوسیہ سہروردیہ -

سلسلہ خانوادون چشت کا اسطرح پر ہے

اول خانوادہ زیدیہ حضرت خواجہ عبدالواحد بن زید سے جاری ہوا کہ خلیفہ خواجہ حسن بصری کے تھے ۲۷ صفر ۱۷۷ھ ہجری مین وفات پائی مرقد پاک بصرے مین ہے -

دوسرا خانوادہ عیاضیہ حضرت خواجہ فضیل بن عیاض سے جاری ہوا کہ خلیفہ عبدالواحد بن زید کے تھے یکم ربیع الاول ۱۸۷ھ ہجری مین انتقال فرمایا مزار گہربار مکہ معظمہ مین -

تیسرا خانوادہ ادہمیہ حضرت خواجہ سلطان ابراہیم بن ادہم بلخی قدس سرہ سے جاری ہوا کہ خلیفہ خواجہ فضیل کے تھے ۲۶ جمادی الاول ۱۸۷ھ مین

تیسرے خواجہ قطب الدین عبد المجید یہہ تینو صاحب گاذرونیہ کہلاتے ہین وفات خواجہ ابو اسحاق گاذرونی کے سنہ ۴۲۶ ہجری مین ہوئی اور شاہ عبد اللہ حنیف گاذرونی کے جو خاص فقیر ہین وہ گاذرونی کہلاتے ہین ۔

ساتوان خانوادہ طوسیہ حضرت خواجہ ابو الفرح طوسی قدسرہ سے جاری ہوا کہ خلیفہ خواجہ عبد الواحد عزیز یمنی کے تھے اور وہ خلیفہ شیخ ابو بکر شبلی کے ہوے اور وہ خلیفہ خواجہ جنید بغدادی کے تہے پس حضرت خواجہ ابو الفرح طوسی نے حضرت شیخ ابو الحسن قریشی الہنکاری کو فقیر کو کیا اور اونسے شیخ ابو سعید مبارک مخزومی ہوے اونسے نعمت معرفت حضرت غوث ربانی سر چشمۂ حقانی پیران پیر دستگیر سید **محی الدین عبد القادر گیلانی** قدس اللہ سرہ کو ملی یہہ حضرت طوسیہ کہلاتے ہین وفات خواجہ ابو الفرح کی سنہ ۴۳۶ ہجری مین ہوئی ۔

آٹھوان خانوادہ فردوسیہ حضرت خواجہ شیخ نجیب الدین کبیر فردوسی قدسرہ سے جاری ہوا کہ خلیفہ حضرت شیخ وجیہ الدین ابو حفص کے تہے اور وہ خلیفہ حضرت شیخ اسود احمد دینوری قدسرہ کے تہے اور وہ خلیفہ حضرت شیخ ممشاد علو دینوری قدسرہ کے تہے وفات شیخ ابو نجیب کبیر فردوسی کی سنہ ۵۶۳ ہجری مین ہوئی

نوان خانوادہ سہروردیہ حضرت شیخ شہاب الدین سہروردی قدسرہ سے جاری ہوا کہ خلیفہ شیخ ضیاء الدین کے تہے اور وہ خلیفہ شیخ ابو نجیب عمر کے اور وہ خلیفہ شیخ ابو محمد بن عبد اللہ کے اور وہ خلیفہ خواجہ اسود احمد دینوری کے اور وہ خلیفہ خواجہ ممشاد علو دینوری کے اور وہ خلیفہ خواجہ جنید کے ۔

دوسرا سلسلہ انکا اس طرح پر ہے کہ شیخ شہاب الدین سہروردی خلیفہ حضرت پیران پیر کے اور خلیفہ شیخ الاسلام شیخ ابو سعید مبارک مخزومی کے انہون نے بہت سے خلیفہ کئے جیسے مخدوم حمید الدین ناگوری حضرت شاہ ترکمان دہلوی

شیخ بہاؤالدین زکریا ملتانی وغیرہ وفات حضرت شیخ شہاب الدین سہروردی کی
سنہ ۶۳۲ ہجری مین ہوئی مزار شریف بغداد مین ہے۔

بیان اون گروہ کا کہ جو خانوادون چشت سے نکلے ہین

اوّل گروہ خضریہ حضرت خواجہ احمد خضرویہ قدس سرہ سے جاری ہوا کہ خلیفہ خواجہ حاتم الاصم قدسرہ کے تہے اور وہ خلیفہ حضرت خواجہ شقیق بلخی قدسرہ کے وہ خلیفہ خواجہ سلطان ابراہیم بن ادہم بلخی قدسرہ کے وفات خواجہ احمد خضرویہ کے سنہ ۲۴۰ ہجری مین ہوئی

دوسرا گروہ چشتیہ حضرت خواجہ ابو اسحاق چشتی قدسرہ سے نقب پایا اور ختم حضرت خواجہ بزرگ معین الدین حسن سنجری چشتی ہند الولی عطائے رسول تک ہوا وفات خواجہ ابو اسحاق چشتی کی ۱۴ ربیع الثانی سنہ ۳۲۰ ہجری مین ہوئی مزار شہر عکہ بلاد شام مین ہے اور سلسلہ حضرت خواجہ بزرگ معین الدین چشتی کا اسطرح پر ہے کہ خواجہ بزرگ خلیفہ حضرت خواجہ عثمان ہارونی قدسرہ کے اور وہ خلیفہ حضرت خواجہ مودود چشتی قدسرہ کے اور وہ خلیفہ حضرت خواجہ ابو یوسف چشتی کے اور وہ خلیفہ ابو محمد ابدال چشتی قدسرہ کے اور وہ خلیفہ حضرت خواجہ ابو احمد ابدال چشتی کے اور وہ خلیفہ حضرت خواجہ ابو اسحاق چشتی کے تہے وفات حضرت خواجہ بزرگ کی بروز دوشنبہ ۶ رجب سنہ ۶۳۳ ہجری مین ہوئی مزار پرانوار اجمیر شریف مین ہے۔

تیسرا گروہ کرمانیہ حضرت شاہ عبداللہ کرمانی قدسرہ سے جاری ہوا کہ خلیفہ خواجہ بزرگ کے تہے ولایت بنگالہ ان ہی کو ملی تہی سن وفات نہین ملا۔

چوتھا گروہ کریمیہ حضرت پیر کریم سیلونی سے جاری ہوا کہ خلیفہ خواجہ بزرگ کے تہے سنہ ۶۳۳ ہجری مین وفات ہوئی۔

پانچوان گروہ صابریہ حضرت مخدوم علاء الدین علی احمد صابر قدسرہ سے

۵ در ملفوظ حضرت مخدوم نصیر الدین چراغ دہلی موقوم ہروین قدس سرہ العزیز مذکور است وفات ۱۲ صفر سنہ ۷۵۶

جاری ہوا کہ خلیفہ حضرت شیخ شیوخ عالم خواجہ فرید الدین گنج شکر قدسرہ کے تھے
اور وہ خلیفہ اعظم حضرت قطب الاقطاب خواجہ قطب الدین بختیار کاکی اوشی دہلوی کے
اور وہ خلیفہ اعظم حضرت خواجہ بزرگ معین الدین چشتی کے ہوے وفات خواجہ علی احمد
صابر قدسرہ کے ۱۳ ربیع الاول سنہ ۶۹۰ ہجری مین ہوئی مزار پران کلیر شریف مین ہے
اس گروہ مین پیر جی سید عبد اللہ دہلوی اور شاہزادہ مرد اقایم الملک چشتی صابری
نبیرہ حضرت جدامجد ابوظفر سراج الدین محمد بہادر شاہ بادشاہ طیب اللہ تربتہ
کامل وقت اور صاحب سلسلہ اور مشہور فقیر ہین مرید حافظ محمد حسین صاحب عرف
حافظ بانکے کے اور وہ مرید حضرت حافظ موسے مانک پوری کے اور وہ مرید حضرت سید
اعظم روپڑی کے وہ مرید حضرت سید محمد سالم کے اور وہ مرید حضرت سید سیران
ہیکلہ قدسرہ کے وہ مرید حضرت شاہ ابو المعانی کے وہ مرید حضرت شیخ داؤد گنگوہی
کے وہ مرید حضرت شیخ محمد صادق گنگوہی کے وہ مرید حضرت شاہ ابو سعید قدسرہ کے
وہ مرید حضرت شیخ نظام الدین بلخی قدسرہ کے وہ مرید حضرت شیخ محمد تہانیسری کے
اور وہ مرید حضرت خواجہ عبد القدوس گنگوہی قدسرہ کے اور وہ مرید حضرت شیخ
محمد عارف ردولوی کے وہ مرید حضرت خواجہ شیخ احمد عبد الحق ردولوی قدسرہ کے
وہ مرید حضرت مخدوم جلال الدین کبیر الاولیا پانی پتی قدسرہ کے وہ مرید حضرت شاہ دولات
مخدوم شمس الدین ترک پانی پتی قدسرہ کے وہ مرید حضرت علی احمد صابر قدسرہ کے اور سید
عبد اللہ دہلوی کا سلسلہ خواجہ ابو سعید جی سے اسطرح ملتا ہے کہ پیر جی سید عبد اللہ
مرید و فرزند حضرت سید صابر علیشاہ دہلوی کے وہ مرید حضرت شیخ محمد دہلوی کے وہ مرید
حضرت شیخ محمد رام پوری قدسرہ کے وہ مرید حضرت شیخ ابو سعید چشتی قدسرہ کے

باقی ان گروہ قلندریہ حضرت شرف الدین بو علی قلندر پانی پتی قدسرہ سے
جاری ہوا کہ خلیفہ حضرت شیخ شہاب الدین عاشق خدا کے تھے اور وہ خلیفہ حضرت

۱ آزاد آبادی کے وہ مرید ابو سعید جا گنگوہی کے فقط

شیخ امام الدین ابدال کے وہ خلیفہ حضرت بدر الدین غزنوی کے وہ خلیفہ حضرت قطب الاقطاب خواجہ قطب الدین بختیار کاکی کے وفات حضرت قلندر صاحب کی ۱۴ رمضان سنہ ۷۲۴ھ مین ہوئی مزار آبادی پانی پت مین ۔

آٹھوان گروہ نظامیہ حضرت محبوب الٰہی خواجہ سلطان المشایخ نظام الدین اولیا رزرزی بخش دہلوی قدسرہ سے جاری ہوا کہ خلیفہ سجادہ نشین حضرت شیخ فرید الدین گنج شکر قدسرہ کے تھے ۱۷ ربیع الآخر بروز چارشنبہ سنہ ۶۵۰ ہجری مین وفات پائی مرقد مقدس نواح شاہجہان آباد مین مشہور ہے درگاہ حضرت نظام الدین ۔

نوان گروہ مخدومیہ حضرت مخدوم جلال الدین کبیر الاولیا پانی پتی سے جاری ہوا کہ خلیفہ اعظم حضرت مخدوم شمس الدین ترک پانی پتی کے تھے اور وہ خلیفہ حضرت مخدوم علی احمد صابر قدسرہ کے آپنے بیس خلیفہ کئے ان مین سے ایک تو حضرت شیخ احمد عبد الحق تونسہ ردولوی قدسرہ دوسری حضرت شیخ نہرام بیڈولوی کہ ہزارون مجنون اور سحر آلودہ آستانہ شریف پر حاضر ہوکر صحت پاتے ہین تیسرے حضرت خواجہ عبد القادر کہ فرزند کلان ہی حضرت کے تھے اور روبرو والد اپنے کے انتقال فرما گئے تھے مزار اونکا قصبہ پانی پت مین مشہور بمحل رانیان متصل مزار والدہ شیر لفہ کے واقع ہے ۔ باقی بسبب طوالت اس مختصر کے حالات اور خلفا سے اسجگہ قاصر رہا مگر اسوقت مین بھی حضرت کی اولاد سے چند صاحب ایسے موجود ہین کہ گویا آپکی کرامات کا نمونہ باقی ہے یعنے اولاد خواجہ عبد القادر فرزند اکبر حضرت سے سراج الفقرا افضل العلما افتخار الفضلا ہند منظور بارگاہ اہل اللہ مخدومنا و مولانا مولوی رحمت اللہ صاحب کبیر الغزی کہ جو آج ہفت اقلیم مین مشہور ہین اور مکہ معظمہ مین بمحلہ خندریسہ مرتبا طبرف

صرف زر کثیر تعمیر کرا کے علما و فضلا ملازم رکھکر بذات ستودہ صفات خود بھی شروع علوم
دین مصروف ہین اور عرصہ بیس سال کا گذرا کہ حسب طلب سلطان عبد العزیز خان
شہید مغفور استنبول تشریف لیگئے تھے بعد قیام سہ سال عذر ضعیفی اپنی کا کرکے
بیت اللہ شریف مین چلے آئے تھے اب عرصہ دو سال کا گذرتا ہے کہ پھر حسب
طلب حضرت سلطان المعظم عبد المجید خان خلد اللہ ملکہ کے استنبول تشریف
لے گئے تھے بعد قیام چند ماہ پھر تشریف مکہ معظمہ مین لے آئے اور کتاب
ازالۃ الاوہام مصنفۂ آنجناب کہ ترجمہ اوسکا بعربی مشہور بمطارحق ہے چندمرتبہ عربی
اور ترکی بمقام مصر بقالب طبع آیا اطراف عالم مین مشہور ہے اللہ تعالے اوس ذات
بابرکات کو ابدالآباد زندہ رکھے اور اس ذرۂ اصغر کو پھر اونکی زیارت سے مشرف
فرماوے سلسلہ نسب آپکا حضرت مخدوم جلال الدین کبیر الاولیا پانی پتی سے
اسطرح ملتا ہے کہ حضرت مولوی رحمۃ اللہ صاحب سلمہ اللہ تعالے خلف مولوی خلیل
الرحمن ابن پیر جی شیخ نجیب اللہ ولد پیر جی شیخ حبیب اللہ ولد شیخ عبد الرحیم ولد
پیر جی شیخ قطب الدین ابن پیر جی شیخ فضیل ابن پیر جی دیوان عبد الرحیم ولد پیر جی
شیخ عبد الکریم المخاطب بحکیم مینا کہ معالج جد امجد حضرت جلال الدین محمد اکبر بادشاہ تھے
ابن حکیم شیخ حسن ابن خواجہ عبد الصمد ابن خواجہ بوعلی ابن خواجہ یوسف ابن حضرت
خواجہ عبد القادر قدسرہ ابن حضرت مخدوم جلال الدین کبیر الاولیا دوسرے
پیر جی امام الدین صاحب کہ نہایت حسین اور خلیق اور تنہائی پسند اور بابرکت آدمی
ہین نستعلیق عمدہ لکھتے ہین چنانچہ تین کتب انکی تحریر کی ہوئی فقیر کے پاس
موجود ہین ایک تو مطلب میر حسن دہلوی دوسری شفاء العلیل تیسری مکملہ ہندی
اور سلسلہ نسبی انکا بھی مخدوم صاحب سے اس طرح ملتا ہی یعنے پیر جی امام الدین ولد
پیر جی عین الدین ابن پیر جی شیخ معین الدین ابن شیخ علام محی الدین ابن حکیم

شیخ وجیہ الدین کہ طبیب حاذق اور میرے جد بزرگ حضرت عالمگیر ثانی بادشاہ کے معالج تھے ابن حکیم شیخ امام الدین ابن حکیم شیخ نجم الدین ابن پیر جی شیخ قطب الدین مسبوق الذکر اور وفات حضرت مخدوم جی کی ۱۳ ربیع الاول ۶۵۰ھ ہجری مین ہوئی مزار آبادی بانی پت مین واقع ہے۔ باقی حالات دیگر حضرات دادگان کا بجہت اختصار تحریر مین نہ آیا سلسلہ نسبی آپکا مخدومیہ اور سلسلہ خلفای مخدومیہ صابریہ مشہور ہے حضرت مخدوم جی کے معتقدان اور مریدان کرانہ سے حضرت سید غریب اللہ شاہ کہ ہمزمانہ حضرت جد امجد اورنگ زیب عالمگیر بادشاہ تھے بڑے باکمال گذرے ہین اور آپکی اولاد سے اسوقت جو آپکے سجادہ نشین ہین یعنے سید کبیر علی صاحب نیک بخت اور تہجد گذار ہین سلسلہ انکا شجرۂ صابریہ فقیر سے معلوم ہوجائیگا مزار آپکا بیچ آبادی قصبہ کرانہ کے واقع ہے۔

دسوان گروہ حسامیہ حضرت مخدوم حسام الدین مانک پوری سے جاری ہوا۔ کہ خلیفہ شیخ نور الدین قطب عالم کے تھے اور وہ خلیفہ حضرت شیخ علاء الدین بنگالے کے اور وہ خلیفہ حضرت سراج الدین عثمان ملقب باخی سراج قدسرہ کے اور وہ خلیفہ حضرت سلطان المشایخ نظام الدین اولیا قدسرہ کی وفات حضرت سنہ ۷۸۲ ہجری مین ہوئی۔

گیارہوان گروہ نظام شاہی حضرت شیخ نظام الدین نارنولی سے جاری ہوا کہ خلیفہ حضرت شیخ خانو چشتی قدسرہ کے تھے اور وہ خلیفہ حضرت خواجہ حسین ناگوری کے وہ خلیفہ حضرت شیخ اسماعیل کے وفات حضرت نظام الدین نارنولی کی سنہ ۹۹۹ ہجری مین ہوئی مزار نارنول مین اس گروہ کے فقیر جو کہ شاہی بھی کہلاتے ہین شاہ چوکہا مرید حضرت شیخ نظام الدین نارنولی کے تھے اور قوم سے چہرکلوت میواتی تھے انکا مزار

ملک میوات مین موجود ہے بندہ بھی زیارت سے مشرف ہوا ہے۔

بارہوان گروہ قلندر شاہی حضرت عزیز مکی سے جاری ہوا کہ خلیفہ حضرت حضر رومی کے تھے وہ خلیفہ حضرت سید نجم الدین قلندر کے وہ خلیفہ حضرت شیخ نظام الدین غزنوی کے وہ خلیفہ حضرت شاہ قطب الدین بینا دلکی وہ خلیفہ حضرت شیخ قطب الدین جونپوری کے وہ خلیفہ حضرت شیخ عبد السلام کے وہ خلیفہ حضرت خواجہ عبد القدوس گنگوہی کے قدس سرہ۔ سن وفات نہین ملا۔

تیرہوان گروہ جلیلیہ حضرت پیر جلیل سے جاری ہوا مزار انکا درمیان شہر لکھنو کے واقع ہے اور کھجڑ نیاز بانی سے اس گروہ کے فقیر ملک اودھ مین اکثر ملاقی ہوے اور سلسلہ بھی ملا مگر بعد مین وہ تلف ہوگیا اور سنہ ۱۰۴۳ ہجری مین انتقال فرمایا۔

چودہوان گروہ حمزہ شاہی حضرت شیخ حمزہ سے جاری ہوا کہ اوانے حضرت شیخ بہاؤ الدین زکریا ملتانی قدس سرہ کے تھے اور مرید حضرت سید محمد گیسو دراز بندہ نواز قدس سرہ کے تھے اور وہ خلیفہ اعظم دیا رہم حضرت سراج السالکین عمدۃ العارفین شیخ نصیر الدین چراغ دہلی کے اور وہ خلیفہ حضرت سلطان المشایخ نظام الدین اولیا کے وفات شیخ حمزہ کی سنہ ۷۹۵ ہجری مین ہوئی اور احوال خمرو نکا صحیح کچھ معلوم نہین ہوا مختلف بیان سے تسکین نہین ہوئی۔

پندرہوان گروہ فخریہ چشتیہ صلحا خلاصۂ فضلا فخر الفقرا عاشق رب العالمین حضرت مولانا و مرشدنا مولوی محمد فخر الدین فخر جہان چشتی نظامی والقادری والسہروردی شاہجہان آبادی قدس اللہ اسرارہم سے جاری ہوا کہ حضرت عظام مشایخ و کبرائے خلفائے حضرت خواجہ مولانا نظام الدین اورنگ آبادی والد ماجد اپنے کے تھے اور سلسلہ نسبی حضرت کا از طرف پدر بزرگوار حضرت

مشیخ شہاب الدین سہروردی قدسرہ سے ملتا ہے اور سلسلہ از طرف مادر بہ
حضرت سید السادات سید محمد گیسو دراز قدس سرہ تک پہونچتا ہے ولادت با
سعادت حضرت کی سنہ ۱۱۲۶ ہجری مین بمقام اورنگ آباد ہوے جسوقت حضرت
تولد ہوے ہین حضرت شیخ کلیم اللہ جہان آبادی قدسرہ والد ے پیر حضرت کے
وہین تشریف رکھتے تھے مولانا نظام الدین والد حضرت کے حضرت کو لیکر شیخ کی
خدمت مین آئے شیخ نے حضرت مولانا کو گود مبارک مین لیکر مولانا فخر الدین
نام رکھا یعنے حضرت کے لئے اول لفظ (مولانا) شیخ کلیم اللہ نے فرمایا اور اپنے
ملبوس خاص سے پیرہن واسطے حضرت کے تیار کرکے زیب کرایا غرض کہ جب
عمر شریف حضرت مولانا فخر کی سات برس کی ہوئی تو آپنے سید عالم صلی اللہ علیہ
وسلم کو خواب مین دیکھا کہ پانچدانہ قہوا مجھے عنایت کی جب حضرت بیدار ہوئے
تو پانچدانہ قہوہ دست مبارک مین پائے صبح کیوقت حضرت مولانا نظام الدین والد
حضرت کے نے ازراہ کشف معلوم کرکے تشریف لاکر فرمایا کہ اے فرزند
عطیہ رسول مقبول تنہا کھانا اور باپ کو اوس سے محروم رکھنا نہ چاہیے پس حضرت
نے دو دانہ تو اون مین سے نوش کر لئے تھے باقیماندہ تین دانہ والد اپنے کے
آگے پیش کئے جب عمر شریف سولہ برس کی ہوئی علوم ظاہری سے انفراغ ہوا
اوسی عرصہ مین والد حضرت کا انتقال ہوا بعدہٗ حضرت آٹھ برس تک ریاضت اور
عبادت شاقہ مین مصروف رہے اور بعمر پچیس سال رونق افروز دہلی ہوئی اور دس تدریس
ظاہری اور باطنی مین مشغول ہوے بعد چندے پا پیادہ ہمراہی حضرت شیخ نور محمد
بھیل قدسرہ اور میر کلو اور خوشحال غلام بابی بیت آئے زیارت مزارات سے مشرف
ہوکر لاہور تشریف لیگئے اور میر محرم علی نقشبندی سے ملاقات کرکے چندے اور پھر مزار
حضرت مخدوم علی گنج بخش ہجویری قدسرہ کے معتکف رہے اور فیض حاصل کیا اور پھر

جملہ مزارات لاہور خصوص حضرت میان میر کے مرشد حضرت دارا شکوہ قادری کے
تھے فاتحہ پڑھکر دہلی تشریف لائے اور حضرت اکبر بادشاہ اور حضرت ابو ظفر بہادر شاہ
کہ اوسوقت مین ولیعہد تہے اور دیگر شہزادگان و امرایان شہر کو مرید فرمایا اور بتاریخ
ہفتم جمادی الثانی سنہ ۱۱۹۹ ہجری مین مقام شاہجہان آباد مین وفات پائی مزار گہربار
متصل دروازہ مجمر آستانہ فیض نشانہ حضرت قطب الاقطاب خواجہ قطب الدین
بختیار کاکی قدسرہ بیچ قصبہ مہرولی متصل شاہجہان آباد کے واقع ہے۔
فضایل حضرت کے دیکھنے مناقب الفخریہ سے کہ جو تالیف نواب نظام حیدرآباد
دکن کے ہے اور دیگر کتب مطولہ سے معلوم ہوسکتی ہین مگر ایک نقل کہ مینے
اپنے بزرگون سے سنی ہے اور کسی کتاب مین نہین دیکھی ہر گاہ تحریر کرتا ہون۔
نقل کرتے ہین کہ ایک صاحب رؤسا دہلی سے کہ با علم باشرع تہے حضرت سے
بیعت ہوئے مگر بوجہ سماع کے اونکے عقاید مین فرق آیا ایک روز وہ رئیس پالکی مین
سوار ہوکر بخدمت حضرت سید ظفر علیشاہ کہ پہاڑگنج مین رہتے تھے اور مشہور وقت
نہے آئے یہہ حضرت مرتبہ ابدالیت رکھتے تھے غرضکہ اثنا گفتگو مین لفظ شکایت
مولانا کا وہ زبان پر لائے سید صاحب کو ناگوار گذرا رئیس صاحب سے ارشاد کیا کہ تہوڑا
پانی لاؤ حسب الارشاد وہ ایک کوزہ مین پانی لائے سید صاحب نے اوس پانی سے
کلی کرکے فرمایا کہ اسے دیکھو اونہون نے اوسے دیکھا اوچھ ہورہے غرضکہ دوسری
کلی پر ہنسے اور تیسری کلی پر بیہوش ہوکر تڑپنے لگے بس ملازمان رئیس صاحب نے
اپنے آقا کو اوسی حالت مین پالکی مین بٹھاکر مکان پر لائے تین روز تک وہی بیہوشی
رہی چوتہے روز اونکے احق اونہین حضرت مولانا کی خدمت مین لاکر عرض کیا کہ یہہ
آپکے مدہبین آپہی سے انکا چارہ ہوگا حضرت نے ارشاد فرمایا کہ سید ظفر علیشاہ کہ
کہ آج چند وقت اور ہندوستان کی اہل خدمت ہین اونہی کے مکان پر یہہ وقوعہ گذرا ہے

وہی کہہ چارہ کرینگے غرضکہ بموجب ارشاد والا میں صاحب کو میان سید ظفر علی شاہ
قدسرہ کے مکان پر لائے آپنے بنظر الطاف اونہین دیکھا اور سیدوقت وہ تو صحت یاب
ہوکر وہانسے چلے آئے اور بعد تھوڑے عرصے کے حضرت مولانا سید صاحب کے
پاس آئے اور کیفیت اوس شخص کی دریافت کی سید صاحب نے ہنسکر کہا کہ کیا تمنے اور
پوچھتے مجھسے ہو وقت رخصت کے سید صاحب نے مصافحہ کو ہاتھ بڑہایا اور کہا
کہ بندہ تو دار فانیسے رخصت ہوتا ہے اپنی امانت لے لیجے بس حضرت مولانا تو بمکان
مکان مسکونہ بمقام شیش محل تشریف لائے اور سید صاحب نے اوسی شب کو انتقال
فرمایا مزار سید صاحب کا پہاڑ گنج مین مشہور ہے۔

ذکر حضرت مولانا ومرشدنا سید عماد الدین عرف میر محمدی دہلوی قدسرہ

کہ سادات وردسار ذوی الاحترام وعلمائے عالیمقام دہلی سے تھے عالم شباب مین
حضرت مولانا محمد فخر الدین فخر جہان سے بیعت ہوی اور خرقہ خلافت حاصل کیا اور
واسطے تکمیل کرانے علم الٰہی کے اوپر شاہزادگان والاشان و دیگر مریدان ومعتقدان
حضرت پیرومرشد اپنے کے مقرر ہوئے چنانچہ جد فقیر نے بہی حضرت سے اکتساب
علم معرفت کیا تہا اور بہت سے شاہزادہ اولاد سلطانی بیعت مین آئے تھے
اور بعضون نے خرقہ خلافت بہی حاصل کیا جیسے میرے پیرومرشد برحق حضرت
مرزا روشن بخت قدسرہ اور میرے والد اور مرزا نجمتہ بخت عم شاہ وشاہزادہ
سلیم برادر شاہ وفات حضرت کی سنہ ۱۲۴۲ ہجری مین ہوی مزار گہربار دریان شاہ
جہان آباد کے متصل جنتی قبر کے واقع ہے تا ایام غدر حضرت ظل سبحانی عرس
شریف مین حاضر ہوتے تھے کہ فقیر بہی ایکدو مرتبہ ہمرکاب جا کر عرس شریف ہوا ہے

ذکر حضرت مولانا خواجہ نور محمد بھیل چشتی فخری قدسرہ

کہ حضرت خلفاء اعظم و مجلسین ہمدم حضرت مولانا محمد فخر الدین قدسرہ کے تھے اوصاف حمیدہ حضرت کے بارہا میرے جد امجد بھی بیان فرمایا کرتے تھے ایک روز فرمایا کہ ایک وقت بہت سے مریدان و معتقدان حضرت مولانا محمد فخر الدین قدسرہ کے خدمت بابرکت مین حاضر تھے اور مین بھی اوسوقت موجود تھا کہ اثنار گفتگو مین حضرت خواجہ نور محمد قدسرہ کا بھی ذکر آگیا حضرت مولا نے ارشاد فرمایا کہ میرے پاس ایک روٹی تھی اوس مین سے آدھی تو نور محمد بنجابی لیگیا اور باقی آدھی مین سے ٹکڑا ٹکڑا تمہارا سبکا حق ہے اور میر محمدی نے اپنی کمائی بھی بہت کچھ جمع کرلی ہے اور میری کمائی مین جو کچھ اذکا حصہ تھا وہ پہلے ہی لے چکے استغنائی کے ساتھ ایام گذاری کرتے ہین وفات حضرت مولانا نور محمد قدسرہ کی سنہ ۱۲۰۵ ہجری مین ہوئی مزار موضع تاج سرور مہاران مین ہے۔

ذکر حضرت مولانا خواجہ محمد سلیمان چشتی فخری نطامی قدسرہ

جائے مولد حضرت کا موضع کرگودجی ہے۔

آپنے بمقام مٹھن کوٹ مدرسہ حضرت قاضی محمد عاقل مین تحصیل علم ظاہری کیا تھا اور ایام طالب علمی مین حضرت خواجہ مولانا نور محمد قدسرہ سے بیعت ہوئے اور چند سال بحضور پیر و مرشد رہکر علم معرفت کی تکمیل کے بعد عطائے خرقہ خلافت حسب الارشاد پیر روشنضمیر بمقام توسہ شریف مقام فرماکر ہدایت خلق اللہ مین مصروف ہوئے بہت سے اشخاص کو خرقہ خلافت عطا فرمایا۔ اونسے ایک تو شیخ محمد یار کہ فرید عصر تھے دوسرے حافظ محمد علی خیر آبادی۔ تیسرے مولوی محمد علی کہ بمقام کمہڑہ تشریف رکھتے تھے اور میان عبداللہ شاہ وغیرہ۔

پس بجہۃ واسطے زیارات مزارات حضرت مقتدائے دودمان چشتیہ خصوص واسطے

زیارت مزار پرانوار حضرت مولانا محمد فخر الدین قدس سرہ کے شاہ جہان آباد مین
تشریف لائی فقیر کے جد امجد حضرت ابو ظفر سے ملاقات فرمائی اور بعد از زیارات مزارات
وحصول استفادہ روح پاک حضرت مولانا مبرور کے بوطن مالوف بمقام تونسہ
شریف مراجعت فرمائی بعد از چندے بتاریخ ہفتم صفر روز پنجشنبہ سنہ ۱۲۶۷ ہجری بعمر یکصد
سال اس وار نا پائدار سے سفر فرمایا بعد حضرت کے بنیرہ حضرت یعنے حضرت شاہ انور
صاحب سلمہ اللہ تعالے زیب مسند طریقت ہوئے اللہ تعالی ان بزرگوار کو ہمیشہ
سلامت باکرامت رکھے اس آخری وقت مین ذات ستودہ صفات بہی گویا حضرت
مولانا کی کرامات کا نمونہ ہے۔

ذکر حضرت سید شاہ نیاز احمد چشتی فخری بریلوی قدس سرہ العزیز

کہ اعظم اولیائے متاخرین وکبار خلفاے راشدین حضرت مولانا محمد فخر الدین کے تھے
انکے والد کا نام سید جاجی حکیم شاہ رحمت سرہندی ہے آپ سرہند مین پیدا ہوئے
اور بعد سن تمیز کے آپکی والدہ نے آپکو حضرت مولانا محمد فخر الدین کے سپرد کیا حضرت نے
بکمال شفقت اور کوشش علوم ظاہری اور باطنی سے انکو آراستہ کیا بعمر تیس برس
حضرت مولانا سے بیعت ہوئی اور بعد کوشش چند سال کے بکمال ولایت باطنی
فائز ہوئے اور بعد عطائے خرقہ خلافت پیشگاہ حضرت مولانا سے مامور بخطۂ بریلی
ہوئے اور ہدایت خلق اللہ مین مشغول ہوئے ذات بابرکات سے ایک فیض عام جاری
ہوا اور بہت سے صاحبونکو خرقہ خلافت عطا کیا جیسے حضرت مولانا نظام الدین فرزند اکبر
وسجادہ نشین حضرت اور مولانا نصیر الدین صاحبزادہ حضرت اور مولوی محمد عبد السمیع اور
مسکین شاہ دہلوی اور آغا جان صاحب الہ آبادی اور دوسرے آغا صاحب
ولادت حضرت کی سنہ ۱۱۷۳ ہجری مین ہوئے اور وفات ۶ جمادی الثانی سنہ ۱۲۵۰
ہجری مین ہوئی مزار بانس بریلی مین ہے۔

ذکر حضرت مولانا شاہ غلام فرید صاحب چشتی فخری سلمہ اللہ تعالیٰ

یہ صاحبزادہ خان فخریہ مین عنیمت ہے - ذات بابرکات سے فیض عام جاری ہے -
سبحان اللہ اخراجات حسنات آپکی زبان زد خواص عام ہین - سچ ہے کہ سخاوت
جزو اعظم فقر کا ہے سلسلہ حضرت کا اس طرح پر ہے کہ حضرت مولانا شاہ غلام فرید
صاحب خلیفہ اعظم حضرت شاہ غلام فخر الدین مبرور برادر کلان اپنے کے وہ خلیفہ اکبر
حضرت خواجہ خدا بخش علیہ الرحمت کے اور وہ خلیفہ اکمل حضرت شریعت پناہ قاضی محمد عاقل
قدس سرہ کے وہ خلیفہ راشد حضرت مولانا نور محمد بہل قدسرہ کے اور وہ خلیفہ دہم حضرت
مولانا محمد فخر الدین فخر جہان دہلوی قدسرہ کے اکثر مقامات ملک پنجاب کی سیر کی اور زیارات
مزارات اور بزرگان سے مشرف ہوا اگر شومی طالع سے مہن کوٹ پہونچا جو زیارت
حضرت سے مشرف ہوتا اب یہہ امید انکی کشش پر موقوف ہے -

ذکر پیر و مرشد راقم حضرت مرزا روشن بخت گورگانی چشتی فخری قدس اللہ اسرارہم

حضرت طفولیت ہی سے عابد اور پابند شریعت تھے جب سن بلوغ کو پہونچے
تو حضرت مولانا عماد الدین میر محمدی دہلوی قدسرہ سے
بیعت ہوکر بائیس برس کی عمر مین خرقہ خلافت حاصل کیا اور غنا کو ترک کرکے فقر
اختیار کیا اور عمر عزیز کو یاد الٰہی مین ساتھہ پابندی سنت نبوی کے بسر فرماکر ۱۲۵۷ھ
بمقام فرید آباد نواح دہلی مین انتقال فرمایا - ذات بابرکات سے صدہا آدمی فیضیاب ہوئے اور
خلفاء حضرت سے جن سا جو نکے نام کہ فقیر کو یاد ہین شجرہ راقم مین تحریر ہونگے
فائدہ بوجہ انقلاب زمانہ و وقت انتقال حضرت کے فقیر موجود نہ تھا مگر بعد از چندے

سینے اور دیگر صاحبان معتقدان نے مزار شریف کا حال دریافت کیا تو باشندگان قصبہ ہذا نے وفات ہونا فرید آباد مین اور دفن کرنا املی والی تکیہ مین بیان کیا اور نشان مزار شریف کو کہا کہ ہم بھول گئے کہ کس املی کے نیچے دفن کیا تہا غرض جس کسی سے دریافت کیا اوسنے یہی بیان کیا بلکہ تکیہ دار فقیر نے بھی اوسی قول کی تائید کی میرے نزدیک حضرت نے تمام عمر مین کوئی امر خلاف شریعت نہین کیا اور اسوقت مین جہاں مزارات بزرگان پر جاکر وہ امر کرتے ہین کہ جو خلاف شریعت ہین ۔ کیا عجب ہے کہ خداوند کریم نے نشان مزار حضرت کا اپنے بندونکے دل سے محو کردیا ہو

نقل ۔ چچا فیروز شاہ خلف شاہزادہ مرزا سلیم مغفور ۔ ناقل ہین کہ ایک مرتبے ناظر قلعہ معلی نے بحضور شاہ عرض کیا کہ دربانان دروازہ دہلی قلعہ معلے نے بیان کیا کہ جسوقت ہم دروازہ کہولتے ہین مزار روشن نجت کو باہر دروازہ کے کہڑا پاتے ہین احتیاتاً اطلاع کرتے ہین جناب اقدس قدوی سمجہا کہ شب کو مزار روشن صاحب شہر مین رہا کرتے ہین اور علی الصباح آجاتے ہین اس امر کا قدوی کو خیال ہوا اور دو خواجہ سرا واسطے تفحص حال کے پوشیدہ طور پر مرزا صاحب کے مکان پر متعین کئے کہ دیکہین یہہ کیا ماجرا ہے غرض شب کو باہر جانا ثابت نہوا بلکہ سنا کہ مرزا صاحب بعد نماز عشا کے تہوڑے دیر قیلولہ کرتے ہین باقی تمام شب تا اول وقت نماز صبح کے عبادت مین رہتے ہین یہہ معاملہ قابل گذارش تہا اسواسطے عرض کیا ۔ چچا صاحب مغفور فرماتے ہین کہ مین بہی اوسوقت حاضر تہا حضور نے ارشاد فرمایا کہ ہرگز اونکی نگرانی نہ کیجائے وہ شخص اہل خدمت ہے پس جب یہہ راز فاش ہوا تو حضرت نے محل مسکونہ اپنا آبائی کہ جو قلعہ معلی مین تہا اوسے ترک کرکے آبادی شہر مین بمقام باغ اعظم خان کہ اکثر اوس محلہ مین غریب لوگ رہتے جارہے تہے اور اپنی آمدنی مین سے قدرے ہر ایک سدرمق رکہہ لیا تہا باقی کل جائداد منقولہ و غیر منقولہ عیال اطفال اپنے کے

سپرد کردیا تہا اور تا ایام غدر غاز صبح اول وقت جامع مسجد مین ادا کی اور یہہ حضرت کا
شعار تہا کہ اوس محلہ کی بیوگان و پردہ نشینان کا جو کار ہوتا تہا طریقہ مسنون سمجہکر کیا
کرتے تہے یہانتک کہ بعض مستورات بکری اور مرغی اور سوت وغیرہ واسطے
فروخت کرنیکے دیتی تہین ایسی قسم کی چیزین چوک مین گذری مین بکا کرتی تہین
حضرت کو کسی نے چوک پر کچہہ فروخت کرتے نہین دیکہا اور یہہ بہی قاعدہ تہا
کہ راستہ مین جو شخص ملاقی ہوتا اوس سے پہلے حضرت ہی سلام علیک
کیا کرتے تہے ہرچند اس فقیر اور دیگر صاحبان نے چاہا کہ پہلے سلام حضرت سے
ہم سلام کرین مگر یہہ مقصد کسیکا پورا نہوا۔ اور حضرت نے خاندان قادریہ مین میان قادر شاہ قادری
گوالیاری سے خرقہ خلافت حاصل کیا تہا مین بہی حضرت کے قدم بوسی سے مشرف ہوا ہون

نقل ہے کہ ایک محفل مین ایک روز بہت سے احباب جمع تہے لیغ
مرزا جہان خرم و مرزا جہان شاہ و مرزا کاوس شکوہ برادران شاہ و مرزا ابو سعید
و مرزا ابو جان و مرزا علاء الدین و مرزا ابہا در خلیفہ حضرت و مرزا عبد اللہ خلف مرزا شاہ رخ میرزا
و مرزا کریم الدین وغیرہ و مرزا ممن صاحب پس حضرت بہی اوس جلسہ مین جلوہ نما تہے جبہ
برکت انفاس حضرت ذکر اللہ ہو رہا تہا اثنا گفتگو مین ذکر پیری مریدی کا آگیا مرزا
ممن صاحب کہ اوسوقت کہانکا طریق رندانہ تہا کہنے لگے کہ پیری مریدی کیا چیز ہے ہمنے
تو کوئی پیر دیکہا نہین لوگو نکو پیر ملجاتے ہین ہمکو کوئی پیر نہین ملتا لوگون نے یہہ ایک
کہیل مقرر کر رکہا ہے حاضرین جلسہ نے کہا کہ آپ کیسا پیر چاہتے ہین اونہون نے
کہا مین ایسا چاہتا ہون کہ یا تو بزور اپنے کشف کے افعال بد سے ہمکو باز رکہے
یا ہمارے فعل کا شریک ہو یعنے ہمکو ہمارے افعال سے بزور کے حضرت نے
ارشاد کیا کہ بہائی صاحب مین اس لائق تو نہین ہون کہ تمکو از راہ کشف افعال بد سے
باز رکہون مگر اس شرط پر تمکو بیعت کرتا ہون کہ جو تم کرتے ہو نشوق سے کرو

مین ہرگز منع نکرونگا مگر میرے روبرو فعل بدنکرنا اونہون نے یہ شرط قبول کی
اور اوسی جلسہ مین بیعت ہوئے بعد تہوڑی دیر کے محفل برخواست ہوئی اور
مرزا ممن صاحب بھی اپنے مکان پر آئے پس وقت معینہ پر غسل کیا اور پوشاک
بدلکر عطر لگایا اور شیشہ گلابی اور جام بلوری طلب کیا چاہا کہ اوس مین سے کچہہ نوش
کرین دیکہا کہ سامنے سے حضرت پیرومرشد تشریف لاتے ہین اوسیوقت وہ سامان
پوشیدہ کیا اور چلمن اوٹہاکر واسطے پیشوائی کے کمرہ سے باہر آئی تو وہان کچہہ نہ دیکہا
سمجھے کہ توہم ہے پھر کمرہ مین واپس آکر چاہا کہ شراب نوش کرین پھر وہی صورت پیش
آئی چندمرتبہ ایسا ہی ہوا نا چار جب رات زیادہ گئی تو تبدیل لباس قلعہ سے
باہر آکر محبوبہ کے مکان پر پہونچے اور زینہ پر چڑہے تو دیکہا کہ اندر کیطرف جو کہٹ بازو
بکرے ہوے پشت بہیرے ہوے حضرت کہڑے ہین یہہ دیکہتے ہی واپس
اوترے اور سمجھے کہ کسینے اس مکان کا پتا حضرت کو دیدیا ہے پہلے ہی سے یہان آکہڑے
ہوے ہین اور یہہ بہی سوچی کہ وقت می نوشی کی بہی یہی صورت پیش آئی تہی آیا
یہہ حضرت کا کچہہ تصرف ہے یا کسینے اسمکان کا پتا بتا دیا ہے یا یہہ میرا توہم ہے
یہہ سوچکر دوسری معشوقہ کے مکان پر گئے وہان بہی یہی صورت پیش آئی اب تو
سمجھے کہ یہہ تصرف حضرت کا ہے واپس مکان پر آئے اور بیقراری سے انتظاری
صبح مین رات کاٹی غرضکہ وقت صبح مکان حضرت پیرومرشد پر حاضر ہوئے یہہ
فقیر بہی اوسوقت حاضر تہا کیونکہ ہمیشہ اوسوقت واسطے شریک ہونے حلقہ کے
جایا کرتا تہا حضرت نے مرزا صاحب سے تبسم کنان فرمایا کہ بہائی صاحب آج
خلاف وقت خلاف عادت کیونکر آنا ہوا خیر تو ہے مرزا صاحب موصوف نے
عرض کیا کہ جناب مین منہیات سے توبہ کرنے حاضر ہوا ہون اور اب توبہ کرتا ہون
آپ گواہ رہین اور کل حقیقت گذشتہ عرض کی حضرت نے زبان فیض ترجمان سے

ارشاد فرمایا کہ مین تو اس لایق نہین ہون یہہ تمہارا حسن ظن ہی ہے - مینے دیکہا کہ مرزا صاحب چندہی روز مین صاحب راز و نیاز اور باکمال ہوگئے اللہ تعالے مجکو بہی اون حضرات کے تصدق سے لوث دنیا سے نجات دی اور عشق اپنا اور اپنے حبیب کا عطا فرماوے -

دیگر مرزا قایم الملک حشمتی صابری و نظامی دہلوی ناقل ہین کہ دہلی مین غدر ہوے چندہی روز ہوے تہے کہ حضرت میان حسن عسکری کے مکان پر تشریف لائے اور میان مسکین شاہ وغیرہ مشایخین کو جمع کرکے فرمایا کہ حضرات تلوار غضب الہی کی دہلی پر چلنی والی ہے کچہ بندوبست کیجے کیونکہ بدولت قلعہ اور شہر کے سب صاحبون کی پرورش ہوتی ہے سب صاحب ملکر پیروی کیجے حضرات حلبہ نے متفق الرائے ہوکر کہا ہم آپکو اپنا مقتدا اور شیخ وقت تصور کرتے ہین آپہی کچہہ تدبیر فرماوین اور ہم مین سے جسکے لایق جو کار ہوگا وہ اوس سے درگذر نگریگا حضرت نے آبدیدہ ہوکر فرمایا کہ مینے اپنے کو آجتک چہپایا مگر تم صاحب ظاہر کرتے ہو خیر کل سب صاحب میرے مکان پر تشریف لاؤ جسوقت وہ تلوار غضب الہی کی ظاہر ہو ایک صاحب اپنا سر اوسکے آگے رکہدے میان حسن عسکری نے کہا کہ وہ کون ہو فرمایا جسے اللہ ہمت دے خصوصیت نہین ہے غرض قدرت خدا سے بروز مہو و تمام دن ایسا پانی برستا رہا اور باد تند چلتی رہی کہ حوایج ضروری کو بہی نکلنا مشکل تہا - دوسرے روز سب صاحب جمع ہوکر حضرت کے مکان پر آئے حضرت نے فرمایا کہ مشیت ایزدی اسیطرح ہے کہ سر پر گھر گرے ہو اور زوجہ کا ہاتہہ ہاتہہ مین ہو اور آوارگی اور خرابی ہو اور ہم تو یہہ مصیبت کیون دیکہین گے اگر کل سب صاحب آجاتی بندوبست ہوجاتا اب کچہہ نہین ہوسکتا اور عام طور پر لوگونکو پہانسیان ملینگین مرزا صاحب موصوف فرماتے ہین کہ ایام غدر مین حضرت چوکی دروازہ نقارخانہ شاہی پر بعد از نماز ظہر وقت

سہ پہر اکثر تشریف رکھا کرتے ہے مین بہی اونکے پاس جا بیٹہا کرتا تہا حضرت ظلم
پر بیونپر کہ جو اونہون نے اطفال صغر سن یورپین کے ساتھ کیا تھا اور نیز رعایا پر ظلم کرتے
تھے افسوس فرمایا کرتے تہے اور آمد گولونکو دیکہا کرتے تھے ایک روز مجھسے فرمانے لگے
یہان سے چلے جاؤ اب خیر نہین اوسوقت تک قلعہ مین گولہ باری سے ضرر نہوا تہا پس
تہوڑی ہی دیر کے بعد ایک خوبچہ والا ہی قریب آ بیٹہا اتفاق سے ایک پوربیہ آیا
اور اوس خوبچہ والے سے چنے لینے لگا اوسی عرصہ مین ایک ٹکڑا گولیکا اوس پوربیہ کے
سر مین لگا وہ فوراً مر گیا اوسوقت سے حضرت نے عام طور پر فرمایا کہ جو یہان سے نکل جائیگا
وہ بچ جائیگا ورنہ خرابی مین پہنس جاویگا بلکہ مجھسے فرمایا کہ جلد یہان سے چلے جاؤ اب
یہانکا رہنا بہتر نہین ہے۔

نقل ایک روز مینے عرض کیا کہ سماع مین کیا ارشاد ہوتا ہے فرمایا کہ کسی عالم سے
دریافت کرو جو وہ کہے اوسپر عمل کرو مینے عرض کیا حضرت عالم تو منع فرماتے ہین اور
فقیر اوسکی اثبات مین کامل دلایل لاتے ہین فرمایا کہ اس مین - مین کچہہ نہین کہہ سکتا
اگر علما ہے تمکو اعتقاد ہی علمائے سے دریافت کرو اور اگر حضرات فقرا سے اعتقاد ہے
اونسے دریافت کرو مینے پہر عرض کیا کہ حضور شریک سماع کیون نہین ہوتے فرمایا
کہ مجھہ مین وہ صفات ہرگز نہین ہے جو کہا رمین تہین اور جو شرائط کہ سماع مین چاہئین
اونکا ادا ہونا مشکل ہی غرضکہ مین آپ کو لایق سماع سنے کے نہین پاتا اسوجہ سے نہین سنتا
دوسرے کو اپنا اختیار رہے۔

ذکر حضرت مولانا قطب الدین خلف اکبر حضرت مولانا محمد فخر الدین

یہہ حضرت بہی کامل وقت گذرے ہین اکثر اصحاب خاندان جدی فقیر کے حضرت سے
بیعت تہے بلکہ پدر بزرگوار اپنے سے کچہہ کم نہ تھے اور حضرت ظل سبحانی جد فقیر کو بہی
ذات بابرکات سے نہایت اعتقاد تہا۔

ذکر مشایخین و معتقدین سلسلہ فخریہ سے کہ جو کیرانہ مین گذرے اور اب ہین -

حضرت مولوی ظہیر الدین مبروکہ مرید میر عیوض علی مغفور کے تھے اور وہ مرید حضرت مولوی بدیع الدین قدسرہ کے اور وہ خلیفہ حضرت مولانا محمد فخر الدین دہلوی کے یہہ حضرت عالم باعمل اور صاحب نسبت گذرے ہین مین بہی انکے زیارت سے مشرف ہوا ہون سنہ ۱۲۸۰ ہجری مین بمقام قصبہ بنت انتقال فرمایا انکے سجادہ نشین حافظ نابینا کہ اب موجود ہین - تیسری حاجی احمد اللہ کہ مرید حضرت عبد اللہ شاہ کے اور وہ خلیفہ حضرت خواجہ شاہ سلیمان قدسرہ کے چوتھے قاری شہاب الدین ہمشیرہ زادہ مولوی رحمت اللہ کہ مرید حضرت شاہ اللہ بخش صاحب سجادہ نشین حضرت خواجہ شاہ سلیمان مغفور کے چوتھے منشی خواجہ مولا بخش کہ اولاد سے حضرت شاہ عبد الرزاق جھنجانوی قدسرہ کے اور حضرت مولانا نظام الدین صاحب سجادہ نشین حضرت سید شاہ نیاز احمد بریلوی قدسرہ کے ہین - امسال جو فقیر دہلی گیا وہانپر میان مستان شاہ ولایتی سے ملاقات ہوئی کہ مرید مولوی عبد السمیع کے ہین اور وہ خلیفہ حضرت سید شاہ نیاز احمد قدسرہ کے نہایت خلیق اور فصیح اور باعلم دیکھنے مین آئے -

بیان اون گروہ کا کہ جو خانوادون قادری سے نکلے ہین

خانوادہ سہروردیہ سے سترہ گروہ جاری ہوئے -

اول گروہ صوفیہ حضرت قاضی حمید الدین صوفی سے جاری ہوا کہ آپ خلیفہ شیخ شہاب الدین کے تھے - از تاریخ ربیع الثانی بقول ۹ رمضان سنہ ۶۷۳ ہجری مین وفات ہوئی جناب قاضی صاحب نی شیخ احمد نہروانی کو فقیر کیا اونسے شیخ شاہی ہوئے تاب بدایونی ہوئے اور اونسے خواجہ محمود معونیہ دوز اور مولانا ناصح الدین ہوئے -

دوسرا گروہ جلالیہ حضرت سید جلال بخاری سے جاری ہوا کہ خلیفہ شیخ

بہاؤالدین زکریا ملتانی کے تھے اور وہ خلیفہ حضرت شیخ شہاب الدین سہروردی کے تھے
بتاریخ ۱۹ جمادی الاول سنہ ۶۹۹ ہجری مین وفات پائی مزار اوچ مین ہے۔
اس گروہ کے فقیر ایک سیلی سر پر باندھتے ہین اور ایک سینگ ہرن کا رکھتے ہین
اور وقت عشق کے بجاتے ہین اور کل مہر نبوت کا تمغہ اونکے بازو پر رہتا ہے
موضع حسن پور کہ متصل قصبہ بادل ہے وہان ایک درویش اس گروہ کے اچھے دیکھنے
مین آئے۔

تیسرا گروہ لعل شہبازیا حضرت سید لعل شہباز سے جاری ہوا
کہ لعل بہار بھی مشہور ہین۔ آپ خلیفہ غوث بہاؤالدین زکریا ملتانی کے تھے اور وہ
خلیفہ شہاب الدین سہروردی کے ہوئے صاحب معارج الولایت نقل کرتے ہین
کہ حضرت صاحب کمالات ظاہری و باطنی و تصرفات صوری و معنی رکھتے تھے مگر باہم
شریعت تھی طریق ملامتیہ رکھتے تھے اور لباس سرخ پہنتے تھے اسیوجہ سے لعل سرخ
بھی کہلاتے ہین اور اولاد سے حضرت امام جعفر صادق کے تھے اور سلسلہ جدی
سے بھی نعمت حاصل کی تھی سنہ ۶۲۴ مین وفات ہوئی مزار بمقام سیوستان ملک
سندھ مین ہے۔

چوتھا گروہ مخدومیہ میر سید جلال الدین ملقب بمخدوم جہانیان سے جاری ہوا
کہ اول خرقہ خلافت عم بزرگ اپنی شیخ صدرالدین محمد غوث سے حاصل کیا تھا بعد
سید لعل سرخ سے خرقہ خلافت پہونچا بتاریخ ۱۲ ماہ ذی الحجہ سنہ ۷۸۵ ہجری مین وفات
پائی مزار اوچ مین ہے۔

پانچوان گروہ کرم علی جہلی حضرت شاہ کرم علی جہلی سے جاری ہوا کہ خلیفہ شیخ
محمد کشمیری کے تھے حضرت حاجی حاکم اور آپکا ایک زمانہ تھا اور سید لعل شہباز سے
ملکر یہہ لوگ خانوادہ سہروردیہ مین شیخ شہاب الدین سہروردی سے ملتے ہین

اس گروہ کے فقیر ایک کوڑا اپنے پاس رکھتے ہین اور وقت عشق کے اپنے بدن پر مارتے ہین شہر ہیلہ مین ایک درویش اچھے ملے تھے۔

چھٹا گروہ موساشاہی سہاگ سے ہوا ہے یہہ فقیر سدا سہاگ ہی کہلاتے ہین شاہ موسے مرید سید جلال سرخ کے تھے فقیر اس گروہ کے لباس زنانہ پہنتے ہین سید جلال سرخ اور انکا زمانہ قریب تہا

ساتوان گروہ رسول شاہی رسید رسول شاہ الوری سے جاری ہوا اس گروہ کے فقیر چہرہ سے خاک لگاتے ہین اور چار ابرو کا صفایہ رکھتے ہین اور ایک رومال مثل کلاہ کے سر پر رکھتے ہین اور رات کا سونا حرام جانتے ہین اکثر صاحب ورد وغیرہ عضو علیل سے اپنی زبان سے چاٹ کر اچھا کرتے ہین اس سلسلہ مین خواجہ فدا حسین المعروف خواجہ نجم الدین ہمدانی دہلوی کامل وقت گذرے ہین کہ مرید شاہ مظفر حسین معروف بمولانا حنیف کے تھے اور وہ مرید سید رسول شاہ الوری کے وہ مرید شاہ نعمت اللہ ولی کی وہ مرید شاہ داؤد کے وہ مرید شاہ سخی حبیب اللہ کے وہ مرید شاہ اسمٰعیل کے وہ مرید سید شاہ مرتضیٰ اللہ کے وہ مرید سید عبدالرزاق کے وہ مرید شاہ اللہ داد عرف عارف شاہ کی وہ مرید حضرت شاہ بندگی کے وہ مرید شاہ منجن کے کہ گوشہ نشین بہی کہتے ہین وہ مرید شاہ محمد گوشہ نشین کے وہ مرید خواجہ اسحاق کے وہ مرید شاہ داؤد قریشی کے وہ مرید حضرت شاہ راجن قتال کے وہ مرید شاہ احمد کبیر الحسن مخدوم جہانیان جہان گرد کے وہ مرید سید جلال بخاری کے وہ مرید شیخ رکن الدین ابوالفتح ملتانی کے وہ مرید حضرت مخدوم بہاؤ الدین زکریا ملتانی کے وہ مرید حضرت شیخ شہاب الدین سہروردی

آٹھوان گروہ میران شاہی شاہ میران موج ہری بندگی سے جاری ہوا کہ مرید خاندان سید جلال سرخ کے تھے سنہ ۹۴۰ھ مین وفات ہوئی۔

مزار بہاول پور مین ہے۔

نوان گروہ عبدروسیا سید عبداللہ مالکی عبدروسی جاری ہوا کہ خلیفہ شیخ ابوبکر کے تھے اور سات واسطون سے شیخ شہاب الدین سہروردسے ملتے ہین بعض حضرت امام جعفر سے نسبت کرتے ہین بعض شیخ بہاؤالدین محمد خراسانی سے ملتے ہین سن وفات نہین ملا۔

دسوان گروہ قاسم شاہی حاجی قاسم سے کہ فقیر اس گروہ کے گھونگرو پاؤن مین باندہ کر مجالس فقرا مین دہمال کرتے ہین آپ بہی خلیفہ شیخ محمد کشمیری کے تھے سنہ ۳۳ھ مین وفات پائی بعض فقیر اس گروہ کے نقشبندیا بعض جنیدیا سے نسبت کرتے ہین مگر جدے کہلاتے ہین۔

گیارہوان گروہ رزاق شاہی شاہ عبدالرزاق سے جاری ہوا کہ خلیفہ شاہ محمد میران سندگی کے تھے سنہ ۴۲ھ مین وفات پائی مزار لاہور مین ہے

بارہوان گروہ دولاشاہی شاہ دولا دریائی سے جاری ہوا کہ اولاد سے بہلول لودہی بادشاہ کی تہی اور خلیفہ سید تاسرمست کی اور وہ خلیفہ پیر برہان الدین کے اور وہ خلیفہ شیخ صدرالدین راجن قتال کے وہ خلیفہ شیخ رکن الدین ابوالفتح ملتانی کے وہ خلیفہ شیخ صدرالدین عارف کے وہ خلیفہ غوث بہاءالدین زکریا ملتانی کے اور وہ خلیفہ شیخ شہاب الدین سہروردکے حضرت نے خرقہ اپنا جلا دیا تہا اور اوسکی خاک سے ایک الف اپنی پیشانی پر کھینچا اور خاک کہا اور جمیع فقیرون مین عشق کہا اس گروہ کے فقیر خاک سے ایک الف اپنی پیشانی پر کھینچتے ہین اور جمیع فقرا مین عشق اللہ کہتے ہین اور جواب مین سدا عشق پاتے ہین اور الف اللہ کے فقیر بہی کہلاتے ہین سنہ ۵۰۰ھ مین انتقال فرمایا مزار گجرات ملک پنجاب مین ہے۔

تیرہوان گروہ سیدشاہی سید سادات خان بخاری سے جاری ہوا

کہ مرید سید تاسرت کے اور پیر بھائی دولا دیائی کے اور ہمزمانہ بھی تھے۔

چودھوان گروہ اسماعیل شاہی شاہ اسماعیل سے جاری ہوا کہ خلیفہ شیخ عبدالکریم کے تھے وہ خلیفہ مخدوم طبیب کے وہ خلیفہ مخدوم برہان الدین کے وہ خلیفہ شیخ چنن کے وہ خلیفہ شیخ سیلون کے وہ خلیفہ شیخ حسام الدین متقی چشتی ملتانی کے وہ خلیفہ سید شاہ عالم کے وہ خلیفہ سید قطب عالم برہان الدین کے وہ خلیفہ سید ناصر الدین کے وہ خلیفہ سید جلال الدین مخدوم جہانیان کے ماہ شوال سنہ ۷۸۵ھ مین وفات ہوئی۔

پندرھوان گروہ حبیب شاہی شاہ حبیب ملتانی سے کہ مرید شیخ عبدالکریم کے اور پیر بھائی شاہ اسماعیل کے اور ہمزمانہ ہی تھے

سولھوان گروہ مرتضی شاہی کہ انند بخاری بھی کہتے ہین ایک رسالہ مین انند چرخی والا ہی لکھا ہی یہہ حضرت مرید شیخ عبدالکریم کے اور ہمزمانہ شاہ اسماعیل کے تھے

سترھوان گروہ ناتھ شاہی ۔ اس گروہ کی بھی طرح سی کیفیت معلوم نہین ہوئی ۔ **ف** بعض رسالون مین لکھا ہے کہ حبیب شاہی اور رسول شاہی اور اسماعیل شاہی اور مرتضی شاہی اور ناتھ شاہی ایک شاخ سے ہین اور سید شاہی اور دولا شاہی اور قاسم شاہی اور موسی شاہی اور کرم علی جہلی ایک شاخ سے ہین سید لعل بہار سے ملتے ہین۔

خانوادہ فردوسیا سے ایک گروہ نے دو نام پائے

حبیب شاہی اور بڈھن شاہی خلیفہ شاہ بڈھن دیوان خلیفہ حضرت شیخ نجیب الدین کبرا فردوسی کے تھے آپنے تیرہ فقیر ایک تومیر سید صدر الدین آپکی مرید سدو شاہی کہلاتے ہین دوسرے شاہ شمس الدین تیسرے سید شاہ بغدادی چوتھی بابو بید خان ابدال پانچوین شاہ عشق اللہ چھٹی شاہ عبدالقادر ساتوین داؤد شاہ آٹھوین

شاہ درگاہی نوین سید جعفر مکی دسوین سید داؤد میران یہہ سب حضرات سلسلہ
گذرے ہین اور اکثر آپنے اپنے پیر کے نام سے مشہور ہوتے ہین مثل سید وشاہی کے
اور عموماً بڈہن شاہی مشہور ہی ہین گیارہوین خلیفہ احمد مجذوب بارہوین چوڑخان
مجذوب تیرہوین بہاڑخان مجذوب یہہ تین صاحب بے سلسلہ رہے سن وفات
خلیفہ بڈہن شاہ کا باوجود تلاش مدید کے دستیاب نہوا۔

خانوادہ طوسیا سے گئی گروہ جاری ہوئے۔

اول گروہ قادری حضرت سید عبدالقادر گیلانی قدسرہ سے جاری ہوا کہ سلسلہ دوسرا
حضرت کا کہ جدی مشہور ہے اسطرح ہے حضرت پیران پیر مرید سید ابی صالح کے
وہ مرید سید موسیٰ جنگ دوست کے وہ مرید سید عبداللہ کے وہ مرید سید غنی زاہد کے وہ مرید
سید غنی زاہد کے وہ مرید سید داؤد کے وہ مرید سید موسیٰ الجون کے وہ مرید سید عبداللہ
محض کے وہ مرید حضرت سید حسن مثنی کے وہ مرید حضرت سید امام حسن رضی اللہ عنہ کے
وہ مرید حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب رضی اللہ عنہ کے وفات حضرت کی شب شنبہ
۱۱ ربیع الثانی بعد نماز عشا کے سنہ ۵۶۱ ہجری مین واقع ہوئی مزار شریف بغداد مین ہے
مشایخین کیرانہ سے حضرت شیخ غیاث الدین فتح محمد قادری کہ مرید حضرت سید طاہا
قطب الدین قادری کوتانوی کے تھے اور شاہ بدرالدین قادری مصری سے بھی خرقۂ
خلافت پہونچا تحالیف رشیدی کے دیکھنے سے حضرت کے کمالات ظاہر ہوسکتے ہین
سلسلہ آپکا اسطرح ہے یعنے شیخ غیاث الدین فتح محمد مرید شیخ یحیے مدنی کے وہ
مرید شیخ محمد قطب چشتی کے وہ مرید شیخ حسن محمد چشتی کے وہ مرید شیخ نوربخش قادری
کے وہ مرید شیخ محمد علی نوربخش قادری کے وہ مرید خواجہ ابوالحسن بخلانی کے وہ مرید
قطب الاولیا شیخ حسن محمد کے وہ مرید امیر کبیر سید علی ہمدانی کے وہ مرید شیخ شرف الدین
محمد مرد قانی کے وہ مرید شیخ رکن الدین علاء الدولہ سمنانی کے وہ مرید شیخ نورالدین۔

عبدالرحمن قدس سرہ کے وہ مرید شیخ جمال الدین احمد مدنی کے وہ مرید شیخ رضی الدین المعروف بعلی لالہ کے وہ مرید شیخ مجدالدین بغدادی کے وہ مرید شیخ نجم الدین کبریٰ کے وہ مرید شیخ عمار یاسر کے وہ مرید شیخ ضیاء الدین ابو نجیب سہروردی کے وہ مرید حضرت محبوب سبحانی سید محی الدین شاہ ابو محمد عبدالقادر جیلانی رضی اللہ عنہ کے وہ مرید شیخ الاسلام ابو سعید مبارک مخزومی کے وفات حضرت حاجی حرمین شریفین شیخ غیاث الدین فتح محمد قادری کی شب چہارشنبہ ۲۹ ماہ ربیع الاول مین ہوئی مزار پر انوار قصبہ کرانہ مین ہے اور سن وفات اس عبارت سے نکلتے ہین انا فتحنا لک فتحا کیفیت درگاہ قدم رسول (کرانہ کی تحایف رشیدی مین اس طرح دیکھی ہے اور بزرگان کرانہ سے سنی ہے کہ قدم شریف مسجد بہورا شاہ درویش مین سے برآمد ہوا ہے اور مسجد زیر خانقاہ حاجی صاحب موجود ہے اور بہورا شاہ بھی کامل فقیر تھے بعد وفات حضرت نکالا گیا اور وہ اب موجود ہے

دوسرا گروہ رزاقیا حضرت سید السادات سید عبدالرزاق گیلانی سے جاری ہوا کہ خلیفہ اور فرزند دلبند حضرت پیران پیر کے تھے بتاریخ ۵ جمادی الآخر سنہ ۶۴۲ھ مین وفات پائی مزار شریف بغداد مین ہے۔

سلسلہ رزاقیا مین حضرت مولانا حافظ عبدالعزیز دہلوی عرف آخوند صاحب مبرور کہ وفات حضرت کی سنہ ۱۲۹۶ھ مین ہوئی واصل حق اور عامل وقت گذرے ہین ۔ آپکا سلسلہ اسطرح ہے کہ حضرت شاہ عبدالعزیز آخوند دہلوی مرید شاہ محمد غوث کے وہ مرید سید شاہ آل احمد کے وہ مرید سید شاہ حمزہ کے وہ مرید سید شاہ آل محمد کے وہ مرید شاہ برکت اللہ کے وہ مرید شاہ فضل اللہ کے وہ مرید سید احمد کے وہ مرید میر سید احمد کے وہ مرید میر شیخ مخدوم جمال اولیاء کے وہ مرید شیخ ضیاء الدین قاضی جیا کے وہ مرید حضرت محمد بخاری کے وہ مرید سید ابراہیم کے وہ مرید شیخ بہاء الدین

وہ مرید سید احمد جیلانی کے وہ مرید میر سید حسن کے وہ مرید میر سید موسے کے
وہ مرید سید علی کے وہ مرید میر سید محی الدین ابی نصر کے وہ مرید سید ابو صالح کے وہ مرید
حضرت سید عبد الرزاق قدس اللہ سرہ العزیز کے دوسرے حضرت مولانا سید غوث علی
شاہ قادری کہ جو فی زمانہ نواح دہلی مین شیخ وقت گذرے ہین کمالات اونکے مشہور ہین
اونکی وفات شب دوشنبہ ۲۶ ربیع الاول ۱۲۹۰ھ مین ہوئی مزار پانی پت مین ہے
سلسلہ حضرت کا اس طرح ہے کہ وہ مرید سید اعظم علی شاہ بابری کے وہ مرید سید
عبد اللطیف کے وہ مرید سید مدح شاہ کے وہ مرید سید احمد شاہ کے وہ مرید
شیخ محمد درویش کے وہ مرید حضرت عبد اللطیف بری کے وہ مرید سید امیر بالا پیر کے
وہ مرید حضرت سید محمد مقیم محکم الدین کے کہ جنسے گروہ مقیم شاہی ہے وہ مرید حضرت
سید ابو المعانی قادری کے وہ مرید بہاول شیر قلندر کے وہ مرید عبد الجلال کے
وہ مرید شاہ محمود کے وہ مرید سید نور محمد کے وہ مرید علاء الدین کے وہ مرید
سید شمس الدین کے وہ مرید سید شہاب الدین کے وہ مرید شاہ احمد اولی
کے وہ مرید خواجہ ابو صالح کے وہ مرید حضرت سید الآفاق سید عبد الرزاق
قدس اللہ اسرارہم کے۔

تبسرا گروہ وہابیہ حضرت سید عبد الوہاب قدس سرہ سے جاری ہوا کہ خلیفہ
و نیز پسر حضرت پیران پیر کے تھے سنہ ۶۳۸ ہجری مین وفات پائی۔
گروہ وہابیہ مین شاہ عبد الغنی مہم والے بھی اچھے شخص ہین مرید شاہ محمد غوث کے
وہ مرید حاجی محمد رمضان کے وہ مرید عبد العظیم کے وہ مرید حفیظ اللہ شاہ کی
وہ مرید شاہ عبد اللطیف کے وہ مرید فتح محمد کے وہ مرید شاہ عبد القادر کے وہ مرید
شاہ محمد غوث کے وہ مرید عبد القادر زین العابد کے وہ مرید سید شمس الدین
کے وہ مرید احمد مسعود علی کے وہ مرید سیف الدین صوفی کے وہ مرید عبد الوہاب

چوتھا گروہ قبیشیہ حضرت سید خواجہ قبیش سے جاری ہوا کہ ہمشیرزادہ حضرت پیران پیر کے تھے اور خلیفہ تھے اور ہمزمانہ سید عبدالرزاق کے ہوئے۔

پانچوان گروہ میان خیل خلیل شامی سلیمان جہاز گڑاک سے جاری ہوا کہ خلیفہ سید عبدالرزاق کے تھے جہاز گڑاک انکے اسم کے ساتھ اسواسطے آیا کہ اس نام کا ایک قلعہ ملک شام مین تھا وہان آپکی سکونت تھی اس گروہ کے فقیر میان خیل کہلاتے ہین۔

چھٹا گروہ محمد شاہی حضرت شاہ محمد حیات سے کہ خلیفہ شیخ عبداللہ کے تھے اور وہ فقیر حضرت غوث پاک کے ہوئے ۶۵۸ھ ہجری مین وفات پائی۔

ساتوان گروہ غفور شاہی شیخ عبدالغفور اعظم پوری سے جاری ہوا کہ تباریخ ۲۰ ماہ شعبان ۸۵۵ھ ہجری مین وفات پائی مزار اعظم پور مین ہے اس گروہ مین سید طاہا قطب الدین کوتانوی کہ ۸۴۴ھ مین انتقال کیا۔ کامل درویش گذرے ہین سلسلہ آپکا اسطرح پر ہے کہ سید طاہا مرید سید محمود شہید کے وہ مرید سید حسن کے وہ مرید سید علاءالدین بخاری کے وہ مرید عبدالغفور کے وہ مرید سید عبدالکریم کے وہ مرید سید عبداللہ کے وہ مرید قطب الدین بخاری کے وہ مرید سید صدرالدین کے وہ مرید سید حامد نوبہار کے وہ مرید سید ناصرالدین نوشہ کے وہ مرید سید جلال الدین بخاری جہانیان جہان گشت کے وہ مرید سید قطب الدین ابدال کے وہ مرید شیخ محمد فاضل کے وہ مرید شیخ شمس الدین علی کے وہ مرید شمس الدین علی حداد کے وہ مرید حضرت پیران پیر کے۔

آٹھوان گروہ نعمت اللہ شاہی حضرت شاہ نعمت اللہ ولی قدس سرہ سے جاری ہوا سلسلہ نسبی اور مریدی حضرت کا دست بدست اپنے خاندان پدری مین چلا آتا ہی یعنے شاہ نعمت اللہ ابن سید ابوبکر بن سید شاہ نور بن سید لیل ادہم بن

سید جعفر بن سید محمود بن سید بہاؤ الدین بن سید داؤد بن سید ابو العباس احمد بن سید حسن بن سید موسے بن سید علی محمد بن سید متقی بن سید صالح بن سید ابی صالح بن سید عبد الرزاق بن حضرت پیران پیر سنہ ۳۴ ہجری مین وفات پائی۔ فقیر اس گروہ کے تاج ترکی رکھتے ہین۔

نوان گروہ سید شاہی حضرت سید محمود حصوری لاہوری سے جاری ہوا کہ سید موسوی تھے اور خلیفہ شمس العارفین سید شمس الدین کے وہ خلیفہ سید یعقوب کے وہ مرید سید عبد اللہ شاہ قادری کے وہ مرید سید اعلی کے وہ مرید سید مسعود کے وہ مرید سید احمد کے وہ مرید سید اصغر کے وہ مرید شاہ فرخ کے وہ مرید سید عبد الوہاب کے وہ مرید حضرت پیران پیر کے تھے سنہ ۹۳۲ ہجری مین وفات ہوئی مزار لاہور مین بیچ مقبرہ حضرت جان محمد حضوری کے ہے۔

دسوان گروہ بہلول شاہی حضرت سلطان العارفین بہلول دریائی سے جاری ہوا کہ فقیر شاہ لطف اللہ بری قادری کے تھے وہ خلیفہ جمال اللہ مشہور بہ حیات المیر زندہ جاوید کے تھے سنہ ۹۸۳ ہجری مین وفات پائی اس گروہ کو بعض خانوادہ سہروردیہ سے بدین وجہ نسبت کرتے ہین کہ شاہ لطف اللہ مرشد بہلول دریائی کو شاہ نصیر الدین قریشی سہروردی سے بھی خرقہ خلافت ہونچا تھا۔

گیارہوان گروہ قمیصیا سید شاہ قمیص بن ابی الحیات گیلانی سے جاری ہوا کہ سلسلہ خلفاء اور جدی آپکا حضرت پیران پیر سے اسطرح ملتا ہے یعنی شاہ قمیص بن سید ابی الحیات بن تاج الدین محمد بن سید بہاؤ الدین محمد بن سید جلال الدین احمد بن شاہ داؤد بن سید جمال الدین علی بن سید ابی صالح بن سید السادات سید عبد الرزاق گیلانی قدس اللہ اسرارہم بتاریخ ۲۰ ماہ ذیقعدہ سنہ ۹۹۲ ہجری مین وفات پائی اس گروہ کے فقیر ملک بنگالہ مین اکثر دیکھے ہین اور وفات حضرت کی ملکت بنگالہ مین

ہوئی ہے

بارھوان گروہ میان خلیل حضرت میان میر بالا پیر لاہور سے جاری ہوا
آپ مرید حضرت خضر سیوستانی کے تھے سنہ ۹۵۰ ہجری مین وفات پائی روضہ
منورہ لاہور مین بنوایا ہوا حضرت داراشکوہ خلف شاہجہان بادشاہ کا ہے داراشکوہ
مغفور کو ارادت حضرت کی خدمت مین تھی اسی وجہ سے داراشکوہ قادری کہلاتا
ہین اور اخیر مین سلسلہ سہروردی مین حضرت قطب وقت شاہ سرمست سہروردی
سے کہ جنکا مزار گہربار دریان شاہ جہان آباد زیر مسجد جامع کے موجود ہے خرقہ
خلافت پہونچا تھا حضرت شیخ عبدالحق محدث دہلوی تحریر فرماتے ہین کہ شاہزادہ
داراشکوہ شان عالی و مرتبہ بلند اور مقام ارجمند رکھتے تھے چنانچہ احوال باطنی
آپکا آپکی تصنیفات سے ظاہر ہے اور کتب مصنفہ آنجناب ابھی تک ملتی ہین
وہ یہہ ہین: سفینۃ الاولیا سکینۃ الاولیا رسالہ حق نما دیوان اکبر
رسالہ معارف سیر البریہ چنانچہ ایکمرتبہ یہہ کاتب الحروف نہایت رنج والم مین مبتلا تھا
اور کوئی صورت نجات کی نظر نہ آتی تھی ایکروز مین بعد نماز عشا کے بعد گریہ وزاری کے
روح پاک حضرت سے رجوع کی اسی شب کو بشارت ہوئی اور ایک اسم الٰہی بندہ کو بتایا
اور فرمایا کہ اے نورعین برکت اس اسم باری تعالی سے یہہ رنج دور ہوگا اور دشمن
مقہور رہونگے صبح جب مین واسطے نماز صبح کے بیدار ہوا تو وہ اسم مجھہ یاد
تھا غرض اوسی ہفتہ مین اللہ تعالے نے اپنے نام کی برکت اور بصدق روح پاک
اوس حضرت سے وہ رنج تبدیل بخوشی کیا۔ یکم ماہ محرم سنہ ۱۰۶۹ ہجری وفات
ہوئی مزار گہربار مقبرہ ہمایون بادشاہ مین ہے

تیرھوان گروہ حسین شاہی حضرت شاہ لال حسین لاہور لیے
جاری ہوا کہ فقیر آپکو شاہ حسین دوڑا بھی کہتے ہین آپ خلیفہ بہلول دریائی کے تھے

مگر پابند شریعت تھے صاحب معارج الولایت ناقل ہین کہ سوا لاکھ آدمی ذات ستودہ صفات سے فیضیاب ہوئے اون مین سے سولہ خلیفہ ہوئے امین چار غرب اور چار دیوان اور چار خاکی اور چار بلاول مشہور ہین اول شاہ غریب بمقام رتی ٹھٹھہ دوسرے شاہ غریب موضع لنگوی والی ضلع وزیر آباد مین تیسری شاہ غریب جیلا پور ملک دکن مین چوتھے شاہ غریب لاہور مین متصل مزار حضرت کے اور اول دیوان مادھو دوسرے دیوان گور کھپور لاہور مین متصل حضرت کی تیسری دیوان مخنی بیجاپور مین چوتھے دیوان کہ مزار لاہور مین ہے پس دیوان مادھو نہایت محبوب تھے - اول خاکی مولا بخش دوسرے خاکی خاکی شاہ لاہور مین بجوار مزار حضرت تیسرے خاکی شاہ وزیر آباد مین چوتھے خاکی حیدر بخش دکن مین اور اول بلاول شاہ رنگ دوسری بلاول بدھو تیسرے شاہ بلاول کہ مزار لاہور مین گرد مزار حضرت کے ہے چوتھے شاہ بلاول دکن مین حضرت شاہ حسین ۱۰۵۰ھ مین ظفر ہوئے اور بتاریخ سلخ ماہ جمادی الثانی ۱۰۹۳ھ مین وفات پائی مزار لاہور مین ہے

چودھوان گروہ ہاشم شاہی سید علی ہاشم جباز ضرب قادری سے جاری ہوا آپ مرید اپنے جدی سلسلہ مین ہین یعنی میر ہاشم بن سید محمد بن سید احمد بن سید عمر بن سید ابراہیم بن سید حسین بن سید محمود بن سید محمد یوسف بن سید عبد الرزاق ثانی بن سید میمون بن سید مسعود بن سید محمد بن سید میر حسن بن سید حیات بن سید محمد صالح بن حضرت غوث پاک بتاریخ ۲۷ ماہ شوال ۱۰۳۵ھ ہجری مین بعارضہ دنبل انتقال فرمایا اور تمام زندگی اظہار دنبل نہوا وقت غسل کے معلوم ہوا -

پندرھوان گروہ مقیم شاہی سید محمد مقیم محکم الدین بن سید ابو المعانی سے جاری ہوا کہ خلیفہ حیات بغدادی کے تھے کہ انکو شاہ جمال اللہ کہتے ہین ۱۰۵۰ھ ہجری مین وفات ہوئی اور حضرت نہایت صحیح النسب سادات عظام قادری سے تھے -

سولوان گروہ نوشاہی حضرت خواجہ فضیل نوشاہی قادری سے جاری ہوا اور خرقۂ خلافت پدر بزرگوار اپنے سے حاصل کیا تھا سلسلہ حضرت کا اسطرح ہے یعنی خواجہ فضیل بن حاجی محمد نوشاہی صوفی بن علی ہاشم گیلانی بن بدرالدین اسماعیل بن سید عبداللہ ربانی بن سید محمد غوث گیلانی بن سید شمس الدین گیلانی بغدادی جلبی بن سید شاہ میر بن سید ابوالحسن علی بن سید ابوعلی بن سید مسعود ابوالعباس احمد بن سید صفی الدین مشہور بہ سید صوفی بن سید سیف الدین عبدالوہاب بن شیخ السموات والارض حضرت محی الدین سید عبدالقادر جیلانی رضی اللہ عنہ وفات خواجہ فضیل کی سنہ ۱۱۱۲ھ مین ہوئی مزار کابل مین ہے۔

سترہوان گروہ جباری سید عبدالجبار سے جاری ہوا اس گروہ کا کوئی فقیر بندہ سے نہین ملا۔

اٹھارہوان گروہ محمود شاہی محمود بونتی سے جاری ہوا فقیر اس گروہ کے رسی مونج کی باریک گلے مین باندھتے ہین مزار لاہور مین ہے اس سلسلہ سے شاہ منصور اور شاہ محمود کندرحیات اور شاہ محمود ملتانی بھی قادری کہلاتے ہین۔

اُنیسوان گروہ سدوشاہی شاہ سدو سے جاری ہوا کہ آپ پیر بہائی اور ہمزمانہ بہاول دریائی کے تھے۔

بیسوان گروہ خاکسار شاہ خاکسار ایرم پار سے جاری ہوا زیادہ حال انکا نہین معلوم ہوا۔

اکیسوان گروہ قاسم شاہی حاجی قاسم گنگوہی سے جاری ہوا کہ فقیر اس گروہ کے سیاہ رومال رکھتے ہین۔

خانوادہ کا ذرونیا سے گئی گروہ جاری ہوئے

اولی گروہ زاہدیہ حضرت خواجہ فخرالدین زاہد سمرقندی سے جاری ہوا کہ خلیفہ

خواجہ قطب الدین عبد المجید کے تھے وہ خلیفہ خواجہ ابو اسحاق گازرونی قدسرہ کے
سن وفات نہیں ملا۔

دوسرا گروہ اولیائی شاہ اولیا سے جاری ہوا کہ موضع سدا پور مین
آسودہ ہین اور سلسلہ اپنا خواجہ شیخ احمد سے ملاتے ہین ایک گروہ چشتی نام سے
مشہور رہے کسی اور ولایت مین ہوگا۔

خانوادہ سقطیہ سے ایک گروہ جاری ہوا اوسے لوزیا کہتے ہین حضرت
ابو الحسن نوری سے کہ خلیفہ خواجہ سری سقطی کے تھے وفات انکی ۲۹۵ھ ہجری مین
ہوئی عمر شریف ۹۸ برس کی تھی مرقد بغداد مین ہے۔

خانوادہ جنیدیہ سے کئی گروہ جاری ہوئے۔

اول گروہ انصاریہ شیخ الاسلام خواجہ عبد اللہ انصاری سے جاری ہوا کہ خلیفہ
خواجہ ابو الحسن حرقانی کے تھے وہ خلیفہ شیخ ابو عباس قصاب کے وہ خلیفہ شیخ عبد اللہ
بحری کے وہ مرید شیخ ابو احمد جریری کے وہ خلیفہ خواجہ جنید بغدادی کے تھے
بتاریخ ۲۹ ربیع الآخر ۴۸۱ھ ہجری مین وفات پائی مزار ہرات مین ہے۔

دوسرا گروہ رفعی حضرت سید احمد کبیر رفعی سے جاری ہوا کہ خلیفہ جلال الدین
قادری کے تھے وہ خلیفہ شیخ ابو الفضیل محمد کے وہ خلیفہ شیخ علی قادری کے
وہ خلیفہ سید علی بن ترکان کے وہ خلیفہ شاہ مومنیہ کے وہ خلیفہ خواجہ ابو بکر شبلی
کے وہ خلیفہ خواجہ جنید بغدادی کے بتاریخ ۲۲ جمادی الاول ۵۷۲ھ ہجری مین وفات
پائی۔

تیسرا گروہ لبوویہ خواجہ احمد لبوی سے جاری ہوا کہ رہنے والے
ترکستان کے اور خلیفہ خواجہ یوسف ہمدانی کے وہ خلیفہ خواجہ ابو علی فارمدی کے
وہ خلیفہ خواجہ ابو القاسم گرگانی کے وہ مرید ابو عثمان مغربی کے وہ خلیفہ خواجہ ابو علی
کاتب کے وہ خلیفہ خواجہ ابو علی رودباری کے وہ خلیفہ خواجہ جنید بغدادی کے

مزار بسوا علاقہ جیپور مین ہے -

خانوادہ طیفوریا سے کئی گروہ جاری ہوئے

اول گروہ طبقات حضرت شمس العارفین ذروۃ الواصلین حضرت شاہ بدیع الدین قطب المدار سے جاری ہوا کہ خلیفہ حضرت طیفور شامی کے تھے اور مشایخ اعظم واولیائی ہندوستان سے ہین غریب احوال عجایب اطوار وکرامت بلند ومقامات ارجمند رکھتے تھے بزرگی حضرت کی زیادہ حد تحریر سے ہے چنانچہ ارزوی تحریر کتب صحیحہ اخبار الاخیار ومعارج الولایت وتذکرۃ العاشقین ومناقب الاصفیا وغیرہ سے ثبوت ہے کہ حضرت بارہ برس تک مقام صمدیت مین رہے اور کچھ نہین کہایا اور لباس کہ اوسوقت زیب بدن تہا اوسی عرصہ مین نہ میلا ہوا اور نہ شکستہ ہوا اول حال روی مبارک کا یہہ تہا کہ جسکی نظر روی مبارک پر پڑتی تہی سجدہ کنان ہوتا تہا اسوجہ سے آپ نقاب رکھتے تھے صاحب معارج الولایت کشف النعمات سے نقل کرتے ہین کہ حضرت شاہ مدار کو خرقہ خلافت شیخ عبد اللہ مکی سے پہونچا تہا اور انکو شیخ ابو الحباب مقدسی سے اور اونکو شیخ طیفور شامی سے کہ مرید اویس صاحب حضرت عیسی علیہ السلام کے تھے اور حضرت عیسی علیہ السلام نے شیخ طیفور کو ارشاد کیا تہا کہ تم دمیان کوہستان کے ایک غار مین پنہان رہو جسوقت محمد رسول اللہ پیغمبر آخر الزمان صلی اللہ علیہ وسلم پیدا ہون تم اونسے بیعت کرنا اونہون نے ویسا ہی کیا اور لکہا ہے کہ حضرت شاہ مدار اویسی تھے یعنے روحانی طور پر جناب سرور عالم سے نسبت پائی تہی اور یہہ بہی لکہا ہے کہ حضرت جب ہندوستان مین تشریف لائے تو اول زیارت کو خواجہ بزرگ کی اجمیر شریف مین آئے اور کو کلا بہاڑی پر اربعین کئے بعد حصول اس مقام کے وہان حضرت بمقام کالپی تشریف لائے حضرت شاہ کمال اسرار بعد مین کچہ تحریر فرماتے ہین کہ حضرت کالپی مین تشریف لائے اور ایک مکان وسطے عبادت کے

تیار کرایا کہ جو اب روضہ مشہور ہے پھر آپ ملک بنگلہ و بنگالہ مین گئے ہزارون آدمی
برکت انفاس آپکی سے مشرف باسلام ہوے اور پھر کوہستان نیپال و بدیشی تہیہ مین
بڑے بڑے فقرا اہل ہنود سے مباحثہ ہوا اور بہت سے لوگ بیعت مین آئے
اور جب حضرت واسطے سیر ملک کاٹھیاواڑ کے تشریف لے گئے لوگ گرنار پہاڑ پر کہ نفس
اہل ہند اوسکو متبرک جانتے ہین وہان بھی گذر ہوا مگر ایسا کچھ معاملہ پیش آیا کہ بہت
سے لوگ مسلمان ہوے مثل سمال جوگی کے کہ بعد مین مشرف باسمعیل جوگی کے
ہوا اوسکی اولاد سے مسلمان جوگی موجود ہین اور بہت سے بیعت مین آئے اسیوجہ
سے حضرت شاہ جمن چشتی کو فقرا سرخ پوش اپنا پیشوا شمار کرتے ہین صاحب
مخزن الواصلین سال پیدایش حضرت کا سنہ ۹۰۵ھ ۲۷ ماہ جمادی الاول روز جمعہ اور
مزدیک بعض کے عمر شریف تین سو برسکی اور نزدیک بعض کے دو سو ستر برسکی
اور نزدیک بعض کے دو سو پنجاس برسکی کی تہی اور باتفاق اخبارات وفات حضرت
کی سنہ ۸۰۰ھ مین ہوئی مزار درگاہ ورود رحمت ملک غرب مین ہے آپنے پانچ خلیفہ
کیے اول سید جمن جتی کہ انکی پیرو دیوانگان کہلاتے ہین اور باون نام سے
مشہور ہین مثل دیوانگان سلطانی و دیوانگان رشیدی خواجہ محمد رشید سے
کہ مرید خواجہ محمد تقی کے تہے وہ مرید سید بدرالدین محمد الحسین البخاری کے وہ مرید
حاجی حرمین شریفین خواجہ بایزید کے وہ مرید شاہ فخرالدین زندہ دل کے وہ مرید حضرت
جمن جتی کے وہ خلیفہ پیر شاہ مدار کے تبلیغ ۵ ماہ محرم سنہ ۵۵۵ ہجری مین وفات پائی
دوسرے خلیفہ سید اجمل خلیفہ شاہ مدار کے وہ خلیفہ طیفور شامی کے وہ مرید عین الدین
شامی کے وہ مرید عین الدین شامی کے وہ مرید حضرت ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ
بعض درویش اجملی شطاری سلسلہ اپنا جناب علی کرم اللہ وجہہ سے اسطرح ملاتے ہین کہ
یعنے سید احمد کالپوی مرید میر سید محمد کالپوی کے وہ مرید شیخ مخدوم جمال الدین

وہ مرید شیخ قیام الدین کے وہ مرید شیخ قطب الدین کے وہ مرید سید شاہ عبدالقادر شاہ جلال کے وہ مرید سید مبارک کے وہ مرید سید اجمل بہرائچی کے وہ مرید حضرت بدیع الدین پیر شاہ مدار کے وہ مرید سید شاہ عبداللہ شامی کے وہ مرید حضرت عین الدین شامی کے وہ مرید حضرت یمین الدین شامی کے وہ مرید و خلیفہ حضرت علی کرم اللہ وجہہ کے۔

تیسرے خلیفہ کے فقیر طالبان مشہور ہین ✤

انکے دو فرقہ ہین۔ **چوتھے** خلیفہ کے فقیر قادوان کہلاتے ہین اور چہارنام سے مشہور ہین **پانچوین** خلیفہ مدار صاحب کے قاضی مظاہر انکی مرید کی کیفیت صاحب سیر الفقرا اسطرح پر تحریر کرتے ہین کہ قاضی صاحب معہ بہتر کتب دیگر اسباب ضروری کے واسطے مباحثہ شرعی کے مگن پور مین آئے مگر قدرت خدا سے ایسی ندی کہ متصل مگن پور کے ہے تنہا بار برداری جب اوسمین اوترا تو ندی نے جوش مارا کل اسباب بہیگ گیا جب قاضی صاحب روبرو مدار صاحب کے آئے اور حجت پیش کی اوسپر حضرت نے فرمایا کہ بابا اپنی کتاب دیکھو جو لکھا ہے حق ہے زبانی باتون سے کیا فائدہ قاضی جی نے بموجب ارشاد والا کے کتب دیکھین غرضکہ جسجگہ اللہ اور محمد لکھا تھا وہ موجود تھا باقی حروف ندارد تھے قاضی جی صاحب یہہ ماجرا دیکھکر متعجب ہوئے اور بیعت کی چنانچہ وہ کتب ہنوز حجرہ شریف مین موجود ہین انکے طالب عاشقان کہلاتے ہین

اول عاشقان امام نوروزی

غلام امام نوروز سے سنا ہے کہ یہہ ہندوستان مین جہاد کرنے آئے تھے بعد ملازمت بابا کبیر گوالیاری کے بادشاہی چھوڑکر فقیری اختیار کی اور کل ترک شاہی مرشد کے نظر کیا اونہون نے وہ سامان اپنے مریدون کو تقسیم فرمایا اوسی روز سے تبقاتی فقیر یہہ سامان رکھتے ہین سلسلہ حضرت کا اسطرح ہے یعنے سید امام نوروز خلیفہ بابا کبیر کے اور وہ مرید سید شاہ راجی کے وہ مرید قاضی امید الدین کے وہ مرید قاضی مظاہر کے وہ خلیفہ شاہ مدار کے۔

دوسرے عاشقان سوختہ شاہی سید خاکسار خاتپانی سے کہ خلیفہ
بابا کبور کے تھے یہہ وقت اشتہا کے سوختہ کھایا کرتے تھے ملک کن مین انکی
اوقاف حمیدہ مشہور ہین جائ خلافت اس گروہ کا قصبہ شرف آباد ہے مگر اب بسبب
حسن اعتقاد رئیس بھوپال کے ایام برسکال خلیفہ صاحب قصبہ چین پور باڑی مین
بسر فرماتے ہین باقی آٹھہ ماہ اطراف ہند مین دورہ کرتے ہین اور مقدمات فقرا آپکے
روبرو پیش ہوتے ہین اور اوپر احکامات موافق حکم کتاب اللہ و رسول اللہ نافذ ہو کر جزا و
سزا دیجاتی ہے اور ہزارون بے پیر مشرف بمرید ہوتے ہین یہہ خلیفہ صاحب
ستار پیر اور بادشاہ فقر کہلاتے ہین انکی مگس رانی موچہل سے ہوتی ہے بخلاف
دیگر فقیر ہند کے ان صاحبان مین میان قادر علیشاہ ستار کہ اس فقیر کو بھی انکی خدمت مین
نیاز حاصل ہے معصوم صفت اور فرشتہ خصلت اور غوث وقت تھے ترکیب ذکر خفی کی
بندہ کو اس طرح تعلیم فرمائی تھی یعنی زاہد کو چاہئے کہ اول دوزانو بیٹھے اور سر کو جانب
کتف راست کے لاوے اور بغیر حرکت زبان کے لفظ اللہ کو خفی اور دل کے ضرب کرے
اور پھر اللہ اللہ کہکر جلدی جلدی ایک ہزار مرتبہ ضرب کرے ہزار با اسیطرح کیا کرے ناغہ
نکرے انشاء اللہ تعالے آئینہ دل مصفا ہوگا المؤمن مراۃ المؤمن منہ دکھائی دیگا۔
جبتک اپنے مین خود نمائی ہے ہمیشہ اپنے سے جدائی ہے اور اس مین قید وضو کی
نہین ہے اگر کرے تو بہتر ہے مگر حاجت غسل مین بیحاجتی وفات حضرت کی ۱۲۱۳ھ
مین ہوئی مزار باڑی مین ہے انکے بعد سجادہ نشین میان صادق علیشاہ ستار ہوے
یہہ صاحب شیر دل اور جفاکش شب خیز آدمی ہین عالم سیاحی مین مین مویہہ
باہم رہے ہین۔

تیسرے عاشقان کمربستہ حضرت شاہ درگائی کمربست سے کہ خلیفہ بابا
کبور کے تھے۔

چوتھے عاشقان لعل شہبازی شاہ امان اللہ درویش دہلوی سے یہہ بہی خلیفہ بابا کپور کے تھے۔

پانچوین عاشقان بابا گوپالی گوپال درویش سے۔

چھٹی عاشقان مہاشاہی میران مکہا اولیا سے کہ خلیفہ بابا کپور کے تھے

ساتوین عاشقان کلامی شاہ معروف کلامی سے کہ خلیفہ امام نوروز تھے تھے اور شاہ فنا درویش کہ خلیفہ اول امام نوروز کے تھے اونسے سلسلہ نوروز ہے

آٹھوین عاشقان کمال قادری حضرت مولانا شیخ کمال الدین قادری قرشی سے جاری ہوا کہ کمالات ظاہری و باطنی رکھتے تھے اور سیر الفقراء اور ریاض الفقرا انکی تصنیفات سے ہین اس گروہ کے فقیر خوب عبادت کرتے ہین میان نہور شاہ سجادہ نشین میان دہونسہ شاہ کو مینے بہی دیکہا ہے اچھے فقیر ہین اور اونکے پیر بہائی میان رحیم شاہ اور اونکے مرید جہانگیر مرزا تیموری بہی کامل فقیر تھے۔

نوین عاشقان کریم شاہی شیخ کریم الدین سے کہ خلیفہ شیخ کمال الدین کے تھے اونسے جاری ہوا اس گروہ کے فقیر ملک اودہ مین بکثرت ہین۔

گروہ شطاریہ حضرت خواجہ عبد اللہ شطاری سے جاری ہوا کہ خلیفہ شیخ محمد طیفور کے تھے وہ خلیفہ شیخ محمد عاشق اللہ کے وہ خلیفہ شیخ خدا قلی کے وہ خلیفہ پدر خود محمد خدا قلی کے اور وہ خلیفہ خواجہ ابو الحسن خرقانی کے وہ خلیفہ خواجہ ابو المظفر مولا ترک الطوسی کے وہ خلیفہ ابی یزید البسطامی کے وہ مرید خواجہ محمد معزلی کے وہ خلیفہ خواجہ بایزید بسطامی کے سنہ ۲۳۴ ہجری مین وفات پائی مزار قلعہ منڈوین ہے

بیان خاندان نقشبندیہ کا

یہہ گروہ حضرت محمد قاسم بن محمد بن حضرت ابی بکر الصدیق رضی اللہ تعالے

عنہ سے جاری ہوا فقیر اس گروہ کے باکمال اور عبادت مین شہرہ آفاق ہوتے ہین
اب اس گروہ کے فقیر تین نام سے پکارے جاتے ہین۔
ایک نقشبندیہ دوسرے نقشبندیہ مجددیہ۔
یہ لفظ مجددیہ بعد حضرت شیخ احمد مجدد الف ثانی قدسرہ کے جاری ہوا کہ وفات
حضرت کی بروز شنبہ وقت صبح سلخ صفر ۱۰۳۵ھ ہجری مین ہوئی۔
تیسرے ابو العلائی۔ آپکا ذکر آگے آویگا۔

خاندان مجددیہ مین حضرت عبد اللہ المعروف بہ شاہ غلام علی شاہ دہلوی قدسرہ
قطب وقت اور شیخ الاحد گزرے ہین ۱۲۴۰ھ مین دنیا سے سفر فرمایا۔
سلسلہ حضرت کا نقشبندیہ مجددیہ اسطرح پر ہے۔ یعنے حضرت عبد اللہ شاہ غلام علی
دہلوی قدسرہ سجادہ نشین حضرت مرزا مظہر جان جانان دہلوی قدسرہ کے کہ وفات
حضرت مرزا صاحب قدسرہ کی ۱۱۹۵ھ ہجری مین ہوئی مرزا صاحب مرید حضرت سید
نور محمد بدایونی کے وہ مرید حضرت شیخ سیف الدین کے وہ مرید حضرت خواجہ محمد معصوم
کے وہ مرید حضرت شیخ احمد مجدد الف ثانی کے وہ مرید حضرت خواجہ باقی باللہ قدسرہ کے
وہ مرید حضرت خواجہ محمد امکنگی کے وہ مرید حضرت مولانا درویش محمد کے وہ مرید
حضرت مولانا زاہد ولی کے وہ مرید حضرت خواجہ عبد اللہ احرار قدسرہ کے
وہ مرید حضرت مولانا یعقوب چرخی کے وہ مرید حضرت خواجہ علاء الدین عطار کے
وہ مرید حضرت خواجہ بہاء الدین نقشبند قدسرہ کے کہ وفات انکی ۷۹۱ھ ہجری مین
ہوئی یہہ مرید حضرت امیر کلال کے وہ مرید حضرت خواجہ محمد بابا سماسی کے وہ مرید
حضرت خواجہ عزیز علی رامیتنی کے وہ مرید حضرت محمود فغنوی کے وہ مرید حضرت
محمد عارف ریوگری کے وہ مرید حضرت خواجہ عبد الخالق غجدوانی کے وہ مرید حضرت
خواجہ ابو یوسف ہمدانی کے وہ مرید حضرت خواجہ ابو علی فارمدی کے وہ مرید حضرت

خواجہ ابوالحسن خرقانی کے وہ مرید حضرت خواجہ بایزید بسطامی کے وہ مرید حضرت امام جعفر صادق رضی اللہ تعالے عنہ کے وہ مرید حضرت قاسم بن محمد بن حضرت ابی بکر صدیق رضی اللہ تعالی عنہ کے وہ مرید حضرت سلمان فارسی کے وہ مرید حضرت امیر المومنین اسد اللہ غالب علی مرتضی کرم اللہ وجہ کے وہ خاتم الانبیاء والخلفا حضرت احمد مجتبی محمد مصطفے صلوۃ اللہ علیہ وسلم کے۔

اور سلسلہ مداریہ کہ اب اوسے طبقاتیہ بھی کہتے ہیں

اسطرح پر ہے۔ یعنے حضرت عبداللہ شاہ غلام علی دہلوی قدسرہ مرید حضرت مرزا مظہر جان جانان کے وہ مرید حضرت شیخ محمد عابد کے وہ مرید حضرت شیخ عبدالاحد شاہ گل کے وہ مرید حضرت خواجہ محمد سعید کے وہ مرید حضرت شیخ احمد مجدد الف ثانی کے وہ مرید حضرت شیخ عبدالاحد کے وہ مرید حضرت شیخ رکن الدین گنگوہی کے وہ مرید حضرت شیخ عبدالقدوس گنگوہی کے وہ مرید حضرت شیخ درویش بن قاسم اودہی کے وہ مرید حضرت سید بدہن بہڑائچی کے وہ مرید حضرت سید جمل بہڑائچی کے وہ مرید حضرت شمس العارفین بدیع الدین قطب المدار قدس سرہ کے وہ مرید حضرت طیفور شامی بایزید بسطامی کے وہ مرید حضرت عین الدین شامی کے وہ مرید حضرت عبداللہ علم بردار کے وہ مرید حضرت مشکلکشا علی مرتضی کرم اللہ وجہ کے۔

اور سلسلہ سہروردیہ اس طرح پر ہے

یعنے حضرت عبداللہ شاہ غلام علی دہلوی مرید مرزا مظہر جان جانان کے وہ مرید حضرت شیخ محمد عابد کے وہ مرید شیخ عبدالاحد معروف بشاہ گل کے وہ مرید خواجہ محمد سعید کے وہ مرید حضرت شیخ احمد مجدد الف ثانی قدسرہ کے وہ مرید حضرت شیخ عبدالاحد کے وہ مرید حضرت شیخ رکن الدین گنگوہی کے وہ مرید حضرت شیخ عبدالقدوس گنگوہی کے وہ مرید حضرت شیخ درویش بن قاسم اودہی کے وہ مرید حضرت سید

بڑھن بہڑائچی کے وہ مرید حضرت سید اجمل بہڑائچی کے وہ مرید حضرت سید جلال الدین بخاری کے وہ مرید حضرت رکن الدین رکن عالم کے وہ مرید حضرت شیخ صدر الدین کے وہ مرید حضرت شیخ بہاؤ الدین زکریا ملتانی کے وہ مرید حضرت شیخ شہاب الدین سہروردی کے

اور سلسلہ بریہ حضرت غلام علیشاہ دہلوی کا اسطرح پر ہے

یعنے حضرت مرید مرزا مظہر جان جانان دہلوی کے قدس سرہ العزیز وہ مرید حضرت سید نور محمد کے وہ مرید حضرت شیخ سیف الدین کے وہ مرید حضرت خواجہ محمد معصوم کے وہ مرید حضرت شیخ احمد مجدد الف ثانی کے وہ مرید حضرت مخدوم عبد الاحد کے وہ مرید حضرت شیخ رکن الدین گنگوہی کے وہ مرید حضرت شیخ عبد القدوس گنگوہی کے وہ مرید حضرت شیخ محمد عارف کے وہ مرید حضرت شیخ احمد ردولوی کے وہ مرید حضرت مخدوم جلال الدین کبیر الاولیا پانی پتی کے وہ مرید حضرت شاہ ولایت ترک شمس الدین پانی پتی کے وہ مرید حضرت مخدوم الاولیا خواجہ علاؤ الدین علی احمد صابر قدس سرہ کے۔

اور سلسلہ نظامیہ حضرت غلام علی شاہ دہلوی قدس سرہ کا اسطرح پر ہے

یعنے حضرت مرید مرزا مظہر جان جانان کے وہ مرید حضرت شیخ محمد عابد کے وہ مرید حضرت شیخ محمد عبد الاحد کے وہ مرید حضرت خواجہ محمد سعید کے وہ مرید حضرت مجدد الف ثانی وہ مرید حضرت شیخ عبد الاحد کے وہ مرید حضرت شیخ رکن الدین گنگوہی کے وہ مرید حضرت شیخ عبد القدوس گنگوہی کے وہ مرید حضرت درویش محمد بن قاسم اودہی کے وہ مرید حضرت شیخ سعد اللہ کے وہ مرید حضرت شیخ فتح اللہ کے وہ مرید حضرت شیخ حمید الدین طیب کے وہ مرید حضرت سلطان المشائخ نظام الدین اولیا کے۔

اور سلسلہ دوسرا نظامیہ اس طرح پر ہے

کہ حضرت غلام علی شاہ دہلوی قدسرہ مرید مرزا جان جانان کے وہ مرید حضرت شیخ محمد عابد کے وہ مرید حضرت شیخ عبد الاحد کے وہ مرید حضرت خواجہ محمد سعید کے وہ مرید حضرت مجدد الف ثانی کے وہ مرید حضرت شیخ عبد الاحد کے وہ مرید حضرت شیخ رکن الدین گنگوہی کے وہ مرید حضرت شیخ عبد القدوس گنگوہی کے وہ مرید حضرت درویش محمد بن قاسم اودہی کے وہ مرید حضرت میاں شیخ بن حکم اودہی کے وہ مرید حضرت سید صدر الدین اودہی کے وہ مرید حضرت سید محمد گیسو دراز دہلوی قدسرہ کے وہ مرید حضرت مخدوم نصیر الدین چراغ دہلوی کے وہ مرید حضرت محبوب الٰہی سلطان المشائخ نظام الدین اولیا قدس سرہ کے۔

اور سلسلہ تیسرا نظامیہ اس طرح پر ہے

یعنے حضرت غلام علیشاہ دہلوی مرید مرزا مظہر جان جانان کے وہ مرید سید نور محمد کے وہ مرید شیخ سیف الدین کے وہ مرید خواجہ محمد معصوم کے وہ مرید حضرت مجدد الف ثانی کے وہ مرید شیخ عبد الاحد کے وہ مرید شیخ رکن الدین گنگوہی کے وہ مرید حضرت شیخ عبد القدوس گنگوہی کے وہ مرید شیخ درویش محمد اودہی کے وہ مرید حضرت سید بدھن بہرائچی کے وہ مرید حضرت سید اجمل بہرائچی کے وہ مرید حضرت مخدوم جہانیان جہان گشت کے وہ مرید حضرت مخدوم نصیر الدین چراغ دہلوی قدسرہ کے۔

اور سلسلہ قادریہ حضرت غلام علی شاہ دہلوی قدسرہ کا اس

طرح پر ہے۔ کہ حضرت غلام علیشاہ دہلوی قدسرہ کا مرید خواجہ محمد سعید کے وہ

مرید حضرت مجدد الف ثانی کے وہ مرید مخدوم عبد الاحد کے وہ مرید خواجہ محمد سعید کے
وہ مرید حضرت شیخ عبد القدوس گنگوہی کے وہ مرید حضرت ابراہیم حسنی کے وہ مرید
حضرت احمد جلبی کے وہ مرید حضرت شاہ موسے کے وہ مرید حضرت عبد القادر کے
وہ مرید حضرت محمد حسن کے وہ مرید حضرت ابو النصر کے وہ مرید ابو صالح کے وہ مرید
حضرت قطب ربانی محبوب سبحانی سید عبد القادر گیلانی قدس سرہ کے۔

اور دوسرا سلسلہ قادریہ حضرات غلام علیشاہ دہلوی قدس سرہ کا اس طرح سے ہے

کہ حضرت مرید مرزا جان جانان کے وہ مرید شیخ محمد عابد کے وہ مرید حضرت عبد الاحد کے
وہ مرید حضرت خواجہ محمد سعید کے وہ مرید حضرت مجدد الف ثانی کے وہ مرید حضرت
شاہ سکندر کے وہ مرید حضرت سید شاہ کمال کیتھلی کے وہ مرید حضرت سید شاہ
فضیل کے وہ مرید حضرت سید گدا رحمن ثانی کے وہ مرید سید شمس الدین عارف کے
وہ مرید حضرت سید ابو فضل کے وہ مرید سید گدا رحمن اول کے وہ مرید حضرت
سید شمس الدین صحرائی کے وہ مرید حضرت سید عقیل کے وہ مرید سید بہاؤ الدین کے
وہ مرید حضرت سید عبد الوہاب کے وہ مرید حضرت شرف الدین قتال کے وہ مرید
حضرت سید الآفاق سید عبد الرزاق کے وہ مرید حضرت پیران پیر دستگیر سید
محی الدین عبد القادر جیلانی قدس اللہ سرہ کے تھے۔

اور سلسلہ قلندریہ حضرت غلام علیشاہ دہلوی کا اس طرح پر ہے

یعنے حضرت مرید مرزا جان جانان کے وہ مرید شیخ محمد عابد کے وہ مرید شیخ عبد الاحد
شاہ گل کے وہ مرید خواجہ محمد سعید کے وہ مرید شیخ احمد مجدد الف ثانی کے
وہ مرید شیخ عبد الاحد کے وہ مرید شیخ رکن الدین گنگوہی کے وہ مرید شیخ عبد القدوس

گنگوہی کے وہ مرید شیخ عبدالسلام شاہ علی کے وہ مرید شاہ محمد بن قطب الدین جونپوری کے
وہ مرید حضرت قطب الدین بنبادل کے وہ مرید سید نجم الدین قلندر کے وہ مرید
سید خضر رومی کے وہ مرید حضرت عبدالعزیز مکی کے

حضرت غلام علیشاہ صاحب دہلوی نور اللہ مرقدہ سے ہزارون آدمی فیضیاب ہوئے
اور بہتونکو خرقۂ خلافت عطا فرمایا اون مین سے ایکتو افضل الفضلا عمدۃ الفقرا حافظ کلام
ربانی حاجی حرمین شریفین مولانا محمد حسین کیرانوی نقشبندی مجددی قدسرہ شاگرد
رشید حضرت مولانا شاہ عبدالعزیز دہلوی قدسرہ العزیز کے کہ بتاریخ ۲۰ سر ماہ محرم الحرام
سنہ ۱۳ ہجری مین وفات پائی مزار قصبہ کیرانہ ضلع مظفر نگر مین مشہور بباغ قاضی
جوار درگاہ حضرت امام صاحب مین فقیر کا تیار کرایا ہوا موجود ہے۔

یہ فقیر کاتب الحروف احمد اختر بہی اونکے فیضان ظاہری اور باطنی سے مشرف ہوکر
سلسلہائے مرقوم الصدر مین اجازت یافتہ ہے مگر یہہ فقط اونکی عنایت کا سبب تہا
ورنہ یہہ فقیر حقیر گناہگار فقید الاستعداد اسلائق نہ تہا۔ نہ اب ہے۔

اور خلیفہ حضرت شاہ غلام علیشاہ دہلوی قدسرہ کے **حضرت شاہ ابو سعید**
صاحب قدسرہ سجادہ نشین حضرت کے نہایت بزرگ گذرے ہین آپکے بعد
حضرت **شاہ احمد سعید** صاحب سجادہ نشین ہوے اور آپکے بعد سجادہ
نشین اور مرید آپکے حضرت مولانا مولوی **ولی النبی صاحب سلمہ اللہ الولی القوی**
اب موجود ہین یہ حضرت بہی فی زمانہا وحید العصر ہین آپکی ذات بابرکات سے بہی
ہزارون آدمی فیضیاب ہین۔

اور اس سلسلہ مین **حضرت شاہ عبدالعزیز صاحب** دہلوی کا نقشبندیہ سلسلہ سے اسطرح ملتا ہے
کہ حضرت مرید اپنی والد حضرت شاہ ولی اللہ دہلوی کے وہ مرید مولانا شاہ عبدالرحیم قدسرہ کے وہ مرید

سید عبد اللہ کے وہ مرید سید آدم بنوری کے وہ مرید شیخ احمد سرہندی کے وہ مرید حضرت خواجہ باقی باللہ دہلوی کے قدس سرہ العزیز۔

اور سلسلہ قادریہ مولانا مبرور کا اسطرح پر ہے

یعنے حضرت شیخ احمد سرہندی قدس سرہ کے وہ مرید حضرت شیخ عبد الاحد کے وہ مرید شیخ المشایخ حضرت شاہ کمال کے وہ مرید حضرت سید فضیل کے وہ مرید حضرت سید شمس الدین عارف کے وہ مرید حضرت سید گدا رحمن ابن ابی الحسن کے وہ مرید حضرت سید شمس الدین صحرائی کے وہ مرید حضرت سید عقیل کے وہ مرید سید بہاؤ الدین کے وہ مرید حضرت سید عبد الوہاب کے وہ مرید حضرت شرف الدین قتال کے وہ مرید سید السادات حضرت سید عبد الرزاق کے وہ مرید حضرت پیران پیر دستگیر قدس اللہ سرہ کے۔

گروہ ابو العلائیے حضرت سید امیر ابو العلا نقشبندی اکبر آبادی قدس سرہ سے جاری ہوا

کہ کامل وقت گذرے ہین بروز دوشنبہ بتاریخ ۹ ماہ صفر سنہ ۱۰۶۱ ہجری مین وفات ہوئی مزار اکبر آباد مین ہے۔ اس گروہ مین حضرت شیخ شاہ ولی اللہ محدث دہلوی اور خواجہ ابو البرکات بھی اچھے شخص گذرے ہین۔

سلسلہ حضرت شاہ ولی اللہ محدث دہلوی قدس سرہ کا اس طرح پر ہے یعنے حضرت شاہ ولی اللہ محدث دہلوی مرید شیخ عبد الرحیم دہلوی کے وہ مرید حضرت ابو القاسم کے وہ مرید ملا ولی محمد کے وہ مرید حضرت سید ابو العلا اکبر آبادی قدس سرہ کے وہ مرید حضرت خواجہ امیر عبد اللہ قدس سرہ کے وہ مرید خواجہ یحیی کے وہ مرید خواجہ عبد الحق کے وہ مرید خواجہ احرار کے وہ مرید مولانا یعقوب چرخی کے وہ مرید خواجہ

علاؤالدین عطار کے وہ مرید خواجہ بہاؤالدین نقشبند کے ۔
اور سلسلہ خواجہ ابوالبرکات کا یہہ ہے ۔
کے
یعنے حضرت خواجہ ابوالبرکات مرید خواجہ رکن الدین کے وہ مرید خواجہ برہان الدین
وہ مرید خواجہ فرہادالدین کے وہ مرید خواجہ محمد دوست کے وہ مرید حضرت شمس
العارفین قدوۃ السالکین حضرت سید ابوالعلی اکبرآبادی قدسرہٗ کے +
بعضے فقیر نقشبندیہ جوگدائی کرتے ہین اونکا یہہ طریق ہے کہ وقت شب چراغ
روشن ہاتہہ مین لیکر مناقب پڑھتے ہین اور کوچہ وبازار مین گشت کرتے ہین
فائدہ ہر ایک خاندان سے جو فقیر گدائی کرتے ہین وہ بیاہ شادی ہر
اونہی لوگون مین کرتے ہین کہ جو فقیر گدائی کرتے ہین ۔
ایک نیا گروہ عارف شاہی کے نام سے مشہور ہوا ہے ۔
اس گروہ مین بہی بہت سے لوگ شامل ہین ۔ یہہ فقیر ضلع میرٹہہ اور مظفرنگر
اور بجنور مین بکثرت ہین ۔ کہتے ہین کہ سید عارف شاہ اثنا عشری ساکن
موضع سیس پور ضلع بجنور کے تہے انہون نے پہلے تو مسلمان جوگیون کو
مونڈا جوگیونکی کیفیت دوسرے حصے مین درج ہے ۔ بعد مین اور لوگ بہی
شامل ہوئے مگر یہہ نہین معلوم ہوا کہ عارف شاہ کو خرقۂ درویشی کس خاندان سے
پہونچا ۔ اور کیونکر یہہ کسی فقیر کے قایل ہوئے ۔ اور جو فقیر اس گروہ کے ملتے ہین
وہ سلسلہ اپنا سید عارف شاہ تک ملاتے ہین ۔ آگے لاعلمی بیان کرتے ہین
قبر انکی درگاہ علی جی نواح دہلی مین ہے ۔
وہانکے لوگ اوسے جٹے ٹٹے والی کی درگاہ کہتے ہین ۔

تمت بالخیر والعافیۃ

بسم اللہ الرحمن الرحیم

شجرۂ نظامیہ فقیر مؤلف ہذا

اوّل حضرت محمد مصطفےٰ صلوٰۃ اللہ علیہ السلام وفات روز دوشنبہ ۱۲ ربیع الاول سنہ ۱۱ ہجری مدفن مدینہ منورہ حجرہ عائشہ صدیقہ رضی اللہ عنہا۔ آپکی خلیفہ یہ ہین

حضرت ابوبکر صدیق رضی اللہ تعالیٰ عنہ حضرت عمر فاروق رضی اللہ تعالیٰ عنہ حضرت عثمان غنی رضی اللہ عنہ حضرت امیر المؤمنین علی مرتضیٰ کرم اللہ وجہہ حضرت طلحہ قدسرہ حضرت زبیر قدسرہ حضرت ابو عبیدہ بن جراح حضرت سعد بن وقاص حضرت سعید حضرت عبد الرحمن بن عوف ؓ

(۲) حضرت امیر المؤمنین علی مرتضیٰ کرم اللہ وجہہ وفات بروز دوشنبہ ۲۱ رمضان سنہ ۴۰ ھ مدفن نجف اشرف پر آپکے خلیفہ یہ ہین۔

حضرت امام حسن رضی اللہ تعالیٰ عنہ حضرت امام حسین رضی اللہ تعالےٰ عنہ حضرت خواجہ حسن بصری حضرت خواجہ حبیب بن یاد حضرت سلمان فارسی حضرت میدالوی قلندر خواجہ اویس قرنی و قاضی ابو المقدم شریح و میں الدین شامی۔

(۳) حضرت خواجہ حسن بصری قدسرہ وفات روز جمعہ ۲ رجب سنہ ۱۱۲ ھ مزار در بصرہ آپکے خلیفہ یہ ہین ؓ

خواجہ عبد الواحد بن زید خواجہ حبیب عجمی و شیخ علتبہ و شیخ محمد واسع و رابعہ بصری

(۴) حضرت خواجہ عبد الواحد بن زید قدسرہ تاریخ وفات ۲۷ یا ۷ ماہ صفر سنہ ۱۲۶ ھ مزار در بصرہ۔ خلفاء آپکے یہ ہین۔

(۵) حضرت خواجہ فضیل بن عیاض قدسرہ وفات روز جمعہ ۱۲ ربیع الاول یا محرم سنہ ۱۸۷ ہجری مدفن مکہ معظمہ۔ خلفاء آپکے یہہ ہین۔
سلطان ابراہیم بن ادہم بلخی شیخ محمد شیرازی۔ خواجہ بشر حافی شیخ ابی الخیر عطار خواجہ عبداللہ سیاری۔

(۶) حضرت سلطان ابراہیم بلخی وفات شب جمعہ ۲۸ یا ۲۶ جمادی الاول یا غرہ شوال سنہ ۱۶۲ ہ مدفن ملک شام قریب مزار لوط علیہ السلام۔ خلفاء آپکے یہہ ہین۔
خواجہ حذیفہ مرعشی۔ خواجہ شقیق بلخی قدس اللہ اسرارہم۔

(۷) حضرت خواجہ حذیفہ المرعشی ۱۲ یا ۱۴ ماہ شوال سنہ ۲۰۶ یا ۲۵۲۔
خلیفہ آپکے خواجہ ہبیرۃ البصری۔

(۸) حضرت خواجہ ہبیرۃ البصری وفات ۱۰ و ۱۸ ماہ شوال سنہ ۲۰۷ ہجری مزار در بصرہ۔
خلیفہ آپکے خواجہ ممشاد علو دینوری

(۹) حضرت خواجہ ممشاد علو دینوری وفات ۱۴ یا ۱۸ محرم سنہ ۲۰۸ و ۲۹۹ خلیفہ آپکے یہہ ہین
خواجہ ابو احمد بغدادی و خواجہ ابو محمد خواجہ ابو اسحاق و خواجہ اسود احمد دینوری رحمہم اللہ

(۱۰) خواجہ ابو اسحاق چشتی ۱۴ ربیع الثانی سنہ ۳۲۰ مدفن شہر عکہ بلاد شام خلیفہ آپکے
خواجہ ابو احمد بغدادی و خواجہ ابو محمد خواجہ تاج الدین و خواجہ ابو یوسف خواجہ مودود و خواجہ حاجی رحمہم اللہ

(۱۱) خواجہ ابو احمد ابدال چشتی غرہ یا یکم جمادی الآخر سنہ ۳۵۵ مزار در قصبہ چشت خلیفہ آپکے یہہ ہین
خواجہ ابو محمد پسر حضرت و خواجہ محمد خدا بندہ

(۱۲) خواجہ ابو محمد چشتی ۱۴ رجب سنہ ۴۱۱ و ۴۱۲ مزار در قصبہ چشت خلیفہ آپکے
خواجہ ابو یوسف چشتی۔

(۱۳) خواجہ ابو یوسف چشتی ۳۰ یا ۲۶ رجب سنہ ۴۵۹ مزار در قصبہ چشت خلیفہ آپکے
خواجہ مودود چشتی و خواجہ عبداللہ انصاری۔

(۱۴) خواجہ مودود چشتی غرۂ رجب سنہ ۵۲۷ و ۵۲۱ مزار در قصبہ چشت خلیفہ آپکے ہیں
خواجہ ابی احمد بن حضرت و حاجی شریف زندنی و شاہ سلیمان و خواجہ عثمان ہارونی قدس سرہ
و خواجہ ابوالحسن خرقانی و خواجہ شیخ حسن تبتی و خواجہ احمد ابدال و ابو نصر شلیبا زاہد خواجہ سنبہ پوش
(۱۵) خواجہ حاجی شریف زندنی وفات ۳ و یا ۱۰ رجب سنہ ۶۱۲ و ۶۲۰ مزار در زندنہ
علاقہ بخارا۔ خلیفہ آپکے یہ ہیں۔
خواجہ عثمان ہارونی کہ طریق کلاہ چارترکی حضرت ہی سے جاری ہوا ہے۔
(۱۶) خواجہ عثمان ہارونی وفات ۶ ماہ شوال سنہ ۶۱۷ و ۶۱۷ مزار در مکہ معظمہ آپکے خلیفہ یہ ہیں
خواجہ معین الدین حسن سجزی چشتی و خواجہ نجم الدین صغرا و خواجہ شیخ سعدی
لنگوی خواجہ محمد ترک۔
(۱۷) خواجہ معین الدین چشتی وفات روز دوشنبہ ۶ ماہ رجب سنہ ۶۳۲ و ۶۳۳
مزار شریف اجمیر میں ہے خلفاء آپکے یہ ہیں۔
خواجہ قطب الدین بختیار کاکی و خواجہ فخر الدین و شیخ حمید الدین صوفی و شیخ
برہان الدین و شیخ احمد و شیخ محسن و خواجہ سلیمان غازی و شیخ شمس الدین
و خواجہ حسن خیاط و شیخ صدر الدین کرمانی و شیخ محمد ترک نارنولی و شیخ علی سجزی
و خواجہ یادگار و شیخ وحید و سلطان مسعود غازی و پیر کریم سیلونی و شاہ عبداللہ
کرمانی و شیخ متا کا دبی بی حافظہ وجیہ بال جوگی معروف بہ عبداللہ۔
(۱۸) خواجہ قطب الدین وفات روز دوشنبہ ۱۴ ربیع الاول سنہ ۶۳۴ و ۶۳۳ مزار شریف
در دہلی و خلفاء کرام آپکے یہ ہیں۔
خواجہ فرید الدین گنج شکر و شیخ بدر الدین غزنوی و شیخ برہان الدین بلخی و شیخ
ضیاء الدین رومی و سلطان شمس الدین التمش بادشاہ دہلی و شیخ حسن و شیخ
فرخ و شیخ احمد تیماجی و شیخ بابا سنجری بحر دریا و مولانا فخر الدین حلوائی و شیخ بدر الدین

موئی تاب و شاہ قلندر و شاہ ابوالقاسم تبریزی و شیخ نظام الدین ابوالموئد و
مولانا برہان الدین و شیخ سعد الدین و شیخ محمد سلطان و نصیر الدین غازی و مولانا
محمد حاجزی و شیخ محمود بہاری و شیخ سعد الدین و شیخ نجم الدین قلندر و شیخ
سراج الدین موئے تاب۔

(۱۹) حضرت خواجہ فرید الدین گنج شکر وفات روز شنبہ یا شنبہ ۵ محرم سنہ ۶۶۴ و
۶۶۴ و ۶۹۰ مزار شریف پاک پٹن خلیفہ آپکے یہہ ہین۔

سلطان المشایخ خواجہ نظام الدین و خواجہ علی احمد صابر و جمال الدین ہانسوی
و بدر الدین سلیمان و شہاب الدین گنج عالم و نظام الدین یعقوب و شیخ نصیر الدین
پسران حضرت و بدر الدین اسحاق غزنوی و شیخ دہارو و شیخ دہنی و نجم الدین دمشقی
و شیخ شکر ریز و شیخ علی شکر باران و شیخ یوسف و برہان الدین ہانسوی و شیخ
محمد شاہ غوری و مولانا محمد مولہانی و مولانا علی بہاری و برہان الدین غریب سید
رکن الدین و شیخ جلال الدین و شیخ داؤد پالہی و شیخ صدر دیوانہ و ذکریا سندہی شیخ
عارف سیستانی و شیخ نجم الدین متوکل برادر حضرت و شیخ جمال عاشق و منتخب الدین۔

(۲۰) حضرت خواجہ نظام الدین وفات روز چہار شنبہ ۱۸ ربیع الاخر سنہ ۷۲۵ مزار شریف
بزاح دہلی معروف بہ بستی درگاہ حضرت نظام الدین۔ خلیفہ آپکے یہہ ہین۔
شیخ نصیر الدین محمود چراغ دہلی و شیخ سراج الدین عثمانی و شیخ قطب الدین منور
و شیخ حسام الدین ملتانی و امیر خسرو دہلوی و شیخ برہان الدین غریب و مولانا
جمال الدین نصرت خانی و مولانا فخر الدین و مولانا ابوبکر مندوی و مولانا فخر الدین
مروزی و مولانا علم الدین نیلی و مولانا وجیہ الدین یوسف و مولانا شہاب الدین امام و مولانا
شیخ محمد و مولانا وجیہ الدین پاٹلی و قاضی محی الدین کاشانی و مولانا فصیح الدین و مولانا
شمس الدین یحیی و خواجہ کریم الدین سمرقندی و شیخ جلال الدین اودہی و مولانا جمال الدین

وقاضی شرف الدین و مولانا کمال الدین یعقوب و مولانا بہاؤ الدین و شیخ مبارک
و خواجہ معز الدین و خواجہ ضیاء الدین برنی و شیخ تاج الدین دادری و مولانا موید الدین
انصاری و خواجہ شمس الدین ہمشیرزادہ خسرو و نظام الدین تبریزی و خواجہ سالار و شیخ
فخر الدین میرٹھی و شیخ علاؤ الدین اندیتی و شیخ شہاب الدین کنتوری و مولانا حجۃ الدین
ملتانی و شیخ بدر الدین مجبوب و شیخ شمس الدین دہاری و خواجہ یوسف بدایونی و شیخ
لطیف الدین و شیخ نجم الدین و حاجی احمد بدایونی و عبد الرحمن سارنگپوری و شیخ
رکن الدین خلیجری و شیخ بدر الدین قوار و شیخ سراج الدین حافظ و قاضی شاد علی
و مولانا قوام الدین یکدانہ و مولانا برہان الدین سادری و مولانا جمال الدین اودہی و شیخ
نظام الدین مولی و خواجہ تقی الدین خواہرزادہ حضرت و قاضی عبد الکریم قدوسی و سید محمد کرمانی
و قاضی قوام الدین قدوری و مولانا علیشاہ جاندار و سید یوسف حسنی و حمید شاعر
تلمذ و امیر حسن علامی سنجری و قاضی فخر الدین بجنوری۔

(۲۱ حضرت) خواجہ نصیر الدین چراغ دہلی وفات شب جمعہ ۱۸ و یا ۱۳ رمضان المبارک ۷۵۷ھ
مزار حضرت لنواح دہلی ہے۔ آپکے خلیفہ یہہ ہیں۔

سید محمد گیسو دراز خواجہ کمال الدین میر سید محمود ملکزادہ احمد و مولانا معین الدین
عمرانی و میر سید علاؤ الدین برادرزادہ مخدوم جلال الدین جہانیان جہان گشت و شیخ
یوسف صاحب تحفۃ الصلحاء و محمود وجیہ ادیب سید علاؤ الدین کشوری و قاضی محمد
سادی فاضل و شیخ سلیمان اودہی و شیخ محمد مذکل کشوری و شیخ دانیال و شیخ قوام الدین
و قاضی عبد المقتدر و مولانا خواجگی و مولانا احمد تہانیسری و شیخ زین الدین خواہرزادہ
حضرت و شیخ صدر الدین حکیم و سعد الدین کیسو دراز۔

(۲۲ حضرت) خواجہ کمال الدین وفات ۲۷ شوال ۷۵۶ھ مدفن چراغ دہلی خلیفہ آپکے
خواجہ سراج الدین پسر حضرت۔

(۲۳) حضرت خواجہ سراج الدین وفات یکم جمادی الاول خلیفہ آپکے
خواجہ علم الحق والدین۔
(۲۴) حضرت خواجہ علم الحق والدین چشتی وفات ۲۶ ماہ صفر مزار آپکا پیران مین خلیفہ آپکے
خواجہ شیخ راجن۔
(۲۵) حضرت خواجہ شیخ راجن وفات آپکی ۲۲ ربیع الاول مزار آپکا
پیران مین ہے خلیفہ آپکے شیخ جمال الدین۔
(۲۶) خواجہ شیخ جمال الدین وفات آپکی ۹ ربیع الاول سنہ ۹۰۰ مزار آپکا چنیا مین ہے
خلیفہ آپکے شیخ حسن محمد صاحب ہین۔
(۲۷) خواجہ شیخ حسن محمد صاحب وفات آپکی ۲۸ ذیقعدہ سنہ ۱۰۰۰ مزار ملک گجرات مین ہے
(۲۸) خواجہ شیخ محمد صاحب وفات آپکی یکشنبہ ۲۹ ربیع الاول سنہ ۱۰۴۲ مزار آپکا احمد آباد ملک گجرات مین ہے۔
(۲۹) خواجہ شیخ یحیی مدنی وفات آپکی ۲۸ صفر سنہ ۱۲۲۳ یا ۱۲۱۲ مدفن آپکا
مدینہ منورہ زیر قبہ حضرت عثمان غنی خلیفہ آپکے یہہ ہین۔
شیخ کلیم اللہ جہان آبادی وشاہ فتح محمد غیاث الدین کبیر النوی والقادری
اورنگ آبادی۔
(۳۰) حضرت خواجہ کلیم اللہ وفات آپکی ۲۳ ربیع الاول سنہ ۱۱۴۲ مدفن
شریف دہلی زیر مسجد جامع خلیفہ آپکے یہہ ہین۔
خواجہ نظام الدین اورنگ آبادی۔
(۳۱) حضرت خواجہ نظام الدین وفات آپکی ۲۲ یا ۱۲ ماہ ذیقعدہ سنہ ۱۱۴۲ مزار شریف
اورنگ آباد خلیفہ آپکے
حضرت مولانا فخر الدین فخر جہان وفات آپکی ۲۷ جمادی الثانی سنہ ۱۱۹۹ ہین سے

مزار شریف وردہلی درگاہ حضرت قطب صاحب میں خلیفہ آپکے یہہ ہین ۔
مولانا نور محمد بہیل مرشد حضرت شاہ سلیمان مفقود مولانا سید محمد عرف میر
محمدی دہلوی و شاہ عبد اللہ و شاہ ظہور اللہ و مولوی روح اللہ و سید احمد
و شمس الدین و حضرت ابو ظفر سراج الدین محمد بہادر شاہ و مولوی بدیع
الدین و مولوی فرید الدین و محمد سلیم و مولوی مکرم و مولوی فرید الدین ثانی
و مولوی روشن علی و مولوی حسن محمد و مولوی محمد صالح و شیخ ضیاء الدین
و سید فخر الدین المتخلص بمست و مولانا ضیاء الدین جلیپوری و مولانا
ناصح الدین و عبد الوہاب بیکانیری و حاجی خدا بخش و محمد غوث کیرت پوری
و مولانا قطب الدین و محمد غوث پسران حضرت و مولانا نیاز احمد و قاضی
احمد علی و مولانا اصغر علیشاہ ۔

(۳۳) حضرت مولانا سید محمد عماد الدین عرف میر محمدی دہلوی وفات آپکی ۱۲ روز ذی الحجہ
سنہ ۱۲۴۲ ھ مزار شریف وردہلی درمیان شہر متصل قبر خلیفہ آپکے یہہ ہین ۔
مرزا روشن بخت و انوار الحق بنگالی و مرزا وارا بخت و نبیرہ حضرت ابو ظفر شاہزادہ
مرزا سلیم ابن اکبر بادشاہ مرزا خجستہ بخت و مولوی گل محمد و میر جلال الدین

(۳۴) حضرت مرزا روشن بخت دہلوی وفات آپکی سنہ ۱۲۵۶ ھ مین ہوئی مزار آپکا متصل
قصبہ فرید آباد خلیفہ آپکے یہہ ہین ۔
مرزا بہادر و مرزا شیر شاہ و مولوی فتح محمد بنگالی و حافظ کالی دہلوی و مرزا دولت شاہ
و محمد حسین و سید واجد علی دہلوی سلمہ اللہ تعالے ساکن جہتہ موم گران

(۳۵) مرزا احمد اختر مصنف کتاب ہذا آب کرانہ مین مقام سکونت رکھتا ہے
مرزا محمد شاہ و مرزا محمود شاہ پسران و وارثان مولف

شجرہ صابریہ فقیریہ

(۱) حضرت خواجہ مخدوم علاء الدین علی احمد صابر قدسرہ وفات آپکی ۱۳ ربیع الاول سنہ ۶۹۰ھ مزار شریف پیران کلیر خلیفہ آپکے یہہ ہین

حضرت خواجہ شمس الدین ترک پانی پتی قدس اللہ سرہم۔

(۲) حضرت خواجہ شمس الدین ترک پانی پتی قدسرہ وفات ۱۹ شعبان سنہ ۷۱۵ھ مزار شریف پانی پت مین ہی۔ خلیفہ آپکے یہہ ہین۔

حضرت مخدوم شیخ جلال الدین کبیر الاولیا پانی پتی۔

(۳) حضرت مخدوم جلال الدین کبیر الاولیا پانی پتی قدسرہ وفات ۱۳ ربیع الاول سنہ ۷۶۵ھ مدفن مبارک پانی پت خلیفہ آپکے یہہ ہین۔

خواجہ عبد القادر و خواجہ ابراہیم و خواجہ شبلی صاحب سجادہ و خواجہ کریم الدین و خواجہ عبد الواحد پسران حضرت شیخ اللہ عبد الحق ردولوی و شیخ بہرام چشتی و سید محمود و شیخ احمد قلندر و شیخ شہاب الدین جہنجانوی و سید موسے بہاری و قاضی محمد اولیا و شیخ حسن و شیخ برہنپوری و شیخ شعیب و شیخ عبد الصمد سنامی و شیخ سراج الدین و شیخ پیر گیا و سید محمود ثانی و پیر سمار الدین کیرانوی۔

(۴) حضرت شیخ احمد عبد الحق توشہ ردولوی قدسرہ وفات آپکی ۱۵ جمادی الثانی سنہ ۸۳۷ھ مزار شریف ردولی خلیفہ آپکے یہہ ہین۔

حضرت شیخ عارف و شیخ ابو الفتح و خواجہ عزیز پسران حضرت میان فرید و شیخ بختیار۔

(۵) حضرت شیخ عارف چشتی قدسرہ وفات آپکی ۱۱ شعبان سنہ ۸۵۹ھ مزار ردولی مین

خلیفہ آپکے حضرت شیخ محمد قدس اللہ سرہٗ

(۶) حضرت شیخ محمد بن عارف چشتی قدسرہ وفات ۱۷ صفر خلیفہ آپکے

حضرت خواجہ عبد القدوس گنگوہی قدسرہ

(۷) حضرت خواجہ عبد القدوس گنگوہی نعمانی از اولاد امام اعظم ابو حنیفہ کوفی رح وفات آپکی ۲۲ یا ۲۳ جمادی الثانی سنہ ۹۴۵ یا سنہ ۹۴۳ مزار شریف در گنگوہ ہین خلیفہ آپکے یہہ ہین۔

شیخ عمر و شیخ عبد الغفور اعظم پوری و شیخ بہرو رو و شیخ عبد الکبیر بالا پیر و شیخ عبد النبی و محمد جلال تہانیسری و حضرت شیخ رکن الدین پسر حضرت ہمایون بادشاہ

(۸) حضرت خواجہ محمد تہانیسری قدسرہ وفات شریف روز جمعہ ۴ یا ۲۵ ذی الحجہ سنہ ۹۰۹ھ مزار تہانیسر خلیفہ آپکے خواجہ نظام الدین بلخی

(۹) حضرت خواجہ نظام الدین بلخی قدسرہ وفات شریف ۷ یا ۸ رجب سنہ ۱۰۳۶ھ یا سنہ ۱۰۲۵ھ مزار در بلخ خلیفہ آپکے یہہ ہین۔

خواجہ ابو سعید گنگوہی و محمد سعید و شیخ حسن و ولی محمد نارنولی و سید اللہ بخش و شیخ عبد الکریم بندگی و شیخ اللہ داد و شیخ دوست محمد و عبد الفتح و عبد الرحمن کشمیری و سید قاسم و حاجی عبد الحق و قاضی سالم و شیخ صادق و شیخ جان اللہ و عبد الحق و شیخ اسماعیل۔

(۱۰) حضرت خواجہ ابو سعید چشتی صابری نعمانی نوشیروانی از اولاد امام اعظم رح وفات شریف یکم یا ۲ ربیع الثانی سنہ ۱۰۵۹ھ مزار گنگوہ شریف خلیفہ آپکے۔

شیخ محمد صادق و شیخ محب اللہ و شیخ حبیب اللہ و شیخ خواجہ پانی پتی و شیخ ابراہیم سہارنپوری و شیخ محمد ابراہیم رامپوری از حضرت شیخ محمد رام پوری سے خلیفہ شیخ محمد دہلوی از اونکے خلیفہ شاہ نصیر کوکہ ذکر اللہ از اونکے خلیفہ شاہ غلام

سادات اور اونکے خلیفہ سید صابر علی عرف میان صابر بخش دہلوی اور اونکے
خلیفہ پیر جی سید عبد اللہ دہلوی سلمہ اللہ تعالے

(۱۱) حضرت شیخ محمد صادق قدس سرہ وفات شریف ۱۰ ماہ محرم ۱۰۵۵ھ مزار در گنگوہ
خلیفہ آپکے شیخ داؤد و شیخ عبد الحق و شیخ محمد گنگوہی و شیخ ابراہیم و شیخ محمد البیجان
و شیخ یوسف و میان عبد الجلیل و شاہ جمال و شیخ مبارک

(۱۲) حضرت خواجہ محمد داؤد بن خواجہ محمد صادق قدس سرہ وفات ۵ رمضان ۱۰۹۵ھ
مزار گنگوہ شریف خلیفہ آپکے شاہ ابو المعانی و شیخ سوندھا و سید غریب اللہ شاہ
کرانوی و شیخ عبد القادر و شیخ بلاقی

(۱۳) حضرت خواجہ ابو المعانی قدس سرہ وفات ۱۰ ربیع الاول سنہ ۱۱۰۶ھ اجمیر میں
خلیفہ آپکے حضرت سید شاہ میران بھیک ۔

(۱۴) حضرت سید میران بھیک قدس اللہ اسرارہم اسم مبارک سید عبد الرحمن
وفات شریف ۱۰ رمضان سنہ ۱۱۳۱ھ قصبہ کھڑام خلفاء آپکے یہہ ہیں
سید محمد سالم و شاہ محمد باقر و شاہ امام الدین و شاہ نظام الدین و شاہ محمد حیات
و شاہ عابد و سید عبد المومن و شاہ نعمت اللہ و شاہ نور رنگ و پیر شاہ و شیخ
جیون و شیخ امان اللہ و خواجہ مظفر و نواب روشن الدولہ و نواب بہکاری خان
و ظفر خان و میان اللہ بندہ و سید محمد مقیم و سید تقی گردیزی و سید علام اللہ
و میان محمد شاہ و محمد مراد و سید غلام محمد صایم الدہر و شاہ بہادل و حاجی بیت اللہ
و میان کرم علی و شیخ محمد و شیخ محمد حیات و شاہ عبد الرحمن و شاہ عنایت و میان
موسے خان و مولوی غلام حسین و شیخ محمد ثانی و محمد افضل میان محمد اعظم و شیخ
جیہو و محمد ظاہر و میان محمد افضل خان و شیخ محمد شیر و جعفر علیخان و میان اللہ بخش
و سید علیم اللہ ۔

(۱۳) حضرت خواجہ محمد سالم وفات شریف ۳ مرذالحجہ ۱۱۵۱ھ مزار روپڑ
خلیفہ آپکے سید محمد اعظم روپڑی۔

(۱۴) حضرت سید محمد اعظم حسنی قدسرہ وفات ۱۹ ربیع الاول ۱۲۳۷ھ مزار
روپڑ مین ہے خلیفہ آپکے حافظ موسے مانک پوری۔

(۱۵) حضرت حافظ موسی چشتی صابری قدسرہ وفات روز شنبہ ۱۶ رمضان
۱۲۴۷ھ مزار مانکپور مین ہی خلیفہ آپکے یہہ ہین۔

پیر شاہ صاحب سجادہ وحضرت غلام معین الدین المعروف بہ شاہ خاموش وحافظ
حسن عرف حافظ بانکے ومیر امانت علی وخواجہ عبداللہ امروہی ومولوی امانت علی امروہی
وخواجہ محمد بخش سہاگہ والے ومحمد شاہ کہ مزار انکا کنارہ مارکنڈہ متصل ٹہا یکے ہے

(۱۶) حضرت سید غلام معین الدین شاہ خاموش قدس اللہ اسرارہم وفات ۲۸ یا ۲۹
ماہ ذیقعدہ ۱۲۳۸ھ مزار حضرت در حیدرآباد دکن خلفاء آپکے یہہ ہین۔

حضرت سید محمد شاہ ہاشم حسنی صاحب سجادہ وبلال شاہ وبرہنہ شاہ وامان اللہ شاہ
بلا قتے شاد

خاکپاے فقیر مرزا احمد اختر مولف کتاب ہذا۔ قصبہ کرانہ مین موجود ہے بجای خلفاء
مرزا محمد شاہ ومرزا محمود شاہ پسران راقم الحروف۔

وجہ ارادت خاندان عالیہ صابریہ سے اس احقر العباد کی اسطرح پر ہے کہ سنہ ۱۲۳۱ھ مین
والدہ ماجدہ بعارضہ درد مفاصل ودرد اعصاب کئی ماہ سے مبتلا تہین ہر چند
کوشش کی مگر افاقہ نہوا آخر بصلاح اطبائے کرانہ مثل حکیم امام الدین واسطے تبدیل
آب وہوا کے معہ برخوردار مرزا محمد شاہ اُنکو دہلی مین لایا بعد قیام ایک ماہ کے
اتفاق جانے درگاہ حضرت خواجہ قطب الدین کا ہوا جسروز وہان پہونچکر مشرف بزیارت
ہوا دوسرے شبکو کہ شب جمعہ تہی بحالت خواب دیکہا کہ ایک مکان مین چند درویش

جمع ہین اور اون مین ایک شخص پستہ قد کوتہ دست و آنکھون مین سرخ دورے
بلباس صابری ایک تکیہ لگائی بیٹھے ہین شاید آنکھین چند ہی سے ہی تہین مینے
ایک فقیر سے دریافت کیا کہ یہہ میان صاحب کون ہین اوسنے کہا کہ یہہ میان
چشم شاہ ہین پس مینے آگے بڑھکر اونکو سلام کیا اور مصافحہ کرکے بیٹہا اُن
درویش نے میرا حال استفسار کیا مینے کیفیت اپنی عرض کی اوسپر افسوس
کنان ہوکر کچہہ واسطے پڑھنے کے فرمایا اور ارشاد کیا خالی نرہا کرکچہہ شغل ہی
کیا کر پس جب مین خواب سے بیدار ہوا تو طبیعت پر نہایت سرور تہا اور جو کچہہ بتایا
تہا وہ یاد تہا غرض صبح جب زیارت مزار پر انوار حضرت خواجہ صاحب سے
مشرف ہوکر مکان پر آیا تو قریب دروازہ قیام گاہ کے ایک شخص ملا اوسنے
ایک کتاب کہنہ ناتمام بوسیدہ مجہی دی اور کہا کہ اگر یہہ کتاب آپکے کام کی ہو تو اسے
رکہیے مین ناخواندہ ہون مدت سے یہہ کتاب گہر مین رکہی تہی بے ادبی ہوتی
ہے اور بچون نے اکثر اوراق ہی اسکے ضایع کردی مین اُس کتاب کو لیکر مکان
آیا اوسے کہولکر جو دیکہا تو اول تو کچہہ طومار وغیرہ تہے بعد مین تراکیب اذکار
واشغال سر ایک خاندان فقرا کے تحریر تہے پس یہہ دیکہکر مین نہایت خوش ہوا
صاحب کتاب کو ہر چند تلاش کیا کہ اگر اسکے پاس اور کوئی کتاب ہو تو بصبر
طرح پر ممکن ہو حاصل کرون مگر بہر نشان اوسکا نہ ملا دوسری کیفیت یہہ ہوئی
کہ قریب دس بجے دنکے میرا برادر زادہ آیا اور مرقعہ حضرت مولانا فخر الدین قدس اللہ
اسرارہم کا میرے نذر کیا مینے جو وہ مرقعہ دیکہا تو بہت خوش ہوا جب والدہ کو
ملاحظہ کرایا تو اونہون نے آبدیدہ ہوکر فرمایا کہ یہہ وہ مرقعہ ہی کہ تیری جد بزرگوار حضرت
ابوظفر کے پاس رہا کرتا تہا اب تو مجکو یقین ہوا کہ یہہ تصرف اوسی بزرگ کا ہی کہ جسنے
تجھے شبکو بحالت خواب تعلیم فرمایا تہا اور یہہ بہی فکر ہوا کہ وہ کار کونسا ہوگا کہ

جسکے واسطے اوس ہادی دین رہنمائے صدق و یقین نے ہدایت کی ہے
کیونکہ تو تو ایک مصیبت کا مارا خانمان آوارہ دشت گرد صحرا نورد بے سروسامان
آدمی ہے شغل بیکاری اور عیالداری سے فرصت نہین سا تھ اسکے یہہ بھی خیال
کہ اوس پیشوا کو کہان پاؤن جو قدم اوسکے اپنی آنکھون سے لگاؤن اسی فکر مین
طبیعت ایسی متوحش ہوئی کہ دربنگہ پہونچا وہان پر چند فقیر اہل اسلام واہل ستور ایسے
ملاقی ہوئے کہ وہ اپنے خاندان کے بھی کیفیت سے بے بہرہ تھے نہایت
افسوس ہوا اور یہہ خیال آیا کہ ایک رسالہ ایسا تحریر ہو کہ جسکے دیکھنے سے
بھولے بھالے درویشونکو اپنا سلسلہ تو معلوم ہو جاوے اور وہ لوگ دعا
خیر سے یاد کرتے رہین پس نظر بخدا کر کے کچھ لکھنا شروع کیا مگر چونکہ اوس کا اصل
حق کا تو گلوگیر تھا وہان بھی طبیعت نہ جمی باوجودیکہ وہان چندے قیام کرتے مین
فوائد دینوی ہوتا اوسکو معیوب سمجھا کہ کیسکے سامنے ہاتھ پھیلانا فقیری کو دھبا
اور بزرگونکے نام کو بٹہ لگانا ہے کیونکہ تمام عمر مین کبھی کسی سے ملتجی نہوا اور اب
ضعیفی مین تو کل چھوڑنا بہتر نہین غرضکہ پھر دہلی آیا یہان بھی طبیعت کی وہی صورت
رہی باوجودیکہ اخیر ماہ رمضان تھا اور برادر عزیز کی نواسی کی شادی تھی اوسکی شرکت
بھی نہ کی غرض قصبہ کیرانہ مین مکان مسکونہ پر آیا یہان آتے ہی فکر قوت لایموت
درپیش ہوئی اور قرضخواہان متقاضی ہوئے اور یہی طبیعت گھبرائی قدرت خدا سے
بعد عرصہ پندرہ یوم کے قصبہ چھپرولی مین واسطے علاج ایک مجذوم کے طلب ہوا
وہان پہونچکر اوسکا علاج شروع کیا عرصہ ایک ماہ مین اوسکو افاقہ ہوا اور تبوکیت
روح پاک اوس ہادی طریقت سے یہہ کیفیت ہوئی کہ جس مریض پر ہاتھ ڈالا
دو چار روز مین وہ شفایاب ہوا عرصہ دو ماہ مین اسقدر آمدنی ہوئی کہ قرض بھی ادا
ہوا اور اخراجات خانگی کیطرف سے اطمینان ہوا ایک روز برخوردار مرزا محمد شاہ کہ

کہ میرے ہمراہ تہا ایسا بیمار ہوا کہ اوسے لیکر مجبور مکانپر آنا پڑا وہ تو بعد دو روز کے
اچھا ہوا مگر یہہ کیفیت ہوئی کہ جسم اسفل کے تمام اعصاب مضمحل ہوگئے رفتار سے
عاری ہوا اور وہ مسودہ کہ جو بمقام دربھنگہ لکھا تہا اوسکی تکمیل مین مشغول ہوا
بعد اختتام اس رسالہ کے میرے امراض مین کمی ہوئی اور واسطے طبع اس رسالہ کے
پہر پہلے آیا ایک روز واسطے زیارت حضرت پیرجی سید عبد اللہ صاحب خلف
سید صابر علی دہلوی کے حاضر ہوا اور اس کتاب کا ملاحظہ کرایا اوسوقت مزا
قایم الملک چشتی صابری بہی موجود تہے حالات مذکورہ بالا مینے عرض کی بعد سننے
حلیہ شریف اوراسم مبارک کے زبان فیض ترجمان سے ارشاد فرمایا کہ یہہ
حلیہ شریف تو حضرت شاہ خاموش کا ہے اور چپ شاہ اور شاہ خاموش
ایک ہی بات ہے اور حقیقت مین وہ واصل حق گذرے ہین اور یہہ تصرف ہی
اونہین کا ہے پس یہہ سنتی ہی نہایت خوش ہوا اور شکر بدرگاہ قاضی الحاجات
بجالایا کہ آج یہہ عقدہ لاینحل حل ہوا اور اسی شبکو یہہ شجرۂ صابری تیار کرکے
شامل کتاب ہذا کیا اب آرزو ہے کہ اللہ تعالے ایسا سبب پیدا کرے
کہ یہہ حقیر پرتقصیر زیارت مزار گہربار اوس ماہر اللہ الصمد واقف اعزا رلم یلد ولم یولد
کاشف اعجاز نلم یکن لہ کفوا احد ناہج مناہج حقیقت و معرفت صاعد مصاعد
صمدیت سے مشرف ہو آمین ثم آمین ؛

ابیات

ذکر نیکو رفتگان دارد ثواب — عاصیان را یہ بماند از عذاب ؛
چون بہ نیکو رفتگان درساختم — ہمنشینان ملایک یافتم ؛
ہر کرا باشد محبت با خدا — کے بماند واصلانش را جدا
ذکر ایشان ذکر آن یزدان بود — یاد نیکان یاد آن سبحان بود

صمد کریم کا شکر اور احسان ہے کہ اوسکی عنایت سے یہہ تذکرہ سلاسل فقر عافیت
کے ساتھہ حسب مدعا اختتام کو پہونچا ؎ لہذا سجدہ ہر آن چیز کہ خاطر میخواست
آخر آمد زپس پردۂ تقدیر پدید

اب مین یہہ چاہتا ہون کہ جو مکتوبات حضرت قبلہ وکعبہ ایمان ودین واقف اسرار
حق الیقین خواجہ معین الدین حسن سنجری قدس سرہ کے کہ جو اس فقیر کو اس
سیاحی اور جہان گردی مین بڑی کوشش بلیغ سے دستیاب ہوئے
تہے اون کو منظر رفاہ عام و ہدایت مالا کلام تیمنا و تبرکا درج رسالہ ہذا
کرتا ہون اور امید طالبان حق سے یہہ رکہتا ہون کہ جب اسکے مطالعہ سے
مسرور الوقت ہون تو اس عاجز ناکارہ جہان کو بہی دعاء خیر سے محروم نفرمائین
والسلام علے من اتبع الہدے

لہذا نام ان مکتوبات کا **اسرار الواصلین** رکہکر **ہفت اسرار** پر منقسم کیا

وبہ نستعین ؛ بسم اللہ الرحمن الرحیم

اسرار اول مکتوب اول

محب دلی دوست قلبی برادرم خواجہ قطب الدین دہلوی اسعدک اللہ تعالی فی الدارین
از جانب بندۂ مسکین معین الدین بعد سلام مسنون الاسلام واضح ولایح باد کہ چند نکتہاے
اسرار الٰہی کہ مینویسیم باید کہ طالبان حق ومریدان باصدق را تعلیم کنید کہ در غلطی نیافتند
العزیز ہر کہ خدای را شناخت ہرگز از احاجت بسوال وخواہش وآرزو، نبا شد وہر کہ
نشناخت سخن ایشان فہم نکند اے ترک ہوا کن آنکہ ترک ہوا کرد بمقصود رسید
قولہ تعالے ونہی النفس عن الہوی فان الجنۃ ہے الماوے از انکہ ہر کہ دل
خویش را گرداند بکثرت شہوات اورا در کفن لعنت پیچند ودر زمین ندامت دفن کنند

وہر کہ نفس را میبرانند مبازستادن از شہوت در کفن حرمتش بہ پیچند و در زمین سلامتش
دفن کنند۔ روزے سلطان العارفین خواجہ بایزید فرمود کہ شبے حق را در خواب
دیدم مرا گفت کہ اے بایزید چہ میخواہی گفتم میخواہم کہ تو میخواہی خطاب خوش رسید
کہ من ترا ہم چنانکہ تو مرائی بیت ہر کہ گردن نہد رضا او را ۔ مر او را حق نگاہبان باشد
پس اگر خواہی کہ ماہیت تصوف را عارف باشی در آسایش بر خود بہ بند بعد ازان
بزانوئے محبت بنشین چون اینکار کردہ باشی عالم تصوف باشی طالب حق را باید
کہ بجان و دل دکار و عمل آوری کہ انشاء اللہ تعالے نجات از شر نفس شیطان یابے
مراد ہر دو جہان حاصل کنی روزی شیخ من فرمود اے معین الدین دانی کہ صاحب
حضور کیست باید دانست کہ صاحب حضور آنست کہ در ہمہ وقت در مقام عبودیت باشد
وانچہ از قضا و قدر بر و رسد پیش از رسیدن از حق داند و بیند راضی باشد بلکہ رحمت
پذیرد مراد از ہمہ عبادت ہا ہمین خداوندست ہر کرا میسر شود او شاہ جہان ست بلکہ
شاہ جہان محتاج النانست روزے شیخ من بما خطاب نموده فرمود کہ بعضے درویشان
میگویند کہ چون طالب بکمالیت رسد اضطرابے از وے میرود این سخن غلط ست
دیگر آنکہ میگویند عبادت بر پیغمبر دا این ہم غلط ست چرا کہ حضرت رسول مقبول علیہ السلام
ہمیشہ در بندگی و عبادت و عبودیت سر بر آستانہ قبلۂ حقیقی بر نداشتہ است
باوجود کمال بندگی ما عبدناک حق عبادتک بر زبان جاری داشتے واز سر نیاز
گفتے اشہد ان لا الہ الا اللہ و اشہد ان محمدا عبدہ و رسولہ پس یقین دان چون
عارف بکمالیت رسد در آنوقت کمال ریاضت نماز ست باصدق محبت دل کہ در آن
حضوری و آگاہی بیشتر حاصل میشود بلکہ معراج اخص الخاص در وقت نماز میباشد
چون کسیکہ این سخن معلوم کند و صدق آرد و کمال عطش او را روی دہد کہ چند پیالہ
آبش بیاپے نوشد تشنہ تر گردد از برائے آنکہ جمال نامتناہی نہایت ندارد و سکون او

بے سکونی و آرام او بے آرامی باشد تا وقت یوم اللقاء زیادہ والسلام

اسرار دوم

مکتوب دوم

بسم اللہ الرحمن الرحیم

طالب شوق و دردمند درویش جفاکش مستمند در اشتیاق لقائے حق آرزومند برادرم خواجہ قطب الدین دہلوی اسعدک اللہ تعالی فی الدارین۔

بعد سلام سنت نبی خیر الانام المرام آنکہ روزے بخدمت خواجہ عثمان ہارونی خواجہ نجم الدین صغرا و خواجہ محمد ترک و این خاکسار حاضر بودیم کہ شخصے آمد و پرسیدن گرفت کہ یا شیخ چگونہ مفہوم شود کہ قرب الٰہی بروے حاصل شدہ است خواجہ فرمود کہ از توفیق نیک عملی پس یقین دان ہر کرا توفیق نیک عملی دہند در قرب بروی کشادند و چشم پر آب کردہ فرمود کہ شخصے کنیزک داشت صاحب وقت بود نیم شب بیدار گشت و برخاست وضو کرد و رکعت نماز ادا کرد و شکر حق بجا آورد و دست بمناجات برآورد و گفت یا پروردگار من قرب ترا حاصل کردم مرا از خود دور مدار خواجہ کنیزک ما جرائے آن شنیدند و گفت کہ ای کنیزک بچہ معلوم کردی کہ قرب او حاصل کردی کنیزک جواب داد کہ اے خواجہ ازین دانم کہ نیم شب مرا بیدار کردہ توفیق طاعت داد ازین دانم کہ قرب حاصل کردہ ام خواجہ گفت ای کنیزک بروہ ترا برائے خدا آزاد کردم پس انسان را باید کہ شب و روز در طاعت حق نماید تا نام او در جریدۂ نیکوکاران ثبت کنند و از بند قید نفس شیطان خلاصی یابد والسلام

اسرار سوم مکتوب سوم بسم اللہ الرحمن الرحیم

واقف اسرار الصمد ماہر انوار الم یلد و لم یولد برادرم خواجہ قطب الدین دہلوی اطال اللہ عمرہ

از جانب فقیر بتقصیر معین الدین سنجری بعد سلام مسابحت التیام و پیام موالات
انضمام مقصود آنکه تا ذا الحجه از صحت ظاهری هم مشکور ست و صحت وی دارین
رب البشاشتین نصیب شما گردانا و برادرم شیخ من عثمان رضی هارونی فرمود که سخن رموزات
عشق بهر کس گفتن سزاوار نباشد مگر با اهل معرفت خواجه شیخ سعدی لنگوی عرض نمود
که اهل معرفت را بچه توان شناخت خدمت خواجه فرمود که نشان اهل معرفت ترک ست
هر کجا ترک باشد یقین دان که او اهل معرفتست و معرفت خدا تعالی دارد و هر که را ترک
نباشد آنکس را معرفت نصیب نباشد پس بالجزم دان که معرفت خدای تعالی
کلمه شهادت و نفی و اثبات معرفت حق سبحانه تعالی ست و مال و جاه بت
بزرگ اند و بسیار کسے را از راه برده اند و می برند و معبود خلایق گشته اند و بیشتر
خلق مال و جاه پرستند پس هر که حب مال و جاه از دل دور کند نفی تمام کرده باشد
و هر که معرفت حق سبحانه تعالی حاصل کند اثبات تمام کرده باشد اینست گفتن
لا الله الا الله هر که دارد معرفت خدای ندارد تا کلمه شهادت گفته باشد زیاده والسلام

اسرار چهارم

مکتوب چهارم

بسم الله الرحمن الرحیم

حقایق و معارف آگاه عاشق رب العالمین برادرم خواجه قطب الدین بدانند که
عاقل ترین در مردمان فقیر انند که با اختیار درویشی و نامرادی اختیار کرده اند زیرا که
در هر مرادی نامرادی هست و در هر نامرادی مرادی هست بخلاف اهل غفلت که
ایشان غلط فهمیده و صحت را از صحت قدرت اصحت دانسته اند پس دانا آن باشد
که مراد دنیا را ترک دهد و نامرادی و فقر اختیار کند و از مراد خود گذشته با مراد پیها بسازد
مصرع نامرادی تا کردی با مرادی کی رسی پس مرد باید که وابستگی باحق دارد

که همیشه بود و همیشه باشد اگر حق تعالے دیده نبخشد در هر راه از ذات جز وجه باقی نبیند و در هر دو جهان بر هر چه نظر کند در حقیقت همو از بیند و بیندارد و دیده بدست آرد که هر ذره خاک جامعیست جهان نما اگر در نگری زیاده بجز شوق مواصلت صوری چه نویسد فقط

اسرار پنجم

مکتوب پنجم

بسم الله الرحمن الرحیم زبدة الواصلین عاشق رب العالمین برادرم خواجه قطب الدین دهلوی در حمایت معبود حقیقی بوده شاد کام باشند مدروزے این دعاگو بخدمت خواجه عثمان هارونی حاضر بود که شخصے آمد و عرضداشت کرد که یا شیخ اکتساب علوم نمودم و زهد بسیار کردم مقصود نرسیدم شیخ فرمود که ترا ازین یک جز عمل نمودن بنده است که عالم گردد و زاهد هم شود چنانکه رسول مقبول صلوات الله علیه وسلم فرموده است که ترک الدنیا راس کل عبادة و حب الدنیا راس کل خطیئة اگر باین حدیث عمل نمائی ترا بعلم دیگر حاجت نباشد یعنے العلم نکتة مگر گفتن آسان ست و در کار بستن دشوار پس یقین دان و بجز این مدان تا که ترک حاصل نشود محبت بکمال نباشد بمحبت وقتی حاصل شود که حق بردی هدایت کند بی هدایت حق هرگز بمقصود نرسد من یهدی الله فهو المهتد پس انسان را باید که از برای عند الله وقت شریف را ضایع نکند و غنیمت داند و در فقر و فاقه و غم صبر برد و با عجز و زاری پیش آید و از جهالت گناه بزدارد و همه حال بتضرع و عجز پیش آید آنگاه همه بندگی و عبادت خود بهتر کار همین عجز و نیازست بعده همدرین محل حکایتی آغاز کرد و فرمود که حاتم اصم رحمة الله علیه از شاگردان و مریدان خواجه شقیق بلخی بود روزے شیخ فرمود که چند مدت است که در خدمت و صحبت من باشی و سخن من نمی شنوی حاتم گفت سی سال ست گفت درین مدت چه حاصل کرده

وچه فائده گرفته گفت بهشت فائده حاصل کرده ام شقیق گفت انا لله وانا الیه
راجعون ای حاتم من جمله عمر در کار تو صرف کردم نزانستی ازین بهشت فائده حاصل نشد
گفت یا شیخ اگر راست پرسی بهشت ازین نمیخواهم ومرا از علم همین بس ست زیرکه خلاصی
نجات دو جهانی من درین بهشت فائده است شقیق گفت ایحاتم بیار ومرا بگو که آن
بهشت فائده خود چیست تا بشنوم گفت ای استاد فائده اول آنست که درین خلق
جهان نگاه کردم دیدم که هر کسی محبوبی ومعشوقی اختیار کرده اند آن محبوبان
ومعشوقان بعضی تا بمرض موت با او باشند وبعضی تا بموت وبعضی تا بلب گور
پس همه از ایشان باز گردند هیچ یکی با ایشان بگور نروند ومونس وی نبود پس
پس من اندیشه کردم وباخود گفتم که محبوب آن نیکست که با محب در گور رود ومونس
وی وچراغ او باشد ودر عرصهٔ قیامت منازل طی کناند پس بدیدم آن محبوب که این صفت
دارد اعمال صالحه است پس آنرا محبوب خود گرفتم وحجت خود ساختم تا بمن در گور آید ومونس و
چراغ گور من بود ودر منازل با من بود هرگز ازمن برنگردد شقیق گفت احسنت
یا حاتم نیکو گفتی فائده دوم آنست که درین خلق نگاه کردم دیدم که همه پیرو هوا
گشته اند وبهمه او نفس میرفته اند پس درین آیت اندیشه کردم واما من خاف
مقام ربه ونهی النفس عن الهوی فان الجنة هی الماوی یقین دانستم که قران حق
وصدق پس بخلاف نفس بیرون آمدم ومجاهده کمر بستم وا وراد وریاضت مجاهده نهادم و
یک آرزوی او برنیاوردم ودر طاعت خدای تعالی آرام گرفتم شقیق گفت بارک الله علیک
نیکو کردی ونیکو گفتی فائده سوم بیار گفت ای استاد درین خلق نگاه کردم ودیدم که هر کس
همی در رنجی درین دنیا برده اند واز ین حکام دنیاوی چیزی حاصل نکرده اند وبران
حسرت وشادان میشوند پس این آیت نگاه کردم ما عندکم ینفد وما عند الله باق
پس مشغول درین اندوخته بودم در راه خدای تعالی صرف کردم ودیدم دلشان اشیار کردم

و خود را بخدا سپردم تا در حضرت خدائے باقی باشد و توشهٔ مرا و بدقرار آخرت من باشد
شقیق گفت بارک الله یا حاتم نیکو کردی فائده چهارم بگو گفت ای شیخ درین خلق
نگاه کردم و قومے را دیدم که پند داشته اند که شرف آدمی در عزت و بزرگواری بکثرت
اقوام ست لاجرم باین افتخار کردند و مباهات مؤدند و قومی پند داشتند که بکثرت اموال و
اولاد ست و بدان افتخار کردند پس من درین آیت نگاه کردم که ان اکرمکم عند الله اتقاکم
دانستم که حق و صدق اینست و آن پند اشتها جمله خطاست پس تقوی اختیار کردم
کرتا در حضرت خدائے عزوجل از جمله کریمان باشم شقیق گفت احسنت یا حاتم زیبا
گفتی فائدهٔ پنجم بیار گفت درین خلق نگاه کردم قومے بدیگران نکوهش میکردند چون مدبیک
همه از حسد بود که بر یکدیگرے می برند بسبب مال و جاه و علم پس من درین آیت تامل کردم
که نحن قسمنا بینهم معیشتهم فی الحیوة الدنیا - که این قسمت در ازل رفته است و کسی را
درین اختیار نیست و بر کسی حسد نبردم و بقسمت خدائے تعالی راضی شدم و باهر که درین
جهان بود صلح کردم شقیق گفت نیکو کردی فائده ششم بیار و بگو گفت ای شیخ درین
جهان نگاه کردم که قومی یکدیگر را دشمن دارند و هر کسے بسبب چیزی غرض دارد با یکدیگر
پس درین آیت تامل کردم که ان الشیطان لکم عدو مبین و دانستم که قرآن گفتهٔ
خدائے تعالی بحق و راست ست جز شیطان و اتباع او را دشمن نمی باید داشت
پس شیطان را دشمن دانستم و فرمان او نبردم و نه پرستیدم بلکه فرمان خدائے تعالی
عزوجل بردم او را پرستیدم و بندگی او کردم راست و مستقیم اینست چنانچه حق سبحانه
و تعالے در قرآن فرماید الم اعهد الیکم یا بنی آدم ان لا تعبدوا الشیطان انه لکم
عدو مبین و ان اعبدونی هذا صراط مستقیم شقیق گفت احسنت نیکو کردی
و نیکو گفتی فائدهٔ هفتم بیار تا چیست گفت ای استاد درین خلق جهان نگاه
کردم و دیدم که هر کسے در طلب قوت و معاش خود کوششهائے بلیغ مینمود و بر

بدین سبب در حرام و شبهہ می افتند و خود را ذلیل میدانستند پس درین آیت تامل کردم که وما من دابۃ فی الارض الا علی اللہ رزقہا - پس بدانستم که فرمان حق حق است و من یکے از دابہائے ام پس بخواست خدائے تعالی مشغول شدم و دانستم که روزی من برساند زیرا که ضامن شدہ است خواجہ شقیق گفت نیکو کردی فائدہ نہ شتم بار گفت ایخواجہ درین خلق جہان نگاہ کردم دیدم ہر کسی اعتماد بکسی و چیزی کردہ اند یکے اعتماد بزر و سیم کردہ اند و دیگرے بملک و املاک پس درین آیت تامل کردم و من یتوکل علی اللہ فہو حسبہ پس توکل بر خدا کردم و ہو حسبی اللہ و نعم الوکیل خواجہ شقیق گفت یا حاتم وفقک اللہ تعالے من در توریت و انجیل و زبور و فرقان نگاہ کردم این چہار کتاب این فوائد ہشتگانی باز سیگردد ہر کہ بر این فوائد ہشت گانے کار کند برین چہار کتاب کار کردہ باشد از بن حکایت ترا معلوم باشد کہ ترا العلم حاجت نیست زیادہ والسلام

اسرار ششم

مکتوب ششم

بسم اللہ الرحمن الرحیم مخزن اسرار یزدانی معدن فیوضات سبحانی برادرم خواجہ قطب الدین دہلوی حفظہ اللہ تعالے وسلم روزے شیخ من در سخنی کلمہ نفی و اثبات پیش خود شمرد فرمود کہ نفی نادیدن خود و اثبات دیدن خدائیست جل و علی چرا کہ ہرگز خود بین خدائی بین نباشد پس نفی کنندہ نفی می باید بود چون نفی نہ از نفی کردن چہ سود و اگر می پندارد کہ ہستی ہستی خدائی را بدانگہ کلمۂ شہادت دنماز روزہ صورتے و حقیقتی دارند اگر از حقایق ایشان بیخبر باشد و بصورت قناعت عبث کند حیفے عظیم باشد کہ بحقایق این نرسد باز فرمود کہ خدائے تعالی ہمیشہ بود و ہمیشہ باشد سالک در بدایت نابینا بود چون بینا بحق شد ہر چہ دید از و دید و ہر چہ شنید از و شنید خود را فراموش کرد و اصل گشت و زندہ ابدی شد زیادہ والسلام

اسرار هفتم

مکتوب هفتم

بسم الله الرحمن الرحیم عارف معارف حق آگاه عاشق الله برادرم خواجه مطلب الدین
ادشی زاد الله فقره از جانب دعاگو بعد سلام مسنونست انضمام مکشوف رائے معرفت
پیرائے باد عزیزمن باید که مریدان خود را تعلیم نمائید که فقیر و مرشد کامل که است
و نشان آن چیست و صفت وے چه باشد که مشائخ طریقت قدس الله اسرارهم
فرموده اند الفقیر مالا یحتاج الی کل شئی معنی آنست که فقیر کسی را گویند که همه بایستها
او دور شده باشد و جز وجه باقی او را مطلوب نمانده باشد چونکه جمیع کائنات مرآت
و مظهر وجه باقی اند محتاج و محب همه باشند و از همه موجودات مقصود مبین بعضے اکابر
در شرح این قول چنین بیان کرده اند که فقیر کامل کسی را گویند که بایست او غیر از حق از دل
دور شده باشد و او را غیر از حق سبحانه تعالی هیچ مقصودی و مطلوبے نمانده باشد
و چون اسوائے از دل بیرون رفت مطلوب حاصل گشت پس طالب را باید که
همیشه در طلب مقصود بود دیگر مقصود چه باشد باید دانست که مقصود همین درد و سوز است
هر چنین درد و سوز باید خواه حقیقی خواه مجازی در اینجا مراد از سوز مجازی ابتدا شریعت
است نه لهو و لعب والسلام

تمام شد

رباعی

من عمر تبه کرد ببازی بازی — صد گونه گنه کرد ببازی بازی
هم موی سفید کرد و آسان آسان — هم نامه سیاه کرد ببازی بازی

رباعی

امروز که روز عمر بر جاست — می باید کرد کار خود راست
فردا چو اجل عنان بگیرد — عذر من و تو کجا پذیرد

مناجات بدرگاه قاضی الحاجات

ای خالق ارض و سما ما را رهائی ده زما — ای گمرهانرا رهنما سوئے خودم راهے نما
یارب بحق مصطفے با چاریار باصفا — وز اهل بیت مجتبی سوئے خودم راهے نما
با حرمت اهل یقین با جمع تبع التابعین — با صحبت اصحاب دین سوئے خودم راهے نما
جرم و گنه دارم بسے و ز کرده بیزارم بسے — بیعزت و خوارم بسے سوئے خودم راهے نما
از نطفه پیدا ساختی با جان ما پرداختی — چون از کرم بنواختی سوئے خودم راهے نما
سر جوائ خواب و خور همچون سگانم در بدر — از مردن خود بیخبر سوئے خودم راهے نما
در پیش رفته کاروان پس مانده ام چون پس روان — بیطاقت و بس ناتوان سوئے خودم راهے نما
از خوان تو نان میخورم فرمان شیطان نے برم — ای رهنمائ رهبرم سوئے خودم راهے نما
شیطان کند گمره مرا چون ره شود کوته مرا — ایمان بکن همره مرا سوئے خودم راهے نما
رسوا مرا بیحد مکن ما را جدا از خود مکن — این دعوتم را رد مکن سوئے خودم راهے نما
رفته بهار عمر من آمد خزان بر سال من — روزی جدائی زین وطن سوئے خودم راهے نما
نگ گشته است این قامتم صبح سفیدی شد علم — از غایت فضل و کرم سوئے خودم راهے نما
چون جان رود بیرون ز تن تنها شود تن در کفن — گریند بر من مردوزن سوئے خودم راهے نما
آید ملک چون از سما پرسد ز دین مصطفے — ای مالک هر دو سرا سوئے خودم راهے نما
جبریل کی آن دم زبان تا زود آید در بیان — ای خالق هر دو جهان سوئے خودم راهے نما
چون بسر نهم زیر زمین یک کس و آنجا همنشین — آن دم بسوئ ما بین سوئے خودم راهے نما
ای احمدی راه رسد نا میدچون باشد ز تو — چون گفته لا تقنطوا سوئے خودم راهے نما

شجرہ جدی فقیر مؤلف رسالہ ھذا

	محل ولادت	سن و ماہ ولادت	محل جلوس	سن و ماہ جلوس	مدت سلطنت	محل وفات	سن و ماہ وفات	جائے مزار
حضرت امیر تیمور صاحبقران گورگان جنت مکان	شہر سبز	[illegible]	سمرقند	[illegible]	[illegible]	سمرقند	[illegible]	سمرقند
جلال الدین میرزا شاہ بادشاہ	سمرقند	[illegible]	مضافات ایران	[illegible]	[illegible]	ایضاً	[illegible]	سمرقند
حضرت سلطان محمد میرزا	خطہ [illegible]	[illegible]	سمرقند	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	تبریز
حضرت سلطان ابوسعید میرزا بادشاہ	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
حضرت سلطان عمر شیخ میرزا بادشاہ	سمرقند	[illegible]	سمرقند	[illegible]	[illegible]	ایضاً	[illegible]	سمرقند

اسم	محل ولادت	سن و ماہ ولادت	محل جلوس	سن و ماہ جلوس	مدت سلطنت	محل وفات	سن و ماہ وفات	جاے مزار
حضرت ظہیر الدین محمد بابر بادشاہ	خطہ فرغانہ	۶ محرم ۸۸۸ ہجری	اندجان	بروز شنبہ ۵ رمضان ۹۹۳ھ	۳۷ سال ۱ ماہ ۷ روز	آگرہ باغ چار باغ	۶ جمادی الاول سنہ ۹۳۷ ہجری	کابل
حضرت نصیر الدین ہمایوں بادشاہ	کابل	شب شنبہ ۶ ربیع الاول سنہ ۹۱۳ھ	آگرہ	۱۴ جمادی الثانی سنہ ۹۳۷ھ	۲۵ سال ۳ ماہ ۵ یوم	دہلی کہنہ	۱۱ ربیع الاول سنہ ۹۶۳ ہجری	دہلے میں مشہور بہ مقبرہ ہمایوں
حضرت ابو الفتح جلال الدین محمد اکبر بادشاہ	امرکوٹ	شب یکشنبہ ۵ رجب سنہ ۹۴۹	عیدگاہ کلانور صوبہ لاہور	۲ ربیع الثانی سنہ ۹۶۳ھ	۵۱ سال ۲ ماہ ۱۱ یوم	اکبر آباد	چہار شنبہ ۱۳ جمادی الثانی سنہ ۱۰۱۴ھ	بہشت آباد المعروف اکبر آباد سکندرہ قرب
حضرت ابو المظفر نور الدین محمد جہانگیر بادشاہ	قصبہ فتحپور	روز چہار شنبہ ۱۷ ربیع الاول سنہ ۹۷۷	اکبر آباد	روز پنجشنبہ ۱۴ ربیع الثانی سنہ ۱۰۱۴ھ	۲۱ سال ۸ ماہ ۱۳ یوم	لاہور	۱۷ صفر سنہ ۱۰۳۶ ہجری	شاہدرہ لاہور
حضرت شہاب الدین محمد بہادر شاہ	لاہور	شب پنجشنبہ یکم ربیع الاول سنہ ۱۰۰۰	لاہور	۳ جمادی الثانی سنہ ۱۰۳۷ھ	۲۱ سال ۴ ماہ ۲۲ یوم	اکبر آباد	شب دوشنبہ ۲۶ رجب سنہ ۱۰۶۶ھ	تاج گنج قریب اکبر آباد
حضرت مولانا ابو المظفر محی الدین محمد اورنگ زیب عالمگیر بادشاہ	مضافات بجراٹ	شب یکشنبہ ۱۱ ذیقعدہ سنہ ۱۰۲۸ ہجری	اعزآباد	روز جمعہ یکم ذیقعدہ سنہ ۱۰۶۸ھ	۵۰ سال ۲۷ یوم	اورنگ آباد ملک دکن	روز جمعہ ۲۸ ذیقعدہ سنہ ۱۱۱۸ھ	اورنگ آباد قلمرو نواب نظام الملک
حضرت معظم شاہ عالم بہادر شاہ	یساق دکن	سلخ رجب سنہ ۱۰۵۳ھ	لاہور	غرہ ذی الحجہ سنہ ۱۱۱۸ھ	۵ سال ۱ ماہ	شاہجہان آباد	یکم محرم روز شنبہ سنہ ۱۱۲۴ھ	در دہلی کہنہ متصل درگاہ حضرت خواجہ قطب الدین

اسم	محل ولادت	سن و ماہ ولادت	محل جلوس	سن و ماہ جلوس	سلطنت	محل وفات	سن و ماہ وفات	جاے مزار
حضرت محمد المعز الدین جہاندار شاہ بادشاہ	ملک دکن	بروز چہارشنبہ ۱۰ رمضان سنہ ۱۰۷۱ھ	لاہور	بروز جمعہ محرم یازدہ ربیع الاول سنہ ۱۱۲۴ھ	۱ سال ۳ ماہ ۳ دن	شاہ جہان آباد	بروز جمعہ ۸ محرم سنہ ۱۱۲۵ ہجری	در مقبرہ ہمایون
حضرت عزیز الدین محمد عالمگیر ثانی بادشاہ	قصبہ ملتان	روز جمعہ سنہ ۱۱۹۹ھ	باغ شالامار	روز شنبہ ۱۷ شعبان سنہ ۱۱۶۷ھ	۵ سال ۸ ماہ ۲۸ یوم	″	بروز شنبہ ربیع الثانی سنہ ۱۱۷۳ھ	ایضاً
حضرت ابو المظفر عالمگیر ثانی شاہ عالم بادشاہ	الہ آباد	۷ ماہ ذیقعدہ سنہ ۱۱۴۰ھ	الہ آباد	۳ جمادی الاول سنہ ۱۱۷۳ ہجری	۴۸ سال ۲ ماہ ۲ یوم	″	۱۷ رمضان صبح کاذب سنہ ۱۲۲۱ھ	درگاہ حضرت قطب الدین متصل حضرت خواجہ
حضرت ابو النصر معین الدین محمد اکبر شاہ ثانی بادشاہ	کمند پور علاقہ ریوان	شب چہارشنبہ ۱۴ ماہ ربیع الثانی سنہ ۱۱۷۳ھ	شاہ جہان آباد	روز چہارشنبہ وقت صبح سنہ ۱۲۲۱ھ ۱۷ رمضان	۳۱ سال ۹ ماہ ۲۱ یوم	دہلی کہنہ مقام مہرولی	جمعہ ۲۸ جمادی الثانی سنہ ۱۲۵۳ھ	در مجرد الدخود۔
خاتم السلاطین گورگانی حضرت ظل سبحانی ابو المظفر سراج الدین محمد بہادر شاہ ثانی نور اللہ تربتہ۔	شاہجہان آباد	بروز شنبہ ۱۴ شعبان سنہ ۱۱۸۹ ہجری قریب غروب آفتاب	ایضاً	شب جمعہ ۲۸ جمادی الثانی سنہ ۱۲۵۳ ہجری	۳۱ سال	رنگون ملک برما	سنہ ۱۲۷۹ھ	رنگون ملک برما
مہین پور خلافت حضرت یمین شاہ محمد دارا بخت ولیعہد بہادر	ایضاً	بروز دوشنبہ سنہ ۱۲ ہجری	ایضاً	شب جمعہ ۲۸ جمادی الثانی سنہ ۱۲۵۳ھ	+	شاہ جہان آباد	+	

احمد اختر عفا عنہ

کمترین از آگین امید وار رحمت پروردگار فقیر تصویر شاہجہان آباد

یہہ شجرہ برائے یاد داشت برخورداران مرزا محمد شاہ و مرزا محمود شاہ زید علمہما و عمرہما ترتیب دیکر شامل رسالہ ہذا کیا گیا۔

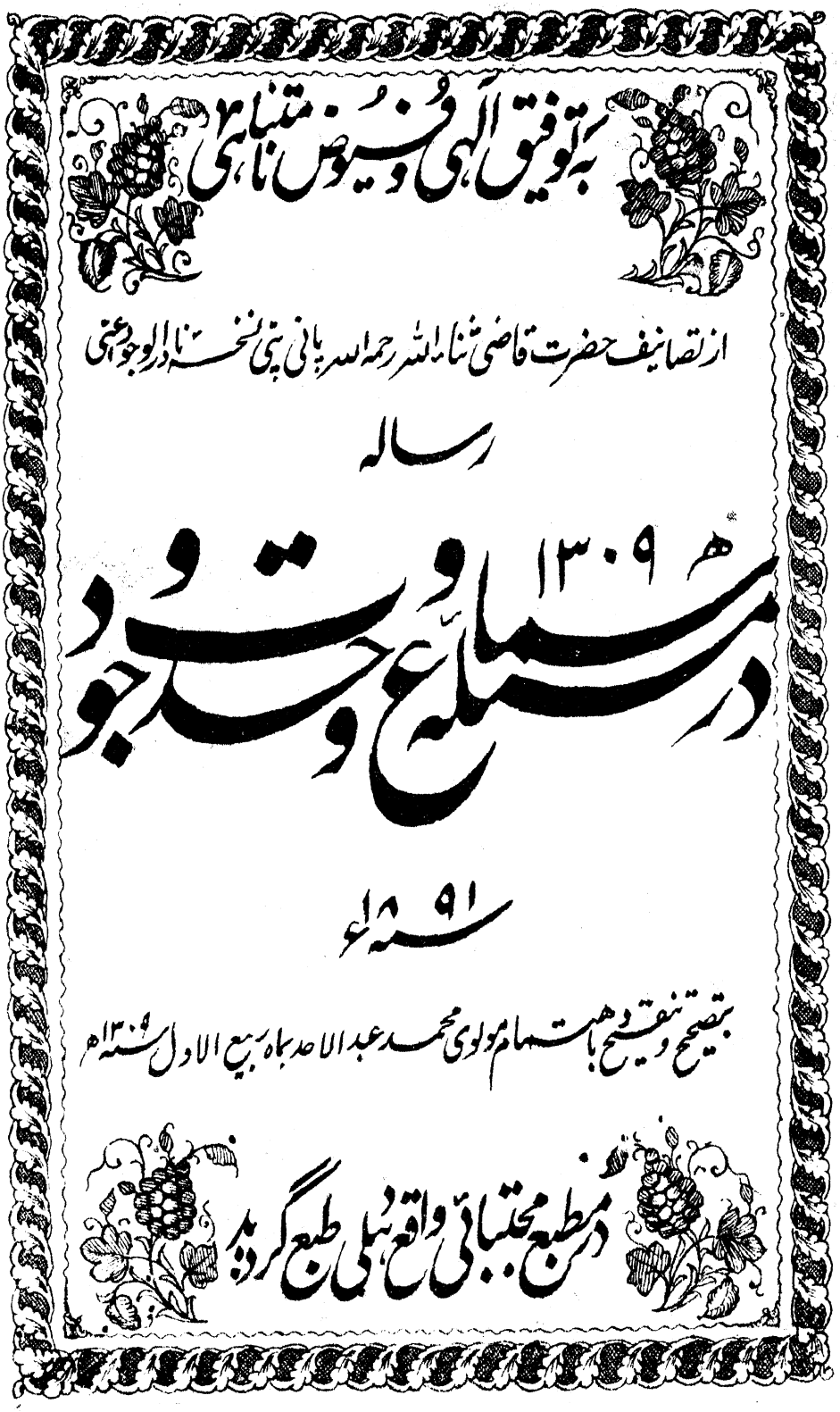
یہہ فقیر قصبہ کرانہ محلہ خیل ضلع مظفر نگر میں التماس شماری کا ہے کرتا ہی اگر کوئی صاحب عنایت نامہ ارسال فرماویں تو ہی پتہ سکونی

والسلام علی من اتبع الھدی فقط

خاتمۃ الطبع

تمامی حمد و ثنا اوس قادرِ ذوالجلال اور ضانع بالکمال کو سزا ہے کہ ایک اشارۂ کن سے ہزار عالم کو پیدا کیا اور اپنی تمام مخلوقات مین انسان ضعیف البنیان کو اشرف المخلوقات بنایا اور خرقۂ خلافت انی جاعل فی الارض خلیفہ اور تاج مرصع زرنگار لقد کرمنا بنی آدم کا عطا فرمایا۔ اور تمامی نعت اُس سرورِ کائنات خلاصۂ موجودات باعث تخلیق ممکنات سرور انبیاء والاصفیاء حضرت محمد مصطفے صلوات اللہ علیہ وعلی آلہ الہدیٰ کو بجا ہے کہ حضرت صمدیت مین بقول حضرت مولانا جامی علیہ الرحمہ ع لعبد از خدا بزرگ توئی قصہ مختصر۔ آپ سے بالا اور بڑھکر کسی کا مرتبہ اعلیٰ نہین ہے اما بعد۔ درین زمان سعید و آوان حمید لعون رب المجید یہ رسالہ **تذکرۃ الفقراء معہ اسرار الواصلین** اعنی ہشت مکتوبات حضرت خواجہ معین الدین حسن سنجری قدس سرہ العزیز اختتام کو پونہچا ابتدا اسکی تذکرۂ بزرگان دین سے کی گئی اور اب خاتمۃ الطبع بنام نامی و اسم گرامی ملاذ الغربا محب الفقرا انیس الصلحا صاحب الجود و العطا منبع الفیض و السخا محسن قدیم کریم ابن الکریم نواب ابن نواب **نواب فیروز حسین خان صاحب بہادر** خلف نواب مرزا **حسین بخش** مرحوم و مغفور خلف نواب روح اللہ خان بہادر پیر تزک حضرت ابوالمظفر جلال الدین عالی گوہر **شاہ عالم بادشاہ نور اللہ مرقدہ** کے کہ داماد ہز ہائینس نواب **خیر النسا بیگم صاحبہ** رئیسہ مدراس ادام اللہ اقبالہا و جلالہا ہیں اور آوازہ ذات جامع الحسنات کا شہرہ آفاق ہی اور واسطہ قدیم اور تسلسل عظیم اس انیم کا ہے کیا گیا زید اللہ عمرہ و ضاعف صدرہ **نیاز مند احمد مختار خلف مرزا دانا بخت ولیعہد حضرت ابوظفر** نور اللہ مضجعہ

اطلاع چونکہ جملہ حقوق تالیف و تصنیف اس کتاب کے بحق مالک مطبع چیوں پر کانش دھلے محفوظ ہے لہذا کوئی صاحب بدون اجازت تصحیح مطبع ہذا مین بامید نفع نقصان نہ اوٹھاوین عبر رسولان بلاغ باشد و بس **العبد** گردھاری مالک مطبع چیوں کانش دھلے



بتوفیق الٰہی و فیوض نامتناہی

از تصانیف حضرت قاضی ثناء اللہ رحمہ اللہ پانی پتی نسخہ نادر الوجود عینی

رسالہ

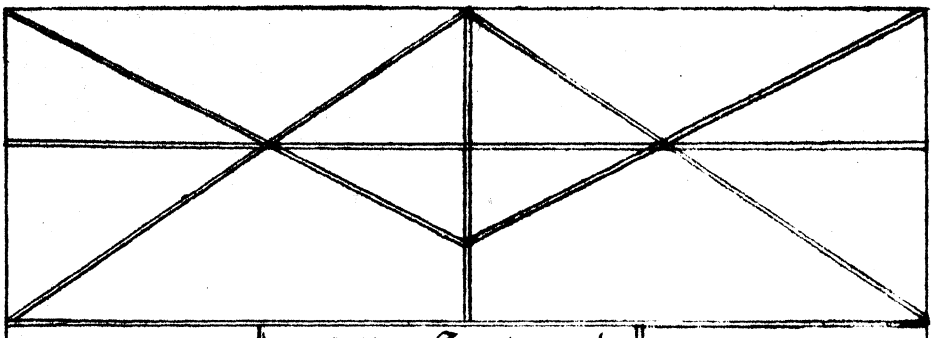
در مسئلہ وحدت و وجود

۱۳۰۹ھ

سنہ ۱۸۹۱ء

بتصحیح و تنقیح باہتمام مولوی محمد عبد الاحد بماہ ربیع الاول سنہ ۱۳۰۹ھ

در مطبع مجتبائی واقع دہلی طبع گردید



بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد للہ رب العالمین وصلے اللہ تعالی علے خیر خلقہ محمد و آلہ واصحابہ اجمعین

فضیلت پناہ وکمالات دستگاہ برخوردار گرامی قدر محمد سالار رجعلہ اللہ من الاخیار والابرار از فقیر محمد ثناء اللہ بعد از سلام سنت الاسلام و دعا برخورداری دارین واشتیاق ملاقات مطالعہ نمایند خط بھجت نمط شما کہ بعبارت عربی فصیح نوشتہ بودند رسید و موجب انشراح خاطر گردید و در استفسار مسئلہ غنا نوشتہ بودند آنکہ قد کثر فی ھذا الزمان وجد بسماع الغناء بالمزامیر واھل الوجد یقولون حق حق لاشک ان مطلق الغناء فعل حرام خصوصاً الغناء الذی بالمزامیر فانہ حرام قطعی یکفر جاحدہ ومستحلہ فاذا ذکر اسم من اسماء اللہ تعالی عز وجل فی ھذا الموضع ینبغی ان یحصل بہ الکفر کما ذکر فی الحاوی القدسی ما محصلہ ان ذکر اسم من اسماء اللہ تعالی عند ضرب المزامیر کفر یعنی بیشتر درین زمانہ مردم اند کہ وجد بشنیدن سماع بامزامیر میکنند یعنی دہل وطنبور وغیرہ میکنند و وجد کنندگان حق حق میگویند و شک نیست کہ سرود مطلقاً حرام ست خصوصاً این سرود کہ بامزامیر باشد حرام قطعی ست حلال دانندہ و انکار کنندہ او کافر میشود و وقتیکہ درچنین محل نام خدا ذکر کردہ شود سزاوار آنست کہ کفر حاصل شود چنانچہ در حاوی قدسی ذکر کردہ آنکہ ذکر کردن نامی از نامہای خدا تعالی نزد نواختن مزامیر کفر ست جواب سوال برخوردار در تکفیر اہل اسلام جلدی نباید کرد خصوصاً درچنین مقام کہ این طعن منجر میشود بر اکابر دین رزقنا اللہ تعالی محبتہم و اتباعہم حضرت شاہ العالمین شیخ عبد القدوس گنگوہی قدس اللہ سرہ العزیز با وجود کمال علم ظاہر و رفعت شان در علم باطن و سماع غنا بامزامیر افراط میداشتند ؎ گر خدا خواہد کہ پردہ کس درد ۔ میلش اندر طعنہ پاکان برد

ورخدا خواہد کہ پوشد عیب کس ۔ کم زند در عیبِ عیوبان نفس ۔ عن ابی ذر قال قال رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم من دعا رجلا بالکفر او قال عدو اللہ ولیس کذلک الا حار علیہ متفق علیہ

در صحیح بخاری و صحیح مسلم از ابی ذر رضی اللہ تعالیٰ عنہ مرویست کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود کہ ہر کسی دیگری را نسبت بکفر کند یا عدو اللہ گوید و او چنین نباشد مگر آنکہ آن قول بر گوینده رجوع کند و در جامع الفتاوی گفتہ ینبغی للعالم اذا رفع الیہ ان لا یبادر بتکفیر اھل الاسلام و مع انہ یقضی باسلامہ تحت ظلال السیوف من الملتقط یعنی لائق ست مر عالم را آنکہ اگر برده شود پیش او ذکر کسی از مسلمین کہ در ان احتمال کفر باشد در کافر گفتن او جلدی نکند و باوجود آنکہ حکم کرده میشود بہ اسلام کسیکہ در سایہ شمشیر اسلام آورده باشد و قال فی فصول العمادی اذا کانت فی مسئلۃ وجوہ یوجب الکفر وجہ واحد الذی یمنع التکفیر فعلی المفتی ان یمیل الی الوجہ یمنع التکفیر لحسن الظن بالمسلم و در فصول عمادی گفتہ وقتیکہ باشد در مسئلہ چند وجہ موجب کافر گفتن و یک وجہ باشد کہ از کافر گفتن مانع ست پس واجب ست بر مفتی کہ میل کند بسوی وجہی کہ مانع باشد از تکفیر برای گمان نیک بسوی مسلم اکنون در تحقیق مسئلہ حل و حرمت سرود و مزامیر سخن میرود و آیات و احادیث در بارۂ سرود متعارض اند قال اللہ تعالیٰ و من الناس من یشتری لھو الحدیث لیضل عن سبیل اللہ بغیر علم و یتخذھا ھزوا اولئک لھم عذاب مھین یعنی بعضے مردم کسان اند کہ خرید میکنند سخنِ لہو یعنی آنچہ از خدا باز میدارد تا کہ گمراہ کند مردم را از راہِ خدا بغیر علم و بگیرد راہ خدا را مسخرگی باشد آنہا را عذاب اہانت کنندہ این آیت در تحریم سرود وارد شدہ حدیث ابی امامہ رضی اللہ تعالیٰ عنہ ما رفع احد صوتہ بغناء الا بعث اللہ شیطانین علی منکبیہ یضربان باعقابھما علی صدرہ حتی یمسک رواہ ابن ابی الدنیا فی ذم الملاھی والطبرانی فی الکبیر یعنی روایت کرده ابن ابی الدنیا و الطبرانی از ابی امامہ آنکہ بلند نمیکند کسی آواز خود را بسرود مگر میفرستد اللہ تعالیٰ دو شیطان بر ہر دو دوش او میزنند پاشنہ ہای خود بر سینہ او تا کہ باز ماند شیخ عبد الرحیم عراقی کہ تخریج احادیث احیاء العلوم کرده این حدیث را ضعیف گفتہ و حدیث عائشہ ان اللہ عز و جل حرم القینۃ و بیعھا و شمنھا و تعلیمھا رواہ الطبرانی فی الاوسط طبرانی از حدیث عائشہ رضی اللہ عنہا روایت کرده کہ اللہ تعالیٰ عز و جل حرام کرده ست زنِ مطربہ را و فروختن او و قیمت او و تعلیم او و بیہقی گفتہ این حدیث محفوظ نیست

وبخاری در حرمتِ ملاہی واوثار و مزامیر از حدیثِ ابی عامر روایت کردہ عن ابی مالک الاشعری قال قال رسول اللہ صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم لیکونن من امتی اقوام یستحلون الخمر والحریر والمعازف واز ابی مالک الاشعری مرویست کہ رسول فرمود صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ خواہند بود از اُمتِ من قومہا کہ حلال خواہند گفت خمر را و حریر را یعنی پارچہ ریشمی و معازف را یعنی آلات مطربہ صورتِ این حدیث نزد بخاری صورتِ تعلیق ست و برای ہمین ابن حزم آنرا ضعیف گفتہ و ابو داؤد اسماعیلی این حدیث را متصل روایت کردہ از حدیثِ ابی امامہ کہ ان اللہ عز وجل امرنی ان امحو المزامیر والکبارات یعنی البرابط والمعازف یعنی اللہ عز وجل امر فرمودہ است مرا کہ دور سازم و ناچیز کنم مزامیر و کبارات را یعنی آلاتِ مطربان و حدیث قیس بن سعد بن عبادہ رضی اللہ عنہما ان اللہ حرم علی الخمر والکوبۃ والقنان و ابو داؤد از حدیثِ قیس بن سعد بن عبادہ رضی اللہ عنہما روایت میکند کہ فرمود رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ پروردگار من حرام کرد بر من خمر و کوبہ یعنی اسباب بازی و زنانِ مطربہ و لہ فی حدیث ابی امامۃ فاستحلالہم الخمور وضربہم الدفوف و حدیث ابی امامہ مذکور کردہ تعذیب برای حلال دانستنِ خمرہا و نواختنِ دفہا عبد الرحیم عراقی گفتہ اینہمہ احادیث ضعیفاند و روی ابو الشیخ من حدیث مکحول مرسلا الاستماع الی الملاہی معصیۃ و ابو الشیخ از حدیث مکحول از رسولِ کریم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مرسل روایت میکند کہ شنیدن ملاہی گناہ ست و ابی داؤد از ابن عمر روایت میکند کہ ابن عمر شنید سرود و مزمار پس ہر دو انگشت دستہای خود بر ہر دو گوشِ خود نہاد و این حدیث را ابو داؤد منکر گفتہ و حدیث لھو المسلم باطلٌ الا ثلثۃٌ تعلیمہٗ بقوسہ وتادیبہٗ فرسہ وملاعبتہ مع نسائہ رواہ اصحاب السنن الاربعۃ عن عقبۃ بن عامر اصحابِ سُنن اربعہ از عقبہ بن عامر روایت کردند کہ رسول فرمود صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم بازی کردنِ مسلمان باطل یعنی حرام ست مگر سہ چیز یکی آموختن بکمان خود و آراستن اسپ خود و ملاعبہ کردن با زنِ خود و عن جابر قال قال رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم الغناء ینبت النفاق فی القلب کما ینبت الماء الزرع رواہ البیہقی فی شعب الایمان بیہقی در شعبِ ایمان روایت کردہ از جابر رضی اللہ عنہ کہ رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود سرود میروياند نفاق را در دل چنانچہ میروياند آب زراعت را این احادیثِ مذکورہ بر حرمتِ سرود و مزامیر دلالت میکند دیگر احادیث بر اباحتِ سرود و بعضے بر اباحتِ مزامیر دلالت دارد

یکی حدیث صحیحین از عائشہ رضی اللہ عنہا مرویست قالت دخل علیّ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وعندی جاریتان تغنیان بغناء بعاث الحدیث فی الصحیحین وفی روایۃ انّ ابا بکر دخل علیہا وعندہا جاریتان تدفان وتغنیان والنبی صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم مغش بثوبہ فنفرہما ابو بکر فکشف النبی صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم عن وجہہ وقال دعہما یا ابا بکر فانہا ایام عید رواہ مسلم از عائشہ رضی اللہ عنہا مرویست کہ گفت داخل شد بر من رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم در حالیکہ نزد من دو دختران بودند کہ سرود میکردند بسرود بعاث و بعاث آن روز بود کہ در جاہلیت در جماعۂ اوس وخزرج کہ بعد از اسلام انصار نام یافتند جنگ بود این قدر حدیث در صحیحین ست و در روایتی صحیح مسلم آنست کہ ابو بکرؓ داخل شد بر عائشہؓ ونزد او دو دختران بودند کہ دف میزدند وسرود میکردند در حالیکہ نبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پارچہ بر روی خود پوشیدہ می خفت زجر کرد ابو بکرؓ دختران را پس نبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پارچہ از روی خود برداشت وفرمود بگذار اینہا را ای ابو بکر کہ این روزہا ایام عید اند و در سبل رشاد مذکورست کہ نبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ہرگاہ کہ داخل مدینہ شد و در قبیلۂ بنی نجار فرود آمد دختران بنی نجار سرود میکردند و میگفتند **شعر** نحن جوار من بنی نجار ؛ وحبّذا محمد من جار یعنی ما دختر انیم از بنی نجار ای قوم چہ خوب ست کہ محمد ہمسایہ باشد صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم وبیہقی در دلائل النبوۃ آوردہ حدیث عائشہ رضی اللہ عنہا در شعر خواندن زنان نزد تشریف آوردن رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از غزوۂ تبوک **شعر** طلع البدر علینا من ثنیات الوداع ؛ وجب الشکر علینا ما دعی للہ داع یعنی طلوع کرد بر ما بدر از ثنیات وداع کہ مکانیست در مدینہ واجب شد شکر بر ما تا وقتیکہ دعا خواہند از خدا دعا خواہندگان امام غزالی شعر خواندن آنہا با دف زدن والحان کردن گفتہ ونزد بیہقی ذکر دف والحان نیست **وعن** محمد بن حاطب قال قال رسول اللہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم فصل ما بین الحلال والحرام الدّف والصوت فی النکاح یعنی فرق در میان حلال وحرام ست کہ دف بزنند وآواز یعنی سرود بکنند در نکاح این حدیث را ترمذی وابن ماجہ وابن سنی روایت کردند ترمذی حسن گفتہ **وعن** عائشۃ رضی اللہ عنہا قالت قال رسول اللہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم اعلنوا ہذا النکاح واجعلوہ

فی المساجد واضربوا علیها الدف ف یعنی عائشہ رضؓ روایت کردہ از رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ
علانیہ کنید این نکاح را و بکنید در مساجد و بزنید بر آنہا دفہا این حدیث را ترمذی روایت کردہ و گفتہ کہ این حدیث
غریب ست **وعن** الربیع بنت معوذ قالت جاء رسول اللہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم فدخل
علے لیلۃ بنی بی فجلس علے فراشی فجعلت جویرات یضربن بدفوفھن ویندبن من قتل من
اباءھن یوم بدرٍ وقالت احداھن وفینا نبی یعلم ما فی غدٍ فقال رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم دعی ھذہ وقولی بالذی کنت تقولین از ربیع بنت معوذ مرویست کہ گفت آمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ
وآلہ وسلم پس داخل شد بر من شبی کہ بعد نکاح بخانۂ شوہر فرستادہ شدم پس نشست بر فراش من پس گشتند دختران کہ
میزدند بدفہای خود و مرثیہ میگفتند کسان را کہ روز بدر پدران ایشان شہید شدہ بود ناگہ یکی از آنہا گفت کہ در میان ما
پیغمبری ست کہ میداند آنچہ در فردا خواہد شد پس رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود بگزار این سخن را و بگو آنچہ
میگفتے **وعن** عائشۃ رضی اللہ عنہا قالت زُفت امرأۃٌ الی رجل من انصار فقال نبی اللہ صلے اللہ علیہ
وآلہ وسلم اما کان معکم لھو فان الانصار یعجبھم اللھو رواہ البخاری در صحیح بخاری از عائشہ رضؓ
مرویست کہ فرستادہ شد زن عروس بسوی مردی از انصار فرمود رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ آیا نبود
باشما لہو یعنی سرود پس بدرستیکہ انصار را خوش می آید لہو و فی صحیح ابن حبان قالت عائشۃ کانت عندی
جاریۃٌ من الانصار زوّجتھا فقال رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم یا عائشۃ الا تغنین
فانّ ھذا الحیّ من الانصار یحبّون الغناء وعن ابن عباسٍ نحوہ رواہ ابن ماجۃ
و در صحیح ابن حبان ست کہ گفت عائشہ رضی اللہ عنہا کہ بود نزد من دختری از انصار نکاح کردہ دادم او را پس فرمود
صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم ای عائشہ سرود نمی گنائی پس بدرستیکہ این قبیلہ انصار دوست میدارند سرود را و ہمچنین ابن ماجہ
از ابن عباس رضی اللہ عنہما روایت کردہ و عن عامر بن سعد مروی ست کہ داخل شدم مر بہ قرظہ بن کعب و ابی مسعود
انصاری در شب نکاح پس ناگاہ دختران سرود میکردند پس گفتم من ای مصاحبان رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
و اہل بدر اینچنین نزد شما کردہ میشود پس گفت اگر خواہی بنشین و بشنو ہمراہ ما و اگر خواہی برو پس بدرستیکہ رخصت دادہ
است ما را رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در لہو نزد نکاح روایت کردہ این حدیث را نسائی و مرویست کہ عمر بن الخطاب

رضی اللہ عنہ براہی میرفت آواز مزامیر شنید فرمود این چیست گفتہ کہ شادی ختان ست پس سکوت کرد و منع نفرمود چون در حل و حرمت غنا نصوص متعارض آمدہ ابو حنیفہ رحمۃ اللہ علیہ فتوی بحرمت غنا دادہ حتیاط چنانچہ قاعدہ اصول ست کہ عند التعارض حرمت را بر اباحت مقدم میدارند حتی کہ در ولیمہ ہم جائز نداشتہ قال فی الھدایۃ فی کتاب الکراھۃ من دعی الی ولیمۃ او طعام فوجد لھوا او غناء فلا باس ان یقعد ویاکل قال ابو حنیفۃ ابتلیت بھذا مرۃ فصبرت قال صاحب الھدایۃ دلت المسئلۃ علی ان الملاھی کلھا حرام حتی الغناء بضرب القصب ولھذا قال ابو حنیفۃ ابتلیت لان الابتلاء بالحرام یکون یعنی در ہدایہ آمدہ ست کہ ہر کہ دعوت کردہ شود بسوی ولیمہ یا طعامی دیگر پس یافت آنجا لعب یا سرود پس باک نیست کہ بنشیند و بخورد ابو حنیفہؒ گفتہ کہ مبتلا شدہ بودم من یکبار پس صبر کردم صاحب ہدایہ گفتہ کہ این قول دلالت کردہ بر آنکہ ملاہی ہمہ حرام اند حتی کہ سرود بزدن قصب و لہذا ابو حنیفہؒ گفتہ کہ مبتلا شدم چرا کہ ابتلا بحرام میباشد و شافعی رحمۃ اللہ علیہ احادیث حرمت غنا را حمل میکند بر انچہ بنا بر لہو باشد یا دران خوف فتنہ باشد و انچہ بنا بر غرض صحیح باشد مثلا اعلان نکاح و مانند آن آنرا مباح میداند و ہمچنین روایت در کتب حنفیہ ہم ست چنانچہ در ہدایہ در کتاب الغصب گفتہ طبل الغزاۃ والدف الذی یباح ضربہ فی العرس یضمن باتلافہ من غیر خلاف یعنی نقارہ غازیان و دف کہ مباح ست نواختن آن در شب نکاح ضامن میشود تلف کنندہ آن من غیر خلاف امام حجۃ الاسلام امام محمد غزالی رحمۃ اللہ علیہ در احیاء العلوم گفتہ کہ احادیث حرمت غنا کہ وارد اند محمول اند بر آنکہ مراد شیطان از دل برآرد از شہوت و عشق مجازی اما انچہ کہ محبت خدا می آرد محبوب ست یعنی عبادت و انچہ نہ مراد شیطان می آرد نہ محبت خدا می آرد آن فعل بذات مباح ست چون سماع و رواقات سرور می افزاید پس اگر آن سرور مباح ست آن سماع مباح ست چنانچہ روز عید و وقت نکاح و قدوم غائب و طعام ولیمہ و ولادت مولود و در عقیقہ و صدہ در روز ختم تمام القرآن و مانند آن و این قول را اکثر علماء حنفیہ ہم اختیار کردہ اند فی الخزانۃ والکافی حرمۃ الغناء و غیرھا مقیدۃ باللھو فما یکون بغیر اللھو بغرض الدین کما فی العرس والولیمۃ واستعداد الغزاۃ والقافلۃ ولحصول رقۃ قلوب عباد اللہ المرضیۃ عند اللہ لا یکون حراما علی مذھب الحنفیۃ یعنی در خزانہ و کافی روایت کردہ کہ حرمت سرود و غیرہ مقید ست بلہو

وانچہ بغیر لہو باشد برای غرضی چنانچہ وقت نکاح و در ولیمہ و تیاری غازیان و قافلہ و برای رقت دلہا بندگان خدا
کہ خدا از آنہا راضی ست یعنی صوفیان حرام نیست نزد امام اعظم رحمۃ اللہ علیہ وفی الامتاع ان السماع یحصل بہ
رقۃ القلب والخشوع واثارۃ شوق لقاء اللہ تعالی والخوف من سخطہ وعذابہ وما
یقضی الی ذلک قربۃ واذا کان السماع ھکذا فکیف یکون فیہ شائبۃ اللھو والھواء
ودر امتاع ست کہ ہر سرودی کہ بشنیدن آن رقت قلب وخشوع حاصل شود وشوق قرب خدا تعالی وخوف از
عذاب وغضب بیارد انچنین سرود عبادت ست پس وقتیکہ انچنین سرود شنیدہ شود چگونہ در وی احتمال لہو
وہوا باشد حضرت شیخ شہاب الدین سہروردی رضی اللہ عنہ کہ از اکابر علماء ظاہر و رئیس اولیاء اللہ اند در عوارف
گفتہ السماع یستجلب الرحمۃ من اللہ الکریم یعنی سرود شنیدن میکشد رحمت از خدای کریم وحضرت
خواجہ خواجگان عالیشان خواجہ بہاء الدین نقشبند رضی اللہ عنہ فرمود در حق سماع کہ نہ انکار میکنم ونہ این کار میکنم
چون بنا بر طریقہ ایشان بر کمال اتباع سنت ست ویقین ست کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وصحابہ کرام
را سماع معمول نبود لہذا فرمود کہ نہ این کار میکنم وچون حرمت سماع نزد ایشان ثابت نبود لہذا فرمود کہ نہ انکار
میکنم اگر حرام میداشتند البتہ انکار میکردند ونہی از منکر میفرمودند چون تحقیق شنیدی پس انچہ شما گفتید ان
مطلق الغناء فعل حرام بیجاست مطلق غنا چگونہ حرام باشد بلکہ بعضے افراد غنا آنست کہ رسول صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم آنرا جائز داشتہ وباز نوشتید کہ الغناء الذی بالمزامیر یکفر جاحدہ ومستحلہ یعنی انچہ شما
نوشتید سرود کہ بامزامیر باشد حرام قطعی ست منکر حرمت آن کافر میشود این قول ہم بیجاست در نکاح بضرب دف
رسول کریم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم امر فرموده ومالک آنرا شرط صحت نکاح گفتہ وچون ضرب دف برای اعلان
نکاح حلال یا مستحب باشد دہل وطنبورہ ونقارہ وغیرہ را از دف چہ تفاوت ست برای لہو ہمہ حرام ست و
برای غرضی صحیح ہمہ حلال باشد را اعلان نکاح از ہر یک میشود فرق کردن در دف وغیر آن امریست غیر معقول و بر تقدیر
تسلیم حرمت مزامیر حرمت را قطعی گفتن چہ معنی دارد دلیل قطعی نیست مگر آیۃ محکم یا حدیث متواتر یا اجماع امت اگر بالفرض
حرام باشد حرمت آن از احادیث احاد ست واحادیث احاد دلیل ظنی ست از انکار را ثبوت بہا کفر لازم نمی آید حرمت
سماع از احادیث ثابت ست ومالک قائل حرمت آن نیست مکروہ میگوید شافعی شطرنج را مباح میداند حالانکہ لہو ست

حرمت آن از احادیث ثابت ست و ذبیحہ متروک التسمیہ عامہ بنص قرآن حرام ست شافعی آنرا حلال میگوید و تاویل میکند و مسکرات سوائے خمر کہ قلیل باشد و مسکر نیارد نزد امام اعظم حلال ست حالانکہ رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود ما اسکر کثیرہ و قلیلہ حرام غرضکہ مستحل مزامیر را کافر گفتن ہرگز جائز نیست و آنچہ در حاشیہ قدسی گفتہ و کرہ اللہ عند ضرب المزامیر کفر مراد آنست کہ مطرب برای لہو دف زند و وقت دف زدن و طنبور نواختن بسم اللہ گوید کفرست برای ترک تعظیم اسم خدا نہ معصیتے نہ آنکہ شخصے دف میزند و شخصے دیگر بذکر خدا مشغول باشد و حق حق میگوید اگر گفتہ شود کہ قول حضرات در حق اہل غنا لالہ مباح حق ست لیکن ایشان اہل آن نیستند و جد بتکلف میکنند جواب آنکہ نباید گفت کہ بتجلس و درین زمانہ ازان جماعہ آن را اہل نیست رسول فرمود صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم لا یزال من امتی امۃ قائمۃ بامر اللہ لا یضرہم من خذلہم ولا من خالفہم یعنی ہمیشہ خواہند بود از امت من جماعتی قائم بحکم خدا ضرر نخواہد کرد آنہا را کسی کہ اغراز ایشان نہ کند و نہ کسے کہ مخالفت ایشان کند و فرمود مثل امتی کمثل المطر لا یدری اولہا خیر او اخرہا یعنی حال امت من مانند حال باران ست دریافت نمیشود کہ اول آن بہتر ست و یا آخر آن ای برادر اہل وجد بر سہ قسم اند یکی اہل کمال اند کہ ورد الٰہی بر باطن ایشان می آید و آنہا را بی اختیاری می سازد و این جماعت از حزب اللہ اند انکار ایشان موجب خرابی دین ست و در حدیث قدسی آمدہ من عادی لی ولیًّا بارزنی بالمحاربۃ متفق علیہ یعنی در صحیحین ست کہ حق تعالیٰ میفرماید ہر کہ دشمنی کند با ولی من پس بدرستی کہ برآمد برای جنگ با من دوم آن کسان اند کہ سماع میکنند برای استدعای احوال شریفہ و میخواہند کہ واردات کسب نمایند بہ حیلہ این ہم محمود ست سوم آن کسان اند کہ وجد میکنند بریا تا مردم آنہا را از اہل کمال دانند حالانکہ آنہا ہیچ نیستند این جماعت فاسقان مبتدعان اند نماز ریاخواندن شرک خفی ست ہکذا قال الغزالی رحمہ اللہ التواجد بالتکلف منہ ما ہو مذموم وہو الذی یقصد بہ الریاء و اظہار الاحوال الشریفۃ مع الافلاس عنہا ومنہ ما ہو محمود وہو التوصل الی استدعاء الاحوال الشریفۃ والتشبہ بہا فی استحصالہا بالحیلۃ فان للکسب مدخلاً فی جلب الاحوال ولذلک امر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم لمن لم یحضرہ البکاء فی قراءۃ القرآن یتباکی و یتحازن فان ہذہ الاحوال

قد یتکلف فی مبادیها ثم یتحقق و اخرها امام غزالی گفته که وجد کردن به تکلف دو قسم ست یکی
آنکه قصد کرده شود از ان نمود خود و ظاهر کردن احوال بزرگ با وجود مفلسی ازان و این قبیح مذموم ست دیگر
آنکه برای و خواست کردن احوال بزرگ و کسب کردن آن بجایه چرا که کسب کردن راهم دخل ست در آوردن
احوال برای همین امر فرمود رسول صلی الله علیه و آله وسلم مر کسی را که وقت خواندن قرآن گریه نیاید باید که تکلف
گریه کند و خود را غمگین سازد یعنی بلاحظه مذاب خدا پس بدرستیکه احوال گاهی بتکلف در ابتدا آورده میشود پس در آخر
آن احوال متحقق میشود پس باید دانست که هر کرا استماع و وجد دیده شود انکار آن نباید کرد و سوء ظن نباید داشت
حسن ظن در مسلمانان واجب ست قال الله تعالی لولا اذ سمعتموه ظن المؤمنون و المؤمنات
بانفسهم خیرا و قال الله تعالی ان بعض الظن اثم حق تعالی فرمود که چرا وقتیکه شنیده بودید
آن قصه را گمان نیکو دید با مسلمانان نیک و فرمود که بعض گمان یعنی بدگمانی گناه ست پس از بدگمانی در حق دیگری
بدگمانی کننده خود فاسق میشود آن شخص دیگر فاسق باشد یا نباشد در قرآن قول معروف من آل فرعون مذکور شد
حیث قال ان یك کاذبا فعلیه کذبه و ان یك صادقا یصبکم بعض الذی یعدکم یعنی اگر آن کس
کاذب باشد پس بر ولیست گناه دروغگوی اگر صادق باشد برسد شما را بعضے انچه وعده میکند بعذاب **شعر**
هر کرا جامه پارسایی ✦ پارسایان دهند و نیکو رایی ✦ شیخ سعدی گوید قطعه مرا پیر دانای روشن شهاب ✦ دو اندرز فرمود
بر روی آب ✦ یکی آنکه بر خویش خود بین مباش ✦ دوم آنکه بر غیر بدبین مباش ✦ این همه طول کلام بنا بر نصیحت ست که
نوشته شد **شعر** نصیحت گوش کن جانان که از جان دوست تر دارند ✦ جوانان سعادتمند پند پیر دانا را ✦ **نوشته بودند** که
انهم یعنی الصوفیة یقولون ان ذات الله تعالی هو الوجود المطلق الملحوظ لا بشرط شئ و یقولون
باحاطته بکل شئ برین قول طعن نموده اند و گفته اند هو المخالف لعقائد اهل الحق ان الله تعالی لا یحل
فی غیره و لا یتحد بغیره فکیف یتصور ان الکل واحد یعنی صوفیان میگویند که ذات حق تعالی وجود مطلق ست
که وجود هیچ شرط مخلوط نیست و میگویند که محیط ست جمیع اشیا را و این قول مخالف ست عقائد اهل حق را که اهل حق میگویند
حق تعالی حلول نمیکند در غیر خود و متحد نمیشود با غیر خود و چگونه متصور باشد که همه را خدا گفته شود **جواب** جان من
مراد صوفیان از وجود معنی متعدی نیست که آن در خارج موجود نیست و از معقولات ثانیه ست بلکه مراد از وجود ما به الوجود به

است وچون حق تعالی در وجود توابع و وجود خود محتاج بغیر نیست بلکه ذات او تعالی تقاضای وجود او میکند و هم ذات او بحسب ارادت خود تقاضای وجود ممکنات میکند وجود یعنی مصدری که از ممکن منتزع می شود و مقتضای ذات ممکن نیست و نه مقتضای امریست که باوی منضم شده بلکه مابه الموجودیة ممکن تعلق ارادهٔ الٰهی ست بوجود او و ارادهٔ الٰهی صفتی است از صفات او تعالی تعلق آن ارادهٔ مقتضای ذات حق ست تعالی چیزی دیگر درمیان نیست پس مابه الموجودیة ممکنات نیست مگر ذات حق تعالی پس ذات حق را وجود گفتن یعنی مابه الموجودیة عین حق وصواب ست و احاطهٔ او جمیع اشیا را که از قرآن ثابت ست باین معنی باید گفت که مابه الموجودیة جمیع اشیا را و تعالی و او را وجود مطلق لابشرط شئی ازان گفته میشود که ذات او چنانچه مقتضی وجود خود ست همچنین مقتضی وجود سائر صفات کمال خود ست از سمع و حیات و بصر و علم و قدرت و ارادت و کلام لهذا قدرت او تعالی را واجب بالذات میگویند و صفات را که زائد بر ذات اند نزد اهل اسلام واجب بالغیر میگویند پس ذات او تعالی لابشرط شئی من الصفات المطلقة عن القیود و الاعتبارات واجب لذات ست یعنی ذات او تعالی بی ملاحظهٔ صفات و مطلق از قیود و اعتبارات واجب لذات ست و مابه الموجودیة صفات جمیع کائنات ست ازینجا حلول یا اتحاد یا ممکنات فهمیدن خالی از حماقت نیست شخصی از فقیر سوال کرد که حق تعالی عین ممکنات ست یا غیر آن فقیر در جواب وی گفته که هیچ کس خدا را عین ممکنات نگفته ست و آنچه از کلام صوفیه وجودیه این معنی اشمام میکند از نافهمی ست مگر کلام شان را شیخ اکبر رضی الله عنه که بانی مبانی وحدت وجود ست میگوید که العالم ما شممت رائحة الوجود یعنی عالم را وجود نیست مگر در مرتبهٔ وهم و خیال لیکن وهمی ست متقن باتقان الٰهی از عدم اعتبار بغیر آن ساقط نمی شود و در خارج موجود نیست مگر حق ذات پاک و لا موجود الا الله شاهد باین معنی ست نه باین معنی که زید و عمرو هر چه هست خدا ست یا خدا بمنزلهٔ کلی طبعی ست نعوذ بالله منها حق تعالی که شاه اصل الوجود ست چگونه عین سوهوم الموجود گفته شود مگر بالمجاز که این وهم از آنجا ناشی ست وچون حق تعالی میفرماید نحن اقرب الیه منکم اگرچه این قرب بیچون ست در فهمیدن می آید مگر این قدر می آید که در مرتبهٔ عدم زید زید گفتن صادق نیست که برای حمل ایجابی وجود موجود شرط ست پس تا که مخلوق را با خالق نسبتی بهم نرسد حمل اولی هم صحیح نباشد اول نسبت با خالق بهم رسد آن زمان زید را زید گفتن صادق آید پس ذات حق تعالی

باذات زید اقرب ست این قدر توان فہمید وگرنہ معنی قرب کہ از متشابہات ست گو در فہمید مانیاید ایمان بدان باید آورد قال اللہ تعالی والراسخون فی العلم یقولون آمنا بہ چون اعتقاد کردیم کہ ذات حق تعالی از ذات ممکن قریب تر ست و بدیہی ست کہ ہیچ ممکن مغائر ذات خود نیست پس چیزی کہ از ذات او ہم باوی قریب تر باشد باوی مغایر نتوان گفت اگر کسے گوید کہ درین صورت ارتفاع نقیضین لازم می آید کہ عینیت و غیریت ہر دو را نفی کردی کہ درمیان عینیت و غیریت تقابل ایجاب و سلب نیست بلکہ تقابل تضاد ست الاثنان متغائران کہ معلوم و مفہوم ہر خاص و عام ست و بدیہی می نماید در معلومات عقلاست کہ ہر دو چیز کہ در ذہن عقلای آید عقلا بران حکم میکنند بغیریت یکی مر دیگری را و نسبتے کہ بین الخالق و المخلوق ست در ذہن نمیگنجد و ماہیت او ہیچ مدرک کسے نیست پس آن حکم بران نتوان کرد کہ عالم عین حق ست نہ غیر آن این بیان را معنے اینست کہ اشعری در صفات الٰہی لا عین و لا غیر میگوید کہ صطلاح شعری آنست کہ ہر شی را و لوازم ماہیت شی را لا عین و لا غیر نام نہادہ یعنی قول اشعری و دیگر متکلمین کہ صفات را زائد بر ذات میگویند یکی ست لیکن چون از زائد مفہوم انفکاک بخاطر میگزرد لہذا اشعری ازان تحاشی کردہ لا عین و لا غیر میگوید فقط

مختصر فہرست کتب تصوف مطبع مجتبائی دہلی وغیرہ

مکتوبات حضرت شیخ عبد الحق محدث دہلوی مجتبائی	مجموعہ مقامات و مکتوبات و حالات	کشکول شریف فارسی مع شرح و اذکار راز
تحفۃ الاخیار فی اسرار الابرار حالات اولیاء اللہ	و ملفوظات مظہری از حضرت شاہ	رموز العارفین مع چند حکایات و اذکار
مکتوبات حضرت معصوم مکتوبات امام ربانی	غلام علی شاہ و رسالہ حضرت شاہ عبد العزیز رحمہ اللہ	حضرت شاہ کلیم اللہ جہان آبادی مجتبائی
مکتوبات کلیمی حضرت شاہ کلیم اللہ جہان آبادی نور اللہ مرقدہ	می باید شنید محشی مجتبائی	ومناجات بجناب رب العالمین مرقومہ شریف از حضرت مع صور اصدع
کلمات طیبات و مکتوبات حضرت پیران پیر دستگیر ولی	معدن المعانی ملفوظات حضرت یحیی منیری	سراج السالکین ترجمہ اردو ارشاد المریدین
محدث دہلوی حضرت میرزا مظہر جان جانان شہید	ہدایۃ الطالبین فارسی از حضرت شاہ	منہاج العابدین و محشی از حضرت مولوی محمد یعقوب صاحب نانوتوی
و حضرت قاضی ثناء اللہ پانی پتی و حضرت شاہ غلام علی	ابو سعید مجددی خم خواجگان و شجرہ	مطبوعہ مجتبائی
قدس اسرارہم + مکتوبات شیخ شرف الدین یحیی منیری	نقشبندیہ مطبوعہ مجتبائی	کمالات عزیزی مع مجربات عزیزی

واضح ہو کہ ان کتابوں علاوہ ہر قسم کی کتابیں اسی مطبع مجتبائی دہلی کے کتبخانہ تجارت سے مل سکتی ہیں ۱۲

بسم اللہ الرحمن الرحیم نحمدہ ونصلی علی رسولہ الکریم

از تالیفات جامع لکمالات جناب مولوی عبید اللہ صاحب حنفی قادری سہسوانی

اثبات الاستمداد والسماع بما یستند بہ الاسماع

بحسن سعی خواجہ احمد حسن صاحب بلا کمی وبیشی عبارت بحکم النقل کالاصل

۱۳۰۱ھ میں مطبع ناواقع شہر حیدرآباد طبع ہوا

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمد الله الذی اودع نیران المحبت فی قلوب العارفین جمرا کثیرا یتهیج قدح زناد السماء لطیبها متلاء لاء و منیرا و نصلی علی رسوله الذی انطق بما بعث الله نبیا الاحسن الصلوٰة و سلما و علی الروا صحابه الذین کانوا للاسلام ظهیرا و نصیرا و اماما

اما بعد بندهٔ خاکسار نابکار سگ بارگاه قادری محمد عبد الرحمن ابو طاہر غفرله الباری مامور از حضرت ولایت پناه غوثیت دستگاه شمع شبستان مصطفوی سرو چمنستان مرتضوی نور دیدهٔ محبوب سبحانی قرة العین غوث ربانی مولائی و ملجائی مرشدی سید شاه علی عبد القادر شمس القادری عرف مرشد علی البغدادی اصلا و المیدنی فوری مولدا و ولد الاکبر و سجاده نشین حضرت مرشدی ملاذی معاذی غوث ازلی شنیده مهر علی القادری الجیلانی ارض الله تعالی عنه بران شده که صحت تصحیف کتاب لاجواب اثبات الاستمداد و السماع بما یستلذ به الاسماع از تصنیفات عالم باعمل فاضل بیبدل مولوی عبید الله الفقیه المتغفور نور الله مرقده که بمطبع نامی تمایند ایران گرامی امیر کبیر کریم ابن الکریم جناب مولوی چودهری کنور کرامت الله الصدیقی دبیس عالیمرتبت مناصب مفاخرت و سخاوت امیر ابن امیر جناب منشی راجه ظل الرحمن صاحب مطبوع گردیده بنمایم :: بمجرد عرض اصدار فرمان واجب الاذعان انگشت اجابت بر دیدهٔ دل نهادم :: و موجب سعادت دارین و افتخار کونین ان کاشتم و بسرعت تمام غلط نامه مضمن کتاب مذکور نمودم :: چشم از حضرات ناظرین که قبل مطالعهٔ تصحیح کتاب مذکوره حسب غلطنامه نمایند بعین دقت مطالعه اکتفا بر نقش غلطنامه نفرمایند فقط

غلط نامه کتاب اثبات الاستمداد و السماع بما یستلذ به الاسماع

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳	۱۷	[illegible]	لله
״	۱۹	۰	۰
۳	۱۷	رود	رود
״	۱۹	[illegible]	لله
״	۲۰	[illegible]	شیم
۴	۳	شوش	شموس
״	۶	المبدانی	المیدانی
״	۸	اوله	ادله
״	۱۰	بالاعانته	بالاعانة
״	۱۶	گردود	گردد و
״	۱۹	[illegible]	بر

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۵	۱۰	فالساء	فالسماع
״	۱۵	بتحریک	بحرکتهم
״	۱۹	ده	ره
۶	۲	فقوری	الفوری
״	״	الشبی	الشعبی
״	۱۲	سغیرة	صغیرة
״	۱۳	بود	وبود
۷	۳	عرم	عم
״	۵	ممشاد	مشاد
״	۷	لگن بگو	لکن بگو
״	۸	المدانی	المدانی

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۷	۱۲	نشنیده	نشنیده
״	۱۵	جماعۂ	جماعة
״	۲۰	بو	بود
۸	۹	درد	درو
״	۱۸	قابله	مقابله
۱۰	۱۰	صوقے	صوتے
״	۱۱	خلق	خلق
۱۴	۱۶	حارج	حاج
۱۵	۵	محمور	محمود
۱۷	۲	بجوابهم	بجوابهم
״	۶	فباعلبن	فیلعبن
״	۱۰	وراتخاذ	دراتخاذ
۲۰	۸	یستخلّ	یستحلّ
״	״	یکعر	یکفر
״	۱۲	الوهیانیة	الوهبانیة
״	۱۷	الاوصاع	الاوضاع
۲۱	۱۲	حرنی	نی
״	۱۷	فی	نی
״	19	استعاره	استعاره
۲۲	۱۱	بحت	محبت
۲۳	19	تانیٔ	تارکی
״	۲۰	خلال	حلال
״	״	دد	ورد
۲۴	۱۶	ردد	رود
״	۲۰	نه اشعا	نه شعار
۲۵	۲۰	یاپ پنج نرسیدیم	یک پیچ
۲۶	۱	پنیج	پیچ

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۲۶	۳	بناشدت	نباشدت
״	19	ازاریم	مازاریم
۲۸	۱۷	فراگیسه	فراگیرد
״	۱۸	خبر	خبر
״	19	مناجات	مباحات
۲۹	۶	سود	شود
״	۱۱	وربن	دربن
۳۰	۸	بدایتی	هدایتی
״	״	عنایتی	عنایتی
״	۱۳	میگوید	بگوید
״	۲۰	ببکلی	بکلی
۳۱	۱۴	دورست	ودرست
۳۲	۶	یمن	مین
״	۱۷	احادت	وحدت
״	۱۳	بحرشید	بحرورشید
۳۳	۱۴	آید	آمد
״	۲۱	هنگ	منک
״	״	لسکر	شکر
۳۷	۱۱	با	ما
۳۸	۱۴	همه	بهمه
״	۱۷	تانی	تانی
״	۱۸	بوه	بود
״	״	کاری	نگاری
۳۹	9	بجنبانند	نجنبانند
״	۱۸	امین	ازین
۴۰	۴	مولف	مولفات
״	۱۲	بیاید	بباید

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۴۱	۱	دروازہ	دروازہ
״	۲۱	حفیفت	حقیقت
۴۲	۳	الاان	الآن
״	۲۰	فنجرہ	فنجرہ
۴۳	۱	العلیم	الحکیم
۴۵	۱۰	آتشی	آتشی
۴۶	۷	بطلب	بطب
۵۱	۴	یتاطخون	یتلطخون
۵۲	۱۵	الاسلاف	الاسلام
۵۴	۴		سفیہان
۵۵	۷	بادلے	بادنی
״	۱۷	الجر	الجہر
۶۲	۳	انبیایہم	انبیائہم
״	۱۴	صنادیہ	صنادید
״	۱۹	لارواح	لاارواح
״	۲۰	انتم	ماانتم
۶۴	۶	الو	اُو
۶۵	۴	ین	دین
״	۸	رافتم	راحتم
״	۲۱	اوردہ	اودہ
۶۶	۳	یگیر	مگر
״	۱۷	یشریعت	بشریعت
۲۷	۱	مزد	مزور
۶۸	۱۴	ومنین	مومنین
۶۹	۲۰	گربہ	گربہ
۷۰	۷	مدہ	مدہ
״	۹	یش	پس

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
״	۱۰	عاظم	اعاظم
۷۵	۴	تنقین	متیقن
״	۷	مابع	تتابع
۷۶	۱۴	اعتذار	اعتذر
۷۸	۲	ما	من
״	۳	ندیدم	ندیدیم
״	۴	بودم	بودیم
״	۱۴	سود	سور
״	۱۹	دانستہ	دانستہ
״	۲۰	انگاشتہ	انگاشتہ
۷۹	۷	وازہمہ	وہریکی ازہمہ
۸۰	۲	نیست	منست
״	۷	نقضی	تقضی
۸۱	״	متصدیقین	والصدیقین
״	۲۰	دور	درو
۸۲	۱۸	دصا	دعا
۸۳	۷	بعداد	ببغداد
״	۱۵	سق	سبق
״	۱۷	رسد	رسند
״	۱۹	انارواح	ازارواح
۸۴	۳	شیخ	״
۸۶	۱	اوراد	اراد
״	۵	اوتی	اولی
״	۹	میخوانید	میخوانید
۸۸	۲	الجہاد	الجہاد
״	۹	بینہما	بینہما
۸۹	۲	بلعت	بلغت
״	۵	״	نیست

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۸۹	۶	بلهای	بنای
۸۹	۱۵	قاع	قالع
۹۰	۱۳	برالهی	الهی
۹۲	۹	بالعرفة	بالمعرفة
〃	۱۳	۰	ازین
۹۳	۱	محاظ	محاط
۹۴	۷	دار	وارد
۹۶	۱۹	وراست	وراثت
۹۷	۲۰	مود	نبود
۱۰۰	۱۶	درسائی	درسالی
۱۰۲	۱۱	کرمات	کرامات
〃	۱۲	ما	۰
۱۰۳	۲۱	۰	ولاشبهة فی الخلق
۱۰۴	۹	قد علی	قد مدعلی
۱۰۶	۶	۰	الحدید
〃	۱۶	الخلق	الخالق
۱۰۷	۲	ولاحراك	ولاحراك
〃	۱۵	قائما	فانما
۱۰۹	۱۷	سروری	سرور
۱۱۰	۲	جدا	خدا
〃	۲۱	المقلب	الملقب
۱۱۱	۹	نبض	نبص
۱۱۲	۱۲	دیانا	دیارنا
〃	۱۵	ذالك	ذلك
〃	〃	سایرالاامام	سایرالایام
〃	۱۰	کالاتحال	کالاتحال
〃	۱۹	العیوم	الیوم

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۱۱۲	〃	خطایر	خطایر
۱۱۷	۲۰	ائی	الی
〃	۲۱	قم	قسم
۱۱۹	۷	جمای	جمادی
۱۲۰	۱۰	شیتبه	شیبه
〃	۱۳	حیا	حیاتهما
〃	۲۱	اقرء	اقرؤا
〃	〃	لیس	یٰسٓ
〃	〃	صا	ما
۱۲۱	۱۰	سُنَّةٍ	سِنَةٍ
〃	۱۵	الصلوائق	الصواعق
۱۲۳	۵	بافیماذ	یاقیماند
〃	۲۱	هاجزت	هاجرت
۱۲۴	۱	اموات	اموت
〃	۱۰	وان استجباب	واستجباب
〃	۱۱	مولانا	مولانا شاه ولی الله مولانا
〃	۱۷	تجرح	تخریج
〃	۱۹	یخنم	بجنم
۱۲۹	۲	فی بیته	فی بیته
۱۳۰	۱۲	اندومنع	اندومنع
۱۳۸	۷	نخواهد	نخواهد
〃	۹	عاشقان	عاشقان را
۱۳۹	۱۶	فی الدنیا	فی الدنیا

تمت

فہرست کتاب اثبات الاستمداد والسماع

صفحہ	ابواب وفصول
۴	الباب الاول فی اثبات السماع وفیہ فصول
۴	فصل فی فوائد السماع
۵	فصل فی ذکر اختلاف العلماء فی اباحۃ السماع وکشف الحق فیہ
۸	فصل فی بیان دلیل اباحۃ السماع
۲۴	فصل فی بیان المواضع التی یحرم فیہا السماع لعوارض
۳۸	فی آداب السماع
۴۵	فصل فی بیان انشاء الشعر وانشادہ وذکر شعراء النبی صلی اللہ علیہ وسلم وروایۃ الشعر عنہ علیہ الصلوٰۃ والسلام

صفحہ	ابواب وفصول
۴۵	فی انشاء الشعر
۴۶	فی روایۃ الشعر عنہ صلی اللہ علیہ وسلم
۴۷	فی بیان شعراء النبی صلی اللہ علیہ وسلم وانشاء الشعر
۶۰	الباب الثانی فی اثبات الاستمداد من حضرات الاولیاء رضی اللہ عنہم فی الحیات وبعد الممات
۶۰	فی استحباب زیارۃ القبور
۶۱	فی الاستمداد من الاموات
۷۳	فی بعض حالات الخضرۃ العوثیۃ

صفحہ	ابواب وفصول
۸۲	فی آداب زیارۃ القبور
۸۴	الباب الثالث فی جواز ورد یا شیخ عبد القادر شیئاً للہ
۸۴	فی جواز نداء الاموات
۸۷	فی حقیقۃ کرامات الاولیاء
۸۹	فی بیان معنے شیئاً للہ
۹۰	فی تحقیق الغیب المطلق والغیب الاضافی
۹۳	فی اثبات ورد یا شیخ عبد القادر شیئاً للہ من وجہ الطریقت

صفحہ	ابواب وفصول
۱۱۱	الباب الرابع فی اثبات جواز عرس حضرات الاولیاء رضی اللہ عنہم وفی جواز الفاتحۃ المرسومۃ وفی زیارۃ القبور ورفع البناء علی القبر وفیہ فصول
۱۱۱	الفصل الاول فی العرس وفی دعاء الاحیاء والاموات وصدقتہم عنہم
۱۲۵	الفصل الثانی فی جواز الفاتحۃ المرسومۃ
۱۲۷	الفصل الثالث فی زیارۃ القبور
۱۳۰	الفصل الرابع فی رفع البناء علی القبر
۱۳۴	الخاتمۃ فی الشجرۃ القادریۃ واثبات تعظیم آثار شریف سرور عالم صلی اللہ علیہ وسلم مع فتوای پنجاب

تمت

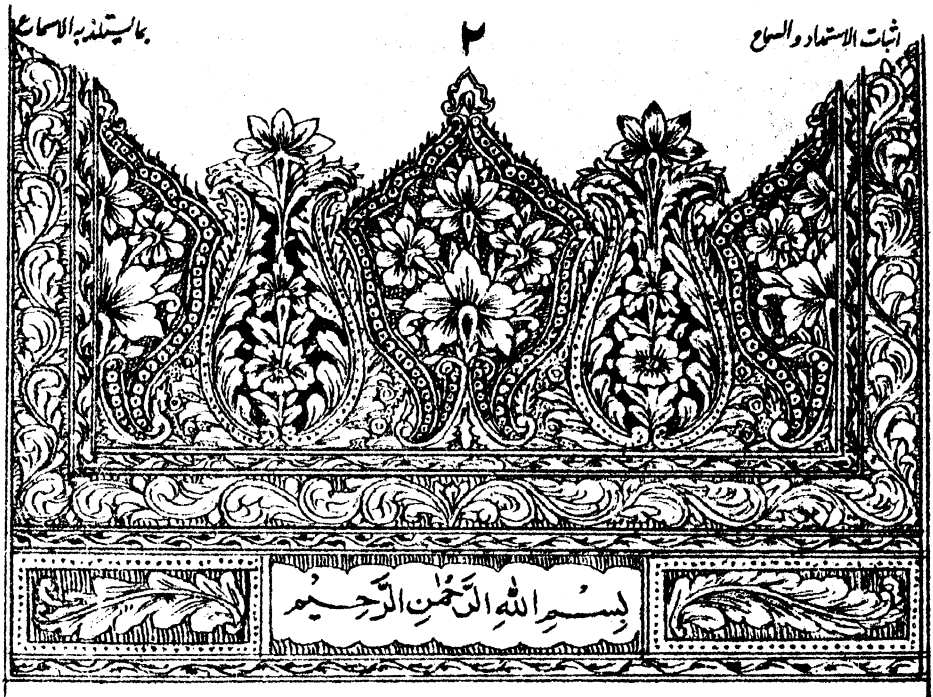
بسم اللہ الرحمن الرحیم نحمدہ ونصلی علی رسولہ الکریم

از تالیفات جامع لکمالات جناب مولوی عبید اللہ صاحب حنفی قادری سلمہ

اثبات الاستناد والاتباع بجواز التسمیۃ بالاسماء

بحسن سعی خواجہ احمد حسن صاحب بلاکمی و بیشی عبارۃ بحکم النقل کالاصل

۱۳۰۱ ہجری مطبع ردین ناواقع شہر حیدرآباد



نحمدك يا من شرح صدور الواصلين ونور قلوب العارفين فشرح شرحا ونور تنويرا وخلق فيهم تأثرا وتاثيرا فمن متاثر في وجد دائم ومن موثر في سكر قائم فثمرة وجده في التحقيق اضطراب ورقص وتصفيق وحكم سكره من حضرة الاله الميل عما سوى الله الى الله والوجد حالة هي ثمرة السماع وهو خير ما تلذذ به الاسماع فيه استشارة خفايا القلوب من سره المكروه والمحبوب ومن هنا قد كره تارة واخرى قد ابيح وندب بعدا اخرى فسبحانه ما اعظم شانه ونصلي على نبينا افضل الرسل الكرام صاحب القال والحال والمقام فقاله منبع لا قوال باسرها وحاله مجمع الاحوال من آخرها وامة امه ارفع الكل واعلى وهو مقام دنى فتدلى وهو الذي له وقت مع الله حيث قال لي مع الله وهو الذي تغنى بنغمات الاسرار فاستمع لها من استعد من الابرار قد اغلبهم واثر فيهم تاثيرا فتاثروا كما قدروا التقدير فمنهم من تحرك وطاب ومنهم من خر وذاب ومنهم من دام سكره فما افاق ومنهم من برع على

اقرانه وفاق ومن جملتهم من هو فوق الكل وغيابات الثقلين وعوث الكل فهو قد فاق
لجميع التأثيرات فصارت حالته من اتم المؤثرات فهو مؤثر اى مؤثر لم يطلق ذلك
تأثيره متأثر فيا سبحان تأثيره تصرف في الاموات فاحياهم فاموا من الفوات
وكان دين الاسلام قد خبت ناره ومحيت اثاره وانهدمت دائره وكاد
سيت فاحياه باحياء اهله فسماه ومن ثم لقب بمحيي الدين فانفقوا ترجيا لبقين
لتنالوا به حيوة ابدية وتحصلوا بقاء سرمدية وعلى اله اساطين الدين
عمد الاسلام والمسلمين واصحابه رعاة الاسلام ودعاة الانام
وتابعيهم وتبعهم باحسان الى قيام الساعة وساعة القيام خصوصا
على اكمل اولاده واقضل احفاده وهو الذى ما ناداه مناد الا اجابه
وما استغاث مستغيث الا اغاثه وقد افاض بكل من استفاض وهو استفاض
من مبدأ الفياض فشانه ارفع واعلى من كل ما ننشأ ونملا متنا عنان الكلام
من هذا المقام الى المرام اللهم ارزقنا حبه وحب من احبه
واحب اليه واحينا على الاسلام وامتنا على الايمان وارزقنا شفاعة حبيبك
بفضلك يا منان اما بعد فيقول كليب من كلاب ابواب القادرى العالى عبيد الله
بن مولانا محمد بخش الخفى القادرى غفر الله له ولوالديه ولمن احبه وتودد اليه
كه درين طرف زمان اختلال قران دعصر فساد اشر بهر گاه فرقه از ابناء زمان بعضى بعلت
نا واقفيت وبرخى بد بخلدى انانيت به نسبت بعضى مسائل بانكار پيش آمده اند وراه رود
منع سپرده على الخصوص مسئله سماع و وجد وانشاء شعر وانشاد آن استمداد از حضرات اولياء
الله تعالى رضى الله عنهم ورضوا عنه وندا بحضرت عالية غوثيه بلفظ يا شيخ عبد القادر شيئا لله
عرس حضرات اولياء رضوان الله عليهم نظر برين حسب حكم قضا شيم وفرمان واجب الايقان
حضرت مرشدى ومولائى سيدى وسندى ومولائى باكوره بستان ولايت ناطوره ديوان عنايت

سترو جو بار دلربائی تذر کو ہسار رعنائی شاہ گل شاخسار حب و ولا لالہ داغدار عشق حضرت
مولی سینہ اش گنجینۂ راز دلش ہم جای نیاز و ہم محل ناز بیان متینش شارح المتون کلام
مبینش کاشف البطون بدری کہ نورش ترقی پذیر کالہلال وسموش آفاق را از و استفادہ
برعکس حال ارشد احفاد حضرت غوث اعظم اشرف اولاد جناب قطب کرم حضرت سید
شاہ علی عبد القادر شمس القادری عرف مرشد علی القادری الحنفی البغدادے اصلاً
والمبدنی فورے مولدا المتخلص بعاصے ادام ظل ارشادہ علی الطالبین و افاض برکاتہا
علی العالمین بہ بیان مسائل مذکورہ در آمدم و ہر چند طاقت پا برداشتنی نداشتم از ان
واداد نہ دم و عجالۃ الوقت اولہ و براہین برائے اثبات آن مطالب از کتب موجودہ ایراد
کردم و اثبات الاستمداد والسماع بما یستلذ بہ الاسماع نادم نہادم و بہ چہار باب مرتب
ساختم و من اللہ التوفیق و ہو بالاعانہ حقیق و ہو حسبی و نعم الوکیل نیوالی امر العبید بلا توکیل
و الیہ مرجع والمآب و ہو اعلم بالصدق والصواب **لباب الاول فی اثبات السماع وفیہ**
فصول بدانکہ درین باب در اکثر مواضع عبارت احیاء العلوم ترجمہ کردہ آوردہ شد
و در بعضے مواضع عبارت کیمیائے سعادت و در بعضے مواضع عبارت کتاب دیگر بقدر ہم
آن ایراد کردہ شد **فصل فی فوائد السماع** بدانکہ ایزد تعالی را امریست در دل آدمی کہ
آن در ان چنان پوشیدہ است کہ آتش در آہن و سنگ و چنانکہ بزخم آہن بر سنگ آن شرار
آشکار گردد بصحرا افتد ہمچنین سماع آواز خوش موزون گوہر دل را بجنباند و در ان چیزی
پیدا آورد ولی آنکہ آدمی را در ان اختیاری باشد و سبب آن مناسبتے ست کہ گوہر آدمی را با عالم
علویست کہ آن را عالم ارواح گویند و عالم علوی عالم حسن و جمال ست و اصل حسن و جمال
تناسب ست و ہر چہ متناسب ست نمود کاریست از جمال آن عالم کہ بر جمال و حسن و تناسب کہ درین
عالم محسوس ست ہمہ پرتو جمال و حسن آنعالم ست پس آواز خوش موزون متناسب ست
ہم مشابہتے دارد از عجائب آن عالم و آن و آن سبب آگاہی در دل پیدا آرد و حرکتے و شوقے

پدید آورد که باشد که آدمی خود نداند که آن چیست و این در دلی بود که آن ساده باشد و از عشقے و شوقی که راه بآن ببرد خالی بود اما چون خالی نبود و بچیزے مشغول بود انچه بدان مشغول بود در حرکت آید چون آتشے که دم دران زند فروخته تر شود و سرکر اور دل آتش شوق حق تعالیٰ باشد سماع اورا مهم بود که آن آتش تیز تر گردد و سرکر اور دل دوستی باطل بود سماع زهر قاتل او بود و بر و حرام باشد وَقَدْ قِيلَ فِي مَعْنَاهُ اِعلم ان القلوب والسرائر خزائن الاسرار ومعادن الجواهر وقد طويت فيها جواهرها كما طويت النار في الحديد والحجر واخفيت كما اخفى الماء تحت التراب والمدر ولا سبيل الى استثارة خفاياها الا بقرع السماع ولا منفذ الى القلوب الا من دهليز الاسماع فالنغمات الموزونة المستلذة تخرج ما فيها وتظهر محاسنها او مساويها فلا يظهر من القلب عنه التحريك الا ما يحويه كما لا يترشح الاناء الا بما فيه فاسماع للقلب محك صادق ومعيار ناطق فلا يصل روح السماع اليه الا وقد تحرك فيما هو الغالب عليه انتهے

پس بدانکه سماع اول مرست و ثمره مید هد حالتے را در قلب که نامیده شود بوجد و وجد ثمره مید هد تحریک طراف را پس اگر بحرکت غیر موزونه باشد نام او اضطراب بود و اگر بحرکت موزونه بود نام وے تصفیق و رقص انتهے

فصل فی ذکر اختلاف العلماء فی اباحة السماع و کشف الحق فیه بدانکه در مسئله سماع اختلاف علماست بعضے بتحریک آن مائل شده اند و بعضے بطرف اباحت رفته و نزد قائلان باباحت وقتے اباحت محض ست و وقتے اباحت مع الاستحباب حکایت کرد قاضی ابو طیب طبری از شافعی رح و مالک رح و ابی حنیفه و سفیان رح و جماعتے از علما الفاظے را که استدلال کرده می شود بآن بر اینکه آنها تحریم و ما را اعتقاد کرده اند و گفت شافعی رح در کتاب آداب القضا که غنا لهو مکروه است و مشابه باطل و هر که استکثار کند از ان پس وی سفیه است رد کرده شود شهادت وے و مالک نهی فرموده از غنا و این مذهب سائر اهل مدینه است سوای ابراهیم بن سعد و لبود

ابو حنیفه رض نکرده میداشت غنا را و سماع غنا را از گناهان می پنداشت و همچنین سائر اهل کوفه سفیان ثوری و حماد و ابراهیم و الشعبی و غیرهم جمله این را نقل کرد ابو طیب طبری لیکن در مدارج النبوة آورده که نقل کرده اند که امام ابو حنیفه رح را همسایه بود که هر شب بر منجاست وقفی میکرد و امام گوش میداشت به تغنی او و نشنید شبی آوازه او را پس پرسید از اهل وی که چه شد امشب که شنیده نمیشود آواز وی گفتند که بیرون برآمده بود وی امشب پس گرفتند و در زندان کردند او را پس بوشید امام عمامهٔ خود را و رفت نزد امیر و شفاعت کرد او را و خلاص گردانید و پرسید امیر که نام او چیست گفتند عمر پس برآورد از زندان هر کرا نام عمر بود و گفت امام بآن مرد که باز گرد بانچه میکردی هر شب و چون گوش داشت امام ابو حنیفه بغنای او دنی نکرد او را دلالت کرد بر اباحت تغنی نزد وی و استماع وی هر شب با آن ورع و تقوی وی که داشت حمل نمی توان کرد مگر بر اباحت پس انچه وارد شده از وی بر خلاف آن حمل کرده شود بر غنای مقترن بفحش از برای جمع میان قول و فعل اینتے و نقل کرد ابو طالب مکی اباحة سماع را از جماعتے و گفت سماع کرد از میان صحابه عبد الله بن جعفر و ابن زبیر و مغیرة بن شعب و معاویه و غیرهم و گفت بتحقیق کرد این را یعنے سماع را اکثر ان از سلف صالح که عبارت است از صحابه و تابعین و گفت همیشه بودند حجازیان نزد یک مادر که مے شنیدند سماع را و در افضل ایام سنة و آن ایام معدودات است که امر فرمود خدای تعالے بندگان خود را در ان ایام بذکر خود مثل ایام تشریق و همیشه بودند اهل مدینه مثل اهل مکه سوا ظبت کنندگان بر سماع تا این زمان ما و گفت گفته شد ابو الحسن بن سالم را چگونه انکار میکنی سماع را و بتحقیق بودند جنید و سرے سقطے و ذو النون که استماع میکردند گفت چگونه انکار کنم سماع را و حال اینکه جائز داشت و شنید آن را آنکه او خیر است از من پس بتحقیق بود عبد الله بن جعفر طیار سماع میکرد و جز این نیست که انکار کرد لهو و لعب را در سماع بود ابو الخیر العسقلانی الاسود از اولیا سماع میکرد و حزن میکرد در حیرتی افتاد

وقت سماع و تصنیف کردہ دران کتابے را و رد کردہ دران کتاب بر منکرین سماع و ہمچنین
جماعتے از ایشان تصنیف کردند و رد بر منکرین آن و حکایت کردہ شد از بعضے شیوخ
کہ گفت دیدم ابو العباس خضر را علیہ السلام پس گفتم دیراچہ میگوئی درین سماع کہ اختلاف کردند
در وی اصحاب ما گفت آن صفو زلال است کہ ثابت نمی ماند مگر اقدام علما و حکایت
کردہ شد از ممتاد الدینوری کہ گفت دیدم نبی را صلے اللہ علیہ وسلم در منام پس گفتم
یا رسول اللہ آیا انکار میفرمائی ازین سماع چیزے را گفت انکار نمیکنم از ان چیزے را
لکن بگو ایشان را کہ شروع نمایند قبل آن بقرآن و ختم کنند بعد آن بقرآن و حکایت کردہ شد
از طاہر بن بلال الہمدانی الوراق و بود از اہل علم کہ گفت بودم من معتکف بجامع جدہ و ریا
یعنے کہ واقع است بر لب دریا پس دیدم روزے طائفہ را کہ میگفتند بجانبے از مسجد قولی
را و استماع می نمودند پس انکار کردم من این را بدل خود و گفتم در خانہ ہای خدا
میگویند شعر را گفت پس دیدم نبی را صلی اللہ علیہ وسلم در آن شب و وے صلے اللہ علیہ
وسلم نشنیدہ بود در آن طرف مسجد و بہ پہلوے آنحضرت ابو بکر صدیق رضہ و دران وقت
ابو بکر صدیق رضے اللہ عنہ میگفت چیزے از قول و نبی صلے اللہ علیہ وسلم استماع میفرمود
و می نہاد دست مبارک خود بر سینہ خود مانند کسے کہ بوجد آید ازان پس گفتم در نفس خود اگر
نبود مرا کہ انکار کنم بر آن جماعہ کہ بودند کہ استماع میکردند و این رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
استماع میفرماید و ابو بکر را میگوید پس التفات فرمود بطرف من رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
و گفت ہذا حق یا گفت حق من حق من شک میکنم دران و گفت جنید نزول میکند
رحمت بر ین طائفہ در سہ موضع وقت خورد و نوش زیرا کہ ایشان نمے خورند مگر از فاقہ
و وقت مذاکرۂ زیرا چہ ایشان تکلم نمے کنند مگر در مقامات صدیقان و وقت سماع
زیرا کہ سماع میکنند با وجد و حاضر نمے آیند حق را و حکایت کردہ شد از جریج کہ بود
وے خصومت بیداد در سماع پس گفتہ شد وے را یا آوردہ شود این را روز قیامت

در جملہ حسنات تو یا سیآت تو گفت نہ در حسنات ونہ در سیآت زیرا کہ این سبیہ است بالغو
و گفت خدا تعالیٰ لَا یُؤَاخِذُکُمُ اللّٰہُ بِاللَّغْوِ فِیْ اَیْمَانِکُمْ این آن ست کہ نقل کردہ شد
از اقاویل و ہر کہ طلب کند حق را در تقلید پس ہر گاہ استقصا کند متعارض شود نزد
وے این اقاویل پس باقی می ماند متحیر و مائل بطرف بعضے اقاویل بتشہی و تمامۂ این قصور
است بلکہ سزاوار ست کہ طلب کند حق را بطریق آن و آن حاصل است از بحث کردن
از مدارک خطر و اباحت چنانچہ قریب ذکر میکنم آنرا انتہے **فصل فی بیان دلیل**
اباحۃ السماع بدانکہ نص و قیاس جمیعا دلالت میکند بر اباحت سماع لیکن قیاس
پس آن این ست کہ غنا مجتمع شدہ است در وے معانی ہا باید کہ بحث کردہ شود از
افراد آن سپس از مجموع آن پس بدرستیکہ در دست سماع صوت طیب موزون مفہوم
المعنے محرک القلب پس وصف عام این ست کہ وی صوت طیب ست بعد ازاں طیب
منقسم است بطرف موزون و غیر موزون و موزون منقسم ست بسوی مفہوم المعنے
مثل اشعار و غیر مفہوم المعنے مثل اصوات جمادات و سائر حیوانات لیکن سماع صوت
طیب باین حیثیت کہ طیب ست نباید کہ حرام شود بلکہ آن حلال ست بنص و قیاس
لیکن قیاس پس آن این ست کہ وے راجع ست بسوئے تلذذ حاسہ سمع باد راک
انچہ مخصوص است بآن و مر انسان را عقل و حواس پنجگانہ است و ہر حاسہ را ادراک است
و در مدرکات آن حاسۂ چیز نیست کہ لذیذ مے پندارد آن را پس لذت نظر در مبصرات
جمیلہ است مثل خضرہ و آب جاری و وجہ حسن و بالجملہ سائر الوان جمیلہ و این در
قابلۂ آن ست کہ مکروہ مے داند آن را از الوان کدرۂ قبیحہ و لذت شم در رائحہ
طیبہ است و آن در مقابلۂ بدبو ہائے مستکرہ است و لذت ذوق در طعوم لذیذہ است
مثل حلاوت و حموضۃ و آن در مقابلۂ مرارۃ کریہۃ الطعم ست و لذت لمس در
لین و نعومۃ و ملاسہ است و آن بمقابلۂ خشونۃ و ضراست ست و لذت عقل در علم

وسعرفت ست وآن بمقابلهٔ جهل و بلادت است پس همچنین اصوات مدرکه بسمع منقسم ست بسوی مستلذه مثل صوت عنادل و مزامیر و مستکرهه مثل آواز حمیر وغیره پس ظاهر ترست قیاس این حاسه ولذت آن بر سائر حواس ولذات آنها ولیکن نص پس دلالت میکند بر اباحت سماع صوت حسن مثل نهادن خدا یتعالی بر بندگان خود بآن زیراکه فرمود خدا یتعالی یَزِیدُ فِی الْخَلْقِ مَا یَشَاءُ پس گفته شد آن صوت حسن است و در حدیث آمده مَا بَعَثَ اللّٰهُ نَبِیًّا اِلَّا حَسَنَ الصَّوْتِ وفرمود صلی الله علیه وسلم لَلّٰهُ اَشَدُّ اِذْنًا لِلرَّجُلِ الْحَسَنِ الصَّوْتِ بِالْقُرْاٰنِ مِنْ صَاحِبِ الْقَیْنَةِ لِقَیْنَتِهٖ وَالْقَیْنَةُ الْاَمَةُ الْمُغَنِّیَةُ ودر حدیث در محل مدح داود علیه السلام آمده اَنَّهٗ کَانَ حَسَنَ الصَّوْتِ فِی النِّیَاحَةِ عَلٰی نَفْسِهٖ وَفِیْ تِلَاوَةِ الزَّبُوْرِ حَتّٰی کَانَ یَجْتَمِعُ الْاِنْسُ وَالْجِنُّ وَالْوَحْشُ وَالطَّیْرُ لِسَمَاعِ صَوْتِهٖ وَکَانَ یُحْمَلُ مِنْ مَجْلِسِهٖ اَرْبَعُمِائَةِ جَنَازَةٍ وَمَا یَقْرُبُ مِنْهَا فِی الْاَوْقَاتِ وفرمود صلی الله علیه وسلم در مدح ابو موسی الاشعری لَقَدْ اُعْطِیَ مِزْمَارًا مِنْ مَزَامِیْرِ اٰلِ دَاوُدَ وقول و یتعالی اِنَّ اَنْکَرَ الْاَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِیْرِ دلالت میکند بمفهوم آن بر مدح صوت حسن و اگر گفته شود جزین نیست که مباح کرده شد این را یعنی صوت حسن را بشرط اینکه در قرآن بود گوئیم هر آینه لازم می آید ازان اینکه حرام شود سماع صوت عندلیب زیراچه آن از قرآن نیست و هرگاه جائز شد سماع صوت غفل بی معنی پس چرا جائز نشود سماع صوتی که فهمیده می شود ازان حکمت و معنی های صحیحه وَاِنَّ مِنَ الشِّعْرِ لَحِکْمَةً پس این نظر ست در صوت بحیثیت اینکه طیب و حسن است و درجهٔ ثانیه است نظر در صوت طیب موزون زیراکه وزن او را حسن ست پس بسا صوت حسن خارج است از وزن و بسا صوت موزون غیر مستطاب ست و اصوات موزونه باعتبار مخرجهای خود سه قسم ست زیراچه آن اصوات یا خارج شود از جماد مثل صوت مزامیر و اوتار و ضرب قضیب و طبل وغیره و یا خارج شود از جنبهٔ حیوان و آن حیوان یا انسان است

ویا غیر آن مثل صورت بلبلها و قمری ها و صاحبان سجع از طیور پس آن اصوات با وصف
طیبت آن موزونه و متناسبة المطالع والمقاطع است پس ازین جهت لذیذ پسند افتاده
میشود سماع آن را و اصل در اصوات حناجر حیوانات است و جزین نیست که وضع
کرده شد مزامیر بر صورت حناجر و این تشبیه است مر صنعت را با خلقت و نیست
شئے از ان که توصل کردند اهل صناعات بصناعت خود ها بسوی تصویر آن مگر اینکه
مراد راست مثالے در خلقت که اختیار کرد خدا یتعالے اختراع آن را پس سماع
این اصوات مستحیل است که حرام شود بجهت بودن آن طیبه با موزونه پس نیست
رونده بطرف تحریم سماع صوت عندلیب و سائر طیور و فرقے نیست درمیان
حنجره و حنجره و نه درمیان جماد و حیوان پس باید که قیاس کرده شود بر صوت
عندلیب اصوات خارجه را از سائر اجسام باختیار آدمے مثل صوفے که خارج میشود
از خلق آدمے یا از قضیب و طبل و دف و غیره و استثنا کرده نشود از ان مگر ملاهی واوتار
و مزامیر که وارد شد شرع بمنع از انها نه برای آلت آن زیرا که اگر منع برای آلت بود هر آینه
قیاس کرده مے شد بر وی جمله ما یتلذذ به الانسان را لکن حرام کرده شد خمر ها و مقتضے
شد حرص آدمیان بآن مبالغه را در باز داشتن از ان تا انیکه منتهے شد امر در ابتدا
بشکستن خمها پس حرام کرده شد باوے انچه از شعار اهل شرب است و آن اوتار و
مزامیر است پس این اشیا حرام کرده شد بتبعیت تحریم خمر برای علتها یکے آنکه این
اشیا میخواند بسوے شرب خمر زیرا که لذتیکه حاصل است از ان عام نخشید دیگر مخمر و بمثل این
علت حرام کرده شد قلیل خمر دوم آنکه این اشیا در حق قریب العهد بشرب خمر یا مردمانے
مجالس انس را بشرب پس این اشیا سبب ذکر یعنے یاد دهانیدن است و ذکر منتج باعث
شوق است و انبعاث شوق و قتیکه قوت یابد پس وے سبب اقدام است سوم اینکه اجتماع بران اشیا
هر گاه از عادات اهل فسق بوده پس منع کرده شد از تشبه بآنها زیرا چه من تشبه بقوم فهو منهم و بین علت میگوئیم

بترک سنت وقتیکه شعار بود اهل بدعت را بخوف تشبه بآنها پس بحجت این معانیها حرام کردند
مضمار عراقست واو تار جملهٔ آن مثل عود و چنگ و رباب و بربط وغیره وماسوای این اشیا
پس نیست در معنی آن مثل شاهین و غاة و حجیج و شاهین طبالان و مثل طبل و قضیب و برآلهٔ
که استخراج کرده میشود از ان صوت مستطاب موزون سوای آنچه عادت کرده اند مرا
اهل شر بنیرا که جملهٔ آن نه تعلقی میدارد بخمر و نه یاد میدهاند آن او نه تشویق میکنند بسوی آن
و نه واجب میکنند تشبه را باصحاب آن پس نگردید در معنی آن پس باقی ماند بر اصل اباحت قیاساً
بر اصوات طیور وغیره بل میگوییم سماع او تار از شخصی که میزند آنرا بر غیر وزن متناسب مستلذ
نیز حرام است واز اینجا ظاهر شد انیکه نیست علت در تحریم آن اشیاء مجرد لذت وطیب بلکه
قیاس تحلیل طیبات است کل آن مگر آنچه در تحلیل وی فساد است فرمود الله تعالی قُلْ
مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ
پس این اصوات حرام نکرده شد بحیثیت اینکه اصوات موزونه است وجزین نیست که
حرام کرده شد بعارض دیگر چنانچه قریب می آید بیان عوارض محرمه در رتبهٔ ثالثه موزون مفهوم
وآن شعر است و آن خارج نمی شود مگر از حنجرهٔ انسان پس یقین کرده میشود باباحت آن نیرا که ذیاً
نشد مگر بودن او مفهوم وکلام مفهوم حرام نیست وصوت طیب موزون غیر حرام است پس
هرگاه حرام نشد احاد از کجا حرام شود مجموع هان نظر کرده شود در آنچه فهمیده میشود از ان
پس اگر باشد در ان امر محظور ممنوع حرام کرده شود نثر آن ونظم آن وحرام کرده شود تلصیوت
بآن برابر است که با لحان باشد یا نباشد وحق درین باب چیزی است که گفت آنرا استاذ ما رحمه الله زیرا که گفت
اَلشِّعْرُ كَلَامٌ فَحَسَنُهُ حَسَنٌ وَقَبِيحُهُ قَبِيحٌ وهرگاه جائز شد خواندن شعر بغیر صوت والحان جائز شد
خواندن آن بالحان زیرا که افراد مباحات هرگاه مجتمع شود میشود آن مجموع مباح و وقتیکه منضم شود مباحی
بامباحی دیگر حرام نمیشود دگر وقتیکه متضمن بود مجموع محظوری را که متضمن نبود آنرا احاد و نیست هیچ محظوری
درینجا وچگونه انکار کرده شود انشاد شعر را وبتحقیق انشاد کرده شد پیش رسول الله صلی الله علیه وسلم

وفرمود علیه السلام اِنَّ مِنَ الشِّعْرِ لَحِکْمَةً وانشاد کرد عائشه رضی الله عنها + شعر +
ذهب الذین یعاش فی اکنافهم + وبقیت فی خلف کجلد الاجرب وروایت
کرده شد در صحیح بخاری و صحیح مسلم از عائشه رضا که گفت لَمَّا قَدِمَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صلی الله
علیه وسلم الْمَدِیْنَةَ وُعِكَ اَبُوْبَكْرٍ وَبِلَالٌ وَكَانَ بِهَا وَبَاءٌ فَقُلْتُ یَا اَبَتِ
كَیْفَ تَجِدُكَ وَیَا بِلَالُ كَیْفَ تَجِدُكَ فَكَانَ اَبُوبَكْرٍ رضی الله عنه اذا اخذته
الحمی یقول شعر كل امرئ مصبح فی اهله + والموت ادنی من شراك نعله
وكان بلال اذا اقلعت عنه الحمی یرفع عقیرته ویقول قطعه الا لیت
شعری هل ابیتن لیلة + بواد وحولی اذخر جلیل + وهل ارد ن یوما
میاه مجنة + وهل یبد ن شامة وطفیل + گفت عائشه رضا پس خبر دادم ازین رسول
الله را صلی الله علیه وسلم پس فرمود اَللّٰهُمَّ حَبِّبْ اِلَیْنَا الْمَدِیْنَةَ كَحُبِّنَا مَكَّةَ اَوْ اَشَدَّ
وتحقیق بود در رسول الله صلی الله علیه وسلم نقل منبر فرمود خشت را باقوم در بنای مسجد
در حالیکه وی میگفت هٰذِی الْحِمَالُ لَا حِمَالُ خَیْبَرَ + هٰذَا اَبَرُّ رَبَّنَا وَاَطْهَرُ + وایضا
فرمود صلی الله علیه وسلم مرتبه دیگر اَللّٰهُمَّ اِنَّ الْعَیْشَ عَیْشُ الْاٰخِرَه فَارْحَمِ الْاَنْصَارَ وَالْمُهَاجِرَه
واین در صحیحین مذکور است وبود نبی صلی الله علیه وسلم می نهاد برای حسان منبری در مسجد
می ایستاد حسان بران منبر و مفاخرت میکرد از رسول الله صلی الله علیه وسلم یا مخاصمت میکرد
ومیفرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم اِنَّ اللّٰهَ یُؤَیِّدُ حَسَّانَ بِرُوْحِ الْقُدُسِ مَا نَافَحَ اَوْ فَاخَرَ
عَنْ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ وقتیکه انشاد کرد نابغه شعر خود را پیش
رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود مر اورا لَا یَفْضُضِ اللّٰهُ فَاكَ وگفت عائشه رضی الله
عنها بودند اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم باهم میخواندند نزدیک وی اشعار و وی
تبسم میفرمود وروایت کرده شد از عمرو بن الشرید از اب وی که گفت اَنْشَدْتُ رَسُوْلَ اللّٰهِ
صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ مِائَةَ قَافِیَةٍ مِنْ قَوْلِ اُمَیَّةَ بْنِ اَبِی الصَّلْتِ كُلَّمَا قُلْتُ لَكَ یَقُوْلُ

هیئة هیئة ثم قال وان کان فی شعره لیسلم درجه رابعه نظر در آن بحیثیت اینکه
آن محرک قلب ست و برانگیخته کننده است چیزیرا که آن غالب ست بر قلب پس
میگویم مر خدا تعالی را سر لیست در مناسبت نغمات موزونه مر ارواح را حتی که آن نغمات
هر آئینه تاثیر میکنند در ارواح تاثیر کردنی عجیب پس از جملهٔ اصوات صوتی ست که خوش
میگرداند و صوتی است که غمگین میسازد و صوتی است که میخواباند و صوتی ست که میخنداند
و بطرب می آرد و صوتی ست که استخراج میکند از اعضا حرکات را بر وزن آن از دست و پا و سر
و ظن کردن نباید که آن از فهمیدن معانی شعر ست بلکه آن جاریست در او تا حتی که گفته شد
من لم یحرکه الربیع وازهارة والعود واوتاره فهو فاسد المزاج لیس له علاج
و چگونه بود آن از فهم معنی و حال اینکه تاثیر آن مشاهد ست در صبی در مهد آن زیرا که ساکت
می نماید او را صوت طیب از گریهٔ او و میگرداند نفس ویرا از انچه میگریاند او را بسوی اصغاء
آن و جمل با وصف بلادة طبع آن متاثر میشود از حدی چنان تاثری که خفیف می پندارد باو
احمال ثقیله را و قصیر میداند بقوت نشاط خود در سماع آن مسافات طویله را و بعث میشود
در او از نشاط انچه بسکر می آرد او را و سوله میگرداند پس مبنی ویرا وقتیکه طول شود بر و باو یه یاد در گیرد
ویرا از نخش و ملال زیر محامل و احمال هرگاه بشنود منادی حدی را در از میکند گردن خود را و اصغا
میکند بسوی محدی کننده در حالیکه بردارنده است گوشهای خود را و سرعت میکند بسیر خود
حتی که میجنبد بروی احمال او و محامل او و بسا اوقات تلف میشود نفس او از شدت سیر
و گرانی بار و حال اینکه وی شعور ندارد باآن بجهت نشاط خود و هرگاه نظر کرده شد در سماع
باعتبار تاثیر آن در قلب ها جائز نیست که حکم کرده شود بر و مطلقا باباحت و نه بتحریم بلکه این
مختلف میشود باحوال و اشخاص و اختلاف طرق نغمات پس حکم آن حکم ما فی القلب ست
گفت ابو سلیمان سماع نیاورد در قلب انچه نیست در وی لکن بجنباند آنرا که در وست پس
ترنم بکلمات مسجعه موزونه عادت کرده میشود در چند موضع بجهت اغراض مخصوصه که ارتباط می یابد

بآن اثر ہا در قلب وآن ہفت موضع است اوّل غنا رحاجیان کہ ایشان اولاً دور میکنند بشبہ
باطبل وشاہین وغنا وآن مباح است زیرا چہ آن اشعار لیست کہ نظم کردہ شدہ در وصف
کعبہ ومقام وحطیم وزمزم وسائر مشاعر ووصف بادیہ وغیرہ واثر آن تہیج وشوق است بسوے
حج بیت اللہ تعالے واشتعال ہران آن اگر بود در آنجا شوقے حاصل یا استثارۃ شوق واجتلاب
آن اگر نبود شوقے حاصل وہرگاہ بودہ است حج قربۃ وشوق بطرف آن محمود ست تشویق بسوے
آن بکل مایشوق محمود ست وچنانچہ جائز است مر واعظ را اینکہ نظم کند کلام را در وعظ در نیت وہدایت را
بسجع وشوق دہاند مردمان را بسوی حج بوصف بیت ومشاعر ووصف ثواب بر آن جائز است
این مر غیر او را بر نظم شعر زیرا کہ وزن وقتیکہ مضاف شود بسوی سجع میشود کلام اوقع در قلب
پس وقتیکہ اضافت کردہ شود بطرف آن صوت طیب ونغمات موزونہ زیادہ شود وقع او
پس ہرگاہ اضافت کردہ شود بسوے آن طبل وشاہین وحرکات ایقاع زیادہ شود تاثیر وجملہ
این جائز است مادامیکہ داخل نشود در وہم امیر داوتار کہ از شعار اشرار است ہان اگر قصد
کند بآن تشویق کسے کہ جائز نبود مراورا خروج بطرف حج مثل کسے کہ ساقط کرد فرض را از نفس خود
واذن نداد وبیاپیرو وباد در خروج پس آن شخص حرام است بروے خروج پس حرام شود تشویق او
بحج بواسطہ سماع وہر کلامی کہ شوق دہاند بطرف خروج زیرا کہ تشویق بطرف حرام حرام است وہمچنین اگر
طریق غیر آمنہ وہلاک غالب بود جائز نبود تحریک قلوب ومعالجت آن بتشویق موضع ثانی آنچہ عادت
کردہ اند غازیان جہت تحریص مردمان بسوی غزوہ واین نیز مباح است چنانچہ بر آحاد حج
لیکن باید کہ مخالفت کند اشعار وطرق الحان ایشان اشعار حاج وطرق الحان آنہا را زیرا کہ
غرض ومقصود این دو فریق باہم مخالف است واین مباح است در وقتیکہ در آن وقت غزو
مباح است ومندوب است در وقتیکہ در آن وقت غزوہ مستحب است لیکن در حق شخصے
کہ جائز است مراورا خروج بطرف غزوہ موضع ثالث رجزیات کہ استعمال کند آنرا اشجعان
در وقت لقاء وغرض از ان تشجیع نفس وانتصاب است وتحریک نشاط در آنہا برائے اقدام در آن

تمدح است بشجاعت وغلبہ و این ہر گاہ کہ بود بلفظ لطیف وصوت طیب واقع شود در نفس
واین مباح است در ہر قتال مباح ومندوب است در ہر قتال مندوب ومخطور است در
قتال مسلمانان اہل ذمہ وہر قتال مخطور زیرا کہ تحریک وداعے الے المخظور مخطور است و این
منقول است از شجعان صحابہ رض مثل علی وخالد رض وغیرہما موضع رابع اصوات نیاحہ ونغمات
آن وتاثیر آن در تہیج حزن وبکا وملائمت کابۃ است وحزن دو قسم است محمود ومذموم حزن
مذموم مثل حزن بر چیزیست کہ فوت شدہ فرمود خدا تعالے لکیلا تاسوا علے مافاتکم وحزن بر اموات
ازین قبیل است زیرا کہ آن نارضا مندے است مر قضاء خدا تعالے را وتاسف است بر چیزیکہ او را
تدارک نیست پس این حزن ہر گاہ مذموم است تحریک آن بنیاحہ ہم مذموم است واز ینجا
وارد شدہ نہے صریح در نیاحہ اما حزن محمود حزن انسان است بر تقصیرے در امر دین خود و
گریۂ او بر خطاہاے خود وبکاء وبتاکے وحزن وتحازن بر آن محمود است وبر آن محمول است
گریۂ آدم علم وتحریک این حزن وتقویت آن محمود است زیرا کہ آن بر انگیختہ میکند بر تشمیر برائے
تدارک واز ین جہت بود نیاحہ داؤد علم محمود زیرا کہ بود آن نیاحہ مع دوام حزن وطول بکا
بسبب خطایاء ذنوب پس بدرستیکہ بود علیہ السلام حزن میکرد وبحزن مے آورد ومیگریست
ومیگریانید حتے کہ برداشتہ میشد جنازہ ہا از مجلس نیاحہ او وبود کہ میکرد این را بالفاظ خود
والحان خود واین محمود است زیرا کہ مفضے الے المحمود محمود است وبنا بریں حرام نشود بر واعظ
طیب الصوت اینکہ بخواند بر منبر بالحان خود اشعار را کہ محزنہ دمرققہ قلب است وحرام نشود
اینکہ بکا وبتاکے نماید تا کہ توصل کند بآن بسوے تنکیہ غیر خود واثارت حزن آن موضع خامس
سماع در اوقات سرور براے تاکید سرور وتہیج آن وآن مباح است اگر آن
سرور مباح بود مثل غناء در ایام عید ودر عرس ووقت قدوم غائب ووقت ولیمہ وعقیقہ
ووقت ولادت مولود ووقت ختان آن ووقت حفظ وے قرآن

قرآن عزیز را و جملهٔ این مباح است جهت اظهار سرور بآن و وجه جواز آن این است
که بعضی از الحانات برانگیخته میکند فرح و سرور و طرب را پس هر انچه جائز است سرور بآن
جائز است اشارة سرور دران و دلالت میکند برین از نقل انشاد زنان بر سطوح باذ
والحان وقت قدوم رسول الله صلی الله علیه وسلم نظم طَلَعَ الْبَدْرُ عَلَيْنَا مِنْ
ثَنِيَّاتِ الْوَدَاعِ ۔ وَجَبَ الشُّكْرُ عَلَيْنَا مَا دَعَا لِلّٰهِ دَاعٍ پس این اظهار سرور است
برای قدوم آن صلی الله علیه وسلم و این سرور محمود است پس اظهار آن بشعر و نغمات
و رقص و حرکات نیز محمود است پس بتحقیق نقل کرده شد از جماعتی از صحابه رضه که آنها
حجل کردند در سروری که رسید ایشان را چنانچه قریب می آید در احکام رقص و این جائز
است در قدوم هر قادم که جائز است فرح بآن و در هر سبب مباح از اسباب سرور
و دلالت میکند برین انچه روایت کرده شد در صحیحین از عائشه رضه گفت لَقَدْ رَأَيْتُ النَّبِيَّ
صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَسْتُرُنِي بِرِدَائِهِ وَإِذَا أَنْظُرُ إِلَى الْحَبَشَةِ يَلْعَبُونَ فِي الْمَسْجِدِ
حَتَّى أَكُونَ أَنَا الَّذِي أَسْأَمُهُ فَاقْدُرُوا قَدْرَ الْجَارِيَةِ الْحَدِيثَةِ السِّنِّ الْحَرِيصَةِ
عَلَى اللَّهْوِ إِشَارَةٌ إِلَى طُولِ مُدَّةٍ وُقُوفِهَا و در روایت کرد بخاری و مسلم نیز در صحیحین خود
حدیث عقیل را از زهری از عروه از عائشه رضه إِنَّ أَبَا بَكْرٍ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ دَخَلَ عَلَيْهَا
وَعِنْدَهَا جَارِيَتَانِ فِي أَيَّامِ مِنًى تُدَفِّفَانِ وَتَضْرِبَانِ وَالنَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
مُتَغَشٍّ بِثَوْبِهِ فَانْتَهَرَهُمَا أَبُو بَكْرٍ رضه فَكَشَفَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنْ
وَجْهِهِ وَقَالَ دَعْهُمَا يَا أَبَا بَكْرٍ فَإِنَّهَا أَيَّامُ عِيدٍ وگفت عائشه رضه رَأَيْتُ النَّبِيَّ
صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَسْتُرُنِي بِرِدَائِهِ وَأَنَا أَنْظُرُ إِلَى الْحَبَشَةِ وَهُمْ يَلْعَبُونَ
فِي الْمَسْجِدِ فَزَجَرَهُمْ عُمَرُ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دَعْهُمْ
يَا بَنِي أَرْفِدَةَ يَعْنِي مِنَ الْأَمْنِ و در حدیث عمرو بن حارث از ابن شهاب مثل آن
و دران حدیث لفظ تغنیان و تضربان واقع است و در حدیث ابو ظاهر از ابن وهب

وَاللّٰهِ لَقَدْ رَأَيْتُ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُوْمُ عَلٰى بَابِ حُجْرَتِيْ وَالْحَبَشَةُ يَلْعَبُوْنَ بِحِرَابِهِمْ فِيْ مَسْجِدِ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَهُوَ يَسْتُرُنِيْ بِرِدَائِهِ لِيْ أَنْظُرَ إِلٰى لَعِبِهِمْ ثُمَّ يَقُوْمُ مِنْ أَجْلِيْ حَتّٰى أَكُوْنَ أَنَا الَّذِيْ أَنْصَرِفُ در روایت کرده شد از عائشه رضی الله عنها که گفت كُنْتُ أَلْعَبُ بِالْبَنَاتِ عِنْدَ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفت وَكَانَ يَأْتِيْنِيْ صَوَاحِبُ لِيْ فَكُنَّ يَنْقَمِعْنَ مِنْ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَكَانَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُسَرِّبُهُنَّ إِلَيَّ فَيَلْعَبْنَ مَعِيْ و در روایتی اَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ لَهَا يَوْمًا مَا هٰذَا أَقَالَتْ بَنَاتِيْ قَالَ فَمَا هٰذَا الَّذِيْ أَرٰى فِيْ وَسْطِهِنَّ قَالَتْ فَرَسٌ قَالَ مَا هٰذَا الَّذِيْ عَلَيْهِ قَالَتْ جَنَاحَانِ قَالَ فَرَسٌ لَهُ جَنَاحَانِ قَالَتْ أَوَمَا سَمِعْتَ أَنَّهُ كَانَ لِسُلَيْمَانَ بْنِ دَاوٗدَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ خَيْلٌ لَهَا أَجْنِحَةٌ قَالَتْ فَضَحِكَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَتّٰى بَدَتْ نَوَاجِذُهُ و حدیث محمول ست نزد ما بر عادت صبیان و اتخاذ صورت از خرف و رقاع بغیر تکمیل صورت آن بدلیل آنچه روایت کرده شد در بعضی روایات که اَنَّ الْفَرَسَ كَانَ لَهُ جَنَاحَانِ من رُقَعٍ و گفت عائشه رضی الله عنها دَخَلَ عَلَيَّ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَعِنْدِيْ جَارِيَتَانِ تُغَنِّيَانِ بِغِنَاءِ بُعَاثٍ فَاضْطَجَعَ عَلَى الْفِرَاشِ وَحَوَّلَ وَجْهَهُ فَدَخَلَ أَبُوْ بَكْرٍ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ فَانْتَهَرَنِيْ وَقَالَ مِزْمَارُ الشَّيْطَانِ عِنْدَ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَأَقْبَلَ عَلَيْهِ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَقَالَ دَعْهُمَا فَلَمَّا غَفَلَ غَمَزْتُهُمَا فَخَرَجَتَا وَكَانَ يَوْمَ عِيْدٍ يَلْعَبُ فِيْهِ السُّوْدَانُ بِالدَّرَقِ وَالْحِرَابِ فَإِمَّا سَأَلْتُ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَإِمَّا قَالَ تَشْتَهِيْنَ تَنْظُرِيْنَ فَقُلْتُ نَعَمْ فَأَقَامَنِيْ وَرَاءَهُ وَخَدِّيْ عَلٰى خَدِّهِ وَيَقُوْلُ دُوْنَكُمْ يَا بَنِيْ أَرْفِدَةَ حَتّٰى إِذَا مَلِلْتُ قَالَ حَسْبُكِ قُلْتُ نَعَمْ قَالَ فَاذْهَبِيْ و در صحیح مسلم وَضَعْتُ رَأْسِيْ عَلٰى مَنْكِبِهِ فَجَعَلْتُ أَنْظُرُ إِلٰى لَعِبِهِمْ حَتّٰى كُنْتُ أَنَا الَّذِيْ انْصَرَفْتُ پس این احادیث کل آن در صحیحین است و آن نص صریح است در بن که غنا و لعب حرام نیست و دران دلالت ست بر انواع از رخصتها اول لعب و پوشیده نیست عادت حبشه در رقص و لعب دوم فعل آن در مسجد سوم قولی دے

صلی اللہ علیہ وسلم دونگم یا بنی ارفدہ وایں امر ست بلعب والتماس ست برائی آں پس چگونہ ثابت شود حرمت آں چہارم منع فرمودن
وی صلی اللہ علیہ وسلم مر ابوبکر و عمر را رضی اللہ عنہما از انکار و تغییر و تعلیل آں بانکہ آں یوم عید ست یعنی آں وقت سرور و ایں از اسباب سرور ست
پنجم ایستادن وی صلی اللہ علیہ وسلم زمان در زمان بر در مشاہدہ آں و سماع آں از پس ستر عائشہ رضی اللہ عنہا و دراں لیل بر بنکہ حسن خلق در
طیبہ و ایمانی زنان و صبیان مشاہدہ لعب احسن ست از خشونت نہ بدہ و خشونت عیش و بازماندن و بازداشتن از آں ششم قول وی صلی اللہ علیہ وسلم
ابتداء عمر عائشہ رضی اللہ عنہا الشتہین ان تنظری و نبود آں از اضطرار بطرف مساعدت اہل از روی خوف از غضب یا وحشت زیرا کہ
التماس وقتیکہ سابق بود بسا اوقات رو سبب وحشت میگردد و آں نمی دست پس مقدم کردہ شود محذوری بر محذور دیگر لیکن ابتدای
سوال پس حاجت نیست و ایں ہفتم رخصت در غنا و ضرب دف از جاریتین با انکہ تشبیہ کردہ شد آں بمزمار شیطان و دراں بیان
ایں ست کہ مزمار محرم غیر دایست ہشتم انکہ صوت جاریتین قرع سمع وی صلی اللہ علیہ وسلم میکرد در حالیکہ بر پہلو افتادہ بود و اگر
گدامی حاضر کردہ شدی باو تا در آینہ جائز نمی داشت جلوس او انجا حتی کہ صوت او تا قرع سمع وی کند پس ایں دلالت میکند بر آنکہ
صوت زنان غیر محرم مثل تحریم صوت مزامیر بلکہ حرام کردہ شود مگر وقت خوف فتنہ پس ایں مقالیس و نصوص دلالت میکند بر اباحت غنا و رقص
و ضرب دف و لعب حبش و حراب و نظر بسوی رقص حبشہ و زفوج و او قات سرور کل آں از روی قیاس یوم عید زیرا کہ آں وقت سرور ست و در
معنی آں یوم عرس و ولیمہ و عقیقہ و ختان یوم قدوم از سفر و سائر اسباب فرح و آں جملہ آنچہ جائز بود بسبب آں فرح از روی
شرع و جائز ست فرح بزیارت اخوان و لقای آنہا و اجتماع آنہا در موضع واحد بر طعام پس آں نیز منظنہ سماع ست
و در تفسیر احمدی باز عوارف آوردہ قال اخبرنا ابو ذرعۃ طاہر عن والدہ ابی فضل الحافظ المقدسی قال اخبرنا
ابو منصور محمد بن عبد الملک المظفری السرخسی قال اخبرنا ابو علی فضل بن منصور بن نصر الکاغذی
السمرقندی اجازۃ قال حدثنا الہیثم بن کلیب قال حدثنا ابو بکر عمار بن اسحاق قال قال حدثنا سعد بن
عامر عن شعبۃ عن عبد العزیز بن صہیب عن انس رضی اللہ عنہ قال کنا عند رسول اللہ صلی اللہ علیہ
وسلم اذا نزل جبرئیل علیہ السلام فقال یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان فقراء امتک یدخلون
الجنۃ قبل الاغنیاء بنصف یوم وہو خمس مائۃ عام ففرح رسول اللہ علیہ السلام فقال فیم
من ینشد فقال بدوی نعظا یا رسول اللہ قال ہات فانشد البدوی شعر قد لسعت
حیۃ الہوی کبدی ۔ فلا طبیب لہا ولا راقی ۔ الا الحبیب الذی شغفت بہ ۔ فعندہ

رُقَيَّةَ وَتَرَبَّاقِي + فَتَوَاجَدَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَتَوَاجَدَ الْأَصْحَابُ مَعَهُ حَتَّى سَقَطَ رِدَاءُهُ عَنْ مَنْكِبَيْهِ فَلَمَّا فَرَغُوا أَوَى كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ مَكَانَهُ قَالَ مُعَاوِيَةُ بْنُ أَبِي سُفْيَانَ مَا أَحْسَنَ نَعَمْ يَا رَسُولَ اللهِ فَقَالَ يَا مُعَاوِيَةُ لَيْسَ بِكَرِيمٍ مَنْ لَمْ يَهْتَزَّ عِنْدَ سَمَاعِ ذِكْرِ الْحَبِيبِ ثُمَّ قَسَمَ رِدَاءَهُ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَى مَنْ حَاضَرَهُمْ بِأَرْبَعِ مِائَةِ قِطْعَةٍ وَهَذَا الْحَدِيثُ أَوْرَدْنَاهُ مُسْنَدًا كَمَا سَمِعْنَاهُ وَوَجَدْنَاهُ الخ سوم سادس سماع عاشقان برای تحریک شوق و تهیج عشق و تسلیه نفس پس اگر در مشاهده معشوق بود غرض ازان تاکید لذت ست و اگر بحالت مفارقت بود غرض ازان تهیج شوق ست و شوق اگرچه الم ست پس روی نوع لذت ست و وقتیکه مضاف شود بطرف آن رجال وصال زیرا که رجا لذیذ ست و یاس مولم ست و قوت لذت رجا بحسب قوت شوق و حب شی مرجوست پس درین سماع تهیج عشق و تحریک شوق و تحصیل لذت رجای مقدر در وصال با اطناب در وصف محسن محبوب ست و این حلال ست اگر به مشتاق الیه ازان جمله که بسماع وصال او مثل آنکه عشق دارد زوجه یا امه خود را پیش گوش دارد بسوی غنای آن تا که زیاده شود لذت وی در لقای آن پس محظوظ شود بصر از مشاهده و اذن از سماع و بفهم قلب لطائف معانی وصال و فراق پس مترادف شود اسباب لذت پس این انواع تمتع است از جمله مباحات دنیا و متاع آن وَمَا الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَلَعِبٌ و این از آنجمله است و همچنین اگر غصب کرده شد از و جاریه یا بسبب من الاسباب میان وی و جاریه وی حائلی پیش آمد پس میرسد او را که تحریک کند بسماع شوق خود را و برانگیخته کند بآن لذت رجای وصال را پس اگر نفرو شد آنرا یا طلاق داد حرام شود بروی این امر بعد از آن چه جائز نیست تحریک شوق جائیکه جائز نیست تحقیق آن بوصال و لقا اما شخصیکه تمثل کند در نفس خود صورت صبی او یا زنیکه حلال نیست نظر او بسوی وی و بود که نازل کند آنرا که میشنود بر کسی که تمثل کرد در نفس خود پس این حرام ست زیرا که این محرک فکر ست در افعال محظوره و مهیج داعیه است بطرف آنچه مباح نیست وصول بسوی آن و اکثر عشاق و سفها از جوانان وقت هیجان شهوت خالی نباشند از اضمار چیزی ازان و آن ممنوع ست در حق ایشان بجهت آنکه در وست از دواعی دین نه برای امری که راجع است بسوی نفس سماع و برای این معنی سوال کرده شد حکیمی را از عشق پس گفت دخان یصعد الی

لدماغ الانسان یزیله الجماع ویهیجه السماع موضع سماع شخصی که محبوب داشت خدایرا عشق
ورزید آنرا و مشتاق شد بطرف لقای آن پس نظر نکند بطرف شی مگر اینکه بیند وی سبحانه وتعالی را و ران
رقص نکند سمع و یرا قرع کننده مگر اینکه سمع کند و یرا از و یا در و پس سماع در حق وی هیچ شوق و موکد
محبت وحب ست و آتش بر آورنده است از آتش زنهٔ قلب او و استخراج کننده است ازان احوالی را
از مکاشفات و ملاطفات که احاطه نکند و صف آنرا شناسد آنرا هر که چشید مزهٔ آن و انکار کند آنرا هر که
بهره مند نشد حس وی از ذوق آن نام کرده میشود آن احوال را بزبان صوفیه وجد یا خود از وجود و مصادفت
امی دریافت از نفس خود احوالی را که نمی دریافت آنرا قبل سماع و گفت صاحب رد المحتار عرف شامی
تحت قول در مختار و من یستحل الرقص قالوا یکفر ولا سیما بالدف یاهو ویزمر المراد به
التمایل والخفض والرفع بحرکات موزونة کما یفعله بعض من ینتسب الی التصوف
وقد نقل فی البزازیه عن القرطبی اجماع الائمة علی حرمة هذا الغناء وضرب القضیب
والرقص قال ورأیت فتوی شیخ الاسلام جلال الملة والدین الکرمانی ان مستحل
هذا الرقص کافر وتمامه فی شرح الوهبانیة ونقل فی نور العین عن التمهید انه
فاسق لا کافر ثم قال التحقیق القاطع النزاع فی امر الرقص والسماع یستدعی
تفصیلا ذکره فی عوارف المعارف واحیاء العلوم وخلاصة ما اجاب به
العلامة التحریر امن کمال باشا بقوله ما فی التواجد ان تحققت من حرج شعر ولا التمایل
ان اخلصت من باس * نقمت تسعی علی رجل وحق لمن * دعاه مولاه ان یسعی
علی الراس الرخصة فیما ذکر من الاوصاف عند الذکر والسماع للعارفین الصادقین
اوقاتهم الی احسن الاعمال السالکین المالکین لضبط انفسهم عن قبائح الاحوال فهم
لا یسمعون الا من الله ولا یشتاقون الا الله ولا یتواجدون الا ان ذکروه ناحوا وان شکروه باحوا
وان وجدوه صاحوا وان شهدوه استراحوا وان سرحوا فی حضرة قربه ساحوا
اذا غلب علیهم الوجد بغلبات ه وشربوا من موارد ارادات ه فمنهم من طرقته

طوارق الهیبة فخر وذاب ومنهم من برقت له بوارق اللطف فتحرك وطاب ومنهم من
طلع علیه الحبُّ من مطلع القرب فسکر وغاب هذا ما عَنَّ لی فی الجواب
والله تعالی اعلم بالصواب ومنه وجلا وجد اصحیحا + فلم یحتج الی قول المغنی +
له من ذاته طرب قدیم + وسکر دائم غیر دُنٍ انتهی وشیخ عبد الحق محقق دہلوی
رحمة الله علیه در شرح مشکوة در باب صلوة العیدین آورده وانصاف آنست که نصی قطعی بر حرمت
آن علی الاطلاق چنانچه بر حرمت زنا وشرب خمر آمده ثابت نشده است وبتحقیق تصریح کرده اند
بعضی از متاخرین محدثین که حدیثی در حرمت غنا صحیح نشده است وبعضی علما گفته اند که یافته نشده
است دلیل قطعی نه بر حرمت آن ونه بر اباحت آن واصل در اشیا اباحت است وباوجود آن شک
نیست که دوام اعتیاد بدان واستدامت آن خلاف طریقهٔ اتباع است وفقها را درین باب
تشدید وتعصب بسیار است مگر مقصود ایشان حسم مادہ وسد ذرائع است وصحیح آنست که قول
امام اعظم کراهت آنست والله اعلم وما ذکرنا من التفاصیل قریب منه ما فی مدارج النبوة
انتهی وبحر العلوم مولانا عبد العلی قدس سره در شرح مولانا روم تحت قوله بشنو از جرنی چون
حکایت میکند الی البیتین فرموده که عارف سامی شیخ عبد الرحمن جامی قدس سره در شرح این
میفرمایند که مراد از نی انسان کامل ومکمل که فانی فی الله وباقی بالله است ولفظ نی را بانسان
کامل مناسبت تامه است زیرا که لفظ نی در نفی هم مستعمل میگردد واین کامل نفی وجود عارض خود کرده
راجع لعدم اصلی خود گشته وذات نی را هم بانسان کامل مناسبت تامه است زیرا که چنانکه نی تهی
گشته است والحان ونغمات که ازوی بظهور می آید همه منسوب بزننده نی است همچنین انسان کامل
از وجود خود واوصاف خود تهی گشته ومتصف باخلاق الله گشته همه اوصاف او واخلاق او وافعال
او منسوب بسوی حق گشته غرض ازین تقریر بیان علاقهٔ استعاره است ومشابهت درمیان انسان
کامل ومعنی حقیقی نی ظاهر است بوجه دیگر زیرا که مولوی قدس سره از ارباب سماع بوده اند وسماع آواز
نی میفرموده اند وحضرت ایشان را در وقت سماع نی حالات عظیمه وارد میشده اند ومعارف مکشوفه

میشنوند و در نفحات مذکور است که مولوی قدس سره فرمودند که آواز رباب آواز صریر در بهشت است
ما می شنویم آواز باز شدن در بهشت چنانکه از استماع کلام انسان کامل فهم را حالات عظیمه پیدا میشوند
و معارف جسیمه حاصل می آیند و مشهود میشوند لهذا استعاره کردند لفظ فی را برای انسان کامل و این مناسب
مشرب مولوی و دیگر ارباب سماع است قدس اسرارهم و نیز عارف جامی تجویز فرمودند که فی بمعنی قلم گرفته مستعار
برای انسان کامل ساخته شود اگرچه مناسب بعض ابیات نیست و مراد از جدائی که در مصراع ثانی واقع شده دوری
از مرتبه غیب و غلبه احکام مابه الامتیاز است و مراد از نیستان غیب اول و تعین اول است که عبارت از ذات مستجمع
جمیع اوصاف و منسمه بجمیع اسمار کلیه و جزئیه و تعینات علی وجه الاجمال بوجیکه صالح است مرظهور همه اسما
و تنزلات را مرد رین مرتبه بوجهی کثرت نیست نه حقیقی و نه اعتباری و این مرتبه احدیت است و در رین مرتبه
اصلا کثرت را وجود نیست و نه ثبوت و این مرتبه عدم کثرت است و نیست مگر ذات احدیت که ظهور در کثرت
بالقوه در وست یا بمعنی که بعد تنزل وی در تعین ثانی کثرت پیدا شود و ما هویت ذات صرفه مطلقه که وی
تعین اصلا نیست پس وجود بحت است که همه اسما در رسوم مستهلک اند در و نه مشار گردد و نه مسمی گردد بلکه
غنی بحت و قدیم است نه بآن معنی که عناد قدم از اوصاف او باشد که این هم از جمله اسماست بلکه بمعنی سلب
حاجت بحت و سلب بدایت بحت و بدات خود کامل بحت معری از اضافات و مبرا از شهودیت است
و خود نزد خود حاضر است بذاته نه بحضور زائد بلکه بمعنی اینکه نفس ذات بحت و بس ؎ ای برتر از خیال و
قیاس و گمان و وهم ✦ وز هر چه گفته اند شنیدیم و خوانده ایم ✦ پس انسان کامل از دوری این مرتبه شاکی
نمی تواند شد که رسیدن باین مرتبه محالست ؎ عنقا شکار کس نشود دام باز چین ✦ کاینجا همیشه باد بدست
است دام را ✦ لهذا عارف جامی از نیستان این مرتبه مراد نداشتند بلکه مرتبه غیب اول مراد داشتند
فلا تغفل و نیز نیستان عبارت است از ان موضع که ثابت میشود در ان نی و صلوح ظهور نی بحت
و این را مناسب نیست مگر مرا حدیت که تعین بحت است که صلوح ثبوت تعینات و شیونات در وست
و ما ذات بحت پس مستهلک بحت است در و هر چیز پس حاصل معنی بر طبق تقریر این عارف آنست که از انسان
کامل بشنو که چون حکایت میکند از غلبه مابه الامتیاز شکایت میکند که این غلبه مابه الامتیاز از وطن اصلی

وی که غیب اول ست جدا ساخته واز مرتبه غیب اول چونکه جدا کردند وممتاز
ساخته اند از نفیر انسان مرد وزن که عبارت از اسمای فعلیه واعیان ممکنات اند در نالیدن فرمایند که چرا
ممتاز شده از غیب اول ودر افتادند ونیز عارف سامی فرموده اند که نی بر معنی خود باشد لیکن کتابیه
از انسان کامل باین شکایت مذکوره تمام کلام است زیرا که ارباب فهم از همه موجودات بلسان احوال واوصاف
ایشان معانی لطیفه میگیرند وبطالبان سبزدل میسازند واین لطیف می نماید وتحقیقش آنست
که مولوی از ارباب سماع بوده اند از نی شکایت جدائیها شنوده اند ونی شکایت جدائی از نیستان بقطع
شاخ او از بیخ وجدائی قطع وی از طرف دیگر که ازین قطع کمال امتیاز حاصل شد از نیستان وجدائی بسبب
وقوع این سوراخها در نی که از وقوع این سوراخها ممتاز کلی از نیستان شد تا اینکه حقیقت دیگری
گشت کرد پس شکایت نی ازین جدائیها ذکر کرده شد انتهی وهم در تجلیات رحمانی که یکی از تصانیف
افضل الفضلا واکمل الکملا برگزیده کبریا نور حدیقهٔ انبیا جناب حضرت مولانا صبغة الله علیه وعلیوده
مندرج ومذکور بوده است عند الرجوع بآن باحسن عنوان واضح وعیان خواهد شد ودر صمصام
الفقر می باین نهج در تقریر اد رسلک تحریر کشیده که سماع از قدیم مسلم مختلف فیها بوده است بعضی حرام
بعضی حلال مینویسند اما بقول محققین کاهله حلال ولغیره حرام اما اهل آن کسی است که سماع
در دل او ذوق وشوق حضرت حق جل وعلا پیدا گرداند ونا اهل کسی است که خیالات شیطانی وتصورات
فسق وفجور از شنیدن سماع بر لوح دل او منقش گردد وحکم آنحضرت صلی الله علیه وعلی آله وسلم بر شنیدن
وشنوانیدن سماع از احادیث ثابت است وبیان وجد ورقص در نهایه شرح هدایه مرقوم ست اعلم
أَنَّ النَّهْيَ لِلَّهْوِ وَمَعْصِيَةٍ هٰكَذَا فِي شَرْحِ الْبَرْدَوِيِّ الْمُسَمَّى بِالنَّوَوِيِّ وَاعْلَمْ أَنَّ السَّمَاعَ الَّذِي
اخْتَلَفَ عُلَمَاؤُنَا فِي حِلِّهِ هُوَ مَا كَانَ عَلَى سَبِيلِ اللَّهْوِ وَاللَّعِبِ يَجْتَمِعُ الْفُسَّاقُ وَشَارِبُ الْخَمْرِ
وَتَمَائِلُ الصَّلْوٰةِ وَأَمَّا مَنْ سَمِعَ السَّمَاعَ وَهُوَ صَالِحٌ دَائِمُ الصَّلٰوةِ لَا تَمَايُلُ الْوَجْدِ وَقِرَاءَةُ الْقُرْآنِ
فَهُوَ حَلَالٌ بِلَا خِلَافٍ بَيْنَ عُلَمَائِنَا وَكَذَا الرَّقْصُ وَالتَّوَاجُدُ وَقَدْ وَرَدَ فِي ذٰلِكَ كُلِّهِ أَحَادِيثُ وَفِي
عُمْدَةِ الْفُقَهَاءِ الرَّقْصُ مُبَاحٌ وَفِي الْوَجِيزِ سَمَاعُ الْغِنَاءِ وَالرَّقْصِ وَسَمَاعُ الدَّفِّ وَإِنْ كَانَ فِيهِ

جلا جل لیس بحرام و درین باب بسیار احادیث و روایات در مصنفات خود با حضرت قاضی ثناء الله پانی پتی و حضرت شیخ عبد الحق محقق دهلوی و مولانا جمال محدث و امام غزالی علیهم الرحمة نوشته اند بنظر اختصار درین کتاب مندرج نشد انتهی **فصل فی بیان المواضع التی یحرم فیها السماع بعوارض** بدانکه سماع حرام می شود به پنج عوارض عارضی در مسمع و عارضی در آله اسماع و عارضی در نظم صوت و عارضی در نفس مستمع یا در مواظبت آن و عارضی در بودن شخص از عوام خلق عاری از آن آنکه از زنی شنود یا از کودکی که در محل شهوت باشد این حرام بود اگرچه کسی را دل بکار حق تعالی مستغرق بود چون شهوت در اصل آفرینش هست و صورتی نیکو در چشم آید شیطان بمعاونت آن برخیزد و سماع بحکم شهوت بود و سماع از کودکی که در محل فتنه نباشد مباح ست و از زنی که زشت بود مباح نیست چون او را بیند که نظر در زنان بهر صفت که باشد حرام ست اما اگر آواز از پس پرده شنود اگر بیم فتنه بود حرام باشد و اگر نه مباح بود بدلیل آنکه دو کنیزک در خانه عائشه رضی الله عنها سرود میگفتند و بی شک رسول صلی الله علیه وسلم آواز ایشان می شنید پس آواز زنان عورت نبود همچون روی کودکان و لیکن نگریستن در کودکان بشهوت جائیکه بیم فتنه بود حرام باشد و آواز زنان همچنین ست و این با حوال بگردد چه کس باشد که بر خود ایمن بود و کس باشد که ترسد و این همچنان بود که حلال خود را بوسه دادن در ماه رمضان حلال باشد کسی را که از شهوت خود ایمن بود و حرام بود کسی را که ترسد که شهوت او را در مباشرت افگند یا از انزال ترسد بمجرد بوسه دادن عارض دوم آنکه با سرود و رباب و چنگ و بربط و چیزی از رود ها یا نای عراقی بود که از رود ها نهی آمده است نه بسبب آنکه خوش باشد که اگر کسی نیز ناخوش و ناموزون بزند هم حرام ست بسبب آنکه این عادت شراب خوارگان ست و هر چه ایشان مخصوص ست حرام کرده اند به تبعیت شراب بآن سبب که شراب را بیاد دهد و از روی آن بجنباند اما طبل و شاهین و دف اگرچه در ان جلاجل بود حرام نیست که درین چیزی نیامده است و این چون رود ها نیست که این نه اشعار شراب خوارگان ست پس بر ان قیاس نتوان کرد بلکه دف خود در پیش رسول صلی الله علیه وسلم زده اند و فرموده است آنرا زدن در عروسی و بآنکه

جلاجل در افزایند حرام نشود و طبل حاجیان و غازیان زدن خود رسم ست اما طبل مخنثان حرام بود که شعار ایشان ست و آن طبلی دراز بود میان باریک و هر دو سر بن آما شاهین اگر بسر فرو بود و اگر نباشد حرام نیست که شبانان را عادت بوده است که زده اند و شافعی میگوید دلیل بر آنکه شاهین حلال ست آن ست که آواز آن در گوش رسول صلی الله علیه وسلم آمد انگشت در گوش کرد و ابن عمر را رضی الله عنهما گفت گوش دار چون دست بدارد مرا خبر ده پس رخصت دادن ابن عمر را تا گوش دارد دلیل آن باشد که مباح است اما انگشت در گوش کردن رسول صلی الله علیه وسلم دلیل آنست که او را در آن وقت حالی بوده باشد شریف و بزرگوار که دانسته باشد که آن آواز او را مشغول کند که سماع اثری دارد در جنبانیدن شوق حق سبحانه و تعالی تا نزدیکتر رساند کسی را که در عین آن کار نباشد و این بزرگ بود باضافت باحال صفا که ایشان را خود این حال نبود اما کسی که در عین کار بود باشد که سماع او را شاغل بود در حق او نقصان بود پس ناکردن سماع دلیل حرامی نبود که بسیار مباح باشد که از آن دست بدارند اما دستوری دادن دلیل مباحی بود قطعا که آنرا هیچ دیگر نبود عارض سوم آنکه در سرود فحش باشد یا هجا یا طعن در اهل دین چون شعر روافض که در صحابه گویند یا صفت زنی معروف باشد که صفت زنان پیش مردان گفتن نشاید و این همه شعرها گفتن و شنیدن حرام بود اما شعری که در آن صفت زلف و خال و جمال و صورت بود و حدیث وصال و فراق و آنچه عادت عشاق ست گفتن و شنیدن آن حرام نیست و بآن حرام گردد که کسی در اندیشهٔ خود برزنیکه او را دست دارد یا بر کودکی فرو آورد آنگاه اندیشهٔ وی حرام بود اما اگر بر زن و کنیزک خود سماع کند حرام نبود اما صوفیان و کسانیکه ایشان بدوستی حق تعالی مشغول و مستغرق باشند و سماع بران کنند این ابیات ایشان را زیان ندارد که ایشان از هر یکی معنی فهم کنند که در خور احوال ایشان باشد و باشد که از زلف ظلمت کفر فهم کنند از نور روی نور ایمان و باشد که از زلف سلسلهٔ اشکال حضرت الهیت فهم کنند چنانکه شاعر گوید بیت

گفتم بشمارم سر یک حلقهٔ زلفش + تا بوکه بتفصیل سر جمله برآرم
+ خندید بمن بر سر زلفین که مشکین + یک پیچ نه پیچید و غلط کردم و زارم

+ کز این زلف سلسلهٔ اشکال فهم کند کسیکه خواهد که بتصرف عقل بآن رسد تا سر یک موی از غلائف حضرت الهی

بشناسد یک پنج که در وی افتد همه شمارها غلط شود و همه عقلها مدهوش شود و چون حدیث شراب و مستی رود در شعر نه ظاهر آن فهم کنند مثلا چون گویند **بیت** گر می دو هزار رطل پیمائی + تا می نخوری بنا شدت شیدائی + آن فهم کنند که کار دین بحدیث و تعلم است نباید بلکه بذوق راست آید چه اگر بسیار حدیث محبت و عشق و زهد و توکل و دیگر معانی بگوئی و دران کتب بسیار تصنیف کنی و کاغذ بسیار دران سیاه کنی هیچ سودت نکند تا بدان صفت نگردی و انچه از بیتهای خرابات گویند فهمی دیگر کنند مثلا چون گویند **بیت** هر کو بخرابات نشد بدین نیست + زیرا که خرابات اصول دین نیست + ایشان ازین خرابات خرابی صفات بشریت فهم کنند که اصول دین آنست که این صفت که آبادانست خراب شود تا آنکه ناپیدا شود و در گوهر آدمی پیدا آید و آبادان شود و شرح فهم ایشان دراز بود چه هر کسی را در خور نظر خود فهمی دیگر باشد و لیکن سبب گفتن این آنست که گروهی از ابلهان و گروهی از مبتدعان بر ایشان تشنیع میزنند که ایشان حدیث صنم و زلف و خال و مستی و خرابات میگویند و می شنوند و این حرام باشد و می پندارند که این خود حجتی باشد عظیم که بگفته اند طعنی عظیم کردند منکر که از حال ایشان خبر ندارند بلکه سماع ایشان خود باشد که نه بر معنی بیت بود بلکه بر مجرد آواز باشد که از آواز شاهین خود سماع افتد اگرچه هیچ معنی ندارد و ازین بود که کسانیکه تازی ندانند ایشانرا بر بیتهای تازی سماع افتد و ابلهان میخندند که او خود این نمی داند سماع چرا میکند و این ابله این مقدار ندانند که شتر نیز تازی نداند و باشد که بسبب حدی عرب چندان برود و بار گران بقوت سماع و نشاط آنکه چون بمنزل رسد و سماع آخر شود در حال بیفتد و هلاک شود باید که این ابله با شتر جنگ و مناظره کند که تو تازی نمیدانی این چه نشاط است که در تو پیدا می آید و باشد که از بیت تازی نیز چیزی فهم کنند که نه معنی آن بود و لیکن چنانکه ایشانرا خیال افتد فهم کنند که مقصود ایشان تفسیر شعر بود چنانکه یکی میگفت مَا ذَاقَنِی فِی النَّوْمِ اِلَّا خَیَالُکُمْ صوفی را حالت آمد گفتند این حال چرا کردی که خود تو نمیدانی که او چه میگوید چرا نمیدانم میگوید از اریم راست میگوید یا همه زاریم و درمانده و در خطریم پس سماع ایشان باشد که چنین بود و هر کرا کاری بر دل غلبه گرفت هر چه شنود آن شنود و هر چه پندارد آن بیند و کسیکه آتش عشق در حق یار در باطل ندیده باشد ایمنی او را معلوم نبود عارض چهارم آنکه شنونده جوان باشد

وشهوت بروی غالب بود و دوستی حق تعالی خود نشناسد که چه باشد غالب آن بود که چون حدیث زلف وخال وصورت نیکو شنود شیطان پای بگردن او در آورد و شهوت او را بجنباند و عشق نیکو رویان در دل او آراسته کند و آن احوال عاشقان که می شنود او را نیز خوش آید و آرزو کند و در طلب آن ایستد تا دی نیز بطریق عشق برخیزد و بسیار ند از مردان و زنان که جامهٔ صوفیان دارند و باین کار مشغول شده اند و آنگاه هم بعبارات طامات این را عذر ها نهند و گویند فلان را سودائی و شوری پدید آمده است و خاشاکی در راه او افتاده است و گویند این عشق دام حق است و او را در دام کشیده اند و گویند دل او را نگاه داشتن و جهد کردن تا او معشوق خود را بیند چیزی بزرگ است دقواد کی را نظر لفی و نیکو خوئی نام کنند و فسق و لواطت را شور و سودا نام کنند و باشد که عذر خود گویند که فلان پیر را بفلان کودک نظری بوده و این همیشه در راه بزرگان افتاده است و این نه لواطت است که این شاهد بازی است و بشاهد نگریستن غذای روح بود و از این جنس ترهات گویند تا فضیحت خود بچنین بیهوده بپوشند و هیچ اعتقاد ندارد که این حرام و فسق است اباحتی ست و خون او مباح ست و آنچه از پیران گویند و حکایت کنند که ایشان بکودکی نگریستند یا دروغی باشد که میگویند برای عذر خود یا اگر نگریسته باشند بشهوة نبوده باشد بلکه چنانکه کسی در سیبی سرخ نگرد یا در شگوفهٔ نیکو یا باشد که آن پیر را نیز خطا افتاده باشد که نه همه پیران معصوم باشند بآنکه پیری را خطائی افتد یا بروی معصیتی برود آن معصیت مباح نشود و حکایت و قصهٔ داود علیه السلام برای آن گفته اند تا گمان نبری که هیچکس از چنین صغائر ایمن شود اگرچه بزرگ بود و آن نوحه و گریستن و توبهٔ وی از آن حکایت کرده اند تا آنرا بحجت نگیری و خود را ایمن در داری و یک سبب دیگر هست لیکن آن نادرست که کسی بود که او را در آن حالت که صوفیان را باشد چیزها نمایند و باشد که جواهر ملائک و ارواح انبیا ایشان را کشف افتد بمثالی و آنگاه آن کشف باشد که بصورت آدمی بود در غایت جمال که مثال لابد در خور حقیقت معنی بود و چون آن معنی در غایت کمال بود در میان معانی عالم ارواح مثال آن از عالم صورت در غایت جمال باشد و در عرب هیچکس نیکو تر از دحیهٔ کلبی نبود در رسول جبرئیل را علیهما السلام در صورت او دیدی آنگاه باشد که چیزی از آن کشف افتد در صورت

امردی نیکو و ازان لذتی عظیم بیابد و چون آن حال باز آید آن معنی باز در حجاب شود و وی در طلب آن معنی افتد که آن صورت مثال وی بود و باشد که آن معنی باز نیابد بدانگاه اگر چشم ظاهر وی بر صورتی نیکو افتد که با آن مناسبتی دارد آن حالت بروی تازه شود و آن معنی گم شده را باز یابد و او را ازان وجدی و حالتی پدید آید پس روا باشد که کسی را رغبت نموده باشد در نگاه کردن صورت نیکو برای باز یافتن این حالت و کسیکه ازین اسرار خبر ندارد چون رغبت او بیند پندارد که او هم ازان صفت می نگرد که صفت وی است که ازان دیگر خود خبر ندارد و در جمله کار صوفیان کاری عظیم و با خطر است و بغایت پوشیده است و در هیچ چیز چندان غلط راه نیابد که دران و اینمقدار اشارت کرده آمد تا معلوم شود که ایشان مظلوم اند که مردم پندارند که ایشان هم ازین جنس بوده اند که درین روزگار پیدا آمده اند و بحقیقت مظلوم آنکس بود که چنین پندارد که بخود ظلم کرده باشد که در ایشان تصرف کند تا بدیگر آن قیاس کند عارض پنجم اینکه آن شخص از عوام الناس بود و غالب نباشد بروی حب الله تعالی حتی که سماع در حق وی محبوب بود و غالب نباشد بروی شهوت حتی که سماع در حق وی محظور بود لیکن مباح کرده شد در حق او مثل سائر انواع لذات مباحه لیکن بشرط آنکه پیشه نگیرد و مواظبت بر آن نکند که چنانکه بعضی از گناهان صغیره است چون بسیار شود بدرجهٔ کبیره رسد بعضی از چیزها مباح است بشرط آنکه گاه گاه بود و اندک چون بسیار شود حرام بود چه زنگیان یکبار در مسجد بازی کردند و رسول صلی الله علیه وسلم منع نکرد و اگر مسجد را بازیگاه ساختندی منع کردی و عائشه رضی الله عنها را از نظارت منع نکرد اگر کسی همیشه با ایشان میگردد و پیشه گیرد روا نباشد و مزاح کردن گاه گاه مباح است ولیکن اگر کسی بعادت گیرد مسخره باشد و نشاید و نظیر آن استحسان خال بر خد دانگرفراگیرد خیلان وجه را هر آئینه قبیح گرداند و از پس حسن قبیح میگردد بسبب کثرت پس نیست هر حسن که حسن بود کثیر آن قبیح است هر مباح که مباح بود کثیر آن نیست بلکه خبر مباح است و استکثار ازان حرام است پس این مباح مثل سائر مباحات است اگر کوئی تحقیق نمودی شد مساق این کلام بطرف اینکه سماع مباح است در بعض احوال نه بعض دیگر پس چرا مطلق داشتی اولا قول بإباحت را چه اطلاق قول در مفصل بلا بیان جهل و خطا است گوئیم این غلط است چه اطلاق ممتنع نمی شود مگر جهت تفصیلی که ناشی میگردد از تعیین آنچه

در و نظر است ما آنچه ناشی میگردد از احوال عارضه که متصل است بآن از خارج پس منع نمی کند اطلاق
را آیا نه بینی که هرگاه سوال کرده می شویم از عسل آیا حلال ست یا نه میگوئیم علی الاطلاق که آن حلال است
با اینکه آن حرام است بر محرومی که ضرری یابد از آن و هرگاه سوال کرده میشویم از خمری گوئیم که آن حرام
است با آنکه حلال است شرب آن مر کسی را که بگلوی آن طعام در ماند و قتیکه نیابد غیر آنرا لیکن خمر بحیثیت
اینکه خمر است حرام است و مباح کرده نشد مگر لعارض حاجت و عسل بحیثیت اینکه عسل ست حلال
است و حرام کرده نشد مگر لعارض ضرر و هر چه بود بسبب عارض التفات کرده نمی سود بطرف وی
چه بیع حلال است و حرام می شود لعارض و قوع در وقت ندا روز جمعه پس سماع از جمله مباحات
است بحیثیت اینکه آن سماع صوت طیب موزون مفهوم المعنی است و نیست تحریم آن مگر لعارض
خارج از حقیقت ذات آن فقط - **فصل فی آثار السماع و آدابه** بدانکه اول درجه سماع فهم
مسموع و تعریف آن بر معنی است که واقع شود مر مستمع را پس ثمره میدهد فهم وجد را و ثمره میدهد
وجد حرکت جوارح را پس باید که نظر کرده شود در این مقامات ثلثه مقام اول در فهم است و آن مختلف میشود
باختلاف احوال مستمع و مر مستمع را چهار احوال است حالت اولی آنکه سماع او بمجرد طبع بود ای حظی نبود
مراورا در سماع مگر استلذاذ الحان و نغمات و این مباح است و این اخس رتب سماع است چه شتر مراد را شریک
است در تمتعی و همچنین سائر بهائم بلکه استدعا نمیکند این فوق مگر حیوة را پس مر هر حیوان را است نوع تلذذ
باصوات طیبه حالت ثانیه اینکه سماع کند لفهم لیکن نازل کند آنرا بر صورت مخلوقی معین یا غیر معین
و این قسم سماع شباب دارباب شهوت است و می بود تنزل ایشان مر مسموع را حسب شهوات
ایشان و مقتضای احوال ایشان و این حالت خبیث تر از آن است که تکلم کرده شود در آن مکرر بیان خست
آن و نهی کردن از آن حالت ثالثه اینکه نازل کند مسموع را بر احوال نفس خود در معامله وی برای
خدا تعالی و تقلب احوال او مرتبه در تمکن و مرتبه در تعذر و این سماع مریدان است خصوصا مبتدیان
حالت را لبعد سماع کسی که مجاوزت کرد احوال و مقامات را پس غائب شد از فهم ماسوای الله تعالی حتی که
غائب شد از نفس خود و احوال و معاملات خود پس بدانکه حالت ثالثه حالت مرید بود که وی را

در طلب و سلوک راه خود احوال مختلف باشد از قبض و بسط و آسانی و دشواری و آثار قبول و آثار رد و بیگانگی دل و آن فرو گرفته باشد چون سخنی شنود که دران حدیث عتاب و قبول و رد و وصل و هجر و قرب و بعد و رضا و سخط و امید و نومیدی و خوف و امن و وفا بعهد و بیعهدی و شادی وصال و اندوه فراق بود و آنچه باین ماند بر احوال خود تنزیل کند و آنچه در باطن او باشد از درختن گیرد و احوال مختلف در وی پدید آید و او را دران اندیشها مختلف افتد و اگر قاعدهٔ علم و اعتقاد او محکم نباشد باشد که اندیشها افتد او را در سماع که آن کفر بود که در شان حق تعالی چیزی سماع فهم کند که آن محال بود چنانکه مثلا این بیت شنود +

بیت زاول بمنت میل بدان میل کجاست + وامروز ملول گشتن از بهر چراست +

هر بیتی که او را بدایتی تیز دران بوده باشد و آنگاه ضعیف ترشده پندارد که حق تعالی را عنایتی و میلی باو بوده است و اکنون بگردید و این تغیر در شان حق تعالی فهم کند این کفر بود بلکه باید که بداند تغیر را بحق راه نبود که او مغیر است و متغیر نیست و باید که بداند که صفت او بگردید تا آن معنی که گشاده بود در حجاب شد اما از ان جانب خود هرگز منع و حجاب و ملال نباشد بلکه درگاه گشاده است بمثل چون آفتاب که نور آن میدهد دل است مگر کسی که در پس دیواری رود و ازان در حجاب افتد آنگاه تغیر وی پدید آمده باشد نه در آفتاب پس باید که میگوید **بیت** خورشید برآمدای نگارین بریست + بر بنده اگر نتابد از بیست + و باید که حوالت حجاب با دیار خود کند و به تقصیری که از وی رفته باشد نه بحق تعالی و مقصود ازین مثال آنست که باید که هرچه صفات نقص و تغیر است در حق خود نفس خود فهم کند و هرچه جمال و جلال وجود است در شان حق تعالی فهم کند اگر این سرمایه ندارد از علم زود در کفر افتد و نداند و باین سبب است که خطر سماع در رد و ستی حقتعالی عظیم بود و حالت رابعه حالت آن شخص بود که از درجهٔ مریدان گذشته باشد و احوال و مقامات بازپس کرده باشد و بنهایت آن حال رسیده باشد که آنرا فنا و نیستی گویند چون اضافت کنند با هرچه جز حق تعالی بود در توحید و یگانگی گویند چون بحق اضافت کنند و سماع انیکس بر سبیل فهم معنی بود بلکه چون سماع بوی رسد آن حالت نیستی و یگانگی بروی تازه شود و بکلی از خود غائب شود و ازین عالم بیخبر گردد و باشد که اگر بمثل در آتش افتد بیخبر بود چنانکه شیخ ابو الحسین نوری در سماع بجائی در رود یدکه فی کشته بودند در رده بودند و همه پالیش می بریدند و وی بیخبر

وسماع این تمام تر بود اما سماع مریدان بصفات بشریت آمیخته باشد و این آن بود که او را از خود بکلی باز ستاند
چنانکه آن زنان که یوسف علیه السلام را دیدند همه خود را فراموش کردند و دست خود ها ببریدند و باید که این نسبتی را
انکار نکنی و گوئی که من او را می بینم چگونه نیست شده است چه او نه آنست که تو می بینی که این شخص است و چون
بمیرد هم می بینی و وی نیست شده پس حقیقت وی آن معنی لطیف است که محل معرفت است چون معرفت
همه چیز را از وی غائب شد همه در حق وی نیست شد و چون از خود نیز بیخبر شد خود در حق خود نیست شد و چون
جز حق تعالی و ذکر حق تعالی هیچ نماند هر چه فانی بود رفت و آنچه باقی است ماند و بس معنی یگانگی این بود که چون جز حق را نه بینید
گوید که همه خدا اوست و من نیم یا گوید که من خود ویم و گروهی ازانجا غلط کرده اند و این معنی را بحلول عبارت کرده اند
و گروهی باتحاد و این همچنان بود که کسی که هرگز آئینه ندیده باشد در ان نگرد و صورت خود بیند پندارد که وی در آئینه
فرود آمده یا پندارد که آن صورت خود صورت آئینه است که صفت آئینه خود آنست که سرخ و سفید
شود اگر پندارد که در آئینه فرود آمد این حلول بود و اگر پندارد که آئینه خود صورت او باشد این اتحاد بود و هر دو
غلط باشد بلکه هرگز آئینه صورت نشود و صورت آئینه نگردد ولیکن چنان نماید و چنین پندارد کسی که کار ها را تمام
نشناخته بود و شرح این در چنین کتاب نشاید توان گفت که علم این در راز است و ما شرح این در کتاب
احیا گفته ایم مقام دوم چون از فهم فارغ شد حال است که پدید آید که آنرا وجد گویند و وجد یافتن بود و معنی
آنست که حالتی یافت که پیش ازین نبود و در حقیقت آن حالت سخن بسیار است که آن چیست و درست
آنست که از یک نوع نبود بلکه انواع بسیار باشد اما دو جنس باشد یکی از جنس احوال یکی از جنس مکاشفات
اما احوال چنان بود که صفتی از ان غالب شود دل را و او را چون مستی گرداند و آن صفت گاه شوق بود گاه خوف
گاه آتش عشق بود گاه طلب و گاه اندوهی بود و گاه حسرتی و اقسام این بسیار است اما چون آن آتش
در دل غالب شود دود آن بدماغ رسد و حواس او را غلبه کند تا نه بیند و نشنود و چون خفته و اگر بیند و شنود
ازان غائب و غافل بود چون هست نوع دیگر مکاشفات است که چیزها نمودن گیرد از انچه صورتها نرا
بود بعضی در کسوت مثال و بعضی صریح و اثر سماع دران ازان جمله است که دل را صافی کند چون آئینه
باشد که گرد بران نشسته بود و پاک کند ازان گرد تا صورت دران پدید آید و هر چه ازین معنی در عبارت آورد

علمی باشد و قیاسی و مثالی و حقیقت آن جز آنکس را معلوم نبود که بآن رسیده باشد آنگاه هر کسی را قدم گاه
خود معلوم بود و اگر تصرف در دیگری کند تقیاس قدم گاه خود کند و هر چه بقیاس بود از ورق علم بود نه از ورق
ذوق اما این مقدار گفته آمد تا کسانیکه ایشان را این حال بذوق نباشد باری باور کنند و انکار نکنند
که انکار ایشان از زیان دارد سخت ابله کسی بود که پندارد که هر چه در گنجینهٔ او نباشد در خزانهٔ ملوک هم نبود و ابله تر از وی کسی بود
که خود را باختصری که دارد بادشاهی داند و گوید من خود همه سیدهام و همه مرا گشت و هر چه مرا خود نیست و همه انکار از این دو نوع
ابلهی خیزد و بدانکه باشد که وجد بتکلف بود و آن بمین نفاق بود مگر آنکه بتکلف اسباب آنرا در دل می آورد تا باشد
که حقیقت وجد پیدا آید و در خبر است که چون قرآن شنوید بگریید و اگر گریستن نیاید تکلف کنید
یعنی آن بهست که بتکلف اسباب حزن در دل آورید و آن تکلف را اثر هست و باشد که بحقیقت ادا کند سوال اگر گوئی چه حال هست
این قوم را که ظاهر نمی شود وجد ایشان وقت سماع قرآن و آن کلام الله تعالی است و ظاهر میشود بر غنا
و آن کلام شعر است پس اگر بودی آن وجد حق از لطف خدا یتعالی و نبودی باطل از غرور شیطان
هر آینه قرآن بآن اولی بودی از غنا گوئیم وجد حق آنست که ناشی شود از فرط حب الله تعالی و صدق
ارادت آن و شوق بسوی لقاء آن و این بر انگیخته میشود بسماع قرآن نیز و انچه بر انگیخته نشود بسماع
قرآن نیست گرچه حب خلق و عشق مخلوق و دلالت میکند بر این قول و یتعالی انما یذکر الله تطمئن
القلوب و قول و یتعالی مشانی تقشعر منه جلود الذین یخشون ربهم ثم تلین
جلودهم و قلوبهم الی ذکر الله و هر انچه یافته شود عقیب سماع بسبب سماع در نفس آن
وجد است پس طمانینت و اقشعرار خشیت و لین قلب جمله آن وجد است و بتحقیق فرمود الله تعالی
انما المؤمنون الذین اذا ذکر الله وجلت قلوبهم و فرمود الله تعالی لو انزلنا هذا
القرآن علی جبل لرایته خاشعا متصدعا من خشیة الله پس وجل و خشوع و حب
است من قبیل احوال اگرچه نیست من قبیل مکاشفات لیکن گاهی میشود سبب مر مکاشفات
و تنبیهات را و از این جهت فرمود صلی الله علیه وسلم زینوا القرآن باصواتکم و فرمود بر ابو موسی
اشعری لقد اوتی مزمارا من مزامیر آل داود علیه السلام اما حکایات و الهر سنگ

ظاہر شد بر ارباب قلوب وجد وقت سماع قرآن پس کثیر ست پس قول وے صلی اللہ علیہ وسلم شیبتنی سورۃ ھود واخوات آن خبر ست از وجد زیرا کہ شیب حاصل میشود از حزن وخوف آن وجد ست ورروایت کردہ شد کہ ابن مسعود رضی اللہ عنہ قراءت کرد بر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سورۂ نساء تا پیر وقتیکہ منتہی شد بسوے قول وے تعالیٰ فکیف اذا جئنا من کل امۃ بشہید وجئنا بک علی ھؤلاء شہیدا فرمود حسبک وبود ہر دو چشم وی سیلان میکرد اشک ہا را و در روایتی بدرستیکہ نبی صلی اللہ علیہ وسلم قراءت کرد این آیت را یا قراءت کردہ شد نزد یک وے ان لدینا انکالا وجحیما وطعاما ذا غصۃ وعذابا الیما پس خروشید و در روایتی بدرستیکہ وی صلی اللہ علیہ وسلم قراءت کرد ان تعذبہم فانہم عبادک پس بگریست و بود علیہ السلام وقتیکہ میگذشت بآیت رحمت دعا میفرمود واستبشار میکرد واستبشار وجد ست وتحقیق ثنا فرمود اللہ تعالیٰ بر اہل وجد بسبب قرآن پس فرمود واذا سمعوا ما انزل الی الرسول ترٰی اعینہم تفیض من الدمع مما عرفوا من الحق وروایت کردہ شد بدرستیکہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بود کہ نماز میخواند و مر سینہ مبارک را جوش بود ی مانند جوش دیگ مس ما ہر چہ نقل کردہ شد از وجد بسبب قرآن از صحابہ وتابعین پس کثیر است بعضی از ایشان کسی ست کہ بخر شید بعضے از ایشان کسی ست کہ بگریست بعضی از ایشان کسی ست کہ غش آمد بروے بعضے از ایشان کسی ست کہ بمرد و غشیت خود و موت واقع کردہ شد کہ زرارہ بن ابی اوفی وبود از تابعین یا مت میکرد مردمان او را وقت نماز پس قراءت کرد فاذا نقر فی الناقور پس بخر وشید و بمرد در محراب خود رحمہ اللہ وشنید عمر رضی اللہ عنہ مردی را کہ قراءت میکرد ان عذاب ربک لواقع مالہ من دافع پس آہ از کرد آہ از کردنی وافتاد در حالیکہ غش آمدہ بود بروے پس برداشتہ شد بسوے خانہ او پس ہمیشہ ماند مریض در خانہ خود یکماہ و بود ابو جریر از تابعین قراءت کرد بر وے صالح مری پس شہیق کرد وبمرد وشنید شافعی رحمہ اللہ قاریی را کہ قراءت میکرد ھذا یوم لا ینطقون ولا یؤذن لہم فیعتذرون پس غش آمد بروے وشنید علی بن الفضیل قاریے را کہ قراءت میکرد یوم یقوم الناس لرب العالمین پس افتاد در حالیکہ غش آمدہ بود بروے پس گفت فضیل نی انہ لک مقام عظیم

وہمچنین نقل کردہ شد از جماعۃ از ایشان وہمچنین طائفہ صوفیہ پس بتحقیق بود شبلی در مسجد خود شبے از رمضان
و وی نماز میخواند خلف امام خود پس قرأت کرد امام وَلَئِنْ شِئْنَا لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ پس
آواز کرد شبلی آواز کردنی گمان کرد مردمان کہ بتحقیق طیران نمود روح او و رفت از سارہ او و بلرزہ آمد گوشہا
شنائہ او و بود کہ میگفت بمثل ہذا یخاطب الاحباب تردید میکرد این ابار بار و گفت جنید اہل شہر
بر سر سقطے پس دیدم پیش تر مردی را کہ غش آمدہ بود بر وے پس گفت مرا این مرد لیست بتحقیق سماع کرد
آیتے از قرآن پس غش آمد بر وے گفتم بخوانید بر وے آن آیت را بعینہا پس خواندہ شد پس افاقہ کرد پس گفت
از کجا گفتی این را گفتم دیدم عیسیٰ را علیہ السلام کہ بود نابینائی او از بر آن مخلوق پس بسبب مخلوق بینا شد و
اگر بودی نابینائی او از بر آن حق بینا نمی شد از برای مخلوق پس بتحسین و اشت این سخن را و اشارۃ میکند بسوے
آنچہ گفت آنرا جنید قول شاعری سہ وکاس شربت علی لذۃ ۔ و اخری تداویت منہا بہا و گفت
بعض صوفیہ بودم من کہ قرأت میکردم شبی این آیت را کُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ پس شروع کردم در دیدن
آنرا پس ناگاہ ہاتفی آواز داد بمن چند در دیدنی این آیت را بتحقیق قتل کردی تو چہار نفر را از جن کہ نہ بر آمدند
سرہائے خود ہا بسوے آسمان از وقتیکہ مخلوق شدند و گفت ابو علی المغازلی مر شبلی را بسا اوقات راہ مے یابد
در گوش من آیتے از کتاب اللہ تعالیٰ پس سکشیدم را بطرف اعراض از دنیا پس جمع میکنم بسوے احوال
خود و بسوے مردمان پس بتحقیق ہائم بران حالت گفت انچہ راہ یافت در گوش تو از قرآن پس کشیدتر است بسبب
آن بطرف خود پس آن عطف ست از جانب و برتو و لطف ست از جانب و با تو و وقتیکہ رہ کرد ترا بسوے نفس
تو آن شفقت ست از جانب وی بر تو زیرا کہ صالح نیست ترا اگر تبرے از حول و قوت در توجہ بسوی وے
و شنید مردے از اہل تصوف قاریے را کہ قرأت میکرد یَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ
رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً پس استعادہ کرد آنرا از قاری و گفت کہ او قول لہا ارجعی و لیس یرجع
و بوجد آمد و آواز کردنی کرد آواز کردنی پس بیرون آمد روح وے و شنید بکر بن معاذ قاریے را کہ قرأت میکرد وَأَنْذِرْهُمْ
يَوْمَ الْآزِفَةِ الآیہ پس باضطراب آمد پس آواز کرد ارحم من انذرتہ و لم یقبل الیک بعد
الانذار بطاعتک بعد ازان غش آمد بر وے و بود ابراہیم بن ادہم چون می شنید کسی را کہ قرأت میکند

اِذَا السَّمَاءُ انْشَقَّتْ مضطرب میشد او صال وحتے کہ بود کہ بلرزہ می آمد و حکایت کردہ شد از محمد
بن جریج کہ گفت بود مردے کہ غسل میکرد در فرات پس گذشت نزدیک وے مردی بر کنارۂ فرات کہ قرأت
میکرد وَامْتَازُوا الْيَوْمَ أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ پس ہمیشہ بود آن مرد کہ اضطراب میکرد حتے کہ غرق شد و بمرد
و ذکر کردہ شد بدر ستیکہ سلمان فارسی دید جوانے را کہ قرأت میکرد پس آمد بر آنحیے پس سکوت بر من کو خاست
پس دست داشت آنرا سلمان و گم کرد آن را پس سوال کرد از حال وی گفتہ شد مرا و را کہ وی مریض است
پس آمد نزد وے برای عیادت پس آن وقت وے در موت بود و گفت یا اباعبد اللہ آرایت تلک القشعریرۃ التی
کانت بی فانہا انتنی فی احسن صورۃ فاخبر تنی ان اللہ غفر لی بہا کل ذنب و باجملہ خالی نباشد
صاحب قلب از وجد وقت سماع قرآن پس اگر قرآن تاثیر نکند در و مطلقاً پس مثل آن کمثل الذی
ینعق بما لا یسمع الا دعاء و نداء صم بکم عمی فہم لا یعقلون بلکہ صاحب قلب تاثیر میکند
در وے کلمۂ از حکمت کہ میشنود آنرا گفت جعفر خلدی داخل شد مردے از اہل خراسان بر سید الطائفہ جنید و
نزدیک وے جماعتے بود پس گفت جنید کدام وقت بہتر شود نزدیک عبد صالح دوام او گفت بعض شیوخ
وقتیکہ داخل شود مارستان را و مقید کردہ شود و قید گفت جنید نیست این از شان تو سپس پیش آمد بر آنمرد
و گفت ہر گاہ متحقق شود کہ وی مخلوق ست پس آوازکرد آن مرد آوازکردنی و در سوال اگر گوئی پس اگر باشد
سماع قرآن مفید مر وجد را پس چہ حال ست ایشان را کہ مجتمع میشوند بر سماع غنا از قوالان نہ قاریان پس باید
کہ بود اجتماع ایشان بر تواجد ایشان در خلق قرآن نہ در خلق مغنیان و باید کہ طلب کردہ شود وقت ہر
اجتماع در ہر دعوت قاری را نہ قوالی را چہ کلام اللہ تعالے لا محالہ افضل ست از غنا گوئیم بدانکہ غنا داشت
از سہ وجہ از قرآن بہ ہفت وجہ وجہ اول آنکہ آیات قرآن ہمہ بحال عاشقان مناسبت ندارد
کہ در ان قصۂ کافران و حکم معاملت اہل دنیا و چیزہای دیگر بسیار ست چہ قرآن شفا می ہمہ اصناف
خلق ست و چون قاری بمثل آیت میراث بر خواند کہ مادر را از میراث شش یک ست خواہر را
نیمہ یا آنکہ زنے را کہ شوہر بمیرد چہار ماہ و دہ روز عدت باید داشت امثال این آتش عشق را تیز نگرداند
اگر کسیکہ بغایت عاشق بود از ہر چیزے او را سماعی باشد اگرچہ از مقصود و او بود و آنچنان نادر ست

وجہ دوم آنکہ بیشتر قرآن یاد دارند و بسیار خواندہ باشند و ہر چہ بسیار شنودہ آید آگاہی فرا دل ندہد تیسیر احوال تا بینی کہ کسی دل یاشنود و بران حال کند بار دوم آن حال نبود و سرود نو بر نو توان گفت و قرآن نو بر نو توان خواند و در روزگار رسول صلی اللہ علیہ وسلم چون اعراب می آمدند و قرآن تازہ میشنیدند میگریستند و احوال بر ایشان پیدا می آمد ابو بکر رضی اللہ عنہ گفت کنا کما کنتم ثم قست قلوبنا گفت ما نیز ہمچون شما بودیم اکنون دل ما سخت گشت یعنی بقرآن قرار گرفت و خو فرا کرد پس ہر چہ تازہ بود اثر آن بیش باشد و برای این بود کہ عمر رضی اللہ عنہ حاج را فرمود می تازہ و بشہرہا خود باز روند و گفتی ترسم کہ چون خوی با کعبہ کنند حرمت آن از دل ایشان برود وجہ سوم اینکہ مرد زن کلام را بذوق شعر تاثیر است در نفس پس نیست صوت موزون طیب مانند صوت طیبی کہ موزون نیست و یافتہ نمیشود وزن مگر در شعر نہ در آیات و اگر نہ حاف کند مغنی و بیتی کہ میخواند آنرا یا لحن کند یا مائل شود اندر آن طریقہ در لحن ہر آئینہ مضطرب شود قلب مستمع و باطل شود وجد و سماع او و نفرت کند طبع او بر اعدم مناسبت چون نفرت کند طبع مضطرب شود قلب و متشوش گردد پس وزن درین وقت مؤثر است و ازین جہت طلب کردہ شد شعر را وجہ چہارم آنکہ بیشتر دلہا حرکت نکند تا او را بالحان و وزن بخنیاگری و سبب این است کہ بر حدیث سماع کم افتد و بر آواز خوش افتد چون موزون و بالحان بود آنگاہ ہر دستانی و ہر اثری دیگر دارد و قرآن نشاید کہ در الحان افگنند و بر دستان راست کنند و دران تصرف کنند و چون الحان بود سخن مجرد بماند یکبارگی آلتے گرم بود کہ بآن برافروزند وجہ پنجم آنکہ الحان را نیز بدو باید داد با آوازہای دیگر تا اثر بیشتر کند چون قصب و دف و طبل و شاہین و غیر آن و این صورت ہزل دارد و قرآن عین جد است آنرا صیانت باید کرد از آنکہ باچیزے یار کنند کہ در چشم عوام آنرا صورت ہزل بود چنانکہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم در خانہ ربیع بنت معوذ بود و کنیزکان دف میزدند و سرود میگفتند چون او را دیدند تنا او بشعر گفتن گرفتند گفت خاموش باشید ہمانکہ میگفتید میگوئید چہ شما را و عین جد بود بر دف گفتن کہ صوت ہزل دارد نشاید وجہ ششم آنکہ ہر کسے را کہ حالتے باشد و حریص بود بر آنکہ بیتے شنود موافق حال خود چون موافق نبود آنرا کارہ باشد و شاید کہ گوید این مگو دیگر بگو و نشاید قرآن را دران معرض آوردن

کرا زان کراہت آید و باشد کہ ہمہ آنہا موافق ہر کس نبود و اگر بعضے موافق او نباشد بر وفق حال خود تنزیل
کند رچہ واجب نیست کہ از شعر آن فہم کند کہ شاعر خواستہ است تا قرآن را نشاید کہ تنزیل کنند بر اندیشہ
خود و از معنے قرآن بگردانند پس سبب اختیار مشائخ قوال را این بودہ است کہ گفتہ آمد و حاصل این
معانے بدو سبب باز آید یکی ضعف شنوندہ و دیگر بزرگ داشتن حرمت قرآن تا در تصرف اندیشہ
نافتد اما وجہ ہفتم ذکر کرد آنرا ابو نصر سراج طوسے باعتذار ازان پس گفت قرآن کلام اللہ است و صفتے
از صفات وی و آن حق است طاقت ندارد آنرا بشریت چہ آن غیر مخلوق پس طاقت ندارد آنرا صفات
مخلوقہ و اگر کشف کردہ شود بر آ قلب ہا ذرہ از معنے او و ہیبت او ہر آئینہ منقطع و مدہوش و متحیر شود
و الحان طیبہ مناسب است مر طباع را و نسبت آن نسبت حظوظ است نہ نسبت حقوق و شعر نسبت
آن نسبت حظوظ است پس ہر گاہ معلق کردہ شود الحان و اصوات را بانچہ در ابیات است از اشارات
و لطائف مشاکل گردد و بعض آن مر بعض دیگر را پس باشد قریب بسوی حظوظ و خفیف تر بر قلوب
برای مشاکلت مخلوق مر مخلوق را پس ما دامیکہ بشریت باقی ست و با بصفات و حظوظ ملتبس بود ایم
تنعم کنیم بانغمات شجیہ و اصوات طیبہ پس انبساط ما برای مشاہدہ بقائی این حظوظ است بسوے قصیدہ ہا
اولے ست از انبساط ما بسوی کلام اللہ تعالے کہ صفت وی و کلام وی ست کہ از وی بدیت
کرد و بطرف وے رجوع خواہد کرد این حاصل مقصود است از کلام و دواعتذار روی فقط مقام سوم
در سماع حرکت و رقص و جامہ دریدن ست ہر چہ دران مغلوب بود و بے اختیار باشد باز آن ماخوذ نبود و ہر چہ بقصد
کند تا بمر دمان نماید کہ او صاحب حالت ست و نباشد حرام بود کہ این عین نفاق باشد ابو القاسم نصر آبادے
گفت من میگویم کہ این قوم چون بسماع مشغول باشند بہتر از آنکہ بغیبت ابو عمرو بن نجید گفت اگر سی سال
غیبت کنند بہتر از آنکہ در سماع حالتے نمایند بدروغ و بدانکہ کاملترین کسی باشد کہ سماع بیشتر و ساکن
باشد کہ بر ظاہر بے پدید نیاید و قوت او چنان بود کہ خود را نگاہ تواند داشت کہ آن حرکت و بانگ
و گریہ از ضعف بود لیکن چنین قوت کمتر بود و ہمانا معنے آنکہ ابو بکر رضی اللہ عنہ گفت کنا کما کنتم ثم
قست قلوبنا آن بود کہ قویت قلوبنا یعنے سخت و بقوت شد کہ طاقت آن داریم کہ خود را نگاہ داریم

وآنکه خود را گاه نتوان داشت باید که تا بضرورت نرسد خود را گاه دارد و ظاهر نگرداند جوانی در صحبت
جنید بود چون سماع بنشست بانگ کردی جنید گفت اگر دیگر چنین کنی در صحبت من نباشی پس او صبر میکرد
تا بمجمد عظیم رسید یک روز خود را نگاه داشت آخر یک بانگ بزد و شکمش بشگافت و فرمان یافت اما اگر کسی از
خود حالتی اظهار نکند و رقص کند یا بتکلف خود را بگرستن آورد آن روا بود چه رقص مباح ست
که زنگیان در مسجد رقص میکردند و عائشه رضی الله عنها بنظارت رفت و رسول صلی الله علیه وسلم
با علی رضی الله عنه گفت که تو از منی و من از تو علی رض از شادی این رقص کرد و چند بار پای بر زمین زد
چنانکه عادت عرب باشد که در شادی و نشاط کنند و با جعفر رضی الله عنه گفت تو بمن مانی در خلق او
نیز از شادی رقص کرد و زید بن حارثه رضی الله عنه را گفت تو برادر و مولای مائی از شادی رقص کرد
پس کسی که گوید که این حرام است خطا میکند بلکه غایت این آنست که بازی باشد و بازی نیز حرام نیست
و کسی که بآن سبب کند که آن حال که در دل و پیدا می آید قوی تر شود آن خود محمود بود اما جامه دریدن
باختیار نشاید که این ضائع کردن مال بود لیکن چون مغلوب باشد روا بود هر چند که جامه باختیار درد
ولیکن باشد که در ان اختیار مضطرب بود که چنان شود که اگر خواهد که نکند نتواند که نالهٔ بیمار اگرچه باختیار
بود ولیکن اگر خواهد که نکند نتواند و نه هر چه پاره کند و قصد بود آدمی دست از ان تواند داشت
همه وقتی و چون چنین مغلوب بود ما خود نبود اما آنکه صوفی جامهٔ خرقه کند باختیار و پاره پاره قسمت کنند
گروهی اعتراض کرده اند که این نشاید و خطا کرده اند که کرباس نیز پاره کنند تا پیراهن دوزند ولیکن چون
ضائع نکنند و برای مقصود پاره کنند روا باشد همچنین چون پاره ها چسپانیده سوکنند بر آن غرض تا همه را
از ان نصیب بود و بر سجاده و مرقع دوزند روا باشد که اگر کسی ثانی کرباس بچهار صد پاره کند و هر پاره
بدرویشی دهد مباح بود چون هر پاره چنان بود که کاری آید آداب سماع بدانکه در سماع سه چیز نگاه
باید داشت زمان و مکان و اخوان چه اگر در وقت نماز بود یا وقت طعام خوردن یا وقتیکه دلها بشغلی مشغول
بود سماع بیفائده باشد اما مکان چون راه گذر بود باشد یا جائی تاریک و ناخوش یا خانهٔ ظالمی باشد
همه وقت شنوده شود اما اخوان آن بود که هر که حاضر بود اهل سماع باشد که اگر شنکری از اهل دنیا

یا قاریی کہ منکر سماع باشد یا تکلفی حاضر بود کہ وی بتکلف ہر زمان حال و رقص کند یا قومی از اہل غفلت حاضر باشند کہ ایشان سماع بر اندیشۂ باطل کنند یا بحدیث بیہودہ مشغول باشند و بہر جای می نگرند و بہر نجاست یا قومی از زنان بنظارت باشند و در میان قوم جوانان باشند کہ اندیشۂ یکدیگر خالی نباشد چنین سماع بکاری نیاید و این معنی آنست کہ جنید گفتہ کہ در سماع زمان و مکان و اخوان شرط ست آمانشستن جایگہ زنان جوان بنظارت آیند و مردمان جوان باشند از اہل غفلت کہ شہوت بر ایشان غالب بود حرام باشد چہ سماع درین وقت آتش شہوت تیز کند از ہر دو جانب ہر کسی بشہوت بجائی نگرد و باشد کہ نیز بدان دیخۃ گردد و آن تخم بسیار فسق و فساد شود و ہرگز چنین سماع نباید کرد پس چون کسانیکہ اہل سماع باشند در سماع نشینند ادب آنست کہ ہمہ سر در پیش افگنند و در یکدیگر ننگرند و ہر کسی ہمگی خود بآن دہد و در میانہ سخن نگویند و آب نخورند و از جوانب ننگرند و دست و سر نجنبانند و بتکلف ہیچ حرکت نکنند بلکہ چنانکہ در تشہد نماز نشینند باد ب بنشینند و ہمہ دل باحق دارند و منتظر آن باشند کہ چہ فتوح پدید آید از غیبت بسبب سماع و خود را گاہدار ند تا باختیار بر نخیزند و حرکت نکنند و چون کسی بسبب تخیلات وجد بر خیزد باوی موافقت کنند و اگر یکے را دستا رجفید ہمہ دستار بنہند و این ہمہ اگرچہ بدعت است واز صحابہ و تابعین نقل نکردہ اند ولیکن نہ ہر چہ بدعت بود نشاید کہ بسیار بدعت نیکو باشد کہ شافعی رح میگوید کہ جماعت در تراویح وضع امیر المومنین عمر رض ست و این بدعتی نیکوست پس بدعتے کہ مذموم ست آن بود کہ مخالف سنتے باشد اما حس خلق و دل مردم شاد کردن در شرع محمود ست و ہر قومی را عادتی باشد و با ایشان مخالفت کردن در اخلاق ایشان بدخوئی بود و رسول صلی اللہ علیہ وسلم گفتہ خالق الناس باخلاق حسن باہر کسی زندگانی بروفق عادت و خوی وی کن و چون این قوم باین موافقت شاد شوند و ازین موافقت ناکردن متوحش شوند موافقت ایشان از سنت بود و صحابہ از بر ای رسول صلی اللہ علیہ وسلم برخاستنہا ی کہ وی آنرا کارہ بود اما چون جائے عادت شد و از برخاستن متوحش شوند بر خاستن برای دل خوشی ایشان اولے بود کہ عادت عرب دیگر ست و عادت عجم دیگر و اللہ تعالیٰ اعلم تعریف و توصیف سماع و بیان تاثیر و فضائل آن لا تعد ولا تحصی

است مجال زبان ناطقه کوکه اندکے از بسیار وبکے از هزارش بمعرض تبیان آورون تواند اما برائے تنشیط خواطر وتطمین قلوب ارباب سماع کہ آتش شوق وذوق ایشان باستماع نغمات داؤدے مشتعل میشود ودلہا چون موم میگدازد شمہ از احوال موسیقی وسماع درین کتاب درج کردہ میشود کمافی تذکرہ مرآۃ الخیال کہ از مؤلف افصح زبان شیر خان بن محمد امجد خان لودی نور اللہ مرقدہ است

اشعار	
بیا ساقی ای دلبری پیشہ ات	نے بزم با قلقل شیشہ ات
کہ ماہم برآریم ازین پردہ شور	بالحان داؤدے آریم زور
درین نشأ دل سخت جادو نواست	قیامت رقم ساز لوح ہواست
ولیکن بجز آب گردید نش	محال ست چون سنگ خندیدنش
گل نغمہ زنگ گدازد دل ست	چو دل آب شد مدعا حاصل ست

بباید دانست کہ موسیقی لفظ سریانی ست ومودر اصطلاح آنطائفہ ہوا را گویند وسیقی بمعنی گرہ آمدہ یعنی صاحب این فن گرہ بر ہوا میزند اگرچہ در تعریف وتوصیف این علم غامض دست در زبان کشادن نظر بر پاس امر شریعت بے ادبی ست اما بتحریر بعضے روایات صوفیہ بطریق نقل مے پردازند اکثرے از ثقات برانند کہ در ابتداے آفرینش روح لطیف بصحبت جسم کثیف تن در نمیداد وحل اقامت درین دامگاہ ظلمانی نمیکشاد تا آنکہ آہنگ دلکشای روان پرور از پردۂ غیب بگوش بسمع وی رسید وروح آن صدا بے کیف را بجنسیت فرا گرفتہ صحبت بدن قبول فرمودہ بر تقدیر صدق این قول باید کہ تعلق روح باصوت مرغوب از تعلق بدن مقدم باشد وایضا جز بروایات صحیحہ در کتب معتبرہ مثل کشف المحجوب وکیمیای سعادت مذکور ست کہ نوبتی حضرت خاتم الانبیا صلوات اللہ وسلامہ علیہ از غزوہ بفتح وفیروزی بمدینہ طیبہ تشریف آوردند زنان مطربہ زنگیان بنا بر نذرے کہ خود ہا مقرر کردہ بودند در عین مسجد بگفتن سرود ودف زدن پاکوفتن شروع کردند پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم

بعائشہ صدیقہ رضی اللہ عنہا فرمودند میخواہی کہ تماشا کنی گفت آری پس آنحضرت بر سر دروازہ آمدند
وصدیقہ از عقب سید رنج بر دوش مبارک بنہاد و تماشا میکرد بعد از لمحہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود
بس است شد گفت نہ تا سہ نوبت این سخن تکرار یافت نوبت سوم گفت بس است درین حال عمر فاروق رضی اللہ
عنہ رسید و بچوبدستی آنہا را براند زنان مطربہ بگریختند چنانکہ چادرہا از سرہا بعضے افتاد و بلی سر شدند پیغمبر خدا
علیہ السلام فرمود کہ ان الشیطان یفر من ظل عمر و گویند و حدیث واقع شد السماع معراج
الاولیاء مخصوص علی انفسھم واللہ اعلم بصحتہ حضرت سلطان المشائخ نظام الدین اولیا
قدس سرہ بارہا میفرمود کہ مارا در روز میثاق ندا آلست بربکم در آہنگ پوربے بگوش رسید بوی
وآن صوت بنوعی مشاہد میشود کہ گویا دیروزہ بودہ بلکہ آنروز را ہنوز نشنیدہ است و در رسالہ
ترجمۃ العوارف کہ در زمرۂ اہل تحقیق اعتبار تمام دارد مذکور است کہ ہر کس از آواز خوش لذت نیابد نشان آن است
کہ دلش مردہ است یا سمع باطنش باطل گشتہ انک لا تسمع الموتی ولا تسمع الصم الدعاء اذا ولوا مدبرین
عن السمع لمعزولون وصف حال ایشان لطیفہ است وقتی شافعی رضی اللہ عنہ در رے میگذشت یکے با او ہمراہ
بود بجاے رسید کہ قوالی نغمہ میخواند بایستاد و با آن رفیق گفت تو ازین سماع در خود ہیچ طرب می یابی گفت
نے شافعی گفت معلوم شد کہ حسن باطن ندارے از جنید قدس سرہ پرسیدند کہ سبب چیست شخصی آمدہ
باو قارگاہ آواز می شنود اضطراب و قلق در نہاد او می افتد و حرکات غیر معتاد صادر میشود گفت
حق سبحانہ در عہد الست و میثاق اول بندات او ذریات بنی آدم خطاب الست بربکم کرد و عہد و اقرار کلام در سماع
ارواح ایشان ماند لاجرم ہر گاہ آواز خوش بشنوند لذت آن خطاب شان یاد آید و بذوق آن حرکت
آید سمنون محب رحمۃ اللہ علیہ گوید السماع نداء من الحق للارواح والوجد عبارۃ عن اجابۃ
الارواح لذلک النداء والتغشی عبارۃ عن الوصول الی الحق والبکاء اثر من اثار فرح الوصول یکی از بوسہل صعلوکی پرسید کہ سماع چیست گفت یستحب
لاہل الحقائق ویباح لاہل العلم ویکرہ لاہل الفسق والفجور درین مقام احتراز اللاطائی
بدین قدر اکتفا افتاد و ہنگام آن رسید کہ قلمشکستہ محمد بعفیر سریر نغمہ از حقیقت آواز قلب نفس

اہل ہوش رساند مقدمہ در بیان آوازکہ بزبان ہندی ناد گویند مخفی نماندکہ آواز مردہ نوع است یکی آنکہ بے توسط موجودات ممکنہ باشد و آنرا بطور علمای ہند اناحد گویند و آن صیتیست کہ در ازل آزال بودہ و الحال نیز بمقتضائے الاآن کما کان بہمان صفت جاریست و اکثرے برانند کہ علامت ذات ہیچون مرتبہ بحت ہمان صدائے بے انقطاع بود و فقرائے مسلمین و ہنود آن صدا را از جملہ اذکار بزرگ شمردہ بریاضات شاقہ حاصل نمایند و چون بکمال رسد ہمہ تن در استماع آن گوش گردد و خصوصیت سماع از میان برخیزد و اما در فرق بین ایں قدر تفاوت است کہ مسلمانان اسم اللہ را بران آواز تصور نمودہ بذکر سماعے و سلطان الاذکار موسوم گردانند و ہنود لفظ شوہنگ ابران فرود گرنی بازرا بانبساط نمایند در کتب سلف مرقوم است کہ چون حضرت موسیٰ علی نبینا و علیہ السلام از کوہ طور برگشتہ دعوای استماع کلام حق سبحانہ و تعالیٰ نمود یکے از حکمای یونان بصورت انکار آنحضرت آمدہ گفت اگر پسر زن حائض نگرد تو دعوی آن می کنی کہ کلام ازلی حق تعالیٰ شنیدہ و اراذہ حکیم از ایراد این عبارت آن بود کہ شخصے کہ مادۂ وجودے خون حیض بودہ باشد آنکلام پاک را چگونہ تواند شنید و ندانست کہ این استماع معجزۂ نبوت انبیا است و اگر از ہمین پیرایہ آنہا پر توی از ان صدا فضیلۂ اولیائے امت نیز می شدہ باشد چہ عجب القصہ حضرت موسیٰ فرمود بلی من کلام حق شنیدم حکیم پرسید کہ چگونہ شنیدے گفت از جمیع اعضا و جمیع جہات شنیدم حکیم تصدیق نمودہ بازگشت دوم آوازے کہ بتوسط موجودات بصدور پیوندد و آنرا اہل ہند اہد گویند و آن کیفیتے است قایم بہوا کہ یکے از عناصر چہارگانہ است و حکما گفتہ اند ہرگاہ دو چیز کہ صلب و مقام یکدیگر باشند چون بسختی جدا شوند کہ آنرا قلع نامند یا بشدت پیوندند کہ آنرا قرع گویند ہوا میان آن متموج گردد بر مثال تموج آب و آن تموج باعث بر حدوث کیفیتے گردد کہ آنرا صوت و آواز گویند صدائے رعد و برق و سنگ و آہن و چوب و غیرہ کہ بر ہم خورند ازین قبیل است اما آنچہ مفہوم میگردد در آواز آدمی و سائر حیوانات لطیفۂ دیگر نیز ہست چہ ہواے کہ از دہان و بینے در بدن رادیابد چون آنرا بزور سینہ اخراج نمایند بنا بر ضیق مخرج خنجرہ آن کیفیت حاصل آید و بسبب حرکت کام و زبان و شفتین حروف و کلمات با عوارض دیگر مثل زیر و بم و غنہ با خلاف ظاہر گردد

ذٰلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ ولیکن صفا و کدورت آواز بحسب اختلاف امزجه است گفته اند
که چون در حلق آدمی همیشه تولید بلغم لزج میشود اگر قوت طبیعت بدفع یا تحلیل آن اکتفا نماید
آواز صاف و مرغوب بود و اگر تحلیل نتواند برد و کدر و نامطبوع باشد و ازین جاست که اکثر
مردم سال خورده را آواز منکدر میباشد چه قوت طبیعت آنها در انحطاط است و بر تحلیل مواد در چنانچه
باید قادر نیست و از معالجات مجربه اطبای هندست که اگر قدری جوپاک کرده در شیره برگ تالو تا سه
روز تر نمایند و روز چهارم در آفتاب خشک نموده با آتش نرم بریان کنند و هر روز چهار پنج بار بوزن
دو سه ماشه اختیار نمایند در عرض یک هفته کما بیش صفای خنجره حاصل آید شروع در اصل مدعا
بعد از تمهید مقدمات نموده میشود که چون لذت موسیقی بر طوائف انام اعم و اشمل افتاده است هر گروهی
از آهنگ نیرو و بم بطریقی که مطبوع و مستحسن نموده عشرت پیرا و بهره اندوز اند و هر طائفه بحسب جوئی
دانند ترانگفت و گوئی و مرغان چمن بهر صباحی خوانند ترانا صطلاحی و انقی و باقی اقسام سرود
که در ان کتاب بشرح و بسط مندرج است بعدم ضرورت بیانش درین محل فرو گذاشته شد اگر کسی را
شوق استقصای آن باشد بکتاب مسطور رجوع می باید کرد و بر ارباب فطرت و اصحاب خبرت مخفی
مباد که اگرچه در طریقهٔ حلیقا دریه با استماع سماع معمول و مرسوم نیست و مشائخان کبار این طریقه
قویمهٔ مستقیمه تبرو بیج و اشاعتش نرفته اند و نیز مرشد ارشد من از ارباب سماع نیستند اما اظهار حق
از امورات لابدیه است از ترک کدام یک امر انکار آن لازم نمی آید زیرا که ترک شئی چیزی نگیر است
و انکار آن شئی دیگر پس محرران عاملان را باید که آنرا از واجبات تصور نسازند و سمند همت را
بوادی عملش علی الاستمرار تیز جولان نمایند و مانعان و تارکان را نباید که زبان طعن و تشنیع بر عاملان بکشایند
بلکه هر دو فریق بزبان حال و قال ابن نغمه را که حَلَالٌ لِأَهْلِهِ وَحَرَامٌ لِغَيْرِهِ سرائیده باشند نظم

مکن عیب بر رویش حیران و مست	که غرق است زان می ز تند پا و دست
نه بینی شتر بر حدی عرب	که چونش بر قص اندر آرد طرب
شتر را چو شور و طرب در سر است	اگر آدمی را نباشد خر است

حلالش بود رقص بر یاد دوست
که هر آستینیش جانے در دست

بگویم سماع اے برادر ترا چیست
اگر مستمع را بدانم که کیست

گر از برج معنے بود طیر او
فرشته فرو ماند از سیر او

مگس پیش شوریده دل پر نزد
که او چون مگس دست بر سر نزد

نه بم داند آشفته سامان نه زیر
بر آواز مرغے بنالد فقیر

سرانیده خود مے نگردد خموش
ولیکن نه هر وقت باز ست گوش

چو شوریدگان مے پرستی کنند
بر آواز دولاب مستے کنند

برقص اندر آیند دولاب وار
چو دولاب بر خود بگریند زار

به تسلیم سر در گریبان برند
چو طاقت نماند گریبان درند

بیان حقیقت مرغ قفس از شنیدن آواز او باشد انس

هست قفس طرفه مرغ دلستان
موضع آن مرغ در هندوستان

سخت منقارے عجب دارد دراز
همچو نے در وے بسے سوراخ باز

قرب صد سوراخ در منقار اوست
نیست جفتش طاق بودن کار اوست

هست در هر ثقبه آوازے دگر
زیر هر آواز او راز دگر

چون بهر ثقبه بنالد زار زار
مرغ ما هے گردد از وے بیقرار

جمله رندگان خامش شوند
در خوشے با نگ او بیهش شوند

فیلسوفے بود و مسازش گرفت
علم موسیقی ز آوازش گرفت

سال عمر او بود قرب هزار
وقت مرگ خود بداند آشکار

چون ببرد وقت مردن دل ز خویش
هیزم آرد گرد خود یک خرمه پیش

در میان هیزم آید بیقرار
در دهد صد نوحه بس زار زار

پس ازان هر ثقبه از جان پاک — نوحهٔ دیگر برآرد دردناک
چون بدان هر ثقبه چون نوحه گر — نوحهٔ دیگر کند چون نوحه گر
درمیانِ نوحه ازاندوه مرگ — هر زمان برخود بلرزد همچو برگ
از نفیر او همه پرندگان — در خروش او همه درندگان
سوی او آیند از نظارگے — دل ببرند از جهان یکبارگے
از غمش آنروز از خون جگر — پیش او بسیار میرد جانور
جمله از زاری او حیران شوند — بعضے از بے قوتی بیجان شوند
بس عجب روزے بود آنروز او — خون چکد از نالهٔ دلسوز او
باز چون عمرش رسد بایک نفس — بال و پر برهم زند از پیش و پس
آتش بیرون جهد از بال او — بعد ازان آتش بگردد جال او
زود در آتش فتد هیزم همے — بس بسوزد هیزمش خوش خوش همے
مرغ و هیزم هر دو چون اخگر شوند — بعد اخگر نیز خاکستر شوند
چون نماند ذرهٔ اخگر پدید — قفقنسے آید ز خاکستر پدید
آتش آن هیزم چو خاکستر کند — از میان قفقنس بچه سر برکند

فصل فی بیان انشاء الشعر وانشاده وذکر شعرائه صلی اللہ علیہ وسلم

وروایت الشعر عنہ علیہ الصلوٰۃ والسلام

بدانکہ بیان انشاء شعر و ما یتعلق بہ ضمناً رقم ثبت یافت و معهذا برائے اہتمام شان آن در بیان آید فصلے علیحدہ وضع کردہ شد اما انشاء شعر پس گفت فقیہ ابو اللیث رحمہ اللہ در کتاب بستان العارفین
قد تکلم الناس فی انشاء الشعر فکرهہ بعض الناس ورخص فیہ الآخرون
فاما من کرهہ فاحتج بما روی الاعمش عن ابی صالح عن ابی هریرة رضی اللہ عنہ عن النبی

صلی اللہ علیہ وسلم انہ قال لان یمتلی جوف احدکم قیحا ودما حتی یریہ خیر لہ من ان یمتلی شعرا + وکان اللہ تعالی قال والشعراء یتبعھم الغاوون الخ وَاما احتجہ من اباح ذلک فما روی ھشام بن عروۃ عن ابیہ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال ان من الشعر لحکمۃ + وروی سماک بن حرب عن جابر بن سمرۃ رضی اللہ عنہ انہ قال کان اصحاب النبی صلی اللہ علیہ وسلم یتناشدون الشعر والنبی صلی اللہ علیہ وسلم جالس بینھم یتبسم وعن ھشام عن ابیہ قال ما رایت امرأۃ اعلم بشعر ولا بطب ولا بفقہ من عائشۃ رضی اللہ عنہا وعن ابیہا + وروی عکرمۃ رضی اللہ عنہ عن ابن عباس رضی اللہ عنہما قال اذا قرأ احدکم شیئا من القران ولا یدری ما تفسیرہ فلیلتمس من الشعر فان الشعر دیوان العرب وقیل لابی الدرداء رضی اللہ عنہ اکل الانصار قال الشعر غیرک قال وانا اقول ایضا الشعر یریہ المرء ان یعطے مناہ + ویابی اللہ الا ما اراد + یقول المرء فائدتی بمالی وتقوی اللہ افضل ما استفاد + وروی عن الکلبی عن ابی صالح عن ابن عباس رضی عنہما ان عائشۃ رضی اللہ عنہا لما بلغہا خبر ابی ھریرۃ قالت رحم اللہ اباھریرۃ انما قال قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم لان یمتلی جوف احدکم قیحا ودما حتی یریہ خیر لہ من ان یمتلی شعرا من الشعر الذی ھجیت بہ وقیل ایضا ان معنی النھی فی الشعر اذا اشتغل بہ فیشغل عن قراءۃ القران والذکر واما اذا لم یشغل فلا بأس انتھی اما بیان روایت شعر انروی صلی اللہ علیہ وسلم پس گفت فقیہ ابو اللیث تکلم الناس فی روایۃ الشعر عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال بعضھم لم یثبت عنہ شعر ویحتجون بما روی عن عائشۃ رضی اللہ عنہا انہ قیل لہا ھل کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم یتمثل بالشعر قالت کان ابغض الحدیث الیہ الشعر غیر انہ تمثل مرۃ ببیت اخ بن قیس بن طرفۃ فجعل اخرہ اولہ قال الشعر ستبدی لک الایام ما کنت جاھلا +

ویاتیك بالاخبار من لم تزود + الخ وقال بعضهم یجوز عنه الشعر کما جاء عنه فی الاخبار وهو ما روی ابن طاؤس عن ابیه ان النبی صلی الله علیه وسلم قال یوم الخندق اللهم لا عیش الا عیش الاخرة فارحم الانصار والمهاجرة فاجابت الانصار بهذا الشعر نحن الذین بایعوا محمدا + علی الوفاء ما بقینا ابدا + وروی ابو عثمان النهدی عن سلمان الفارسی رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم لما ضرب فی الخندق بالمعول فقال بسم الله وبه بدینا + ولو عبدنا غیره شقینا + وروی البراء بن عازب رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال انا النبی لا کذب + انا ابن عبد المطلب + وروی اسود بن قیس عن جندب ان النبی علیه الصلوة والسلام کان یمشی فی طریق مکة فعثر فاصاب حجر اصبعه فدمیت فقال هل انت الا اصبع دمیت + وفی سبیل الله ما لقیت + ویروی وفی کتاب الله ما لقیت قال الفقیر رحمه الله هذه الاخبار صحیحة ولکن یحتمل انه لم یقصد به الشعر ولکنه کلام خرج موافقا للشعر من غیر ان یکون قصد بذلك الشعر + ولان هذه الابیات التی رویت عنه انما هی رجز والرجز لا یکون شعرا وانما هو مثل السجع من الکلام انتهی اما بیان شعرا آنحضرت صلی الله علیه وسلم ودر ضمن آن بیان انشا وشعر ست وهم انشاء آن پس بدانکه شعرا آنحضرت صلی الله علیه وسلم از انها که دفع میکردند و باز میداشتند شرکافران را از اسلام واهل آن ومدح رسول صلی الله علیه وسلم وهجو کفار لعنهم الله می کردند سه کس شمرده اند حسان بن ثابت وکعب بن مالك وعبد الله بن رواحه در روضة الاحباب میگوید که شاعران وخاوران رسول صلی الله علیه وسلم از مردان صد و شصت و نه از زنان دو ازده کس بوده اند اما حسان بن ثابت بوالولید یقال ابو عبد الرحمن وقیل ابو الحسام حسان ابن ثابت بن المنذر بن حرام ضد حلال از انصار بخماری خزرجی شاعر رسول الله صلی الله علیه وسلم از مخول شعر است در جاهلیت واسلام واجماع کرده اند عرب بر انکه اشعر اهل مدر اهل یثرب اند

پسر عبد القیس تم ثقیف وبدانکہ شعرا اہل مدینہ حسان بن ثابت ست در زندگانی کرد او و پدر او
ثابت وجد او منذر و پدر جد او حرام ہر یک صد و بست سال و گفتہ است ابو نعیم شناختہ نمیشود
در عرب چہار کس کہ تناسل کردند از صلب واحد کہ اتفاق افتادہ باشد مدت اعمار ایشان بقدر غیر
ایشان و عبد الرحمن پسر حسان بن ثابت چون ذکر میکرد این را می افتاد بر قفای خود بر فراش خود و دراز
میکرد یا بپای خود را و خندہ میکرد فارغ از زدن مردن بگمان آنکہ پس من نیز باین سن خواہم رسید پس مرد چہل و شصت
سالہ و از اصمعی آمدہ کہ گفت حسان بن ثابت از فحول شعرا ست و ابو حاتم گفت کہ می آید از و اشعار نرم پس نفی
اصمعی نسبت کردہ می شود بوی اشیائے کہ صحیح نیست از وے و ابو حاتم از ابو عبیدہ آوردہ کہ گفت
فضل دادہ شد حسان بر شعر البتہ چیز شاعر انصار بود در جاہلیت و شاعر رسول خدا بود و ثابت و
شاعر قبائلہ یمن بود در اسلام و میگویند شعر جاہلیت قوی بود از شعر اسلام و می زیرا کہ اسلام باز میدارد
از کذب و منع میکند از ان و شعر تزئین میدہد او را کذب و افراط در وصف و تزئین بغیر حق و اینہمہ
کذب ست و زندگانی کرد حسان شصت سال در جاہلیت و شصت در اسلام و دریافتہ بود دنا بغہ
ذبیانی را و اعشے را و خواندہ بود پیش ایشان شعر خود را و ہر دو مسلم داشتند او را و گفتند کہ تو شاعری
و وی ہجو میکرد مشرکان قریش را از انہای کہ ہجو میکردند رسول خدا را صلی اللہ علیہ وسلم مثل عبد اللہ
ابن الزبعرے بکسر زا و فتح موحدہ و سکون عین مہملہ و فتح را و در آخر الف و ابو سفیان بن الحارث از
عبد المطلب ابن عم رسول اللہ و عمرو بن العاص و غیر ہم آوردہ اند کہ گفت یکی از مسلمانان بعلی مرتضی
رضی اللہ عنہ کہ ہجو کن از جانب با این قوم را کہ ہجو میکنند ما را گفت اگر اذن کند پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم
میکنم و چون شنید این سخن را آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمود علی نیست نزد وی انچہ خواستہ شود درین
باب و نیست علی نزد او انچہ کہ میخواہید شما از وے بعد از ان فرمود چہ منع میکند قوم را کہ نصرت دادہ اند
رسول خدا را بسلاحہا خود از ین کہ نصرت دہند او را بزبانہا خود پس گفت حسان من برائے این کار م
یا رسول اللہ و گرفت طرف لسان خود را و گفت خدا آسان گرداند مر ابو معقولی میان بصری بضم با
و سکون صاد بلدہ ایست از شام و میان صنعا کہ شہرے ایمن ست گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم

چگونہ ہجو میکنی ایشان را و می افتی در نسب ایشان و من از ایشانم و در نسب ایشان داخلم و چگونہ
ہجو میکنی ابا سفیان را و وی ابن عم من ست گفت حسان را اللہ بیرون میکشم ترا یا رسول اللہ از ایشان
چنانکہ بیرون کشیدہ می شود موی از خمیر پس فرمود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بیا ابا بکر را و رجوع
کن بوی کہ وی اعلم ست بانساب از تو پس میرفت ابو بکر تا مطلع گرداند او را بر انساب ایشان
و میگفت بار خدایا در از فلان و فلانہ و ذکر کنی فلان و فلانہ را پس شروع کرد حسان در ہجو کردن
مشرکان و چون شنیدند قریش شعر حسان بن ثابت را شناختند کہ این شعر از وی نیست بلکہ از
ابن ابی قحافہ است و پس ہجو کرد حسان ابو سفیان بن الحارث را و چون رسید شعر او بابی سفیان گفت
این کلامے ست کہ غائب نیست از ین ابن ابی قحافہ و آنحضرت می نہاد برای حسان منبر در مسجد کہ
می ایستاد بر آن مدح آنحضرت و ہجو دشمنان و میگوفرمود آنحضرت اِنَّ اللّٰہَ یُؤَیِّدُ حَسَّانًا بِرُوحِ الْقُدُسِ
مَا دَامَ یُنَافِحُ عَنْ رَسُوْلِ اللّٰہِ و در روایتے یُفَاخِرُ و میگفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
کہ قول حسان بن ثابت سخت تر ست بر ایشان از آمدن تیر و خلیدن آن ایشان را و گفتہ اند
کہ ہر کرا خدا یتعالی زبانی عطا کند و بر تکلم قدرت بخشد باید کہ در مدح آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و ہجو
دشمنان او تقصیر نکند کہ بہترین کارہا این ست و گفتہ اند کہ کار حسان بن ثابت آن بود کہ معارضہ میکرد
مشرکان را در وقائع و ایام و تاثر و ہجو میکرد ایشان را و ذکر میکرد قبائح و مثالب ایشان را و گذشت
عمر بن الخطاب روزے بر حسان در حال آنکہ او شعرے میخواند در مسجد پس تیز نگاہ کرد عمر بجانب
حسان و گفت شعر میخوانی در مسجد پس گفت حسان قد کنت و انت یومئذ من ہو خیر منہ فمن اشعر منک
یعنے بودم در مسجد نزد کسی کہ بہتر بود از تو یعنے
پیغمبر صلے اللہ علیہ وسلم پس خاموش گشت عمر و ما اشعار جیدہ حسان ست آنچہ آورد در سبیل ارتحال
در پیش آنحضرت در وقت قدوم بنی تمیم وقتے کہ آوردند ایشان شاعر و خطیب خود را و مفاخرت کردند چنانچہ
در وقائع سال نہم در سریہ عیینہ بن حصن بر بنو تمیم گذشت پس حسان قصیدہ انشا کرد و ثابت بن قیس
ابن شماس خطبہ خواند و اقرار کردند بنو تمیم بعجز و نادانی خود و گفتند کہ شاعر محمد بہتر از شاعر ماست و خطیب
وی بہتر از خطیب ما و وارد شدہ است کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمود حسان حاجز ست میان

مؤمنین ومنافقین دوست نمیدارد او را منافق و دشمن ندارد او را مومن و فرمود نکنیت حسان را نیز اگر وی مناقحت و مخاصمت و معارضت میکند از خدا و رسول و الخ هذا کله فی مدارج النبوة و نیز مجوز انشاء شعر از نص ثابت شده چنانچه در تفسیر کشاف تحت قوله تعالی وَالشُّعَرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ ۝ اَلَمْ تَرَ اَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ ۝ وَاَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ ۝ اِلَّا الَّذِينَ اٰمَنُوا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ وَذَكَرُوا اللّٰهَ كَثِيرًا وَانْتَصَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا ظُلِمُوا الخ مذکور ست والشعراء مبتداء ویتبعهم الغاوون خبره ومعناه انه لا یتبعهم علی باطلهم وکفرهم وفضول قولهم وما هم علیه من الهجاء و ارتیاد الاعراض والقدح فی الانساب والتسیب بالجزم والعزل والابتهار ومدح من لا یستحق المدح ولا یستحسن ذلک منهم ولا یطرب علی قولهم الا الغاوون والسفهاء والشطار وقیل الغاوون المراودون وقیل الشیاطین - وقیل هم شعراء قریش عبد الله بن الزبعری وهبیرة بن ابی وهب المخزومی ومسافع عن عبد مناف وابو عزة الجمحی ومن ثقیف امیة بن ابی الصلت قالوا نحن نقول مثل قول محمد وکانوا یهجونه ویهجمهم الاعراب من قومهم لیسمعون اشعارهم واهاجیهم - وقرأ عیسی ابن عمر والشعراء بالنصب علی اضمار فعل یفسره الظاهر قال ابو عبید کان الغالب علیه حب النصب قراءة حَمَّالَةَ الْحَطَبِ وَالسَّارِقَ وَالسَّارِقَةَ وسورة انزلناها وقرئ یتبعهم علی التخفیف ویتبعهم بسکون العین تشبیها لسبعه بعضه - ذکر الوادی والهیوم فیه تمثیل لذهابهم فی کل شعب من القول واعتسافهم وقلة مبالاتهم بالغلو فی المنطق ومجاوزة حد القصد فیه حتی یفضلوا اجبن الناس علی عنترة واشحهم علی حاتم وان یدعوا البر ویفسقوا التقی وعن الفرزدق ان سلیمان بن عبد الملک سمع قوله شعر فبتن بجانبی مصرعات وبتن افضل اغلاق الختام فقال قد وجب علیک الحد فقال یا امیر المومنین قد درأ الله

عنی الحه بقولهم انهم یقولون ما لا یفعلون استثنی الشعراء المومنین الصالحین الذین یکثرون ذکر الله وتلاوة القران وکان ذلک اغلب علیهم من الشعر واذا قالوا شعرا قالوه فی توحید الله والثناء علیه والحکمة والموعظة والزهد والاداب الحسنة ومدح رسول الله صلی الله علیه وسلم والصحابة وصلحاء الامة وما لا باس به من المعانی التی لا یتلطخون فیها بذنب ولا یتلبسون بشائنة ولا منقصة وکان هجاؤهم علی سبیل الانتصار ممن یهجوهم قال الله تعالی لَا یُحِبُّ اللّٰهُ الْجَهْرَ بِالسُّوْٓءِ مِنَ الْقَوْلِ اِلَّا مَنْ ظُلِمَ وذلک من غیر اعتداء ولا زیادة علی ما هو جواب لقوله تعالی فَمَنِ اعْتَدٰی عَلَیْکُمْ فَاعْتَدُوْا عَلَیْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدٰی عَلَیْکُمْ وعن عمرو بن عبیه ان رجلا من العلویة قال له ان صدری لیجیش بالشعر فقال فما یمنعک منه فیما لا باس به والقول فیه ان الشعر باب من الکلام فحسنه کحسن الکلام وقبیحه کقبیح الکلام وقیل المراد بالمستثنین عبد الله بن رواحه وحسان بن ثابت والکعبان کعب بن مالک وکعب بن زهیر والذین کانوا ینافحون عن رسول الله صلی الله علیه وسلم ویکافحون هجاة قریش - وعن کعب بن مالک ان النبی صلی الله علیه وسلم قال له اهجهم فوالذی نفسی بیده لهو اشد علیهم من النبل وکان یقول لحسان قل وروح القدس معک - انتهی وذکر فی التفسیر البیضاوی وَالشُّعَرَآءُ یَتَّبِعُهُمُ الْغَاوٗنَ واتباع محمد صلی الله علیه وسلم لیسوا کذلک هو استیناف ابطل تعالی کونه شاعرا وقرره بقوله اَلَمْ تَرَ اَنَّهُمْ فِیْ کُلِّ وَادٍ یَّهِیْمُوْنَ ولکن اکثر مقدماتهم خیالات لا حقیقة لها واغلب کلماتهم فی التشبیب بالجزم والغزل والابتهار وتمزیق الاعراض والقدح فی الانساب والوعد الکاذب والافتخار الباطل ومدح من لا یستحقه والاطراء فیه والیه اشار بقوله وَاَنَّهُمْ یَقُوْلُوْنَ مَا لَا یَفْعَلُوْنَ وکانه لما کان اعجاز القران من جهة المعنی واللفظ وقد حوا فی المعنی بانه مما تنزلت به الشیاطین

وفی اللفظ بانه من جنس کلام الشعراء تکلم فی القسمین وبین منافاة القرآن لها ومضادة حال الرسول صلی الله علیه وسلم بحال اربابها وقرآنا فمع یتبعهم علی التخفیف وقرئ بالتشدید وتسکین العین تشبیها لبعه بعضه الا الذین امنوا وعملوا الصالحات وذکروا الله کثیرا وانتصروا من بعد ما ظلموا استثناء للشعراء المؤمنین الصالحین الذین یکثرون ذکر الله ویکون اکثر اشعارهم فی التوحید والثناء علی الله تعالی والحث علی طاعته تعالی ولو قالوا هجوا اراد والا بالانتصار ممن هجاهم ومکافحة هجاة المسلمین کعبد الله بن رواحة وحسان بن ثابت والکعبین کان علیه الصلوة والسلام یقول لحسان قل وروح القدس معک وعن کعب بن مالک انه علیه الصلوة والسلام قال لاهجهم فوالذی نفسی بیده لهو اشد علیهم من النبل انتهی وذکر فی التفسیر الاحمدی اعلم ان الایات الدالة علی تقبیح الشعر اکثر من ان یحصی لانه قال فی اکثر المواضع وما علمناه الشعر ولما کانت هذه الایة ظاهرة فی هذا المعنی ومشتملة علی فائدة الاستثناء اخترتها فقوله تعالی والشعراء یتبعهم الغاوون مبتدا وخبر ویتبعهم بالتشدید عنه الاکثرین وقرأ نافع یتبعهم بالتخفیف والمعنی لا یتبعهم علی باطلهم وکذبهم وتمزیق الاعراض والقدح فی الانساب ومدح من لا یستحق المدح والهجاء ولا یستحسن دینا منهم الا الغاوون ای السفهاء او الراوون او الشیاطین او المشرکون هکذا فی المدارک وقیل الشعراء هم شعراء قریش وقد نزل حین شعر الشاعران فی بار الرسول علیه السلام ومنعة الاسلاف وکانت الاعراب یحفظون تلک الاشعار ویقرؤنها هکذا ذکر فی الحسینی نقلا عن البشیر ویشیر الی ذلک کلام صاحب الکشاف ایضا ویفهم من الزاهدی والبیضاوی انه رد لما قالوا ان محمدا شاعر لفظ القرآن من جنس کلام الشعراء یعنی ان محمدا لیس بشاعر لان الشعراء یتبعهم الغاوون واتباع محمد لیسوا بغاوین فابطل به کونه شاعرا ثم قرره بقوله تعالی الم تر انهم فی کل واد یهیمون انهم یقولون ما لا یفعلون یعنی انهم فی کل واد من القول یتحدثون فی کل لغو وباطل یخوضون ویقولون من الوعد ما لا یفعلون والهائم فی الاصل الذاهب علی وجه لا مقصد له وانما قال ذلک لان اکثر مقدماتهم خیالات لا حقیقة لها واغلب کلماتهم فی التشبیب بالجزم والغزل والافتخار والوعد الکاذب والافتخار الباطل ومدح من لا یستحقه والاطراء فیه

وغیر ذلک علی ما عرفت وفی الکشاف والمدارک وعن الفرزدق ان سلیمان بن عبد الملک
سمع قول شعر نبتن بجانبی مصرعات وبت افضل اخلاق الخمام فقال قه وجب علیک الحد
فقال قه درأ الله عنی الحد بقوله تعالی وانهم یقولون ما لا یفعلون حیث وصفهم بالکذب
والوعد ثم لما ذکر ان الشعراء یتصفون بالاوصاف الذمیمة المذکورة وکان جماعة من الصحابة
رضی الله عنهم کعبد الله ابن واحة وحسان بن ثابت والکعبین شعراء یهجون المشرکین جوابا
لهجوهم وخافوا ان یکونوا موصوفین بهذه الصفات واقبلوا بالنبی صلی الله علیه وسلم نزل فی حقهم
قوله تعالی الا الذین امنوا فهو استثناء مما سبق یعنی ان الشعراء موصوف بالصفات المذکورة
الا الشعراء المومنین الذین یعملون الصالحات ویذکرون الله کثیرا ای یکون اکثر
اشعارهم فی التوحید والثناء علی الله ورسوله والحث علی طاعته وانتصروا من بعد ما ظلموا یعنی لو قالوا
هجوا لاحد لم یریدوا به الا علی الهجو بل نما ارادوا به الا انتصار ممن هجاهم من بعد ما کانوا مظلومین
وممکا فحة هجاء المسلمین وذلک جائز بجه الان جزاء سیئة سیئة مثلها ولا یحب الله الجهر بالسوء من القول
الا من ظلم وقد قال علیه السلام لحسان قل وروح القدس معک وقال لکعب بن مالک انهجهم
فوالذی نفسی بیده لهو اشد علیهم من النبل هذا ما قالوا وبهذا القدر ما نحن فیه فی بیان الشعر انتهی
ودر تفسیر حسینی عز الدین بن مضامین نگین را از نهانخانه بطن بدین آئین بر منصه ظهور جلوه داده منظر علمای
فحول در آورده کر والشعراء وشاعران مشرک چون ابن زبعری وبیره وسایر امیه یقفی یتبعهم الغاوون بیروی
ایشان میکنند سفهاء عرب یعنی روایت ایشان در تفسیر علم الهدی رح نقل کرده که دو شاعر در باب حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه وسلم ومدت اسلام شعر بها گفتند ومشرکان یاد گرفته میخواندند این آیت در شان ایشان
نازل شد الم تر انهم فی کل واد در هر وادی از فنون کلام یخوضون سرگردان میشوند چون تشبیب
وهزل ومطایبه طعن در انساب ومدح ناستحق وهجو نالائق وافراط در مدح وذم وامثال آن وانهم
وانکه ایشان یقولون میگویند ما لا یفعلون آنچه نمیکنند یعنی بفسق ناکرده برخود گواهی میدهند چیزها
نا داده بکسی ودر سلک نظم میکشند واگر کسی تفحص اشعار اهل جاهلیت کند بر بسیارے ازین مقوله مطلع
شود ودر تفسیر کواشی آورده که بعد از نزول این آیت حسان بن ثابت وجمعے از شعراء صحابه رضی

بجناب نبوت پناه صلی اللہ علیہ وسلم آمدہ بموقف عرض رسانیدند کہ حق سبحانہ میداند کہ ما شاعریم و این دو آیہ
گفت می ترسم کہ بریں وصف بیریم حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمود کہ مومن جہاد میکند بشمشیر خود
و بزبان خود و شعر کہ شما در شان کفار میگوئید بر ایشان سخت تر است از تیغ و نیزہ و این آیت نازل شد
کہ اِلَّا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا شعرای متبوع ن ہم بواد دگر گردانند مگر آنہا کہ ایمان آوردہ اند و عملوا
الصالحات و علمای شائستہ گردند یعنی پیغامبر علیہ السلام ستائش نمودند و بہجو و مذمت کفار مشغول گشتند
و ذکروا اللہ و یاد کردند خدا تعالیٰ را و اشعار خود کثیرا بسیار یعنی اکثر اشعار شعرای اسلام در تحمید و توحید است
و تحریص بطاعت و تنبیہ از غفلت و انتصروا و انتقام کشیدند از مشرکان من بعد ما ظلموا پس
از انکہ ستم دیدہ شدہ بودند بہجا یعنی ہجو ایشان را بر ایشان رد کردند و حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم ستودہ
گفت ایہج المشرکین فان جبرئیل معک حضرت حقائق پناہی قدس سرہ در دیباچہ دیوان اول آوردہ
کہ ہر چند قادر حکیم جل ذکرہ در آیت کریمہ وَالشُّعَرَآءُ یَتَّبِعُهُمُ الْغَاوٗنَ شعرا را کہ سیاحان بحر شعر نہ
جمع ساختہ و کنند لام استغراق در گردن ایشان انداختہ گاہ در غرقاب بحر و غایت غوایت می افتند
و گاہ تشنہ لب رواد بحیرت و ضلالت سرگردان می سازد اما بسیاری از ایشان بواسطہ صلاح
عمل و صدق ایمان در زمرہ ارقام اِلَّا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ نشستہ اند و بواسطہ یاد بسیار
وَذَکَرُوا اللّٰہَ کَثِیْرًا بساحل خلاص و ناحیہ نجات پیوستہ و یکی از افاضل گفتہ است شعر شاعر آنرا دان کہ
خواند در قرآن خدا کہ ہست از ایشان ہم بقرآن ظاہر استثنای شان ۞ وذکر فی التفسیر الکبیر
والشعراء یتبعهم الغاوون الم تر انهم فی کل واد یهیمون وانهم یقولون ما لا یفعلون الا الذین
وعملوا الصالحات وذکروا الله کثیرا وانتصروا من بعد ما ظلموا وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب
ینقلبون اعلم ان الکفار لما قالوا ولا یجوز ان یقال ان الشیاطین تنزل بالقرآن علی محمد
کما انهم ینزلون بالکهانة علی الکهنة وبالشعر علی الشعراء ثم انه سبحانه
فرق بین محمد صلی الله علیه وسلم وبین الکهنة فنذکر ههنا ما یدل
علی الفرق بینه علیه السلام وبین الشعراء وذلک من وجوه الشعراء

يتبعهم الغاوون اى الضالون ثم بين تلك الغواية بامرين **الاول** انهم فى كل واد يهيمون والمراد منه الطرق المختلفة كقولك انا فى واد وانت فى واد وذلك لانهم قد يمدحون الشئ بعد ان ذموه وبالعكس وقد يعظمونه بعد ان استحقروه وبالعكس وذلك يدل على انهم لا يطلبون بشعرهم الحق ولا الصدق بخلاف امر محمد صلى الله عليه وسلم فانه من اول امره الى آخره بقى على طريق واحد وهو الدعوة الى الله تعالى والترغيب فى الآخرة والاعراض عن الدنيا **الثانى** انهم يقولون ما لا يفعلون وذلك ايضا من علامات الغواة فانهم يرغبون فى الجود ويرغبون عنه وينفرون عن البخل ويصرون عليه ويقدحون فى الناس بادنى شئ صدر عن واحد من اسلافهم ثم انهم لا يرتكبون الا الفواحش وذلك يدل على الغواية والضلالة واما محمد صلى الله عليه وسلم فانه بدأ بنفسه حيث قال الله تعالى له فلا تدع مع الله الها آخر فتكون من المعذبين ثم بالاقرب فالاقرب حيث قال الله تعالى له وانذر عشيرتك الاقربين وكل ذلك على خلاف طريقة الشعراء فقد ظهر بهذا الذى بينا ان حال محمد صلى الله عليه وسلم ما كان يشبه حال الشعراء ثم ان الله تعالى لما وصف الشعراء بهذه الاوصاف الذميمة بيانا لهذا الفرق استثنى عنهم الموصوفين بامور اربعة احدها الايمان وهو قوله الا الذين امنوا وثانيها العمل الصالح وهو قوله وعملوا الصالحات وثالثها ان يكون شعرهم فى التوحيد والنبوة ودعوة الخلق الى الحق وهو قوله وذكروا الله كثيرا ورابعها ان لا يذكروا الهجو احدا الا على سبيل الانتصار ممن يهجوهم وهو قوله وانتصروا من بعد ما ظلموا قال الله تعالى لا يحب الله الجهر بالسوء من القول الا من ظلم ثم ان الشرط فيه ترك الاعتداء لقوله تعالى فمن اعتدى عليكم فاعتدوا عليه بمثل ما اعتدى عليكم وقيل المراد بهذا الاستثناء عبد الله بن رواحة وحسان بن ثابت وكعب بن مالك وكعب بن زهير لانهم كانوا يهجون قريشا وعن كعب بن مالك ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال له اهجهم فوالذى نفسى بيده لهو اشد عليهم من رشق النبل

وکان یقول لحسان بن ثابت قل وروح القدس معک فاما قوله وسیعلم الذین ظلموا
ای منقلب ینقلبون فالذی عندی فیه والله اعلم انه تعالی لما ذکر فی هذه السورة
یُزیل الحزن عن قلب رسوله صلی الله علیه وسلم من الدلائل العقلیة ومن اخبار الانبیاء المتقدمین
ثم ذکر الدلائل علی نبوته علیه السلام ثم ذکر سوال المشرکین فی تسمیتهم محمدا صلی الله
علیه وسلم تارة بالکاهن وتارة بالشاعر ثم انه تعالی بَیَّنَ الفرق بینه وبین الکاهن اولا
ثم بَیَّنَ الفرق بینه وبین الشاعر ثانیا ختم السورة بهذا التهدید العظیم یعنی ان الذین ظلموا
انفسهم واعرضوا عن تدبر هذه الآیات والتامل فی هذه البینات فانهم سیعلمون بعد ذلک ای
منقلب ینقلبون وقال الجمهور المراد منه الزجر عن الطریقة التی وصف الله بها هولاء الشعراء
والاول اقرب الی نظم السورة من لها الی آخرها والله اعلم والحمد لله رب العلمین وصلوات الله علی سیدنا
محمد النبی الامی واله وصحبه اجمعین وعلی ازواجه امهات المؤمنین وعلی التابعین لهم
باحسان الی یوم الدین ودر مدارج النبوة مذکور ست که درمیان صحابه غیر این سه کس مذکور
مشهور را نیز در شعر انوشته اند ابوسفیان بن الحارث بن عبد المطلب وعباس بن مرداس السلمی وعدی
ابن حاتم الطائی واحوال ایشان ومواضع سابقه معلوم شده ست وحمید بن ثور الهلالی الهذلی که شاعر
محمود بود وقدوم آورد بر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم وانشاد کرد قصیده را که در اول این ست بشعر
اَصَحَا قَلْبُکَ مِنْ سُلَیْمٰی مُقْصِدُ اَمْ اِنْ اَخْطَاَ مِنْهَا وَاِنْ تَعَبَّدَ ودر آخر میگوید بشعر حَتّٰی اَتَانَا
رَسُوْلٌ مِّنْ مُحَمَّدٍ یَتْلُوْا صُحُفًا مِّنَ اللّٰهِ کَرِیْمَةً وَّنَبِیُّهُمْ کتاب رباب السماع فرموده است ندانکه
نظم بر نثر تفوق دارد کان موزون ست واین ناموزون وفرقی که درمیان منثور ناموزون ست
برادالالباب ظاهر وهویدا ست بعضے شعر گوئی را منسوب بکفر کنند وآیه کریمه الشعراء یتبعهم
الغاوون دلیل آرند وغافل از استثنای آیه کریمه آخرش الا الذین امنوا وعملوا الصالحات
واقع ست اگر فی الحقیقت چنین بودی جناب ولایت مآب علی علیه السلام ودیگر ائمه اطهار
علیهم التحیات واصحاب کرام علیهم الرضوان ومشایخ کبار امت وعلمای نامدار ملت قدس الله سرهم

ہرگز بطرف شعر التفات نفرمودے و در حق شاعران الشعراء یتلهم الرحمن نگفتندی و جناب
حضرت سرور کائنات صلی اللہ علیہ وسلم باصلاح قصیدۂ کعب بن زہیر توجہ نفرمودے و نیز قصائد حسان
ابن ثابت کہ در زمانہ رسول مقبول صلی اللہ علیہ وسلم بود و بمدحت آنجناب بنوت مآب تصنیف کردہ بحضور
معروض میداشت و صلۂ و تحسین مے یافت دلیلی ست قوی بر فضیلت شعر و شاعری حضرت فریدالدین عطار
گوید شعر شاعری جزو لیست از پیغمبری ۔ وای جاہلانش کہ خوانند ساحری ۔ ہزل گویان و ہذیان سرایان
مردود زمان طائفہ مقبولان شعراند ہزل گو ہر چند طبعش عالی و کلامش موزون باشد مقبول خاطر مقبلان
نگردد سخن را کہ جوہریست لطیف و زبان را کہ آلۂ نطق ست شریف ہرگز بمذمت و دشنام و لغویات و
واہیات آلودہ ساخت شعر بہ نطق آدمی بہترست از دواب ۔ دواب از توبہ گرنگوئے صواب
و چنین اکثر صحابہ و تابعین و تبع تابعین و صلحای امت شعر گوئی و سخن پروری و مداحی کردہ اند باروایات
صحیحہ آمدہ است پس بقول نبی کریم صلی اللہ علیہ وسلم علیکم بسنتی و سنۃ الخلفاء الراشدین
شاعریت و مداحیت بر کل امت سنت گردید حقا کہ در عالم احدی نیست کہ کلمۂ موزون از زبان او بر زبان
باشد پنانچہ در کلمات الشعرا این عبارت ثبت نمودہ فقیر حقیر محمد افضل سرخوش واضح میگرداند کہ سخن قدیم
است و لایزال زیرا کہ کلام از جملہ صفات سنیۂ الٰہی ست و چون ذاتش قدیم و لایزال ست صفاتش
نیز باید کہ قدیم و لایزال باشد غرض تا بہار نطق در جوش ست ہر سحابی ز گلستان گلفروش و
در جمیع افواہ و السنہ مرتبۂ کلام موزون از نامو زون و نظم از نثر زیادہ و افزون ست بیت
آب بود معنی روشن غنچہ خوب اگر بستہ شود گوہر ست ۔ گواہ صدق این دعوی مصرع بر جستہ ع
بسم اللہ الرحمن الرحیم بست کہ دیباچہ طراز و عنوان آیات قرآنست و ہست بر وان اجابا لا چشمہای خوبرویان
و خوشنگاہان حکما گویند کہ در بدن آدمی عجائب بسیارست اما دو چیز بغایت غریب و نادرست کہ عقل در
ادراک آن عاجز و قاصر اول بستن نبض کہ بے نطق خبر از اختلاف و اعتدال مزاج میدہد و الہام از ان
بر سقم و صحت ابدان مطلع میگردند دوم شعر یعنی کلام موزون کہ گرہے بر بادبیش نیست بچہ لطافت و صباحت
و بلاغت و فصاحت و نزاکت ترکیب می یابد کہ موجب یادگار و باعث زندگی نام در روزگار میگردد

وسخن سنجان بنسبت آن را نهمد یکر ممتاز و تلمیذ الرحمن معزز و سرفراز نلاظمه ی میفرماید بیت زحیوان
بنطق آدمی برترست ۔ پس آدم ترا تا سخنور ترست ۔ نسبت شعرا کرام با انبیا علیهم الصلوٰة والسلام
اقرب اوقع ست زیرا کہ رجوع این و طائفہ علیہ ہمیشہ بمبدئی فیاض و عالم غیب ست شیخ نظام الدین گنجوی
میفرماید بیت پیش و پس قلب صفی کبریا ۔ پس شعرا آمد و پیش انبیا ۔ و در مالا بد منہ آورده کہ شعر
کلام ست موزون حسن او حسن ست و قبیح او قبیح ست ۔ پس ۔ قولہ شعر کلام ست این قول ترجمہ
این حدیث شریف ست الشعر کلام حسنہ حسن و قبیحہ قبیح کذا فی المشکوٰة قولہ
حسن او حسن ست اگر مضمون مشتمل باشد بر حمد خدا یا نعت رسول صلی اللہ علیہ وسلم تا تحریص بر ذکر
خدا و عبادات یا مسائل دینیہ پس گفتن و خواندن ہر دو موجب ثواب ست و اگر مشتمل باشد بر امر مباح پس
مباح ست و اگر متضمن باشد بر امر ممنوعہ مثل بیان سراپا و خال و خط امردی یا زنے صاحب حسن کہ در ان عصر
زندہ موجود باشد یا ہجو مسلمانی غیر ظالم پس انشا و انشاد ش ہر دو حرام و اگر در ان ذکر شخص غیر معین
موجود یا معین میت باشد ضرر اقتد ار کذا فی العینی شرح الکنز پس ازین مفہوم گردید کہ بیان سراپا و خال
و خط امردی یا زنے بر سبیل غیر تعیین یا بصورتیکہ معینہ میت باشد یا محمود حی و طن مباح نباشد جائز است
و مباح و اگر آن نساوامرد از صاحب کمالات بودہ باشند پس بیان خال و خط ایشان از مستحبات ست
چہ ایشان مظہر تجلیات الٰہیہ اند انتہے و در مشکوٰة آوردہ است کہ ابو مسعود انصاری رضی اللہ عنہ کہ او را
بدری نیز میگویند یا بسبب آنکہ در غزوۂ بدر حاضر بودہ یا بجہت آنکہ مسکن و کوادی بدر بودہ و صحابی
دیگر از اعیان صحابہ باہم نشستہ بودند و سماع غنا میکردند مردی دیگر کہ حاضر بود شنید ان ایشان غنا را
بروی گران آمد و انکار نمود و گفت ای صاحبی رسول اللہ انتما ای دو یار پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ
وسلم شما سرود میشنوید ایشان گفتند اگر میخواہے کہ تو نیز بشنوی با ما بنشین و بشنو و اگر نہ برو اذن
دادہ است ما را پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم کہ بشنویم و این در عروسی بود و تغنی در ان باتفاق مباح ست

	اشعار		
این سخن چند کہ من گفتہ ام	گوہر ناسفتہ نگر سفتہ ام		

بلبل این نوگل باغ خودم — بادہ کش جام ایاغ خودم
شاہ سخن را بسخن میشناس — سکۂ نور از کہن میشناس
بشنو از انصاف اگر مقبلے — شعر بود حجت روشن دلے
در شرف شعر رسولِ خدا — گفت بسے قول بمدح و ثنا
شعر کہ اصحابِ نبی گفتہ اند — چون در و یاقوت و گہر سفتہ اند
شعر علی گفت و حسین و حسن — کعب و انس گفت و اویس قرن
شعر کہ حسان عرب گفتہ است — سید کونین پذیرفتہ است
منع نہ از شعر نکردش نبے — تائب از ان کار نکردش نبے
بلکہ برو کرد ہزار آفرین — سید کونین رسولِ امین
شعر بسے خواندہ ام از اولیا — شعر بسے دیدہ ام از اصفیا
شعر کہ در فقہ حرام آمدہ — آن ہمہ شعر عوام آمدہ
گہ بطبع وصف حسان میکنند — گہ بحسد ہجو کسان می کنند
در صفتِ شعر گواہ متین — رو بصحیحین و مشکوٰۃ بین
تابع غاوون کہ حقارت شدہ — از پئے آن قوم اشارت شدہ
کان شعرا وصف بتان کردہ اند — رغم نبے کفر عیان کردہ اند
در صفتِ شاعر مومن خدا — گفت در ان آیۂ ثانے ثنا
بی خردی چند بطبع غبے — فرق نکردہ ز نبے تا نبے
دشمن شعر اند بذہن سقیم — طعنہ زنانند بطبع سلیم
طبع غبے دشمن شاعر بود — خصم نبے ابلہ و کافر بود
بودے اگر شعر قبیح و کریہ — نسخۂ منظومہ نکردے تمیم
ہست باشعار فوائد بسے — مسئلہ فقہ و عقائد بسے

مجتهدان شعر پذیرفته اند — نکتهٔ اغراق بسے گفته اند
شعر کہ در وعظ و نصایح بود — پاک ز اطوار قبایح بود
شعر کہ آن در خط و خال آمده — سر بسر شش سبز و بال آمده
شعر چو انسان بشرف ظاہر ست — لیک در و مومن و ہم کافر ست
سنگہ سخن گفته ام از صد طرب — نیست در و صورت لہو و لعب
صورت حال آمده در فال من — نیست بر دن قال من از حال من
این ہمہ حالت کہ مرا رو نمود — از مدد و موہبت پیر بود
پیر کہ آن ہادے راہ خدا ست — در ہمہ شیخان جہان مقتدا ست
شیخ جہان مہر علی غوث نام — ہست مرا مرشد عالی مقام
چشم خدا بین شده پر نور از و — اہل حقائق شده مسرور از و
سینهٔ او مخزن اسرار بود — جبههٔ او مطلع انوار بود
سخت دلان نرم از و میشدند — سرد دمان گرم از و میشدند
تا کہ بود کرسے و لوح و قلم — رحمت حق باد بر و دمبدم
مظہر حق ست بعلم و کمال — سوے سخن گفتن نازک خیال
باد خدا سے و دہمان یاورش — شاہد اقبال ابد در برش

الباب الثانی فی اثبات الاستمداد من حضرات الاولیاء رضی اللہ عنہم فی الحیوۃ و بعد الممات و بیان بعض حالات الحضرۃ الغوثیۃ علی آبائہ و علیہ الصلوٰۃ والتحیۃ و فیہ بعض مسائل زیارۃ القبور

بدانکہ شیخ محمد الحق محقق دہلوی رحمۃ اللہ علیہ در باب زیارت قبور از شرح مشکوٰۃ نوشتہ زیارت قبور

مستحب ست باتفاق زیرا کہ سبب رقت قلب و تذکرہ موت و بوسیدگی استخوان و فنای دنیا است و جز آن از فوائد و عمدہ دران و عام اموات را و استغفار برای ایشان ست و باین وارد شدہ است سنت و بود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ بہ بقیع میرفت و سلام میداد بر اہل آن و استغفار میکرد برائے ایشان و اما استمداد باہل قبور و غیر نبے صلی اللہ علیہ وسلم یا غیر انبیا علیہم السلام منکر شدہ اند آنرا بسیارے از فقہا و میگویند نیست زیارت مگر برای دعای موتی و استغفار برای ایشان و رسانیدن نفع بایشان بدعا و استغفار و تلاوت قرآن و اثبات کردہ اند آنرا مشائخ صوفیہ قدس اللہ اسرارہم و بعض فقہا رحمۃ اللہ علیہم و این امری محقق و مقرر ست نزد اہل کشف و کمال از ایشان تا آنکہ بسیارے را فیوض و فتوح از ارواح رسیدہ و این طائفہ را در اصطلاح ایشان اویسے خوانند امام سافعی گفتہ است قبر موسیٰ کاظم تریاق مجرب ست مر اجابت دعا را و حجۃ الاسلام امام محمد غزالی گفتہ ہر کہ استمداد کردہ شیخ بوی در حیات استمداد کردہ بشیخ بوی بعد از وفات و یکی از مشائخ عظام گفتہ است دیدم چہار کس را از مشائخ کہ تصرف میکنند در قبور خود مانند تصرفہائے ایشان در حیات خود و بابیشتر شیخ معروف کرخی و شیخ عبد القادر جیلانی و دو کس دیگر را از اولیا شمردہ و مقصود حصر نیست انچہ خود دیدہ و یافتہ است گفتہ و شیخ احمد بن سوق کہ از اعاظم فقہا و علما و مشائخ دیار مغرب ست گفت کہ روزے شیخ ابو العباس خضرمی را زمن پرسید کہ امداد حی اقوے است یا امداد میت من گفتم قومی میگویند کہ امداد حی قوی تر است و من میگویم کہ امداد میت قوی تر ست شیخ گفت نعم زیرا کہ وے در بساط حق ست و در حضرت اوست و نقل درین معنے ازین طائفہ بیشتر از ان ست کہ حصر و احصا کردہ شود و یافتہ نمی شود در کتاب و سنت و اقوال سلف صالح کہ منافی و مخالف این باشد و رد کند این را و بتحقیق ثابت شدہ است بآیات و احادیث کہ روح باقی ست و او را علم و شعور بزیارت ان و احوال ایشان ثابت است و ارواح کاملان را قرب و مکانتے در جناب حق ثابت ست چنانکہ در حیات بوے میشد از ان و اولیا را کرامات و تصرف در اکوان حاصل ست و آن نیست مگر ارواح ایشان را و ارواح باقی ست و متصرف حقیقی نیست مگر خدا عز شانہ و ہمہ بقدرت اوست و ایشان فانی اند در جلال حق در حیات و بعد از ممات پس اگر داده شود مر احدے را چیزے بوساطت یکی از دوستان حق و مکانتے کہ نزد خدا دارد دور نباشد چنانکہ

در حالت حیات بود و نیست فعل و تصرف در هر دو حالت اگر حق را جل جلاله دعم نواله و نیست چیزے که فرق کند میان هر دو حالت و یافته نشده است دلیلی بران در شرح شیخ ابن حجر هیثمی مکی در شرح حدیث لعن الله الیهود و النصاری اتخذوا قبور انبیائهم مساجد گفته است که این بر تقدیری ست که نماز گذارد بجانب قبر از جهت تعظیم و گمان حرام ست باتفاق و اما اتخاذ مسجد در جوار پیغمبر یا صالح و نماز گزاردن نزد قبر وی نه بقصد تعظیم قبر و توجه بجانب قبر بلکه بنیت حصول مدد از وی تا کامل شود ثواب عبادت ببرکت قبر و مجاورت مر آن روح پاک را حرجے نیست دران و در آخر این باب در مشکوة از بیهقی آورده و عن عائشة رض قالت کنت ادخل بیتی الذی فیه رسول الله صلی الله علیه وسلم وانا واضعة ثوبی و اقول انما هو زوجی و ابی فلما دفن عمر فوالله ما دخلته الا و انا مشدودة علی ثیابی حیاء من عمر رواه احمد و درین حدیث دلیلی واضح ست بر حیات میت و علم وی و انکار واجب است احترام میت نزد زیارت و بخصوص صالحان و مراعات ادب بقدر مراتب ایشان چنانچه در حالت حیات ایشان بود زیرا که صالحان را مدد بلیغ ست مر زیارت کنندگان خود را بر اندازهٔ ادب ایشان کذا فی شرح الشیخ و قد ذکرنا بحمد الله فی قضاء قضای بدر از مشکوة این حدیث آورده و عن قتادة قال ذکر لنا انس بن مالک عن ابی طلحة ان النبی صلی الله علیه وسلم امر یوم بدر باربعة و عشرین رجلا من صنادید قریش فقذفوا فی طوی من اطواء بئر خبیث مخبث و کان اذا ظهر علی قوم اقام بالعرصة ثلث لیال فلما کان ببئر الیوم الثالث امر براحلته فشد علیها رحلها ثم مشی و اتبعه اصحابه حتی قام علی شفة الرکی فجعل ینادیهم باسمائهم و اسماء آبائهم یا فلان بن فلان و یا فلان بن فلان ایسرکم انکم اطعتم الله و رسوله فانا قد وجدنا ما وعدنا ربنا حقا فهل وجدتم ما وعد ربکم حقا فقال عمر یا رسول الله ما تکلم من اجساد لا ارواح لها قال النبی صلی الله علیه وسلم والذی نفس محمد بیده ما انتم باسمع لما اقول منهم و فی روایة انتم باسمع منهم و لکن لا یجیبون متفق علیه و زاد البخاری قال قتادة احیاهم الله حتی اسمعهم قوله توبیخا و تصغیرا و نقمة و حسرة و ندما گفت شیخ رحمه الله

تحت این حدیث بدانکه این حدیث صحیح متفق علیه صریح ست در ثبوت سماع مراموات را و حصول
علم ایشان را بانچه خطاب کرده میشود و همچنین در حدیث مسلم آمده است که میت میشنود کوفتن نعال
مردم را وقتیکه برمیگردند و همچنین آنکه در زیارت آن حضرت صلی الله علیه وسلم اهل بقیع را آمده که
سلام کرد بر ایشان و خطاب کرد مر ایشانرا و گفت سلام بر شما ای اهل دار مسلمانان آمد شمارا انچه وعده
کرده شده بود دیدو ما نیز انشاء الله تعالی بپیوندیم بشما زیرا که خطاب با کسی که نشنود و فهم معقول نیست نزدیک
است که شمار کرده شود از جمله عبث و در حدیث ترمذی آمده که چون زیارت کرد عائشه رضی الله عنها قبر برادر
خود را عبد الرحمن بن ابی بکر بمکه خطاب کرد او را و گفت اگر حاضر میشدم وقت موت تو دفن نمیکردم ترا الا در انجا
که مرده بودی و اگر حاضر میشدم دران وقت زیارت نمیکردم ترا چنانکه در باب ریاحین گذشت
و نقل کرده است شیخ ابن الهمام در شرح هدایه که اکثر مشائخ حنفیه بر انند که میت نمیشنود و تصریح کرده اند
در کتاب الایمان که اگر یکی سوگند خورد که کلام فلانکس را در البعد از مردن او حانث نمیگردد
زیرا که یمین منعقد میگردد بر کسیکه وی حیثیت قابلیت فهم دارد و میت این چنین نیست و جواب داده اند از
جماعه از حدیث مسلم که ناطق ست باسماع میت قرع نعال مردمانرا بانکه این مخصوص بوقت نهادن
در قبر ست از برای مقدمه سوال و این تخصیص خلاف ظاهر ست و دلیلی نیست بران و ظاهر حدیث آنست
که این حالت حاصل ست میت را در قبر و جواب داده اند از ین حدیث مذکور در ین باب که نص ست
در خلاف مذهب ایشان گاهی بانکه این مخصوص ست بآن حضرت صلی الله علیه وسلم و معجزه او ست در زیارت
حسرت سنگ کافران و پوشیده نماند که حمل بر ین مجرد احتمال و تاویل مست که حمل نمی توان کرد بر دے
تا قائم نشود دلیل بر استحالت سماع و پروردگار عز وجل قادر ست بران و سببیت حواس مر ادراک را عادی
ست و بجرد خلق باری تعالی ست چنانکه در کتب مذهب مقرر شده است و گاهی جواب میدهند بانکه آن از
باب ضرب المثل ست و مراد حقیقت کلام نیست و این از جواب اول بعید تر ست و ضعیف تر و مبنای
ایمان بر عرف و عادت ست نه بر حقیقت فافهم و قوی ترین وجوه تاویل ایشان آن ست
که این روایت مردود ست از عائشه رضی الله عنها که چون این را از عمر رضی الله عنه شنید گفت چگونه

چگونه گوید این رسول الله صلی الله علیه وسلم وحال آنکه میگوید خدا تعالی انک لا تسمع الموتی وما انت بمسمع من فی القبور و نسبتی تو ای محمد سخن شنوانندہ کسانی را که در قبرها اند کذا قال الشیخ ابن الہمام و در مواہب لدنیہ میگوید که تاویل کرده است عائشه رضی الله عنها و گفته است که مراد پیغمبر صلی الله علیه وسلم آنست که بگوید شما الآن میدانید که انچه من میگفتم حق ست و گفته که وہم شد عمر را که کجا علم یافت و بالجمله عائشه انکار کرد سماع موتی را و استدلال کرد باین آیت و آیت قرآنی که مذکور شدند و لیکن علما جواب داده اند از قول عائشه و استدلال او بقرآن و قبول نکرده اند این قول را از عائشه و در مواہب لدنیه نقل کرده اند از اسماعیل که گفته بود نزد عائشه از فهم و ذکا و کثرت روایت و تبحر در علوم انچه زیاده بران متصور نباشد لیکن سبیل نیست بسوی در روایت ثقه گر نص که مثل او باشد و دلالت کند بر نسخ یا تخصیص یا استحالهٔ آن و مراد بآیت قرآنی آنست که تو نمی شنوانی بلکه خدا تعالی می شنواند و نیز مراد بموتے او بمن فی القبور کافرانند و مراد بسماع عدم اجابت ست حق را بدلیل آنکه این دو آیت نازل شده در دعوت کفار بایمان و عدم اجابت ایشان مر حق را و نیز گفته اند که مراد بموتے قلوب اند و بقبور اجساد ایشان که در آن دلها مرده افتاده است و تحقیق ذکر کرده است در مواہب لدنیه که در مغازی محمد بن اسحاق باسناد جید و امام احمد بن حنبل نیز باسناد حسن از عائشه مثل حدیث عمر آورده پس گوید عائشه رجوع کرده از انکار بسبب انچه ثابت شد نزد وی از روایت این صحابهٔ کبار زیرا که وی رضی الله عنها حاضر نبود در ان قضیه و در شروح صحیح بخاری نیز مثل این کلام مذکور شده و تمسک کرده اند جماعه که اثبات سماع میکنند بقول قتاده که در آخر حدیث مذکور شد که حاصل او آنست که موتے را در قبور حالتی و قسمے از حیات می بخشند که حاصل میشود بان سماع و در ین قول قتاده تخصیص بآنحضرت نیست صلی الله علیه وسلم که بطریق معجزه واقع شده است و نه تخصیص باین اموات بلکه خدا قادر ست که آن حالت در ہمه اموات نیز پیدا کند انتہی مختصر که باشد در ہر زمان که بود فقد بر و بالله التوفیق و در ینجا سخن دیگر ست که فرضا اگر از ثبوت سماع نتوانیم باعتبار آنکه سماع بحاسهٔ سمع میباشد و سمع بخرابی بدن خراب شده بگوئیم از نفی سمع نفی علم لازم نمی آید و علم بروح بود که باقی ست پس علم بمبصرات و مسموعات حاصل باشد بروجه ابصار و سمع چنانکه بعضے متکلمان سمع و بصر

الٰہی تعالیٰ را بعلم بمسموعات و مبصرات تاویل کردہ اند و بتخصیص وارد شدہ اخبار و آثار در علم موتی یا حوال زیارت کنندگان و شناختن ایشانرا تا آنکہ آمدہ است کہ زیارت روز جمعہ محبوب ترست زیرا کہ درین روز علم میت اتم و اکمل می باشد و احوال زائرین بر ایشان اکشف و اظہر و نیز شک نیست در حصول علم مرموتی را در آخرت و برزخ و بحقیت این اسلام چنانکہ عائشہ گفتہ و متفق علیہ است در حدیث پس ممکن ست علم باحوال دنیا و اہل دنیا و چیست دلیل بر زوال این علم و نسیان آن با وجود بقاء روح و آمدہ است کہ کافران تمنا خواہند کرد عود بدنیا و آمدہ است کہ چون میت از سوال منکر نکیر جواب بخیر دہد در راحت یابد آرزو میکند و میگوید کاش کسے باشد کہ خبر کند باہل من کہ من بر راحتم خوشم و بالجملہ کتاب و سنت مملو و مشحون ست باخبار و آثار کہ دلالت میکنند بر وجود علم مرموتی را بدنیا و اہل آن پس منکر نشود آنرا مگر جاہل باخبار و منکرین و گفتہ من بخذا لتوفیق و اما استمداد باہل قبور منکر شدہ اند آنرا بعض فقہا اگر انکار از جہت آن ست کہ سماع و علم نیست ایشانرا بزائران و احوال ایشان پس بطلان او ثابت شد و اگر بسبب آنست کہ قدرت و تصرف نیست مر ایشان را در امر طن تا رد کنند بلکہ محبوس و ممنوع اند و مشغول اند بانچہ عارض شدہ است مر ایشانرا از محنت و شدت و انچہ باز دانستہ است از دیگران کہ این کلیہ نمی ماند خصوصاً در شان متقین کہ دوستان خدا اند شاید کہ حاصل شود ارواح ایشانرا از قرب در برزخ و منزلت و قدرت بر شفاعت و دعا و طلب حاجات مر زائران را کہ متوسل اند بایشان چنانکہ در روز قیامت خواہد بود و چیست دلیل بر نفی آن و تفسیر کردہ است بیضاوی کریمہ وَالنّٰزِعٰتِ غَرْقًا را الآیہ بصفات نفوس فاضلہ در حال مفارقت از بدن کہ کشیدہ میشوند از ابدان و نشاط میکنند بسوی عالم ملکوت و سیاحت میکنند در آن پس سبقت میکنند بخطایر قدس پس میگردانند بشرف و قوت از تدبیرات دنیت شگرچہ میخواہند ایشان باستمداد و امداد کہ این فرقہ منکر اند آنرا انچہ بلی مفہم از آن اینست کہ داعی محتاج فقیر الی اللہ دعا میکند خدا را و طلب میکند حاجت خود را از جناب عزت و غنای وی و توسل میکند بروحانیت این بندۂ مقرب و مکرم در درگاہ عزت وی و میگوید خداوندا بہ برکت این بندۂ تو کہ رحمت کردۂ بر وی و اکرام کردۂ او را بلطف و کرمے کہ بوی داری برآور حاجات مرا

حاجت مرا کہ تو معطے کریمی یا ندا میکند این بندۂ مکرم و مقرب را کہ ای بندۂ خدا ای ولی و شفاعت کن مرا و بخواہ از خدا کہ بدہد مسئول و مطلوب مرا و قضا کند حاجت مرا پس معطے و مسئول و مامول پروردگار است تعالے و تقدس نیست این بندہ درمیان مگر وسیلہ و نیست قادر و فاعل و متصرف وجود دیگر جز خدا و اولیاے خدا فانی و ہالک اند در فعل الٰہی و قدرت و سطوت وے و نیست ایشانرا فعل و قدرت و تصرف الکون کہ در قبور اند و نہ دران ہنگام کہ زندہ بودند در دنیا و اگر این سخنے کہ رد امداد و استمداد ذکر کردیم موجب شرک توجہ بماسوا حق باشد چنانکہ منکر زعم میکند پس باید کہ منع کردہ شود توسل و طلبت دعا از صالحان و دوستان خدا در حالت حیات نیز و این ممنوع نیست بلکہ مستحب و مستحسن ست باتفاق شائع است در دین و اگر میگویند کہ ایشان بعد از موت معزول شدند و بیرون آن درده شدند ازان حالت کرامت کہ بود ایشانرا در حالت حیات چیست دلیل بران یا گویند کہ مشغول و ممنوع شدند بانچہ عارض شد از آفات بعد از ممات پس این کلیہ نیست و دلیل نیست بر دوام و استمرار آن تا روز قیامت نہایت آنکہ این کلیہ نباشد و فائدۂ استمداد عام نباشد بلکہ ممکن ست کہ بعضے منجذب باشند بعالم قدس و مستہلک باشند در لاہوت حق چنانکہ ایشانرا شعور و توجہ بعالم دنیا نماندہ باشد و تصرفے و تدبیری در وے چنانکہ در بعض عالم نیز از تفاوت حال مجذوبان و متمکنان ظاہر میگردد نعم اگر زائران این اعتقاد کنند کہ اہل قبور متصرف و مستبد و قادر اند بے توجہ بحضرت حق و التجا بجناب وے تعالے چنانکہ عوام و جاہلان و غافلان این اعتقاد دارند و چنانکہ میکنند انچہ حرام و منے عنہ ست در دین از تقبیل قبر و سجدہ مر آنرا و نماز بسوے وی و جز آن ازان چہ بے تحقیق واقع شدہ است این اعتقاد و این افعال ممنوع و حرام خواہد بود و فعل عوام اعتبار ندارد و خارج بحث ست و حاشا از عالم بشریعت و عارف باحکام دین کہ اعتقاد بکند این اعتقاد را و این فعل را بکند و انچہ مروے و محکی ست از مشائخ اہل کشف در استمداد از ارواح کمل و استفادہ ازان خارج از حصر ست مذکور ست در کتب و رسائل ایشان و مشہور ست میان ایشان حاجت نیست کہ آنرا ذکر کنیم و شاید کہ منکر و متعصب نشنوند و در کلمات ایشان عافانا اللہ من ذلک سخن و ریخجا از وجہ علم و شریعت ست آری مروے و مسنون در زیارت سلام بر موتے و استغفار مر ایشان را و قراءت قرآن ست و لیکن و ریخجا سخن از استمداد نیست

پس زیارت برای امداد مرموتی را و استمداد از ایشان ہر دو باشد بر تفاوت حال زائر و مزور باید دانست
کہ خلاف در غیر انبیاست صلوات اللہ وسلامہ علیہم اجمعین کہ ایشان احیا اند بحیات حقیقی دنیاوی
باتفاق و اولیا بحیات اخروی معنوی و کلام درین مقام بحد اطناب و تطویل کشید بر غم منکران
کہ در قریب این زمان فرقہ پیدا شدہ اند کہ منکر اند استمداد و استعانت را از اولیا خدا کہ نقل کردہ اند
از زین دار فانی بدار البقا و زندہ اند نزد پروردگار خود و مرزوق اند و خوشحال اند مردم را زان تو
نیست و متوجہ ان بجناب ایشان را مشرک بخدا و عبدۂ اصنام میدانند و میگویند انچہ میگویند و عمہا ست
کہ تحقیق و تفصیل این مسئلہ مخطور خاطر فاتر بود و الآن توفیق الٰہی بدان مساعدت کرد و الحمد للہ اللہم
ارنا الحق حقا وارزقنا اتباعہ وارنا الباطل باطلا وارزقنا اجتنابہ واللہ اعلم وعلمہ احکم
و مولانا عبد العزیز قدس سرہ العزیز در تفسیر خود بتفسیر آیۂ اِیَّاکَ نَعْبُدُ وَاِیَّاکَ نَسْتَعِیْنُ او رد
لیکن در ینجا باید فہمید کہ استعانت از غیر بوجہی کہ اعتماد بران غیر باشد و او را مظہر عون انجناب اند حرام ست
و اگر التفات محض بجانب حق ست و او را یکی از مظہر عون و انستہ و نظر بکارخانۂ اسباب حکمت و لعالے
دران نمودہ بغیر استعانت ظاہری نماید دور از عرفان نخواہد بود و در شرح نیز جائز و روا ست و انبیا
و اولیا این نوع استعانت بغیر کردہ اند و در حقیقت این نوع استعانت بغیر نیست بلکہ استعانت
بحضرت حق ست لاغیر و نتے و در مدارج النبوۃ مذکور ست کہ فاطمہ خزاعیہ گفت کہ روزے در صحرائے
احد میگذشتم گفتم السلام علیک یا عم رسول اللہ آواز شنیدم وعلیک السلام ورحمۃ اللہ وبرکاتہ
و ظاہر است کہ این احادیث ہم دلیل اند بر غائب و ہم دلیل سماع و علم و ادراک اموات اند در عموم مومنین
چنانچہ شیخ در جملہ تصانیف خود مثل جامع البرکات و شرح مشکوۃ و شرح سفر السعادت و جذب القلوب
و ما ثبت من السنۃ و مدارج النبوۃ تحقیق آن فرمودہ است و اثبات کردہ است کہ عموم مومنین را
سماع و علم و ادراک حاصل ست بعد ممات بلا خلاف علما عقائد اہل سنت و جماعت و حدیثے
یا آیتے یا دلیلی بر رد آن وارد نشدہ و انچہ از زاہ انکار و تعصب بعضی آوردہ اند جواب ہمہ شبہات
نوشتہ و رسیدن کلام بمومنان موتی و رد جواب آنہا مع سلام احیا را از بسیارے احادیث ثبوت سیاہ

در کتب مصنفہ وی موجود ست چنانچہ در جذب القلوب نوشتہ کہ تمامۂ اہل سنت وجماعت عقیدہ دارند بہ ثبوت ادراکات مثل علم وسمع مر سائر اموات را از احاد بشر خصوصاً انبیارا علیہم السلام وقطع میکنم بعود حیات مر ہر میت را در قبر چنانچہ در احادیث ورود یافتہ ووارد نشدہ کہ بعد از عود حیات در قبر بار دیگر موت عود میکند بلکہ نعیم قبر وعذاب آن را تا قیام قیامت ادراک می کنند انتہے ودر مدارج النبوۃ نوشتہ است اما علم وسماع شک نیست در ثبوت آن مر البشارا یعنی شہدارا بلکہ سائر اموات را کما صرح بہ العلماء انتہے ۔ ودر مقام دیگر ہمین کتاب میفرماید وبالجملہ اخبار وآثار در سماع موتے وعلم و شعور بسیار ست ودلیلی قاطع بر خلاف آن بہ ثبوت نہ پیوستہ وکلام درین مقام در شرح مشکوٰۃ مستوفے ذکر کردہ شد واللہ ورسولہ اعلم ، انتہی بعبارتہ ۔ وصلوٰۃ وسلام بطفیل رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وصحبہ وسلم بر اصحاب وآل واہل بیت وعشیرۃ وعترۃ وخدام وی صلی اللہ علیہ وعلیہم اجمعین کہ در احادیث واقع ست رسیدن آن ثابت ست وشکے نیست دران وچون سلام بعوام مؤمنین در قبر بلا وسیلۂ ملائکہ خاص بسمع ایشان رسد در خواص چرا نرسد وحال آنکہ از صلوٰۃ وسلام بر ایشان بطفیل خود خبر داده است مخبر صادق پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وصحبہ وسلم اگر فرستادن صلوٰۃ وسلام محل بود ے ونرسیدے ونفع وترقیا نیکہ بدان مشتق ست نبود ے آل واصحاب خود را داخل صلوٰۃ وسلام بلا فرق قرب وبعد نہ فرمود ے وظاہر ست کہ این صلوٰۃ وسلام بر مبین وآل واصحاب از قرب وبعد یا ملائکہ رسانند یا بسمع خاص ایشان باشد قال جل جلالہ وعز شانہ وتعالی احسانہ فی تنزیلہ المحکم هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا ودر جذب القلوب مذکور ست کہ عبد الحق کہ از اکابر علماء وائمہ حدیث ست در احکام صغری باسناد صحیح از ابن عباس رضی اللہ عنہما روایت کرد کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمود ہیچ احدے بقبر برادر مومن خود کہ او را در دنیا می شناخت نگذرد وبر وے سلام نکند مگر آنکہ برادر وی او را بشناسد ورد سلام وے بکند وابن عبد البر نیز این حدیث را روایت کردہ وتصحیح نمودہ چنانچہ این ہمیشہ آنرا نقل کردہ است باندک تفاوتے در لفظ وابن ابی الدنیا از ابو ہریرہ غیر ہمچنین روایت آوردہ انتہے بعبارتہ وفی المرقاۃ شرح المشکوٰۃ

علی القاری قال الانبیاء فی قبورھم احیاء والعرض والسماع بعد الموت لیس مخصوصا بالانبیاء بل سائر الموتی یسمعون السلام والکلام ویعرض علیھم اعمال اقاربھم فی بعض الایام نعم الانبیاء یکون حیاتھم علی الوجہ الاکمل، وقال الحکیم الترمذی الارواح تجول فی البرزخ فتبصر احوال الدنیا، وفی المواھب اللدنیۃ للعلامۃ القسطلانی من انتقل الی عالم البرزخ من المومنین یعلم احوال الاحیاء غالبا، وقال المجاھد ان الرجل لیخبر بصلاح ولدہ فی قبرہ انتھی ترجمہ در مرقات شرح مشکوۃ ملا علی قاری میگوید انبیاء در قبور خود زندہ اند عرض احوال وسماع بعد موت مخصوص نیست انبیاء را بلکہ تمام مردگان میشنوند سلام وکلام را وعرض کردہ میشود بر ایشان اعمال اقارب ایشان در بعضے ایام ہاں مگر حیات انبیا کاملتر است وحکیم ترمذی گفتہ کہ ارواح جولان میکنند در عالم برزخ پس مے بیند احوال دنیا را ودر مواہب لدنیہ علامہ قسطلانی نوشتہ کہ ہر کہ انتقال کرد از عالم دنیا بعالم برزخ از مومنین میداند احوال زندگان را اکثر وبیشتر وگفت مجاہد بدرستیکہ مرد خوش میشود از نیکی ولد خود در قبر خود انتہی ودر طریقۂ وسطے مذکور ست کہ مقصود اثبات علم وادراک ست برای اموات خواہ کسی بر قبور ایشان بیان کند خواہ ملائکہ یا مردہ ہا خبر رسانند بہر طرز اموات را اطلاع از احوال اینجا وعلم وشعور حاصل ست ودر کتاب یلمی در شرح حدیث اَلْمَیِّتُ یُؤْذِیْہِ فِیْ قَبْرِہٖ مَا یُؤْذِیْہِ فِیْ حَیَاتِہٖ مذکور ست المیت یبلغ من افعال الاحیاء واقوالھم انتہی یعنے میت را میرسد خبر از افعال زندگان واقوال ایشان ودر شرح برزخ ست اخرج ابن ابی الدنیا عن عبیدۃ ابن عمرۃ قال اِذَا مَاتَ الْمَیِّتُ تَلَقَّاہُ الْاَرْوَاحُ وَیَسْتَخْبِرُہٗ بِمَا یَسْتَخْبِرُ الرَّاکِبُ مَا فَعَلَ فُلَانٌ وَفُلَانٌ وَعَنْ اَبِیْ ھُرَیْرَۃَ اِنَّ اَھْلَ الْقُبُوْرِ یَسْاَلُوْنَ عَنْ ھِرَّۃِ الْمَیِّتِ قَالَ رَضِیَ اللّٰہُ عَنْہُ رُوِّیْنَا اِنَّ اَخْبَارَ بِصَلَاحِ الْاَحْیَاءِ یَفْرَحُوْنَ وَاِنْ اُخْبِرُوْا بِسُوْءٍ یَغْتَمُّوْنَ انتہی یعنے روایت کرد ابن ابی الدنیا از عبیدہ بن عمرہ کہ گفت وقتیکہ میت می سیر دلاقات میکنند آنرا ارواح وخبرے جویند از ان مردہ چنانکہ خبر جویند از سوار کہ چہ کرد فلان وفلان وانا بوہریرہ است تا آنکہ سوال میکنند از گربہ یکسان گفت شارح برزخ کہ روایت کردہ شدہ است آنکہ اگر خبر یافتند از نیکوئی زندگان تفریح میکنند واگر خبر یافتند از نسان

از فسق مفہوم میشوند و بروایت انس بن مالک ثابت شدہ قال النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ان اعمالکم تعرض علی اقاربکم وعشائرکم من الاموات فان کان خیرا استبشروا وان کان غیر ذلک قالوا اللھم لا تمتھم حتی تھدیھم کما ھدیتنا واخرج ابن ابی الدنیا والاصبھانی فی الترغیب عن ابی ھریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وصحبہ وسلم لا تفضحوا موتاکم ببیئات اعمالکم فانھا تعرض علی اولیائکم من اھل القبور یعنی گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بدرستیکہ اعمال شمایان عرض کردہ میشود بر اقربای شما وعشائر شما از اموات پس اگر باشد خیر خوش میشوند واگر باشد جز این یعنے بد میگویند الٰہی موت ندہ ایشانرا تا آنکہ ہدایت کنی ایشایانرا واخراج کرد ابن ابی الدنیا واصبھانی در کتاب ترغیب خود از ابوہریرہ گفت فرمود رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ فضیحت مکنید اموات خود را بدیہای اعمال خود پیش اعمال شمایان عرض کردہ میشود بر اولیای شما از اہل قبور ودر کتاب شرح الصدور فی احوال الموتے والقبور شیخ جلال الدین سیوطی کہ از عاظم علمای حدیث ست باب مستقل برائے اثبات این مطلب منعقد کردہ است چنانکہ گفتہ است باب عرض اعمال الاحیاء علے الموتے واسناد بسیار از احادیث وروایات درین باب وردہ است ودر تفسیر ابدی فے قولہ تعالے ولا تحسبن الایہ آوردہ است کہ فی الخبر عن النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم انہ قال ان اعمالکم تعرض علی عشائرکم فی قبورھم فان کان خیرا استبشروا وان کان غیر ذلک قالوا اللھم لا تمتھم حتی تعلموا بطاعتنا یعنی، عمال شمایان عرض کردہ میشود بر اقران شمایان در قبور پس اگر خیر ست خوش وقت میشوند واگر خیر نیست میگویند کہ الٰہی الہام کن ایشانرا کہ عمل کنند بطاعت تو پس ازین روایات ظاہر شد کہ عرض اعمال احیا بر موتے عموماً ست علی الخصوص اولیاء اللہ کہ محتاج بعرض ہم نیستند وخود از راہ کشف وکرامت آنرا دانند واز شواہد آن قصہ عمر رضی اللہ عنہ است وقول شیخ عبد الحق محدث کہ اولیا مخلوق اند از اسماء صفاتیہ حق وآنکہ در مدارج النبوۃ نوشتہ است کہ اولیا از امت محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وصحبہ اولیائہ وسلم یافتند در باطن از خدا آنچہ یافتند انبیاء در ظاہر وباطن ودنیا فتند نبوت را از جہت انقطاع وختم وے محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وصحبہ وسلم وآنچہ شیخ نوشتہ است

در جامع البرکات که ارواح کاملان را قربی و مکانتی در جناب حق ثابت و واقع ست چنانکه در حیات بود و یا بیشتر ازان و اولیا را کرامات و تصرفات در اکوان حاصل ست و آن نیست مگر ارواح ایشان را و چون ارواح باقیست تصرف بعد از ممات نیز باشد و متصرف حقیقی نیست مگر حق عز شانه و هم قدرت اوست و ایشان فانی اند در جلال حق در حیات و بعد از ممات پس اگر داده شود مر اصدیرا خیرے بوسائط یکی از دوستان حق و مکانتی که نزد خدا دارد دور نباشد چنانکه در حالت حیات بود و نیست فعل و تصرف در هر دو حالت مگر حق را جل جلاله و عم نواله و نیست چیزیکه فرق کند میان هر دو حالت و یافته نشده است دلیلی بران آنچه و هم نوشته است که نقل درین معنی از نیظا لفه بیشتر ازان ست که حصر و احصا بر آورده شود و یافته نمیشود در کتاب و سنت و اقوال سلف صالح چیزیکه منافی و مخالف این باشد و در کند این امر و نیز در جذب القلوب نوشته است که اما توسل بجناب کبریا در زندگانی حیات دنیا و ظاهر ست که از خصائص آنحضرت صلی الله علیه و آله و صحبه وسلم نیست بلکه بعضے تابعان را کرا شرف متابعت و نسبت و قربت او مشرف اند چنانچه آل و اصحاب و دیگر اولیای امت رضوان الله علیهم اجمعین نیز ثابت ست و ثبوت کرامت و تصرف ایشان در مکونات که ما نحن فیه فردی از افراد آن ست و در اثبات مطلب کافی ست انتهی و مولوی عبد العزیز علیه الرحمه در تفسیر خود در تعریفات اولیا نوشته که دعا با ایشان مستحاب میشوند بلکه هر که در حاجتے بایشان توسل نماید حاجتش روا میگردد و خصوصیات و علاماتیکه ایشان را در عالم برزخ و مواقف قیامت و در عالم ملکوت میدهند ازان قبیل نیست که عوام مومنین بآن استدلال تواند کرد الا بعد از مشاهده آن عوالم انتهی و هم در تفسیر فتح العزیز نوشته است که اصلاح قسم پنجم سحر عقد همت ست که از مشائخ کبار و اولیا ابرار بر اصل مشکلات بوقوع آمده و آن تعلیق هم تکلیف بکیفیت عظمی ست که بسبب استغراق در ملاحظه اسمای الهی دست داده که سر اسر مبنی بر نیرنگ است روح در آن از عالم اوناس و الواث ست انتهی و نیز در تفسیر ان الابرار لفی علیین نوشته که تعلقی بقبر نیز این ارواح را میباشد که بحضور زیارت کنندگان و اقارب و دیگر دوستان بر قبر مطلع و مستانس میگردند زیرا که روح را قرب و بعد مکانی الخ این در یافت نمیشود و مثال آن در وجود انسانی روح بصری ست که سنارها

ہفت آسمان را از دون چاہ بیتوان دید انتہی و نیز در تفسیر سورۂ اقراء در معنی علم الانسان ما لم یعلم
می نویسد کہ الہام و کشف و ہتف ہواتف و تمثل امور غیبیہ کہ عرفا و اولیا را بتوسط ارواح انبیا و ملائکہ
اقتدا آنہا حاصل میشود ہمہ از توابع وحی ست انتہی بعبارتہ علیہ الرحمہ و در جذب القلوب مذکورست
کہ شیخ علاء الدین قونوی میگوید کہ بعید نیست کہ گفتہ شود ارواح مقدسۂ انبیا بعد از مفارقت عنصر
ملائک است بلکہ افضل از ایشان و ہمچنان کہ ملائکہ متمثل شوند در صور مختلفہ کذلک جائز باشد کہ ارواح مقدسۂ
انبیا نیز متمثل گردند و ممکن ست کہ این تصرف مر بعضے خواص عباد را در حالت حیات نیز دست دہد
و روح واحد را بدان متعددہ غیر بدن معہود متصرف گردد چنانچہ بعضے محققین بتسمیہ بدال گفتہ اند
کہ گاہے یکی از ایشان بمکانی رود و در مکان اول شبحی و مثالی در بدل خود بگذارد و حضرات صوفیہ قدس
اللہ اسرارہم عالمی متوسط در عالم اجساد و ارواح اثبات کردہ اند کہ آنرا عالم مثال گویند لطف انعام
اجساد و اکثف از عالم ارواح و ظہور ارواح در صور مختلفہ بران ساختہ و ظہور جبرئیل بصورت دحیہ کلبی
و تمثل دحیہ مریم را بصورت بشر سوئے مخلوق از ان عالم میدارند و بنا علیہ جائز بود کہ موسی علیہ السلام
باوجود استقرار او در آسمان ششم بشبح دیگر مثالی در قبر متمثل شود و آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
در ہر دو مکان مشاہدہ فرموده و بعد از اثبات عالم مثال جواب از مسائل کثیرہ بیرون آید و اشکالات
بسیار مثل بیان وسعت جنت و رویت او در ارض حائط مثلا منحل گردد انتہی کلام الشیخ و تحقیق
آنست کہ تحقیق مسئلہ حیات انبیا علیہم السلام و غیر ایشان موقوف معرفت این عالم ست و تحقیق
دیدن آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم موسی و یونس علیہما السلام را بمعرفت زمان و مکان و ممانعت تمیز
و فرق آنہا از زمان و مکان جمعیت چنانچہ محققین صوفیہ کردہ اند دست دہد حقیقت این حالت و دریافت
آن اعلی و ارفع ست از قائل شدن بہ تمثل ایشان و دیدن آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم صورتہائے
ایشان را انتہی بعبارتہ و حدیث علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل و العلماء ورثۃ الانبیا
مصحح علاقۂ حیات و ہم سماع صلوۃ و سلام خود و ہم بذریعۂ ملائک مراسل و لا راست چہ بحقیقت آنکہ
جامع علم ظاہر و باطن ست وارث کامل انبیاست کہ معنی اعجاز و جحت ہر دو دارد و در کاف

تشبیه نیز کرامات وحجت ہر دو باید و مولانا عبد الرحمن جامی علیه الرحمه در نفحات در ضمن ذکر شیخ نجم الدین
عبد الله محمد اصفهانی شاگرد ابو العباس مرتنی ذکر کرده است که بخط یکی از اکابر خراسان یافته ام که در
تاریخ سنه ثلث وسبعمائة بسعادت زیارت حرم مکه زاد ها الله تعالی شرفاً مستعد شدم و دران وقت
شیخ حرم شیخ نجم الدین اصفهانی بود و بخدمت وی میرسیدم روزی از من پرسید که این حدیث بتو
رسیده که بدلامی امتی اربعون اثنا عشر فی العراق وثمانیة وعشرون فی الشام گفتم رسیده است
امام را مشکل میشود که چون این طائفه همین در شام و عراق می باشند شیخ فرمود که حضرت رسالت صلی الله
علیه وآله وسلم جمیع عالم دو قسم کرده است نصفی شرقی ونصفی غربی باز عراق نصف شرقی خواسته است
داز شام نصف غربی پس عراق وغیر آن چون خراسان و هندوستان و ترکستان وسائر بلاد شرقی
در عراق داخل ست وشام وغیر آن چون بلاد مصر ومغرب همه در شام داخل ست ناقل نوشته است
که درین وقت در خاطر من افتاد که احوال خواجه قطب الدین یحیی جامی نیشاپوری سوال کنیم پیش آنکه
من سوال کنم فرمود که خواجه قطب الدین یحیی یکی از ان دوازده است که در عراق اند انتهی کلامه
مخفی مباد که بغداد نیز در عراق ست بلکه خاص از بلاد عراق ست بالجمله ازین روایات مستوعبا ومستقصا
احوال رسیدن سلام وندا بغائبان در عامه مومنین وعرض اعمال نیز واضح گشت خصوصا در اولیاء الله
وانبیاء علیهم الصلوٰة والسلام بسبب کشف وکرامت وهم بسبب استواء حالت موت وحیات مشترک
را چنانچه آیات واحادیث ناطق ست بران ودر اینجا دانستی ست که شهید آن ست که قلب او بمنشاء
متحقق باشد وانچه انبیا باو رسانیده اند بنحوی قلب وآنرا قبول کند که گویا می بیند ولهذا اداء جان
در امر دین نزد او سهل کاری باشد گو بحسب ظاهر مقتول نشده باشد وقوت عملیه او در کمال
قریب بقوت انبیاست چنانکه حضرت شاه عبد العزیز علیه الرحمه در تفسیر خویش گفته ست در معنی
آیه کریمه مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَٰئِكَ رَفِيقًا
ومعنی دلی شامل این هر چهار گروه ست انتهی + وشهید ازین معنی بر هر دلی صادق ست کما لا یخفی
وهم از روی آنکه جهاد با نفس وقتل آن جهاد اکبر ست دائم در جهاد ست چنانکه در اثنا عشریه در مقام بیان

واقعہ تحکیم تصریح آن کردہ است۔ شیخ دہلوی رحمۃ اللہ علیہ در مدارج النبوۃ ترجمہ حدیث قدسی ذکر فرمودہ ست
فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ كُنْتُ لَهُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَبَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ وَلِسَانَهُ الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ
وقتیکہ دوست میدارم من بندہ را مے شوم من سماع او کہ ازان می شنود و بصارت وے کہ ازان مے بیند و زبان
وی کہ ازان میگوید روشن ترین دلیل ست در دوستان و محبوبان حق بسماع و علم و شعور و ادراک حاضر و غائباً
قریباً و بعیداً در جمیع اوقات و حالات علی الخصوص شیخ الملک و الجن و الانس بالاتفاق شیخ المشائخ علی
الاطلاق قطب عراق و تد آفاق مستغنی عن الالقاب رب الارباب صاحب الکرامات الباہرہ
مختار التصرفات القاہرہ نقاوۂ دودمان نبوت خلاصۂ خاندان نبوت وارث نبی نافل علی رضی
نور چشمان حسنین صحیح النسبین کریم الطرفین صاحبزادۂ والاقدر و منزلت پیغمبرزادۂ عالیمرتبت
شیخ المغارب و المشارق عیسیٰ مردہ دلان ہادی کون و مکان الیق بالاستمداد احق بالامداد
عزیز غالب حفیظ ناصر حی و توانا حاضر و قادر دانا و بینا مظہر عجائب عوناً فی النوائب
معین حاضر و غائب الملاذ المستغاث المطلوب ہم شاہد ہم مشہود ہم حبیب ہم محبوب ہم
عارف ہم معروف ہم داعی و ہم مدعو ہم وسیلہ و ہم مقصود مجمع بحرین شریعت و طریقت مفتی
چار ملت ہم عاشق و ہم معشوق ہم والد و ہم والدہ محل بصارت غریبان شکیب ناشکیبان
نائب رسول اللہ اقرب الی اللہ غوث الثقلین الابدال الاوتاد القطب الفرد مجدد طریق
کسب لمعات قبل الکونیات باقی بالذات فانی فی الصفات محبوب السبحانی قطب ربانی
غوث الصمدانی الاجل الاکرم غوث اعظم و عالم مشہد عرب و عجم پیر پیران مرشد زمان
العالم الامام العابد الزاہد التواب ولی اللہ بالاتفاق السید الکریم ابن الکریم الشیخ محی السنۃ و الملۃ
و الاسلام و الدین ابو محمد عبد القادر الجیلانی الامین المکین غوث الاسلام و المسلمین
علی ابائہ و اجدادہ و علیہ الصلوٰۃ و السلام و رحمۃ اللہ برکاتہ و رضی اللہ عنہ و عن
اتباعہ و اشیاعہ کہ شہرۂ کرامات و غلغلۂ تصرفات و دبدبۂ مقامات او آفاق را در گرفتہ است و تواتر
آثار و اخبار جلالت و عظمت و قرب منزلت او عالمگیر ست محتاج بشرح و بیان نیست۔ اللہ اللہ فی جمالہ

اللہ اللہ فی جلالہ اللہ اللہ فی کمالہ اللہ اللہ فی قربہ و وصالہ مصرع آفتاب آمد دلیل آفتاب ہمہ
کتب اسلاف و اخلاف مملو از تذکرۂ خیر وی ست و ناطقۂ عالم گویای محامد وی ست چنانچہ شیخ عبدالحق
در بعضے تصانیف خود ذکر کردہ است و سابق گذشتہ کہ آثار و اخبار در ولایت و کرامات آنحضرت قدس سرہ
سماعاً بتواتر پیوستہ و مجال شک نماندہ بسر حد یقین رسیدہ از انکہ متواتر متیقن ست قاعدۂ اصول مذہب ست
کہ تواتر فائدۂ یقین میدہد و از انجملہ آنست کہ در مدارج النبوۃ در تحقیق معنے حدیث خضنا بحرا وقف
الانبیاء علی ساحلہ میفرماید کہ در آمدیم ما در دریائے کہ ایستادند انبیا بر کنارۂ آن زیرا کہ الحق حقیقی بشخص نمیباشد
مگر مر کسے را کہ بیاید بعد کسے و تابع گردد او را صورۃً و معنیً پس اولیا کہ کمل از امت محمدی لاحق اند بوے صورۃً
و معنیً و در آینده اند در بحر الحقوق بخلاف انبیا علیہم السلام کہ ایشان لاحق شدہ اند محمد را حکماً و تابع و لاحق
اند بدان من حیث المعنی نہ من حیث الصورۃ پس ازین جہت واقف شدہ اند بر ساحل بحر الحقوق بشکل محمدی زیرا کہ
ایشان متبوع اند در حد ذات خود و تابع نیستند غیر خود را در صورت و لیکن تابع اند در معنی و اولیا تابع اند صورۃً و معنیً
و عیناً و حکماً پس کسیکہ توفیق داده شد مر او را کہ ملحق گرداند قطرۂ خود را بہ بحر حقیقت محمدی باشد مر او را سعادت کبری
و مکانت زلفی و سزاوار ست کہ بگوید آنچہ گفتہ است قطب الوقت عبدالقادر جیلانی رضی اللہ عنہ بر گردن است
پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قدمی را مگر آنکہ نہاد م قدم خود را در موضع قدم وے مگر قدم نبوت کہ مخصوص ست
بحضرت و صلی اللہ علیہ وآلہ وصحبہ وسلم انتہی بعبارتہ قدس سرہ و از انجملہ آنست کہ در تفسیر سیپارۂ عم در
معنے صد لک مولوی شاہ عبدالعزیز رحمۃ اللہ علیہ در شمیم دوازدہم آوردہ اند کہ محبوب نازنینی ماہ جبینی
بلکہ کعبۂ مناے کہ تجلی جمال الٰہی بدن او را آشیانہ خود ساختہ و طور تمثالی کہ انوار حسن ازلی بران تافتہ و شان محبوبیت
الٰہی در وجنات او گرشدہ صید دلہا بجاذبۂ محبت میکند و ہزاران ہزار عاشق حسن ازلی دیوانہ وار بامید توقع
منفعتے و استفادۂ کمالی از دور و دست بجاذبۂ کمند او دیدہ می آیند و بر آستانۂ او سجدات میکنند و مشتاق
لمعۂ از جمال او میند و این مراتب ازان مراتب ست کہ ہیچ کس را از بشر نداده اند مگر بطفیل این محبوب خدا را
از اہل بیت ایمہ اطہر و اولیا است و ثمرۂ از محبوبیت آن نصیب شدہ و مسجود خلائق و محبوب الٰہی گشتہ
مثل حضرت غوث اعظم ابو محمد عبدالقادر محبوب سبحانی قطب ربانی علی آبائہ واجدادہ و علیہ الصلوۃ

والسلام وسلطان المشائخ نظام الدين اوليا قدس الله تعالى سره العزيز انتهى بعبارته ودر شرح
فتوح الغيب شيخ عبد الحق دهلوى رحمة الحق آورده اند كه سيدنا الشيخ عبد القادر جيلانى رأ عليه الصلوة
والسلام موت نيست حيات وممات برابر ست انتهى وملك العلما مولانا شهاب الدين جونپورى
مفسر تفسير بحر مواج در ملفوظ خود نوشته ست كه سيدنا ومولانا شيخ ابو محمد عبد القادر جيلانى رأ موت نيست
حيات وممات برابر ست انتهى ودر ما ثبت من السنة فى ايام السنة تصنيف شيخ عبد الحق دهلوى مذكورست
وما فيه اى فى شهر ربيع الآخر من قصته وفات سيدنا ومولانا القطب الفرد الغوث شيخ الاسلام
والمسلمين غوث الثقلين الشيخ محى الدين ابى محمد عبد القادر الحسينى الجيلانى رضى الله عنه
وارضاه عنا وذكر نبذة من الاختلاف فى يوم وصوله الى جناب الكريم المتعال والاشارة
الى ما هو الارجح فيه من الاقوال فنقول قد ذكر فى بهجة الاسرار والكتاب المشهور فى بيان
احوال هذا الشيخ الكريم المختار برواية الثقات من المشائخ الكبار وبين مصنف هذا الكتاب
وبين الشيخ رضى الله واسطتان فبحسب انه مرض رضى الله عنه فى رمضان اياما وعنه
من المشائخ الشيخ على بن الهيتى والشيخ ابو النجيب عبد القاهر السهروردى والشيخ ابو الحسن
الجوسقى وغيرهم من المشائخ فجاءه شخص كما سمعت عليه قارفقال السلام عليك يا ولى الله
انا شهر رمضان جئتك اعتذارا اليك مما قد رعليك فى واودعك فهذا اخر اجتماعى بك
ثم انصرف فمات الشيخ ليلة السبت التاسع من ربيع الآخر من السنة الثانية ولم يدرك رمضان
اخر انتهى ولقد ذكروا فى مناقبه انه كان تاتى اليه الشهور قبل ان تهل فان كان فى قدر الله
تعالى ان يكون فيه نقمة وسوء جاءه فى صورة منكرة وان كان فى قدر الله تعالى انعمة وخير
جاء فى صورة جميلة فقد ذكر فى بهجة الاسرار وفى خلاصة المفاخر فى مناقب الشيخ عبد القادر
تاليف الشيخ العالم العادل الامام عبد الله اليافعى تكملة كتابه روض الرياحين انه
اخبر المشايخ وفيهم ابنه سيد السادات سيف الدين عبد الوهاب قالوا كنا
جلوسا عند شيخنا الشيخ محى الدين عبد القادر الجيلانى اخر نهار الجمعة سلخ

جمادی الاخری من سنة ستین وخمسمائة وهو یتکلم فجاء شاب حسن الصورة
وجلس الی الشیخ وقال السلام علیک یا ولی الله انا شهر رجب جئتک اهنیک وما قدر
ان یکون فی سور عام علی الناس قال فلم یر الناس فی شهر رجب ذلک الاخیر افلما کان
یوم الاحد سلخ جاء رجل کریه المنظر ونحن ایضا عنده قال له السلام علیک یا ولی الله
انا شهر شعبان جئتک وقد قدر فی ان یکون فناء ببغداد وغلاء بالحجاز وسیف بخراسان وکان کما قال انتهی
ترجمه انچه درین ست یعنی در شهر ربیع الآخر از قصد وفات سیدنا ومولانا قطب فرد غوث شیخ الاسلام
والمسلمین غوث وجهان شیخ محی الدین ابو محمد عبد القادر جیلانی رضی الله عنه وارضاه عنا وذکر قلیل
از اختلاف در روز وصول وی بجناب کریم متعال واشاره بدانچه راجح ترست از اقوال پس میگویم
بدرستیکه ذکر کرده شده است درین بهجة الاسرار کتاب مشهور در بیان احوال این شیخ کریم مختار بروایت
ثقات از مشائخ کبار ودر میان مصنف این کتاب ودر میان حضرت غوث اعظم دو واسطه بود فقط آنکه
بیمار شد آنحضرت در رمضان شریف چند روز نزد یک او بود ند از مشائخ شیخ علی بن هیتی وشیخ ابو النجیب عبد القاهر
سهروردی وشیخ ابو الحسن جوشقی وغیرهم از مشائخ پس آمد نزد وی شخصی خوبصورت وبروی طاهر بود
وقار وهیبت پس گفت السلام وعلیکم یا ولی الله من شهر رمضان هستم آمدم ترا که عذار کنم از تو بدانچه مقدر
بود بر تو در من یعنی بیماری ووداع کنم ترا پس این آخر ملاقات ماست بتو پس برفت پس انتقال فرمود شیخ
شب شنبه نهم ربیع الآخر از سال دوم ویناقت رمضان دیگر او تحقیق که ذکر کرده اند در مناقب آنحضرت
بدرستیکه بود که مے آمد برای وی هر ماه قبل آنکه بیاید پس اگر بودی در قدرت حقتعالی آنکه شود در وی
بیماری وبلا بر خلق مے آمد بصورت خراب اگر بودی در قدرت حقتعالی که شود در انماه نعمت وخیر مے آمد
بصورت جمیل پس تحقیقیکه ذکر کرده شد در بهجة الاسرار ودر خلاصة المفاخر فی مناقب الشیخ عبد القادر
تالیف شیخ عالم عارف امام عبد الله یافعی تکمله کتاب وحش الریاحین آنکه خبر داده اند مشائخ ودر میان
ایشان خلف آنحضرت ست سید السادات سیف الدین عبد الوهاب گفتند که بودیم ما یاران نشسته نزد
شیخ خود شیخ محی الدین عبد القادر جیلی آخر روز جمعه سلخ جمادی الآخر سنه ۵۶۱ سال وبود آنحضرت رضی الله عنه

کہ کلام میفرمود پس آمد جوانی خوبصورت و نشست نزدیک شیخ و گفت السلام علیک یا ولی اللہ ماشہر رجب ام آمدم نزد تو کہ تہنیت کنم ترا و انچہ مقدر شدہ است آنکہ شود درمیان من سال خوش برآمد میان گفتند آنمشائخ پس ندیدیم آدمیان را درین شہر رجب مگر بہتری و خوشی پس ہر گاہ کہ شد و برگشت سلخ این ماہ آمد مرد کہ بمنظر و مایان نیز نزدیک آن حضرت بودم پس گفت السلام علیک یا ولی اللہ ماشہر شعبان ام آمدم ترا و تحقیقیکہ مقدر کردہ شدہ است درمیان من آنکہ شود مرگ در بغداد و محطہ در حجاز و قتل در خراسان و شد چنانکہ گفتہ بود پس ازین روایت ظاہر شد از راہ کشف و کرامات و خرق عادات اطلاع احوال خلق بر جملہ اولیائے کرام حسب وسعت مدارک و قرب مدارج آنہا علی الخصوص ازین روایات اطلاع حالات خلق عموماً از خیر و شر و لقمت و نعمت ہمہ جا و ہر جا و اختیار تصرفات و کرامات در ہر کون و مکان مر این حضرت را کہ اخص الخواص اقرب الاقربین اکرم الاکرمین سرور فرد اولیا سرخیل اتقیا است صاحب پائگاہ منیع و جائگاہ رفیع قدمی ہذہ علی ارقاب کل ولی اللہ و صاحب قول حق و کلام صدق مریدے ذا دعانی بشرق او بغرب او ببر او بحر او بنار فی جنوب او شمال او بالہواء او بالثریٰ فی حیاتی او وفاتی نال فضلے انا اجیبہ و اغیثہ فی کل حال انا سیف القضا و لکل قضاء قطب بانی بحر حقانی محبوب سبحانی غوث الثقلین علے آبائہ و اجدادہ و علیہ الصلوٰۃ و السلام کہ ہیچ شبہے و ہیچ شکی بنسبت آنحضرت در متقدمین و متاخرین ہیچ یکے را نماندہ اللہ اللہ چہ جائے تردد ست و چہ مقام سوء ظن ست کہ اہل کرامات را رد و خرابات کند مثل شیخ صنعان و صاحب علم حدیث را مرد و خبیث کند مثل این جوزی کہ حکایتش در شرح مشکوۃ و غیرہ مذکور ست و العیاذ باللہ منہا و در صمصام القادریہ بدین نہج مرقوم و مسطور است کہ استعانت در لغت یار خواستن ست و امداد یار کردن و استمداد یار طلبیدن و استعانت و استمداد شرعاً دو قسم ست یکی مستقل و دیگرے غیر مستقل مدد مستقل آنست کہ کسے را سبب حقیقی کہ خدا تعالے ست یار ابر آن عیاذاً باللہ و انستہ از و یار طلبد و این قسم یعنے مدد مستقل خاصۂ خداست از دیگران این قسم یار می طلبیدن حرام ست و مدد غیر مستقل آنست کہ کسی را سبب و وسیلۂ خود انگاشتہ از و مدد خواہد یا یار طلبد و این قسم مدد خواستن از اولیاء اللہ تعالے و ران حالیکہ با ایشان توسل جوید

وخدا را مؤثر حقیقی و ایشانرا مظاہر عون تصور کند مضائقه ندارد بلکه شرعاً جائز ست و فوائد بسیار دارد و این نه شرک ست و نه کفر و نه ممنوع و نه حرام بلکه از فرقان حمید و قرآن مجید ثابت ست قال الله تعالیٰ یَا اَیُّهَا النَّبِیُّ حَسْبُكَ اللّٰهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِیْنَ و در مدارک بذیل تفسیر این آیه نوشته ست اَیْ کَفَاكَ اللّٰهُ وَکَفَاكَ الْمُؤْمِنُوْنَ قِیْلَ اَسْلَمَ مَعَ النَّبِیِّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ ثَلٰثَةٌ وَثَلٰثُوْنَ رَجُلًا وَسِتُّ نِسْوَةٍ ثُمَّ اَسْلَمَ عُمَرُ رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ فَنَزَلَتْ یَا اَیُّهَا النَّبِیُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِیْنَ الایه و در آخر قه سمع الله فرموده اَنَّ اللّٰهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِیْلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِیْنَ وَالْمَلٰٓئِكَةُ بَعْدَ ذٰلِكَ ظَهِیْرٌ و از همه انبیا علیهم السلام مدد آنحضرت صلی الله علیه وسلم خواست و فرمود لَتُؤْمِنُنَّ بِهٖ وَلَتَنْصُرُنَّهٗ و دیگر آیات قرآنیه هم دال بر همین مضمون ست ترکنا بالخافه للتطویل در روایات صحیحه مستمر بر مضمون توسل هم بسیار آمده است چنانچه حضرت آدم علیه السلام بوسیله آنحضرت صلی الله علیه وسلم تقصیر خود معاف گردانید و آنحضرت صلی الله علیه وسلم وقت انتقال خود بحضرت خدا تعالیٰ یاران خود را وصیت فرمود که این خرقه مرا باویس قرنی رحمه الله باید داد از طرف من سلام رسانیده بر آید درخواست عفو جرائم امت من گفتن چنانچه بعد واصل بحق شدن آنحضرت صلی الله علیه وسلم حضرت عمر و علی علی نبینا وعلیهما الصلوٰة والسلام بر قرن تشریف آوردند و تفتیش اویس کردند همقانیان گفتند که اویس را ما نمی شناسیم لیکن اینقدر میدانیم که شخصے دیوانه متنفر از خلق و خانه ندارد بویرانه میگذراند و گوسفندان میچراند گمان میبریم که همون کس باشد ایشان رچراگاه گوسفندان رسیده معاینه دیدند فرمودند که اویس را نماز گذارده سلام میدهد ایشان بر وے سلام کردند او جواب سلام باز داده جبه بگرفت و ببوسید و بحسب ایما وارشاد اصحاب با وقار بدرگاه غفار دستار دست مناجات برداشته التماس نمود که بار خدایا ما امت محمد ایم و دوستان احمد یه بخشیده نشنوند هر آئینه من این خرقه بر تن خود نخواهم کشید بجواب از حضرت رب الارباب مسبب الاسباب خطاب رسید که بتوسل تو نصف امتیان محبوب خود را بخشیدم و بخشش نصف دیگر منحصر بتوسل محبوب محبوب و مطلوب مطلوب خویش دانستم اویس سجده شکر بجا آورد و جبه بتبرک حضرت نبویه پوشید و تحریر گردید که آنمحبوب محبوب کدام ست تا او مفتش کجاست باین تسکوک داد هم افتاده بود

کہ باز الہام ربانی در دل وی القا کردہ شد کہ آنچہ محبوب مجبوب از ذریات طیبات سرور عالم فرزند اوست محبوب نیست و مسکنش در بغداد و زیادتش در جیلانست بقرن خامس متولد شدہ و بر کرسی نشستہ خواہد فرمود کہ قدمی ھذہ علی رقبۃ کل اولیاء اللہ تعالی من المتقدمین والمتوسطین والمتاخرین الی یوم الدین۔ اولیں اشارت این بشارت دریافتہ سر خود فرو کردہ عرض نمود کہ قدمہ علی راسی وعلی حدقۃ عینی انتہی و در حصن حصین آوردہ کہ اگر کسی را حاجتی باشد پس از ادای سنت و آنکہ دو رکعت نفل گذارد و در حالت مناجات این الفاظ بر زبان آرد یا محمد انی توجہت بک الی ربی فی حاجتی ھذہ لتقضی لی و ملا علی قاری بشرح این نوشتہ است کہ در روایت دیگر تقضی بصیغۂ معروف ہم آمدہ است یعنی قضا بکن حاجت من را محمد صلی اللہ علیہ وسلم و این تاویل مجاز نیست و در شرح برزخ ہم دیگر یک حدیث مرفوع مرقوم ست و آن اینکہ اذا تحیرتم فی الامور فاستعینوا من اھل القبور انتہی و شاہ ولی اللہ قدس سرہ العزیز در حجۃ اللہ البالغہ بعبارت عربی آوردہ است ترجمہ اینکہ ہر گاہ ارباب باطن از عالم فانی بعالم باقی تشریف میدہند با فرشتگان ملحق میشوند و با ملائکہ ہمراہ و ہمکلام میباشند و بحیلہ ایشان داخل میگردد ہر جا ایشان میکنند این ہم ہمون میکنند و مثل شان الہام میدہد انتہی و نیز مولانا شاہ عبد العزیز رحمۃ اللہ علیہ در تفسیر اذا السماء انشقت نوشتہ است کہ بعضے از خواص اولیاء اللہ کہ آلہ کبار رحمۃ اللہ تکمیل و ارشاد بنی نوع خود گردانیدہ اند درین حالت ہم تصرف در دنیا دادہ و استغراق آنہا جہت کمال وسعت مدارک مانع توجہ باین سمت نمیگردد و اویسیان تحصیل کمالات باطنی از آنہا مینمایند و ارباب حاجت و مطالب حل مشکلات خود از انہا میطلبند و میبایند و زبان حال آنہا دران وقت ہم ترنم باین مقالات ست مصرعہ من آیم بجان گر تو آئی بہ تن انتہی و ہم در تفسیر سورۂ بقرہ ذکر کردہ است کہ حیات و قیام بنی آدم بامداد و اعانت جبرئیل است و نیز در تفسیر مذکور در بیان اصلاح قسم سوم سحر نوشتہ است کہ تحصیل ربط با ارواح طیبہ صلحا و اولیا است کہ اکثر اویسی مشربان بعمل می آرند در حوائج خود و دیگر خلق بآن منتفع میشوند و در طریق تحصیل آن نیز طہارت و تلاوت قرآن و ارسال ثواب صدقات برای آن ارواح منظور میدارند انتہی بعبارتہ و در تحصیل ربط

بارواح طیبه فرق قریب وبعید نکرده است ازراه همان علم وادراک وکشف ارواح دور ونزدیک برابر است
ودر سوره فاتحه در آیه کریمه اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ صِرَاطَ الَّذِينَ اَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ
عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ طلب بدایت طریق تا نیکه انعام کرده برایشان از چهار گروه انبیا وصدیقان
وشهیدان وصالحان وظیفه بندگان خود ساخت ومفاد آن جز این نیست که سلوک طریق ایشان
مرد المقصود مفضی الی ست که حق ست که آن حق ست پس بلا شبهت این سلوک از وسائل وصول الی الحق ست پس اینجا
معنی توسل ست ثابت شد ودر کریمه وَمَنْ يُطِعِ اللّٰهَ وَالرَّسُولَ فَاُولٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ اَنْعَمَ اللّٰهُ
عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ اُولٰئِكَ رَفِيقًا بر انکه اعلی
رسول کرده بمعیت این چهار گروه ورفاقت ایشان منت نهاد وحقیقت اطاعت رسول این ست
که طریقه ان حضرت را از اشرف فوایج وصول الی حق گرداند واز نجا بمعنی توسل ثابت شد چنانچه مولانا عبد الحق
رحمة الله علیه در تفسیر این سوره بچند مقام میفرماید اول انکه بدانکه راه راست راه این چهار فرقه را
ملحوظ نظر اجمالی سازد وراه انها طلب کند انتهی دوم انکه عوام مومنین رفاقت صالحان وصالحان رفاقت شهیدان
وشهیدان را رفاقت صدیقان وصدیقان را رفاقت انبیا طلب باید واگر کسی از عوام مومنین
خواهد که رفاقت انبیا نماید او را رفاقت این سه گروه درجه بدرجه ناچار ست ولهذا دخول در طریق
اهل الله وتوسل بانها نموده اهل اسلام شده انتهی سوم انکه صِرَاطَ الَّذِينَ اَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ تا آخر
سوره مفتاح باب اویسیت واقتدا بارواح طیبه واستنزال برکات وانوار انهاست که بسبب آن
سالک از رجوع ونزاع امن حاصل میگردد انتهی چهارم انکه صِرَاطَ الَّذِينَ اَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ اشارت ست
از مقام اویسیت ارواح طیبه وغَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ تحذیر ست از صحبت بدان وبمعنی
توسل بارواح جنیشه وازین مقامات معنی توسل واستمداد بادنی تامل مستخرج میشود بحمد لا یخفی علی من له ادنی
ونیز عبید وجواری وخدم وحشم وعمالت سلطانی وحکم دار القضا وحمیر وبغال وافراس وافیال
وجاکران واهل حرفه بلکه همه اسباب وبنادی راچه خواهد کرد که این جمله استعانت ست واگر در معنی استعانت
شرک بالله فهمیده نشد امثال مذکوره را که میرسد تحریک دست وپای خویش نیز دشوار خواهد شد

پس نیست این استعانت بحسب الحقیقۃ مگر راجع الی الحق و ہمین مراد از استعانت ست باولیاء اللہ چہ ذوات حضرات ایشان از جانب حق تعالی برحاجت روائی و بہی خواہی خلق مقرر اند چنانچہ حدیث فَاِنَّ لِلّٰہِ عِبَادًا لَا تَرَوْنَھُمْ وال برین مضمون ست و بر روایت دارمی ثابت شدہ قَحِطَ اَھْلُ الْمَدِیْنَۃِ قَحْطًا شَدِیْدًا فَشَکَوْا اِلٰی عَائِشَۃَ فَقَالَتْ اُنْظُرُوْا اِلٰی قَبْرِ النَّبِیِّ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَاٰلِہٖ وَصَحْبِہٖ وَسَلَّمَ فَاجْعَلُوْا فِیْہِ کُوًّا اِلَی السَّمَآءِ حَتّٰی لَا یَکُوْنَ بَیْنَہٗ وَبَیْنَ السَّمَآءِ سَقْفٌ فَفَعَلُوْا فَمُطِرْنَا مَطَرًا شَدِیْدًا کذا فی جذب القلوب و مشکوۃ المصابیح باکملہ استعانت عائشہؓ در استسقای مطر از قبر شریف و قبول افتادن ظہور اثر آن کرامت ست مر عائشہؓ را و در حقیقت معجزہ است مر آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و بالتحقیق کرامات اولیا ہمہ معجزہ است مر پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم کذا فی شرح المشکوۃ پس واضح شد آنکہ اگر در استعانت و استمداد منظنہ شرک بود پس این منظنہ در صورت استمداد از قبر شریف آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم زیادہ تر ست زیرا کہ از عوام گمان تصرف آنحضرت در کائنات نسبت باولیاء اللہ قریب الوقوع ست و ایضا آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمود اللھم لا تجعل قبری وثنا ولعن اللہ الیھود والنصاری اتخذوا قبور انبیائھم مساجد و مثل ذلک کثیر و چون ام المومنین عائشہ صدیقہ رضی اللہ عنہا این منظنہ فاسد را از درجہ اعتبار ساقط کردہ مردم را باستمداد و استعانت از قبر آنحضرت امر نمود پس استمداد از قبور اولیا کہ منظنہ شرک دران ضعیف تر ست بطریق اولی جائز میشود کذا فی الرسالۃ القاسمیۃ و در تمامہ کتب احادیث و بیشتر کتب فتاوی و فقہ مسائل زیارت قبور و استمداد از اہل قبور تحقیق و اثبات کردہ اند و مستحب بودن آن بلکہ مسنون بودنش شکی نیست چرا کہ در احادیث مذکور ست کہ ہر سال آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بر قبور شہدای احد و بر ریگ گذشت و سلام میگفت و در بقیع دعا بر اہل قبور میفرمود چنانچہ در شب برات ہشت بار امر الہی شد و جبرئیل علم آمد کہ در خبۃ البقیع رفتہ برائے مردگان استغفار و شفاعت فرماید ذکرہ فی بعض الکتب و مثلہ فی ما ثبت من السنۃ و بعض کتب الاحادیث فی باب فضیلۃ لیلۃ البرات و ہمچنین در اواخر صفر قریب زمان وفات سہ بار جہت استغفار برائے

اهل بقیع ومشاهد احد و بدر ام فرموده شد چنانچه در مدارج النبوة وغیرهم مسطور ست وصحابه وتابعین وفقها ومحدثین برین سنت سنیه استمرار کرده اند چنانچه از زیارات روضه مقدسه نبویه علی صاحبها الصلوة والسلام وبقیع وغیره مشاهد وقباب مدینه منوره وماسوای آن ظاهر ست محتاج بشرح وبیان نیست انتهی ودر تفسیر عزیزی نوشته که هرکه در حاجتی با ایشان توسل نماید حاجت او روا گردد واین حجر در کتاب قلائد در بیان احوال روضه منوره حضرت امام ابوحنیفه کوفی رحمة الله علیه مینویسد اعلم انه لم یزل العلماء وذوالحاجات یزورون قبره ویتوسلون عنده فی قضاء حوائجهم ویرون نجح ذلک منهم الامام الشافعی رحمه الله لما کان ببغداد فانه جاء عنه انه قال انی لاتبرک بابی حنیفة رحمه الله واجیء الی قبره فاذا عرضت لی حاجة صلیت رکعتین وجئت الی قبره وسالت الله عنده فیقضی سریعا وذکر بعض المتکلمین علی منهاج النووی ان الشافعی صلی الصبح عند قبره فلم یقنت فقیل له لم قال تادبا مع صاحب هذا القبر وذکر ذلک غیره ایضا وزاد انه لم یجهر بالبسملة الخ وحضرت شیخ عبدالحق محقق دهلوی لمعنی القادری در شرح عربیه مشکوة شریف در کتاب الجهاد ومسائل متعلقه از انبیا واولیا وصلحا تفصیلا وطویلا اثبات کرده ودر آخر بیان نوشته وانما اطنبنا الکلام فی هذا المقام مرغما لانف المنکرین فانه قد شاع فی زماننا شرذمة ینکرون الاستمداد من الاولیاء الذین نقلوا من هذه الدار الفانیة الی دار الباقیة الذین هم احیاء عند ربهم یرزقون ولکنهم لا یشعرون الخ وقد سبق مثله من شرحها الفارسی ایضا ودر اخبار الاخیار نوشته شعر چو من بخیر کنم یاد زرقگان دارم ۞ امید آنکه مرا هم بخیر یاد کنند ۞ چو شاد میکنم ارواح دیگران شاید ۞ کسان مرا نیز روح شاد کنند ۞ بعلاقه این امور وملاحظه این معنی من ابجد خوان لوح نادانی را هوس آن باشد که بدکر مناقب ومفاخر این طائفه علیه بان کشائیم وانار ارواح مقدسه حضرات مشایخ قدس الله اسرارهم استعانت نمائیم تا ایشان را وسیله سازم بجناب پیر دستگیر که قطب عالم وغوث بنی آدم ست واستعانت واستمداد من در مبدا ومعاد منحصر در وست وتوسل من در دنیا وآخرت مقتصر بلطف وعنایت او اگرچه

من گنا ہگار بدکردار راچہ یارای آنکہ نام خدا اندیشان برزبان آرم وخود را درزمرہ مادحان وثنا
ایشان بشمارم انتہی انصاف مزاجان حقیقت طلب را باید کہ بعد درینجا چشم تعصب نمودہ دیدہ انصاف
بکشایند کہ ہرگاہ از قول شیخ شیخ عبد الحق محقق دہلوی ثمہ اللہ وغیرہ علما استمداد از ارواح سائر اولیا
بپایہ جواز رسید پس بہ نسبت حضرت غوث اعظم قطب اکرم کہ تاج الاولیا وراس الاصفیا اند چہ گمان بزودہ
اَللّٰھُمَّ اکْشِفِ الْاَسْتَارَ عَنْ وُجُوْہِ الْحَقِیْقَۃِ وَاَرِنَا اِیَّاھَا بِعَیْنِ الْبَصِیْرَۃِ اِنَّکَ خَیْرُ
مُوَفِّقٍ وَمُعِیْنٍ وَاٰخِرُ دَعْوَانَا اَنِ الْحَمْدُ لِلّٰہِ رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ انتہی

الباب الثالث فی اثبات جواز ورود یا شیخ عبد القادر شیئا للہ وفیہ اثبات جواز ندا غیرہ علی نبینا وعلیہ الصلوٰۃ والسلام من الاموات

بدانکہ در باب استمداد تصریحا وتفصیلا بپایہ ثبوت رسید کہ مرجملہ اموات را بعد از ممات سماع ندائے
احیاء علم وادراک ثابت ست وارواح کاملان را قرب ومکانتے درجناب حق ثابت ست چنانکہ
درحیات بود یا بیشتر ازان وبعضے از مشایخ رضی اللہ تعالی عنہ تصرف میکنند در قبور خود مانند تصرفہائے
ایشان درحیات خود یا بیشتر ومنجملہ آن سیدنا ومولانا شیخ عبد القادر جیلانی علی نبینا وعلیہ الصلوٰۃ و
السلام بودہ اند بلکہ از قول شیخ عبد الحق محقق دہلوی در شرح فتوح الغیب از قول ملک العلما مولانا
شہاب الدین جونپوری مفسر تفسیر بحر مواج در ملفوظ ایشان ثابت شد کہ سیدنا الشیخ عبد القادر
الجیلانی را علی ابائہ وعلیہ الصلوٰۃ والسلام موت نیست حیات وممات برابر ست پس ازین مقدمات
مسلم الثبوت نتیجہ جواز ندا بلفظ مذکور بالبداہتہ برمی آید کما لایخفی علی من لہ ذوق سلیم نہ کہ ندا منادی قریب را
مخصوص نیست بلکہ منادی غائب حاضر وقریب وبعید را عام ست ومقصود از ندا توجہ منادی بہ جہت مخصوص نیست
بلکہ توجہ بوجہ وبقلبہ ہر دو را شامل ست چنانچہ در قاموس گفتہ ست یا حرف لنداء البعید حقیقۃ
او حکما وقد ینادی بہا القریب توکیدا وھی مشترکۃ بینہما وبین المتوسط وھی اکثر
حروف النداء استعمالا ولہذا لا یقدر عند الحذف سواہا نحو یوسف اعرض عن ہذا
ای یا یوسف ولا ینادی اسم اللہ تعالی ولا اسم المستغاث وایہا وایتہا الا بہا انتہی

و در صراح نوشته است وهی لنداء القریب والبعید ونیز در کدامی کتاب از کتابهای متداولهٔ
نحو وضع این حرف را بحاضر و مقابل مقید نساخته بلکه برای حاضر و غائب عام گردانیده و مولانا عبدالرحمن
جامی در شرح خود بر کافیه در تعریف منادی نوشته است که هو المطلوب اقباله بحرف نائب منابه اعنی
توجه الیك بوجهه او بقلبه کما اذا نادیت مقبلا علیك بوجهه انتهی وهکذا فی غیره واحد
من کتب النحو و نیز ظاهر است که اگر تخصیص مقابل حاضر کرده شود لازم می آید که ندا پس پرده و پس
دیوار و ندای بعید غیر محدود و منادی غیر معلوم المقام و نداء عمی بلفظ یا رجلا خذ بیدی ممتنع شود
واللازم باطل فکذا الملزوم واین محاورهٔ از وادی قاعدهٔ نحو بود اما از راه شرع پس از وفات شریعت
غرّا و صاحب نبوت کبری علیه صلوات الله وسلامه ندای صریح در حق اموات بتقریب سلام بپایهٔ ثبوت
رسیده است واین را بر خصیصهٔ از خصائص آنحضرت صلعم حمل نتوان کرد چه سلام بر موتی بلفظ السلام
علیکم یا اهل الدیار من المؤمنین الخ وامثال آن سنت عامه است در حق تمامهٔ دیار و
در جذب القلوب حدیثی از ابن عمر رضی الله تعالی عنهما روایت فرموده که مے فرمود وقت
زیارت روضهٔ مطهر السلام علیك یا رسول الله السلام علیك یا ابا بکر السلام علیك یا ابتاه و روایت
کرد این حدیث را امام مالک در موطا و عبدالرزاق باسناد صحیح کذا ذکره الشیخ رحمه الله و نیز این ندا
مخصوص بسلام بر موتے نیست زیرا که در باب استمداد در حدیث ترمذی روایت کرده شد که چون
زیارت کرد عائشه رضی الله عنها قبر برادر خود را عبدالرحمن بن ابی بکر بگمان خطاب کرد او را
و گفت اگر حاضر میشدم وقت موت تو دفن نے کردم ترا مگر آنجا که مرده بودی تا آخر حدیث و نیز
در باب استمداد در حدیث قتاده ندا فرمودن آنحضرت مر موتی کفار را بلفظ یا فلان ابن فلان و مخصوص
بنودن آن بآنحضرت صلعم روایت کرده شد پس چه جای اموات مسلمانان علی الخصوص خواص
ایشان و نیز در حصن حصین در باب ندای غائب و حدیث روایت کرده نص عبارت
حدیث اول اینکه وَاِذَا انْفَلَتَتْ دَابَّةُ اَحَدِكُمْ فَلْيُنَادِ اَعِيْنُوْا عِبَادَ اللّٰهِ رَحِمَكُمُ اللّٰهُ حدیث
ثانی اینکه اِذَا اَرَادَ عَوْنًا فَلْيَقُلْ يَا عِبَادَ اللّٰهِ اَعِيْنُوْنِيْ يَا عِبَادَ اللّٰهِ اَعِيْنُوْنِيْ يَا عِبَادَ اللّٰهِ

اَعِیْنُوْنِیْ وَقَدْ جُرِّبَ ذٰلِکَ وغیرہ در حدیث آمدہ اِذَا اَضَلَّ اَحَدُکُمْ دَابَّتَہٗ اَوْ اَرَادَ عَوْنًا وَھُوَ بِاَرْضٍ لَیْسَ بِھَا اَنِیْسٌ فَلْیَقُلْ یَا عِبَادَ اللّٰہِ اَعِیْنُوْنِیْ یَا عِبَادَ اللّٰہِ اَعِیْنُوْنِیْ یَا عِبَادَ اللّٰہِ اَعِیْنُوْنِیْ فَاِنَّ لِلّٰہِ عِبَادًا لَا تَرَوْنَھُمْ روایت کردہ این حدیث در شرح قول الجمیل وغیرہ ولک من الفاظ النداء فی حق الاموات وانچہ مخالف دریں ادعا نفی جواز نداء آنحضرت صلعم قدم نہادہ جواز نداء غیر آنحضرت را بطریق اولی نفی میسازد وبکریمہ لَا تَجْعَلُوْا دُعَآءَ الرَّسُوْلِ بَیْنَکُمْ کَدُعَآءِ بَعْضِکُمْ بَعْضًا قَدْ یَعْلَمُ اللّٰہُ الَّذِیْنَ یَتَسَلَّلُوْنَ مِنْکُمْ لِوَاذًا فَلْیَحْذَرِ الَّذِیْنَ یُخَالِفُوْنَ عَنْ اَمْرِہٖ اَنْ تُصِیْبَھُمْ فِتْنَۃٌ اَوْ یُصِیْبَھُمْ عَذَابٌ اَلِیْمٌ بر دعوی خود استدلال مینماید جواب آن این ست کہ مراد ازین آیت آن نیست کہ شما رسول را صلعم اصلا مخوانید و وی را ندا نکنید بسبب اینکہ ندای غائب جائز نیست بلکہ معنی مراد وی دیگر ست و در وے چند وجوہ محتمل ست وجہ اول وآن اختیار زید و فقال ست لَا تَجْعَلُوْا اَمْرَہٗ اِیَّاکُمْ وَدُعَاءَہٗ لَکُمْ کَمَا یَکُوْنُ مِنْ بَعْضِکُمْ لِبَعْضٍ اِنْ کَانَ اَمْرُہٗ فَرْضًا لَازِمًا وَالَّذِیْ یَدُلُّ عَلٰی ھٰذَا قَوْلُہٗ عَقِیْبَ ھٰذَا فَلْیَحْذَرِ الَّذِیْنَ یُخَالِفُوْنَ عَنْ اَمْرِہٖ وجہ دوم لابتنا دوہ کما ینادی بعضکم بعضا یا محمد یا ابا القاسم ولکن قولوا یا رسول اللہ یا نبی اللہ عن سعد بن جبیر وجہ سوم لَا تَرْفَعُوْا اَصْوَاتَکُمْ فِیْ دُعَائِہٖ وھو المراد من قولہ تعالی ان الذین یغضون اصواتھم عند رسول اللہ عن ابن عباس رضی اللہ تعالی عنہ وجہ چہارم اِحْذَرُوْا دُعَاءَ الرَّسُوْلِ عَلَیْکُمْ اِذَا اسْتَخْطَمُوْہُ فَاِنَّ دُعَاءَہٗ مُوْجِبٌ لَیْسَ کَدُعَاءِ غَیْرِہٖ والوجہ الاول اقرب الی التعظیم ذکر ھذہ الوجوہ فی التفسیر الکبیر وانچہ مخالف بر دعوی خود بکریمہ وَالَّذِیْنَ یَدْعُوْنَ مِنْ دُوْنِہٖ لَا یَسْتَجِیْبُوْنَ لَھُمْ بِشَیْءٍ اِلَّا کَبَاسِطِ کَفَّیْہِ اِلَی الْمَآءِ لِیَبْلُغَ فَاہُ وَمَا ھُوَ بِبَالِغِہٖ استدلال می کند پس جواب آن این ست کہ این استدلال وی غیر مسلم ست

چہ این آیت نازل شدہ است در حق یہود و نصاری کہ ایشان انبیارا علیہم الصلوٰۃ والسلام
ابن اللہ دانستہ ندا میکردند و میخواندند و از ایشان مدد مستقل میخواستند نعوذ باللہ منہ
کما ذکرہ المفسرون و در نجا این اعتقاد و ثابت نیست بلکہ عقیدہ اہل سنت و جماعت ملحوظ است
کہ آنحضرت را عباد اللہ الصالحین و مقبول حضرت رب العالمین دانستہ ندا میکنند و بتوسل ایشان
قضاے حاجت خود از درگاہ قاضی الحاجات میخواہند و از ایشان مدد غیر مستقل میطلبند
و لا ضیر فیہ ولا مفسدۃ و آنچہ منکرین ازین آیت ارادہ میکنند احدے از مفسرین
بطرف آن نرفتہ اند و از الذین یدعون من دونہ حضرات انبیا و اولیارا ارادہ
نکردہ و بالجملہ ندای منادی و سماع روح پرفتوح حضرت غوثیہ با وصف بعد مسافت از
کرامت آنحضرت منبع کرامت ست چنانچہ سماع امیر جیش عمر رضی اللہ عنہ در نہاوند
ندای عمر رضی اللہ عنہ را از مدینہ چنانکہ مذکور شد از کرامات عمر رضی اللہ عنہ بود پس
در آنجا کرامت منادی جلوہ داد و بود و در نجا کرامت منادی کار خود کردہ می آید و فرقی نیست
درین دو مقام مگر از روی حیات و ممات و در تصرفات حضرات اولیا در حیات و ممات
فرقی نیست کما تقرر فی باب الاستمداد و کرامات حضرات اولیا رضی اللہ تعالی عنہم ثابت و
متحقق ست کما قال فی الفقہ الاکبر و کرامات الاولیا رضی اللہ تعالی عنہم حق و فی شرحہ لملا
علی القاری ای ثابت بالکتاب والسنۃ ولا عبرۃ لمخالفۃ المعتزلۃ و اھل البدعۃ
فی انکار الکرامۃ الخ و کما قال فی عقائد النسفی و شرحہا و کرامات الاولیاء حق
فتظھر الکرامۃ علی طریق نقض العادۃ للولی من قطع المسافۃ البعیدۃ فی المدۃ
القلیلۃ کاتیان صاحب سلیمان عم وھو آصف بن برخیا علی الاشھر بعرش بلقیس
قبل ارتداد الطرف مع بعد المسافۃ وظھور الطعام والشراب واللباس
عند الحاجۃ کما فی حق مریم فانہ کلما دخل علیہا زکریا المحراب وجد
عندھا رزقا قال یا مریم انی لک ھذا قالت ھو من عند اللہ و المشی

علی الماء کما نقل عن کثیر من الاولیاء والطیران فی الهواء کما نقل عن جعفر بن طالب
ولقمان السرخسی وغیرهما وکلام الجماد والعجماء اما کلام الجماد فکما روی انه کان
بین یدی سلیمان وابی الدرداء رضی قطعة فسبحت وسمعا تسبیحها واما کلام
العجماء فکتکلم الکلب لاصحاب الکهف وکما روی ان النبی صلعم قال بینما
رجل یسوق بقرة قد حمل علیها اذ التفتت البقرة الیه وقالت انی لم اخلق لهذا
وانما خلقت للحرث فقال الناس سبحان الله تتکلم البقرة فقال النبی
صلعم امنت بهذا وابو بکر وعمر وما هما ثمة وکفایة المهم عن الاعداء
وغیر ذلک من الاشیاء مثل رویة عمر رضی الله عنه وهو علی المنبر
فی المدینة جیشه بنهاوند حتی قال لامیر جیشه یا ساریة الجبل
تحذیرا له من وراء الجبل لمکر العدو هناک وسماع ساریة کلام عمر مع بعد
المسافة وکشرب خالد رضی الله تعالی عنه السم عن غیر تضرر به وکجریان النیل بکتاب
عمر رض وامثال هذا اکثر من ان یحصی انتهی وهکذا فی شرح الفقه الاکبر
للملا علی قاری وقد اثبتوا حقیة الکرامات فی جملة الکتب الکلامیة فلیطالع
والدلیل علی حقیة الکرامة ما تواتر من کثیر من الصحابة ومن بعدهم
بحیث لا یمکن انکاره خصوصا الامر المشترک وان کانت التفاصیل احادا
وایضا الکتاب ناطق بظهورها من مریم ومن صاحب سلیمان علیهما السلام
وبعد ثبوت الوقوع لا حاجة الی اثبات الجواز کذا فی شرح
العقائد النسفی وشیخ عبد الحق محقق دهلوی در تکمیل الایمان تحت قول تمن کرامات
الاولیا حق نوشته است که وجود کرامات از بعضے صحابه واولیای امت بطریق شهرت
وتواتر ثبوت یافته ست بحدے که تردد انکار بادرا نجا مجال نباشد خصوصا از بعضے اعاظم اولیا
چنانچه از حضرت غوث اعظم شیخ محی الدین سید عبد القادر الجیلانی

علی نبینا وعلیہ الصلوٰۃ والسلام واستمال ایشان امام عبداللہ یافعی گفتہ ست کہ کرامات
بلغت حد التواتر ومعلوم بالاتفاق ما بلغت مثلها احد من شیوخ الآفاق انتہی ازینجا
بیان جواز ندا بپایہ اختتام رسید باقی ماند بیان معنی شیئاً للہ پس بدانکہ معنی آن اطلب شیئاً
اکراما للہ تعالی ست و در وی احتمال معنی دیگر ہم قائم ست لیکن معنی صحیح وے این ست کہ مذکور
شد و در صورت ارادہ این معنی خواندن این در وشریف محل کدام گفتگو وانچہ در ردالمختار
قائل این قول را بقول بعض تکفیر کردہ حیث قال کذا اقول شیئاً للہ قیل یکفر پس بنای
آن بر ارادہ معنی دیگر ست یعنی اطلب شیئاً للہ تعالی وشاید وجہ تکفیر این ست کہ وی طلب
کرد شیئے را برائے اللہ تعالی و وے تعالی غنی ست از ہر شئے و ہمہ مفتقر و محتاج اند بسوے
وی بنا الحض مافی ردالمختار واحتمال دارد کہ معنی این ترکیب اعطنی شیئاً اکراما للہ تعالی
باشد چنانچہ بعضے بطرف این معنی رفتہ اند و درین صورت اعتقاد منادی نہ این ست کہ
حضرت غوثیہ علی نبینا وعلیہ الصلوٰۃ والسلام معطے حقیقی اند و سوال عطا از حضرت مرایا
کرامت ایشان باستقلال ست حتی کہ خلاف عقیدہ لازم واجتناب از تکلم بہیچو کلام واجب
آید بلکہ اعتقاد وی این ست کہ معطے حقیقی حضرت رب الارباب ست و آنحضرت از اعظم
وسائل این مطلوب اند کما ہو مقتضی تعلق المسببات بالاسباب و ندائے آن شخص درین
مقام باسم مبارک شیخ عبدالقادر علی نبینا علیہ الصلوٰۃ والسلام قابل توہم اعتقاد
معنی اول ست چہ ہرگاہ بعبودیت آنحضرت مرقادر مطلق را قائل شد و لفظے کہ بر آن دال
ست بارہا بر زبان آورد از کجا استقلال آنحضرت بوصف اعطا اعتقاد کردہ باشد پس
ساحت جوازین در دبوساطت فراش براہین وحجج متانت قرین از خس وخاشاک شکوک و
اوہام فرقہ غادین ورد وانکار طائفہ ضالین پاک وصاف آمد حیف صد حیف برین فرقہ
منکرین کہ بر عاملان این عمل اطلاق شرک وکفر مینمایند وازین غافل اند کہ اگر در کدام
یک فعل از افعال مکلفین صدہا وجوہ تکفیر یافتہ شود و یک وجہ عدم تکفیر

موجود بود آن یک وجه را اخذ کردن باید و بعدم تکفیر رفتن چه جاے این فعل کہ کدام یکے از اہل عقائد حقہ تکفیر فاعل آن نرفتہ اند و نہ بروی اطلاق بدعت کردہ و حاشا این چہ سخن ست و حال اینکہ ارحم الراحمین براین امت مرحومہ محمدیہ رحم کردہ میفرماید یُرِیْدُ اللّٰہُ بِکُمُ الْیُسْرَ وَلَا یُرِیْدُ بِکُمُ الْعُسْرَ اَللّٰھُمَّ ارنا الحق حقًا و وفقنا لاتباعہ و وفقنا لقراءۃ ھذا الورد العظیم مع الخشوع والاخلاص انک انت العزیز الحکیم علاوہ اینکہ سماع ندای منادی از مسافت بعیدہ من قبیل علم غیب ست یعنی غیب اضافی و علم غیب اضافی مر غیر خدا تعالیٰ را از خواص بندگان او ثابت ست و تفصیل این اجمال اینکہ غیب دو قسم ست یکے مطلق و دوم اضافی مطلق چیزیا سخنے پوشیدہ کہ بلا واسطہ معلوم شود و علم این غیب از خصائص او تعالیٰ ست کہ ہر شے را بلا واسطہ میداند و غیر او تعالیٰ را علم این غیب نیست چنانچہ فرمود اللہ تعالیٰ قُلْ لَّا یَعْلَمُ مَنْ فِی السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ الْغَیْبَ اِلَّا اللّٰہُ و غیب اضافی چیزے یا سخنے پوشیدہ کہ بواسطہ معلوم شود و اضافی دو قسم ست صحیح و فاسد و اضافی صحیح نیز بر دو قسم ست معتبر و غیر معتبر صحیح معتبر ان چیزے یا سخنی پوشیدہ کہ بواسطہ الٰہی تعالیٰ دانستہ شود و واسطہ بر الٰہی تعالیٰ بر چند قسم ست گاہی خاص ذات باری تعالیٰ بلا توسط جبرئیل و دیگر ملائکہ علیہم الصلوٰۃ والسلام و گاہی وساطت جبرئیل علیہ السلام و غیرہ و علم این قسم غیب مر انبیاء را علیہم الصلوٰۃ والسلام حاصل ست چنانچہ فرمود اللہ تعالیٰ وَمَا کَانَ اللّٰہُ لِیُطْلِعَکُمْ عَلَی الْغَیْبِ وَلٰکِنَّ اللّٰہَ یَجْتَبِیْ مِنْ رُّسُلِہٖ مَنْ یَّشَآءُ و فرمود اللہ تعالیٰ عَالِمُ الْغَیْبِ فَلَا یُظْھِرُ عَلٰی غَیْبِہٖٓ اَحَدًا اِلَّا مَنِ ارْتَضٰی مِنْ رَّسُوْلٍ و ملا علی قاری در شرح فقہ اکبر نیز غیب را دو قسم گردانیدہ مطلق و اضافی و نص عبارت این ست ثُمَّ اعلم ان الانبیاء لم یعلموا المغیبات من الاشیاء و مراد او از غیب مطلق دانستہ بعد از ان استثنا کرد غیب اضافی را و گفت اِلَّا مَا اَعْلَمَھُمُ اللّٰہُ تعالیٰ احیانًا و روایت کردہ شد از ابن عمر رضی اللہ تعالیٰ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم

اِنَّ اللّٰهَ قَدْ رَفَعَ الدُّنْيَا فَاَنَا اَنْظُرُ اِلَيْهَا وَاِلٰى مَا هُوَ كَائِنٌ فِيْهَا اِلٰى يَوْمِ الْقِيٰمَةِ كَاَنَّمَا
اَنْظُرُ اِلٰى كَفِّيْ هٰذَا وَلَا شَكَّ اَنَّ اللّٰهَ تَعَالٰى قَدْ اَطْلَعَهٗ عَلٰى اَزْيَدَ مِنْ ذٰلِكَ
وَاَلْقٰى عَلَيْهِ عِلْمَ الْاَوَّلِيْنَ وَالْاٰخِرِيْنَ و در شرح مقاصد نوشته النوع الثانی من انواع
المعجزات اخباره عن الغيوب الماضية و المستقبلة و شیخ علامہ ابن حجر در
منہج مکیہ بشرح وَسِعَ الْعَالَمِيْنَ عِلْمًا وَحِلْمًا نوشتہ کہ علم آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
وسیع ترست از علم آدمیان و فرشتگان و جنیان زیرا کہ اللہ تعالے مطلع گردانیدہ ی صلی اللہ
علیہ وسلم را بر تمامہ عالم پس عطا کردہ شد آنحضرت علوم اولین و آخرین ماکان و مایکون
و نیز ابن حجر در مقام دیگر نوشتہ کہ اکثر علوم پیغمبر ما صلی اللہ علیہ وسلم متعلق بود با مغیبات
بدلیل حدیث مشہور کہ فرمود تعلیم کردہ شدم علوم اولین و آخرین و علم غیب کہ مختص بذات
باری تعالی ست آن از روی احاطہ و شمول ست پس منافی آن نیست کہ وے تعالے
بعض خواص خود را بر اطلاعی از مغیبات مطلع گرداند تا آنکہ مطلع سازد بر آن ہیچ چیز کہ
فرمود صلی اللہ علیہ وسلم در حق آن ہیچ چیز ست کہ نہ داند وے را مگر اللہ تعالے و
در شفا نوشتہ کہ اللہ تعالے مطلع کرد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم را بر ماکان و مایکون و عجائب قدرت
و عظیم ملکوت چنانچہ فرمود وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَكَانَ فَضْلُ اللّٰهِ عَلَيْكَ عَظِيْمًا
پس ازین بیان بخوبترین وجہ ثابت شد کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم را علم مغیبات حاصل بود
و نقل کرد شاہ ولی اللہ در انیس العارفین از شیخ ابو رضا محمد کہ در روح آدمی قوتی ست کہ آن
بوحی مغیبات ست ہرگاہ نبی از انجا اخذ علم کند توسط ملک وحی را حاجت نیست و ہر ولی کہ
در آنجا رسد توسط ملک الہام را حاجت نیست و ملا علی قاری در مرقات شرح مشکوۃ متعلق
ام احادیث نوشتہ فان قلت فلم سال جبرئیل علیہ السلام عن الساعۃ مع علمہ
بانہ لا یعلمہا الا ہو وما التوفیق بین الآیۃ وبین ما اشتہر عن العرفاء من الاخبار
الغیبیۃ کما قال الشیخ الکبیر ابو عبد اللہ التبنی فی معتقدہ ان العبد ینتقل فی الاحوال

حتی یسیر الی سعته الروحانیة فیعلم الغیب ویطوی له الارض ویمشی علی الماء ویغیب عن الابصار فالجواب اما عن الاول الی ان قال واما عن الثانی فلان للغیب مبادی ولواحق فمبادیه لا یطلع علیها ملک ولا نبی مرسل واما اللواحق فما اظهره الله تعالی علی بعض احبابه لوجه علم وخرج ذلک عن الغیب المطلق وصار غیبا اضافیا وذلک اذا تنور الروح القدسیة وازداد نورها واشراقها بالاعراض عن ظلمة عالم الحس وتجلیة ذات القلب عن صداء الطبیعة والمواظبة علی العمل وفیضان الالهیة حتی یقوی النور ویبسط فی فضاء قلبه فینعکس فیه النقوش المرتسمة فی اللوح المحفوظ ویطلع علی المغیبات ویتصرف فی اجسام العالم السفلی بل یتجلی حینئذ الفیاض الاقدس بالعرفة التی هی اشرف العطایا فکیف بغیره انتهی ودر تحقیق الحقیقة آورده که ملا علی قاری در شرح مشکوٰة متعلق حدیث صلوا علی فان صلوتکم تبلغنی حیث کنتم نوشته گفت قاضی در شرح این حدیث که پاک نفس وقتیکه از علائق بدن خالی میشود عروج میکند تا ملاء اعلی میرسد وباقی نمی ماند برای او حجابی پس می بیند هر شے را بمشاهده خود انتهی پس روایات ثابت ومحقق شد که اطلاع بر غیب اضافی از خصایص حضرات انبیا علیهم الصلوٰة نیست بلکه برای خواص امت هم ثابت ست علی الخصوص خواص امت پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم پس ثبوت این کرامت مر حضرت غوث اعظم علی نبینا وعلیه الصلوٰة والسلام را که ذات بابرکات ایشان مستجمع کرامات تمامه اولیاست محل ریبت وشبهت نیست چه هر گاه حضرت غوث اعظم علی نبینا وعلیه الصلوٰة والسلام در ذات جد امجد خود صلی الله علیه وسلم فانی شده بصفات وی باقی بود واکثر اوقات میفرمود هذا وجودی وجد جدی لا وجودی چنانچه علمای صوفیه فرموده اند که آنحضرت در جد امجد خود فانی بود ذاتا وصفاتا وقولا وفعلا وحالا وسوا آنحضرت کدام یکی از اولیا را همچو فنای اتحادی

وتوجه اختصاصی نصیب نگشته پس جلوهٔ اوصاف احمدیه وکمالات محمدیه محاظ ذات حضرت غوثیه شده وبرآن جلوه فرموده پس غیب دانی که بیکے از صفات حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم ست بطفیل آنحضرت بذات حضرت غوثیه هم ثابت میشود واز موئدات این مدعا این ست که حضرت غوث اعظم را آنچنان کشف حاصل بود که غیر وی را از اولیاے کرام نصیب نشده چنانکه در اخبار الاخیار آورده که فرمود آنحضرت وقتیکه تکلم بکنم من بکلامی شنوا باید که تصدیق کنید از اکه تکلم من ناشی از یقین ست که شک را در وے مجال نیست گویا گویا نیده میشوم پس میگویم داده میشوم پس مے بخشم وامر کرده میشوم پس میکنم وعهده بر کسے ست که مرا امر کرده است وَالدَّبَّةُ عَلَى الْعَاقِلَةِ تکذیب شما مرا زهر قاتل ست مردین شما را وسبب زوال دنیا وآخرت شماست اَنَا سَيَّافٌ اَنَا قَتَّالٌ وَيُحَذِّرُكُمُ اللّٰهُ نَفْسَهٗ اگر بنے بود لگام شریعت بر زبان من هر آئینه خبر میکردم شما را با انچه میخورید ومے نهید در خانهاے خود من میدانم انچه در ظاهر وباطن شماست وشما در رنگ شیشها میدرنظر من انتهی بدانکه تا اینجا کلام بر نداق شریعت بود اینک از چاشنی طریقت ذائقه حال اهل خبرت را حظے بخشیده مے آید بدانکه این اسم اعظم اسمے ست که مشیوخ طریقت بر عمل آن مواظبت فرموده اند ودیگران را برآن تحریص وتاکید فرموده وکما نقل من الاکابر الدین واطاعت مشیوخ طریقت هم از واجبات ست چنانچه مولانا شاه عبدالعزیز دهلوی قدس سره در تفسیر خود فتح العزیز نوشته اند آن کسانیکه اطاعت آنها بحکم خدا فرض ست شش گروه اند از انجمله مجتهدین شریعت ومشیوخ طریقت اند که حکم ایشان بطریق واجب مخیر لازم الاتباع ست بر عوام زیرا که فهم اسرار شریعت ودقایق طریقت ایشانرا میسر ست قال الله تعالی فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون هر حدیثی که از روایت علماے کرام شریعت ومشایخ عظام طریقت ثابت شود آن قابل اعتبار واعتماد ست وقابل حجت گرفتن ست چنانچه در اکثر کتابها بمثل این

احادیث استناد کرده اند و بسیارا احادیث در مکتوبات مشایخ طریقت آمد که بپایه اعتبار رسیده
است گو نزد محدثین از درجه صحت ساقط باشد چنانچه مولانا شاه ولی الله قدس سره والد مولانا شاه
عبد العزیز در کتاب قول الجمیل ازان تعبیل حدیثی آورده تواعد کام را بران نمط که رقم ثبت یافت
تمهیدے داده است و شیخ عبد الحق محقق دهلوی البخاری در کتاب اخبار الاخیار در مقام بیان
کرامات حضرت غوثیه علی نبینا و علیه و سائر الاف صلواة و تحیة آورده که نقل ست که آنحضرت
فرمود که در زمان حسین بن منصور حلاج کسے نبود که او را دستگیری کند و از لغزشے که او را شده
بود باز دارد اگر من در زمان او می بودم او را دستگیری میکردم تا کار او بانجا نمیکشید و من دستگیری
میکنم هر کرا از مریدان من مرکب بلغزد و از پاے در آید تا روز قیامت و فرمود مرا در هر طویله محلی ست
و مقاومت کرده نشود و خیلی ست که مسابقت کرده نشود و مرا در هر لشکر سلطانی
است که مخالفت کرده نشود و در هر منصب خلیفه ایست که عزل کرده نشود و
فرمود که هرگاه از خدا چیزے خواهید بوسیله من خواهید تا خواهش شما باجابت
رسد و فرمود هر که استعانت کند بمن در کربتی کشف کرده شود آن کربت از و و هر که
مناوی کند بنام من در شدتی گشاده شود آن شدت از و و هر که توسل کند بمن بسوے
خدا در حاجتے قضا کرده شود آن حاجت مرا و را و فرمود هر کسیکه دو رکعت نماز بگذارد و بخواند
در هر رکعت بعد از فاتحه سوره اخلاص یازده بار بعد ازان درود بفرستد بر پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم بعد از سلام و بخواند آن سرور را صلی الله علیه وسلم بعد ازان یازده گام بجانب عراق برود
و نام مرا گیرد و حاجت خود را از درگاه خداوندی بخواهد حقتعالی آن حاجت او قضا گرداند بمنه و کرمه
مراد بنام مبارک وی علیه السلام همین اسم اعظم ست یعنی یا شیخ عبد القادر شیئا لله و نیز در کتب متقدمین
و متاخرین مثل مناقب غوثیه و صمصام الکرامات وغیره آورده که در کتاب حقیقة الحقائق
مذکور ست که در وقتی از اوقات از مشیت ایزدی پسر بیوه زنی خاوند آنحضرت بدریا غرق شد
زن مذکوره نالان و گریان مستغیثانه بدر دولت آنحضرت حاضر آمده بخدمت خدام ذوی الاحتشام

حقیقت حال ظاهر نموده عرض داد که لمعه از شموس توجهات ذات بابرکات بر حال این کنیز کمتر ذره مثال تابد هر آئینه پسر غریق این بیچاره ازان دریای ناپیدا کنار صحیحا سالما برآمدن میتواند حضرت غوثیه عالیه بر حال زار وی رحم آورده فرمود برو پسر غریق خود را بخانه خود خواهی یافت خادمه مذکوره بخانه درآمد پسر خود را دیدان نیافت باز نالان وگریان بدر دولت حاضر آمده حقیقت حال عرض داد باز همون ارشاد شرف صدور یافت پس بخانه خود آمده همان دم در کاشانه خود دید سپس بخدمت آیت رحمت حاضر آمده بر حقیقت حال اطلاع داد باز حکم سابق شرف نفاذ یافت این بار بخانه خود درآمده ساغر تمنای خود را از باده مراد لبریز یافت پس شادان وفرحان بر آستانه قادریه حاضر آمده مستانه وار این اشعار را عرضه داد اشعار چون نباشد من مرید حضرت پاک توام ٭ شد ز فیض تو مبدل با طرب رنج وغمم ٭ نام نایت همیشه ورد دیسازم بدل ٭ خطاے بخشم ازان کام وزبان را دمبدم ٭ منکران اسم پاکت بوده مقهور خدا ٭ عاملان اسم اعظم سور تدم ٭ هر دم و هر آن میخوانم ترا یا غوث دین ٭ میرسیده باش در فریادم از راه کرم ٭ خود بفرمودی که هر کس در غمش خواند مرا ٭ بر برآرم حاجتش هم مرر هانم ازالم ٭ پس دران وقت حضرت غوثیه بمراقبه درآمده بدل متوجه حضرت الهی تعالی شده ناز محبوبانه آغاز نهاده عرضه داد که چرا امروز بر خلاف عادت عرضه این عاشق صادق دو بار در آستانه اجابت بار نیافت واگر چه بار سوم کرسی نشین اجابت گردید فاما پیش این خفیفه ندامتها دامنگیر حال زارم شد تا دران چنان قادری که از تا رو پود دو حرف کن هیزده هزار عالم را بطرفة العین خلعت خلقت پوشاینده و باین طریق در عالم معاد بیک نفخ صور جمع اجزاے متفرق نموده اعاده مخلوقات خواهی فرمود چرا قامت التماس را تا دیر از جامه اجابت برنبذاشتی و همچو برهنگان از پیش آمدن دیگران نادم و شرمسار داشتی معهذا بپاس ادب برضای تو راضیم از دل ع بقضاے تو سر فرو دارم ٭ از حضرت الهی تعالے شانه ندا آمد که البته این مقام محل ناز محبوبانه تست واگر بخاطر تو چیزے راه یابد گنجایشے دارد بعوض آن هر چه میخواهی بخواه که البته

خواہش ترا برمے آرم و مطلب ترا عطا میکنم حضرت غوثیہ بسماع این ندا عنایات بنہایات حضرت
الٰہیہ تعالے شانہ بر حال خود دریافتہ عرضہ داد کہ ہر عنایتی کہ سزاوار حضرت صمدیت
خود میدانی بآن سرفراز فرمادران باب از جانب این غریب چون وچرائی نیست مگر ہمین قدر
خواہش ست کہ عطاے بر حال من غریب مبذول فرما کہ اثر آن ازین زمان تا ہمہ زمان آیندہ
باقی و ثابت ماند ندا آمد کہ از امروز اسم اعظم ترا تاثیرے عطا کردہ شد کہ مجمع تاثیرات اسماے
منست پس ہر کہ در دنام نامی تو خواہد کرد درجۂ بلند و ثواب عظیم خواہد یافت پس باستماع
ندائے ربّانی حضرت محبوب صمدانی دوگانہ شکرانہ ادا فرمودہ گفتند اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِيْ جَعَلَنِيْ
كَالْاِسْمِ الْاَعْظَمِ فِي الْبَرَكَةِ وَالتَّاثِيْرِ مراد ازین اسم ہمین اسم مذکور ست یعنی
يَا شَيْخُ عَبْدُ الْقَادِرْ شَيْئًا لِلّٰهِ وانچہ در اخبار الاخیار بمقام دیگر مرقوم ست از
مؤیدات و مقویات این کلام ست و آن اینکہ انچہ من فقیر حقیر از اکرام و انعام حضرت
بشیر نذیر صلی اللہ علیہ وسلم بشارت یافتہ ام اشارت نتوانم کرد امید وارم کہ ظہور آثار و انوار
متکفل ابراز و متضمن اظہار آن گردد و افشار اللہ تعالیٰ اگرچہ نظر بکثرت نقصان ذاتی و قلت
استعداد نظری نا امیدی گونہ در حصول مطلب و وصول مقصد راہ یابد ولیکن دست امید
بلندست و پایۂ یقین ارجمند کہ چون در سفینۂ نوح نشستہ ام بساحل نجات رسیدنی ست
و جمال مقصود دیدنی ہر کہ درین کشتی نشست اگر طغیان کند یقین داند کہ از طوفان
آتش و دود ایمان ست اعتماد من بصاحب قدمی ست کہ مالک رقاب اولیاست رہ روی تواں
یافت کہ در خدمت او قدم از سر نساز د و زیر پاے او سر نہند از دو این خود سبب سرفرازی
ایشان ست کیکہ قدم بر قدم مصطفی بود بلکہ دم بدم بقدم او رود سعادت آن سرست کہ پایمال
او گردد و ہر چہ جمیع پدران از وراثت مصطفی و مرتضی اند و ختند بہمہ بان خلف صدق رسید بنگر
کہ این چہ شنا بود اگرچہ وارثان بسیار اند و لے انچہ بوی رسید بہیکس نرسید وراثت مال بحبت
تعصب برابر قسمت کنند ولیکن در وراثت حال یکے را با دیگری برابری نرسد بلکہ برادری نبود

اگر دیگران قطب اند او قطب الاقطاب ست و اگر ایشان سلاطین او سلطان السلاطین
محی الدین کہ دین اسلام زندہ گردانید و ملت کفر را بمیرانید کہ اے شیخ یحیی ویمیت زہے مرتبہ کہ ایجا
دین از حی قیوم ست واحیا از وی خوش اثقلین آنرا گویند کہ جن وانس ہمہ بوے پناہ جویند من
بیکس نیز پناہ باو جستہ ام و بر درگاہ او فتادہ مراجز عنایت او کس نیست و بغیر لطف او فریادرس نے
اشعار غوث اعظم دلیل راہ یقین ✤ بقین رہبر اکابر دین ✤ شیخ دارین ہادی ثقلین ✤ زبدہ
آل سید کونین ✤ بادشاہ ممالک قربت ✤ رہ نورد مسالک قربت ✤ او رست در جملہ اولیا
ممتاز ✤ چون پیمبر در انبیا ممتاز ✤ اولیا بندہ اش از دل و جان ✤ قدم او بگردن ایشان ✤
وصف تعریف او زمن نہ نکوست ✤ خود کرامات او معرف اوست ✤ من کہ پر ورد نوالۂ بخ
عاجزم از مدحت کمال ویم ✤ ہمہ دم غرق بحر احسانم ✤ ای فدائے دہش دل و جانم ✤
در دو عالم باو ست امیدم ✤ ہست باوی امید جاویدم ✤ امیدوارم کہ اگر از راہ بیرون
افتم او رہبری کند و اگر از پائے در آیم او دستگیری نماید بحکم بشارتہائی کہ او بجنان خود داد ہست
سعادت ہائے دنیا و آخرت آمادہ است فرمودہ است کہ قاضی الحاجات مرا سجلے نوشتہ داد کہ
در ان نامہائے مریدان من تا قیامت ثبت افتادہ ہمہ را بمن بخشید و قلم عفو بر جرائم ہمہ کشید
اگر نام من در نامہ مریدان او مکتوب شد پس چہ اندیشہ خورم کہ کار بر حسب مدعا و مطلوب شد
من نامراد مرید او یم قبول و رد بدست او ست خواہان او یم خواستن او مفوض بدوست
ارادت حقیقی از من مجازی کجا آید و صلوٰۃ دائے باین بے نمازی نشاید انتسابی بے کردہ ایم
و پناہی بدرگاہ او بردہ و لیکن چنان دانم کہ چون این سعادت از ازل نصیب من ست تا ابد
قریب من خواہد بود و در آن زمان کہ از خود خبر نداشتم نامش بر لوح دل من نگاشتم شعر
ما بعشق تو نہ امروز گرفتار شدیم ✤ کہ گرفتاری ما با تو ز روز ازل ست ✤ جاذبہ محبت او بخود میکشید
و مرا در ان مقدور نہ و کرشمہ عنایت او بخود میخواند و مرا بآن شعور نہ شعر ہنوز از دم ہستی اثر نمود مرا ✤
کہ جذب عشق تو از خویش میربود مرا ✤ لطف باطنی او بود کہ ظاہر و باطن مرا محفوظ و ملحوظ

داشت واوّل وآخر معصوم ومحفوظ پدر نیز چون خاک راه بود درین نسبت تقویت وتربیت میفرمود
عمرها بے توسل بجناب این بادشاه عالم پناه میگذشت ولیکن بے وسیله بارنے یافتم بارها
از بشارت نبی اشارت وَابْتَغُوْٓا اِلَيْهِ الْوَسِيْلَةَ میشنیدم ودر طلب وسیلت که سبب تحصیل این
فضیلت بود وموجب تصحیح نسبت وتحقیق سلسلهٔ ارادت گردد میدویدم کسے میخواستم که
نسبت نطقی را با مناسبت دینی ضم کرده باشد وقرابت جسمانی را با قرب روحانی فراهم آورده
تا دست بوی دهم ودامن او گیرم بلکه تا زنده ام ودرپاے او میرم آخر صدق نیت من کار کرد و
شجرهٔ اخلاص من بار آورد وبرمثال وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ بر سر من عیسی نفسے
را فرستاد که هر نفس او مائده بود از آسمان معرفت نازل وباعث عید وسرور او آخر واوّل
موسیٰ مقامی که جمال او ناری ست از شجرهٔ وحدت طالع ونوری از جانب حقیقت لامع خلیل لقائے
که رخساره زیبایش گلزار بوستان خلّت وگل گلستان دین وملت ست مصطفیٰ جمالے که دانش
نکدان خوان اَنَا الحق وزبانش تبیان قرآن اَنَا افصح ست قرتضے کمالی که دلش باب مدینهٔ علم
وفتوح وبرضمیرش ابواب اسرار لو کشف مفتوح حسن سیرتے وارث مرتبهٔ وَاِنَّكَ لَعَلٰى خُلُقٍ
عَظِيْمٍ ونائب منصب بِالْمُؤْمِنِيْنَ رَءُوْفٌ رَّحِيْمٌ حسین سرتی که مصداق
وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيْرًا آمد ومصداق اِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبٰى شد زین العابدین وامام
الصادقین السید التقی النقی والعلوی العلی المهدی سمی کلیم الله ومحبوبهٔ حبیب الله ربانے
احمد خوئی که عالمے بندهٔ اوست ✤ یوسف روئی که ماه شرمندهٔ اوست ✤ عیسیٰ
نفسے که جان ودل زنده اوست ✤ موسی که لقائے دوست خواهندهٔ اوست ✤
هر کلامے که در کلام کلیم وارد شده بروی صادق ست وبحال او موافق او را مگر بر قلب موسیٰ
آفریده اند یا انکه جگر گوشهٔ محمدست صلی الله علیه وسلم ربانی اے دیده بیا تقای منظور
ببین ✤ آن جبهه وآن جمال وآن نور ببین ✤ در واد کی ایمن محبت بگذر ✤ هم موسے
وهم درخت وهم طور ببین ✤ حمیده صفاتی که جانفشین حامد ووارث مقام محمود ست

چه حامدی که هر ثنا گستری که محامد او صافش بر شمارد بے اختیار در اثنای ثنا ندای لا احصی
بر آمد حاصل که چون این آفتاب دین و دولت طلوع کرد چنان دانستم گویا بعض طالع من آمد
بمجرد آنکه دیده بجمال او روشن شد دل نوری دیگر یافتم و سروری دیگر و رقیه اولی دل از دست داد
و در پای عزت او افتادم انتهی و بجای دیگر بهمون کتاب فرموده فهو قطب الوقت و سلطان
الوجود امام الصمد یقین و حجة العارفین روح المعرفة و قلب الحقیقة خلیفة الله
فی ارضه و وارث کتابه و نائب رسوله الوجود البحت و النور الصرف و سلطان
الطریق و المتصرف فی الوجود علی التحقیق علی نبینا و علیه السلام الی یوم القیام
حلیهٔ آنحضرت نحیف البدن ربع القامة عریض الصدر عریض اللحیة
وطویلها اسمر اللون مقرون الحاجبین اصوت جهور و سمت بهی و قد رعلی
و علم و فی له صیت و صوت و سمت صمت و در کلام آنحضرت نوعی از سرعت و جهر بود که
سامع را رعبی و هیبتی در دل می افروزد و از جملهٔ خوارق کلام او آن بود که در شنیدن آن قریب و
بعید یکسان بودند و بحسب قرب و بعد مکان مجلس تفاوتی ظاهر نمیشد و در وقت تکلم او هیچکس را
جز سکوت و انصات گنجایش نداشت الخ پس از نجا بقول محقق دهلوی عاشق نبوی ثابت و متحقق
شد که اگر کسی آنغوثیهٔ عالیه را از دور هم ندا کند بلا ریب آواز منادی بگوش شریف آنحضرت
چنانکه بمکان قرب برسد خواهد رسید و در مقام دیگر میگوید نقلست از مشایخ که هر گاه
شیخ محی الدین سید عبد القادر بر کرسی بر مے آید و میگوید الحمد لله خاموش میگردد و هر ولی
خدای که بر زدی زمین ست حاضرا و غائبا و از نجهت ست که این کلمه را مکرر میگوید و در میان
آن ساکت میگردد و اولیا و ملائکه از دحام میکنند در مجلس او الخ و نیز در مقام دیگر مینویسد
و وقتها بودی که از مجلس وعظ آنحضرت جنازه ها بیرون مے آمد از جهت غلبهٔ شوق و هیبت و
تصرف و قهر ان عظمت و جلال او و آنچه از خوارق و کرامات و تجلیات و عجائب و غرائب و حدوث
اشیای عجیبه و ظهور امور غریبه در مجلس وعظ آنحضرت نقل کرده اند خارج از حد حصر و احصاست

وَلَوْ اَنَّ مَا فِی الْاَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ اَقْلَامٌ وَّالْبَحْرُ یَمُدُّهٗ فرموده اند که جمیع اولیا و انبیا
اَحْیَاءٌ بِاَجْسَادٍ وَّاَمْوَاتٌ بِاَرْوَاحٍ وجن و ملائکه در مجلس او حاضر میشوند و حضرت
حبیب رب العالمین صلی الله علیه وسلم وآله اجمعین نیز از برای تربیت و تائید تجلی
میفرمودند و خضر علیه السلام اکثر اوقات از حاضران مجلس شریف میبود و از مشایخ عصر
هر کرا ملاقات میکرد وصیت مینمود بملازمت مجلس شریف او و مے فرمود مَنْ اَرَادَ الْفَلَاحَ
فَعَلَیْهِ بِمُلَازَمَةِ هٰذَا الْمَجْلِسِ انتهی واگر کسی اعتراض نماید که مسالهٔ تنازعه فیه در
حالت حیات ست نه در حالت حیات جواب او بدو وجه گوییم یکی آنکه پیشتر ثابت کرده ام که حیات
و ممات اولیا، الله تعالی یکسان ست اَوْلِیَاءُ اللّٰهِ لَا یَمُوْتُوْنَ حافظ میگوید شعر هر که نمیرد
آنکه دلش زنده شد بعشق ثبت ست بر جریدهٔ عالم دوام ما ۲ دوم آنکه هرگاه حضرت نبی
کریم صلی الله علیه وآله وسلم قبل تولد شریف آنحضرت بیش والدشان معه انبیای دیگر علی نبینا
وعلیهم الصلوٰة والسلام برای استبشار و تهنیت تشریف آورده اند چه بعید ست عند الوصل
بحق شدن آنحضرت هم برای تعزیت و بعد واصل بحق گشتن آن نیز بمزار شریف و بآستانهٔ
منوره او لاریب تشریف ارند انتهی و نیز بجای دیگر همون کتاب میفرماید تفلست که
آنحضرت بر بالای کرسی میفرمودای غلام تقاعد مکن در حضور خود در وقت قعود من اینجا
ولایت اینجاست درجات اینجاست ای طالب توبه بیا بسم الله ای طالب عفو بیا بسم الله
ای طالب اخلاص بیا بسم الله در هفته یکبار بیا واگر نتوانی در ماهی بیا واگر نتوانی در سالی واگر
نتوانی در عمر خود یکبار بیا و بگیر هزار هزار چیز آمی غلام قطع کن راه هزار ماه تا بشنوی از من یک
کلمه را و چون بیای تو اینجا نظر مکن بر عمل خود و زهد و ورع و احوال خود تا بگیری تو از من انچه
نصیبت ست و حاضر میشوند در مجلس من بطائن ملک و خواص اولیا و غیبیان تا بیاموزند
از من تواضع مرجناب مقدس را و هیچ نبی و ولی نیست که حق تعالی او را خلق فرموده و به مجلس من
حاضر نشده احیا باجساد و اموات بارواح و میفرمود کلام من بر مردان غیب ست که حاضر میشوند

از پس پرده کوه قاف قدم های ایشان در هواست و دلهای ایشان در آتش از شدت شوق
و لهب اشتیاق که بپروردگار خود دارند راوی گوید که درین مجلس که این سخن میفرمودند ولد او
سید عبدالرزاق در پایه اخیر در زیر قدم او نشسته بود سر بالا کرد و ساعتی حیران بود پس
بیهوش افتاد و جامه و دستار او سوختن گرفت آن حضرت از کرسی فرود آمد و اطفای آن نار
کرد و فرمود تو نیز ای عبدالرزاق از ایشانی و بعد از قیام مجلس کیفیت آن حال را از شیخ
عبدالرزاق پرسید و فرمود چون نظر بالا کردم دیدم که در هوا مردان غیب ایستاده اند ساکت
و مدهوش و تمام افق با ایشان پر است و در لباس ایشان آتش در گرفته است بعضی از ایشان
در صیحه و بعضی در تواجد و بعضی بجای خود و بعضی بزمین می افتند بعد ازان فرموده کلامی که
ترجمه او این باشد منم که تیغ من مشهور است و قوس من موتور و تیر من رسنده و نیزه من بخیاست و
اسپ من زین ست من آتش سوزان الهام من سلب کننده احوال من دریای بی کرانم من رنجهای
و قتم من سخن کننده در غیر خودم وقتی دیگر در حالت بود و میفرمود منم محفوظ و منم ملحوظ ای روزه داران
ای شب بیداران ای کوه نشینان پست باد کوههای شما ای صومعه نشینان منهدم باد صومعه شما
پیش آئید امر خدا یرا امر ما از خدا بستای راه روان ای ابدال ای اوتاد ای پهلوانان
ای طفلان بیائید و بگیرید فیض را از دریائی که کران ندارد و بعزت پروردگار که نیکبختان و بدبختان
همه عرض کرده میشوند بر من و نظر من بر لوح محفوظ ست منم غواص دریای علم و مشاهده الهی
من حجت خدا و ندم بر تمامه شما و نائب رسول الله و وارث او یم در زمین و نیز فرموده ست آدمیانرا
مشایخ اند و پریان را مشایخ و فرشتگان را مشایخ و من شیخ همه و اما کرامات و خوارق عادات
آنحضرت که در سائر اوقات بظهور می آمد از حد حصر و احصا خارج ست و از محال تقریر و تحریر
بیرون و بدانکه این سخن حقیقت ست نه بمبالغه زیرا که آنحضرت از زمان طفولیت و اوان صبا
مظهر خوارق و محل کرامت بود و در مدت نو سال که من شریف او رضی الله عنه ست
دایم الاحوال بر سبیل اتصال بی انقطاع خوارق از وی ظاهر بود و روایت از حضرت غوثیه میکنند

که صغیر بودم روز عرفه بجانب سواد شهر برآمده دنبال گاوی از گاوان حراثت میدویدم گاوی
بگردید و بجانب من نگاهی کرد و گفت یا عبد القادر ترا از برای امثال این کارها پیدا نکردند
باینها امر نکرده ترسان و لرزان بجانب خانه برگشتم و ببام خانه برآمدم مردم را دیدم که وقوف
بعرفات میکنند پس پیش والده آمدم و از وی طلب اذن کردم که بغداد روم و تحصیل علم نمایم
و صالحان را زیارت کنم رضی الله عنه وعن جمیع الصالحین و نیز فرمود که هرگاه قصد میکردم که
با خردان بازی کنم آوازی میشنیدم که میگفتند بجانب من بیا ای مبارک پس از ترس
میگریختم و در کنار مادر می افتادم والآن این کلمه را در خلوت خود میشنوم نقل ست از شیخ
علی بن هیتی که گفت ندیدم هیچ یکی از اهل زمان خود را اکثر الکرامات از شیخ عبد القادر رضی الله
عنه هر وقت هر که از ما خواهد که از وی کرامتی مشاهده کند میکند و خوارق ظاهر میگردد و گاهی
از وی و گاهی در وی و گاهی بوی و نیز نقل ست از شیخ ابو مسعود احمد بن ابی بکر خزیمی و شیخ ابو عمر
و عثمان صریفی که گفتند کرامات شیخ عبد القادر رضی الله عنه مثل عقد منضودند بجوهر که در پی
یکدیگر در رشته کشیده شده اند هر که از ما خواهد که بشمارد کرامات او را هر روز هر آینه بشمار چیزهای
بسیار را از وی و شیخ بزرگ شهاب الدین عمر سهروردی فرموده ست کان الشیخ عبد القادر
رضی الله عنه سلطان الطریق المتصرف فی الوجود علی التحقیق وکانت له
الید المبسوطة من الله فی التصریف والفعل الخارق الدائم وامام عبد الله
یافعی فرموده است کرامانه بلغت حد التواتر ومعلوم بالاتفاق ما بلغ
مثلها من احد من شیوخ الآفاق واز آنحضرت از هر جنس کرامات نقل کرده اند
از تصرف در جواهر خلق و بواطن ایشان و اجرای حکم بر انس و جان و اطلاع ضمائر و اظهار
سرائر و تکلم بر خواطر و اطلاع بر بطائن ملک و ملکوت و کشف حقائق جبروت و اسرار لاهوت
و اعطاء بوهبیه و امداد و عطایا و ربیه و تصریف و تقلیب حوادث و دواهی و تصریف
اکوان بمحو و اثبات الهی و اتصاف بصفت امانت و احیا و تحقق بنعت افتاد افشاء و ابراء اکمه

وابرص وتصحیح مرضی وتشفیهٔ آعلا وطی زمان ومکان ونفاذ امر در زمین وآسمان وسیر برآب وطیر
در هوا وتصریف ارادت مردم وتقلیب طبائع اشیا واحضار اشیا از غیب واخبار از ماضی و
آتی بلاشک وریب وسائر انواع کرامات وخوارق برسبیل اتصال ودوام بین الخاص والعام
برسبیل قصد وارادهٔ مطلق بلکه برطریق اظهار دعوی برحق ودر هریکی ازین امور حکایات
وروایات آنده است که قلم از تحریر وزبان از تقریر آن قاصر است وکتب مشایخ خصوصًا تصانیف
امام عبد الله یافعی یمان مزین ومشحون ست وانچه ارمشایخ واقطاب وقت او بلکه بعضی
مشایخ متقدمین که برزبان وی رضی الله عنه بطریق کشف واعلام الهی از وجود شریفش
خبر داده اند ودر تعظیم وتکریم ورفع مکان واعتراف شان آن حضرت والقیاد والطاعت
احکام وا وامر او خصوصًا در قول او قدمی هذه علی رقبة کل ولی الله وصدق او
درین قول وبودن او مامور من عند الله صادر شده است بیشتر ازان ست که تصور توان
نمود وجمله ازان در زبدة الآثار که منتخب بهجة الاسرار ست آورده ایم رجاءً للقبول ووسیلة
للوصول انتهی عبارته وتمام کلامه وتیز حدیث صحاح ستة قول مشایخ متقدمین
در بارهٔ فضائل وتولد شدن حضرت امیر المومنین غوث الکل وشیخ الکل غوث الثقلین
نجیب الطرفین صحیح النسبین غوث الاعظم والفرد الافخم بازی اشهب وطراز المذهب
وباب النوال سلاب الاحوال قطب ربانی غوث صمدانی محبوب سبحانی مالک رقاب
کل ولی الله امام المشارق والمغارب والشریعة والطریقة حافظ وحاجی الحرمین الشریفین
مجتهدین متین سرور کونین شفیع المذنبین قاضی حاجت متخلوبین سید ابو محمد محی الدین
شیخ عبد القادر جیلانی حسنی الحسینی رضی الله عنه ست چنانچه در سنن ابی داود آمده عَنْ
أَبِي إِسْحَاقَ قَالَ قَالَ عَلِيٌّ وَنَظَرَ إِلَى ابْنِهِ الْحَسَنِ إِنَّ ابْنِي هَذَا سَيِّدٌ كَمَا سَمَّاهُ
رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سَيَخْرُجُ مِنْ صُلْبِهِ رَجُلٌ يُسَمَّى بِاسْمِ نَبِيِّكُمْ يُشْبِهُهُ
فِي الْخُلُقِ رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ از ابی اسحاق فرمود امیر المومنین علی رضی الله عنه در حالتیکه نظر کرد

بسوی امام حسن که فرزندمن ازین سید ست وسزار چنانچه حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم
تسمیه ایشان پسندنموده اند قریب ست که خارج شود از صلب وی مردیکه نامیده خواهد شد بنام
نبی شما مشابه خواهد شد نبی شما را در خلق و نه مشابه خواهد شد در خلق روایت کرد ابو داؤد و نیز
مولانا ملک العلما عبد العلی قدس سره در قیامت نامه تصنیف خود این حدیث آورده و گفته
که این حدیث اشاره ست از اولاد وی شیخ عبد القادر سید محی الدین زاد الله شرفه که
پیدا نمود و گردانید قدم وی بر رقاب کل ولی الله و حضرت شیخ مولوی سهروردی
نقل میکند از کتاب مکاشفات جنید یه که روزی حضرت سید الطائفه ابو القاسم جنید
بغدادی قدس سره روز جمعه بالای منبر در اثنای خواندن خطبه تجلی بر ایشان ظاهر شد از خود
بیخود گشته و بے اختیار بر زبان حق ترجمان گذشت قدمی هذه علی رقبة کل ولی الله و سر خود را
افگنده از زینه زینهای منبر فرو آمدند بعد ازان اصحاب ایشان به تعجب آمدند که در اثنای
خواندن خطبه سکته و لفظ قدمی هذه علی رقبتی خطبه تمام کرده جمعی را اشتباه شد
که درین وقت شیخ را حالتی خاص روی داده چون افاقت نمود استفسار کردند فرمودند که
مارا وقت خواندن خطبه کشف عالم غیب گردیده بود پس معاینه نمودم که در وسط قرن
خامس یکی از فرزندان خاص سید المرسلین خاتم النبیین صلی الله علیه وسلم ظاهر شود
غوث الاعظم و قطب العالم گردد و ملقب به محی الدین و موسوم به سید عبد القادر و مولدش
بشهر گیلان شریف ماسور گردد و بقول قدمی هذه علی رقبة کل ولی الله من الاولین
والاخرین سوای صحابه و ایمه و ذریته خاتم النبیین صلی الله علیه وسلم پس مرا خطره
دریافت که این رویش درین عصر نیست پس چگونه مارا وضع رقاب گردانیده آید ناگاه
از درگاه کبریا جلت عظمته و سلطنته خطاب بعتاب رسید که ترا درین کار گران چرا آمده
که محبوب من ست و خاصه من و شان او در کار اقطاب و اغیاث کبار چنانچه
شان محمد صلی الله علیه وسلم در انبیا ست و چون او گوید قدمی هذه

علی رقبة کل ولی الله جملہ اولیا و امورات را بہ ارواح و اجسادہ حاضر گردانم تا ایشان
وضع رقاب کنند ازین سبب گفتم قدمہ علی رقبتی و مرتبہ آن سید عالیقدر
را معاینہ خود کردم کہ فوقیت بر ہمہ اولیا دارد و للہ الحمد علی نعمائہ آوردہ اند کہ چون حضرت
سلطان الاولیا و المحبوبین و برہان الاصفیا و الواصلین غوث الاعظم شیخ محی الدین ابو محمد سید عبد القادر
جیلانی رضی اللہ عنہ بروز جمعہ بر منبر در اثنا خواندن خطبہ فوق شہود ذات بحت در گرفت و از ماسوی
مغلوب ساخت و ہیچ مرتبہ و درجہ نبودہ کہ در زیر قدم او نہ آمدہ فی الحال بر زبان مبارکش جاری گشت
کہ قدمی ھذہ علی رقبة کل ولی الله ناگہ از عالم قدس بعالم ملکوت در رسید کہ ای ملائکہ جمیع
اہل ولایت را خبر دہید انچہ محبوب من میگوید برای حصول سعادت خود ہا کنید بموجب امر آلہی
ہمہ اولیا متقدمین و متاخرین گردنہای خود را پست کردند چہ اہل حیات و چہ اہل ممات چون
فرشتہ بر قبر سلطان العارفین حضرت خواجہ بایزید بسطامی قدس سرہ رسید و گفت یا شیخ
قدم باذن اللہ سلطان بایزید سر از قبر برداشت و گفت مگر روز قیامت ست و یا روز محشر ست
فرشتہ گفت لا محبوب آلہی غوث اعظم سلطان محی الدین سید عبد القادر جیلانی رضی اللہ عنہ
کہ ساکن بغداد ست در اثنا خطبہ گفت قدمی ھذہ علی رقبة کل ولی الله حق سبحانہ و تعالی
کلامش را بدرجہ قبول جا داد و بجمیع اولیا اللہ تعالی فرمان شدہ کہ رقاب خود ہا باطاعت
او پست کنند و ترقیات ایشان کہ بر انقیاد او نمودن ست استحصال نمایند خواجہ بایزید گفت
حق سبحانہ تعالی عادل ست سید عبد القادر را بر بایزید بکدام سبب فوقیت ست و سبقت داد
فرشتہ بدرگاہ اقدس رب الاعلی عرضداشت کرد جواب آمدہ فوقیت او بر تو از دو سبب ست
یکی آنکہ او فرزند ارجمند محبوب من ست صلی اللہ علیہ وسلم دوم تو فارغ مشغول بودی و او
مشغول فارغ ست بایزید باستماع این سخن کردن خود را پست کرد و گفت سمعنا و اطعنا بیت

ہر آنکو سر بزیر پاش کردند ✽ سر خود را با وج عرش بردند ✽ ہمچنین اکثر روایات
صحیحہ در بارہ قول قدمی ھذہ الخ از اولیا متقدمین و متوسطین و متاخرین وارد ست

به کتاب دیگر انشاء اللہ تعالے رقم خواهد یافت بخوف طوالت کتاب که سبب انتشار طبیعت مطالعه
کنندگان هست ترک نموده شد و قیاس هم میخواهد که بتاثیر این اسم اعظم شک و شبهتی را راه نباشد
چه حضرت محبوب سبحانی و ایم الاوقات بورد اسمای الهی تعالی اشتغال میداشتند بدرجه که
سلطنت تصرف آن حضرت بر آن اسما غالب آمد و آن اسما را مغلوب و محکوم خود ساخت و
ذات بابرکات آن حضرت مظهر آثار جلالیه و مصدر انوار اسمای الهیه گردید و متصف
باوصاف حمیده و متخلق باخلاق پسندیده و شد فصار حاله کحال بصیر کنا لنار
بلابسة النار او کحال حجارة یؤثر فیها تاثیرات الشمس فیشأ فیها الیواقیت
والجواهر او کحال صدف ینزل فیه مطر فی الموسم فتصیر درًّا وصار المخلوق
فی الخالق فانیا وفی ذاته باقیا وجعل ینادی بنداء انا الحق وانا الرب کما یشهد
له ویقویه المقالة الثالثة من فتوح الغیب کما قال رضی اللہ عنه وارضاه
واذا ابتلی العبد ببلیة تحرک اولا فی نفسه بنفسه فان لم یتخلص منها استعان
بغیره من الخلق کالسلاطین وارباب المناصب وابناء الدنیا واصحاب
الاموال واهل الطب فی الامراض والاوجاع فان لم یجد فی ذلک
خلاصة رجع حینئذٍ الی ربه عزوجل بالدعاء والتضرع والثناء فمادام
یجد عنه نفسه نصرة لم یرجع الی الخلق ومادام یجد عند الخلق نصرة لم یرجع
الی الخلق ثم اذا لم یجد عند الخالق نصرة استطرح بین یدیه مدیمًا للسوال والدعاء والتضرع
والثناء والافتقار مع الخوف منه والرجاء ثم یعجزه الخالق عزوجل عن الدعاء ولم یجیبه
حتی ینقطع عن جمیع الاسباب فحینئذٍ ینفذ فیه القدر ویفعل فیه الفعل فیفنی العبد عن
جمیع الاسباب والحرکات فیبقی روحًا فقط فلا یری الا فعل الحق عزوجل فیصیر قائمًا موجهًا
ظاهرة فیقطع ان لا فاعل علی الحقیقة الا اللہ ولا محرک ولا مسکن الا اللہ ولا خیر ولا شر ولا ضر ولا
نفع ولا عطاء ولا منع ولا فتح ولا غلق ولا موت ولا حیوة ولا عز ولا ذل ولا غنی ولا فقر الا بید اللہ

فیصیر حینئذٍ فی القدر کالطفل الرضیع فی ید الظئر والمیت الغسیل فی ید الغاسل والکرة فی صولجان الفارس یقلب ویغیر ویبدل ویکون ولا احراك به فی نفسه ولا فی غیره فهو غائب عن نفسه فی فعل مولاه فلا یری غیر مولاه وفعله ولا یسمع ولا یعقل من غیره ان ابصر فلصنعه ابصر وان سمع وعلم فلکلامه سمع وبعلمه علم وبنعمته تنعم وبقربه انعم وبتقریبه تزین وتشرف وبوعده طاب وسکن وبه اطمأن وبحدیثه انس عن غیره استوحش ونفر والی ذکره التجا وارکن وبه عز وجل وثق وعلیه توکل وبنور معرفته اهتدی وتقمص وتسربل کما قال رضی الله عنه ما اکلت وما شربت حتی قیل لی بحقی علیك یا عبد القادر کل واشرب ولا لبست حتی قیل لی بحقی علیك البس ثوباً ذرا عامنه به یناراً ولا تکلمت حتی قیل لی بحقی علیك تکلم بسم منك وعلی غرائب علومه اطلع وعلی اسرار قدرته اشرف ومنه عز وجل سمع ووعی ثم علی ذلك الحمد واثنی وشکر ودعا انتہی

ونیز از مواظبت بر درود شریف ترقی صحابہ کرام علیہم الصلوٰۃ والسلام حاصل میشود و زیارت وے صلی اللہ علیہ وسلم دست میدہد چنانچہ شیخ عبد الحق محقق دہلوی در مدارج النبوت آوردہ پس بلند وار ہمت خود را ای برادر من تا بہ بینی او را در مظاہر علیا بہ معاونت حقیقت کبری قائما بہو ہو فافہم وصیت میکنم ترا اے برادر بدوام ملاحظہ صورت و معنی او واگرچہ باشی متکلف و مستحضر پس نزدیک ست کہ الفت گیرد روح تو بوی پس حاضر آید ترا وی صلی اللہ علیہ وسلم عیانا و بانی او را و حدیث کنی باوی و جواب دہد ترا وی و حدیث گوید و خطاب کند ترا پس فائز شوی بدرجہ صحابہ عظام و لاحق شوی با ایشان ان شاء اللہ تعالے بکثرت درود و شریف پس ہر گاہ کہ عوام باعث کثرت درود شریف بدرجہ صحابہ کرام فائز شود چہ بعید است کہ آن سرور اولیا سندا لاصفیا قرۃ العین مصطفوی نور دیدہ مرتضوی مظہر انوار الٰہیہ

مصدر آثار لاتناهیه بمواظبت و مداومت بر ذکر اسمای او تعالی بآن پایه رسند که نام نامی
واسم گرامی شان ببرکت و تاثیر باسم اعظم ربانی ملحق گردد بلکه نام هریکے از اولیا در ولایت خود
همین تاثیر میدارد لیکن بحق دیگر اولیا برای این تاثیر زمانی و مکانی متعین ست بخلاف این
ترک عجم که بحق او برای این تاثیر نه زمان معین ست و نه مکان بهر زمانی و بهر مکانی که ورد
اسم اعظمش بعمل آری همون تاثیر بروی مترتب خواهی یافت چه ولایت چار طرف عالم را
فراگرفته و تمامهٔ مخلوقات زیر فرمان خود آورده و در کتب سیر متقدمین مرقوم است که به ابتدای
حال هرکه بلا طهارت نام نامی حضرت غوث اعظم بر زبان می راند فی الفور سرش را از گردن جدا
میشد بالآخر بالحاح اولیای آن زمان التجای ایشان حضرت محبوب سبحانی ایشان را بطرف مزاج
هدایت فرمودند ایشان در مراقبه آمده معاینه کردند که تیغی برهنه از بسکه تیز تر زیر عرش برین
نهاده شده ست هرکه بابی ادبی اسم اعظم آنحضرت بر زبان مے راند فی الفور ازان تیغ بریده میشود
ایشان ترسان ولرزان سر از مراقبه برآوردند و حال مکاشفهٔ خود با بعرض عرض درآوردند فرمودند
بان من از سالها حرز اسم اعظم الٰهی تعالی که بعرف طایفه صوفیان او را سیفی مے نامند ورد
میکردم از برکت آن تاثیر حرز مذکور باسم من درآمد و آن اثر چون تیغ بران زیر عرش برین قائم ست که
ازان بے ادبان را سر بریده میشود حالا که شما شفاعت کردید و التجا آوردید من هم درین
باب ناحق تباهی بندگان خدا معاینه دید میکنم از حضرت الٰهی تعالی کمی اینقدر جلالت خود درخواهم
لیکن این مقدار باقی ماند که اگر کسے بلا طهارت نام من بر زبان آرد رزق وے مقدور
گردد و از وسعت و ترفه حال محروم باشد و مراد ازان اسم همین اسم ست یعنے یا شیخ عبدالقادر
شیئاً لله و از اکثر اولیاء خاندان قادریه شنیده ام که میفرمودند که هرکرامتے که داریم از
برکت این اسم ست یعنی یا شیخ عبدالقادر شیئاً لله و نقل ست که مریدے بحضرت پیر خود
التماس نمود که آنچنان اسمے تلقین فرما که بعمل آن از عمل سائر اسما استغنائے دست
دهد و فوائد تمامهٔ اسما از یک اسم حاصل شود مرشدوے بخواندن این اسم یعنے

یا شیخ عبد القادر شیأ للہ ارشاد فرمودند الغرض وی یازده روز رکواة آن ادا کرد و بصدق ارادت واخلاص باطن ورد وند کور بعمل آورد سبحان اللہ تعالیٰ شانہ صرف بخت چند روزه بمرتبه ولایت رسید الحق اسم اعظم حضرت غوثیه ہمین تاثیر دارد

وَاَمْثَالُ هٰذِهِ الْمَقَالَاتِ فِي جَوَازِ هٰذَا الْوِرْدِ الْاَعْظَمِ مِنْ مَشَائِخِ الدِّيْنِ وَاَكَابِرِ الْمُسْلِمِيْنَ كَثِيْرَةٌ اِلَّا اَنَّا تَرَكْنَاهَا مَخَافَةَ التَّطْوِيْلِ وَاكْتَفَيْنَا بِمَا ذَكَرْنَا مِنَ الْاَقَاوِيْلِ لِيَكُوْنَ اَنْمُوْذَجَةً مِنْ قَفِيْزَةٍ وَقَلِيْلَةً مِنْ كَثِيْرَةٍ

این اشعار رسیده از مفتی غلام سرور لاہوری سلمہ الباری

دلا کن ورد نام پاک آن محبوب سبحانے — که از نامش شوی مقبول در درگاه یزدانی
چو داری ورد ایدل اسم پاکش با سر اخلاص — یقیناً گشته باشی محرم اسرار ربانی
بچشمت سرمه کن خاک در آنسرور عالی — که گردد جلوه گر اندر دلت انوار رحمانی
ز اوصاف حمیدش بود اعجاز نبی ظاهر — عیان از چهره پر نور او انوار یزدانی
اگر آید مگس پیش درش بیشک هما گردد — وگر حاضر شود موری کند حاصل سلیمانی
اگر محتاج باشد تاج یابد از درحضرت — نشیند آنکه او باشد گدا بر تخت سلطانی
باخلاق حسن شد احسن الاخلاق در عالم — بحسن و طلعت زیبا جمالش یوسف ثانی

طفیل سرور عالم اگر تو سروری خواهی
بکن از صدق دل اے بندہ سرور ثنا خوانی

سر اگر سائی بخاکش سروری عالم شوی — ور شوی ہمدم بعشقش مونس و ہمدم شوی
بندہ خاص جناب محی دین شو از یقین — کز مکرم ہای عاشش در جہان اکرم شوی
بیشوی بالا اگر سر مے منی زیر قدم — راست تر باشی بعالم گر ہ زیرش خم شوی
ورد کن ہر روز و شب تو اسم پاک غوث پاک — تا زنبد در دو آرسته شوی بیغم شوی

کامل و قطب ولی واهل دل باشی یقین | گر بعالم عامل اسم شه عالم شوی

سرور مجرم که هستی راجی عفو جدا
در حریم پاک او آنا بحق محرم شوی

هر که شد غمگین ز غشش در جهان دلشاد شد | گشت شیرین در محبت هر که چون فرهاد شد
در دل هر کس که عشق محی الدین گشته مقیم | از عنایات خدا ویرانه اش آباد شد
از درش هر یک مراتب در مراتب یافتند | صد اگر بیدا شت بر وی صد هزار ایزاد شد
گر بروشن هر که محی الدین برو نار غضب | ابر وی او بشکل خاک ره بر باد شد

سرور بیدل که شد از دل غلام محی الدین
بر زبانش اسم پاک او مدام او را د شد

از علو شان تو هر اهل شان گردید خم | ز هبت چون دید پشت آسمان گردید خم
ابروت شد کعبه و محراب انسان و ملک | ماه نو پیش رکابت چون کمان گردید خم
چون عذارت دید گل اندر گلستان رشک گل | بهر تعظیمش گل هر بوستان گردید خم
آستانت قبلهٔ اهل مراد آمد عیان | زان به پیشت گردن اهل جهان گردید خم
از براهین جواز خواندن اسم حضور | گردن انکار و رد منکران گردید خم
چون باثبات از دلائل قرات اسمت رسید | قد انکار سفاهت این زمان گردید خم

گشت سرور در رد و صدق و محبت رهبت رو
برورت آمد به پیش آستان گردید خم

ای خسرو ملک بقا مردود تو مردود حق | وی سیه روز جزا مردود تو مردود حق
شد قبول درگهت مقبول درگاه خدا | گشت هر دم جا بجا مردود تو مردود حق

اللهم بحق حبیبک محمد ن المصطفی و نبیک احمد ن المجتبی و بحق اکمل اولادک
وافضل احفادہ المقلب بالمحبوب السبحانی والغوث الصمدانی وفقنا لعمل هذا الاسم

الاعظم والود الاعم فی حیاتنا وعند موتنا واجعل لکل شعرة ابدا ننا فی قراءته لسانا وبعد موتنا وفقنا لاروا حنا واجعله لنا ضمانا واعطنا فی الجنة والممات حب قرائه وارزقنا شفاعة جده وشفاعته امین ثم امین ما من قال امین ابقی الله محبته فان ذلک دعاء ینفع البشر

الباب الرابع فی اثبات جواز عرس حضرات الاولیاء رضی الله عنهم وفی بیان ان فی دعاء الاحیاء للاموات وصدقتهم عنهم نفعا لهم وفی جواز الفاتحة المرسومة وفی زیارة القبور ورفع البناء علی القبر وفیه فصول

فصل فی العرس وفی دعاء الاحیاء للاموات وصدقتهم عنهم

بدانکه عرس از جمله ابواب ایصال ثواب بارواح اموات ست که نبض ثابت شده و کما سیجی بیانه چه حقیقت عرس این ست که چیزی از قسم طعام فی سبیل الله ترتیب داده و تقسیم نمایند و ثواب آن بروح کدام یکی از اموات برسانند باقی ماند فرق درمیان طوائف خواص و عوام از مردگان پس در حق عوام مردگان مقصود محض ایصال ثواب ست که ارواح ایشانرا بطرف آن ایتیاق تمام ست و در حق خواص مردگان هم مقصود ایصال ثواب ست و هم تادب باو اب استمداد و استفاضه و استعانت ست و اثبات و تحقیق استحقاق آن و این از قسم تعظیم مالی ست که وقت حاضر آمدن بدرگاه معظمان بجامی آرند و نظیر آن در حق احیا این ست که کسی که بدرگاه بادشاهی یا امیری حاضر آید همه قسم تعظیم بجامی آرد یکی تعظیم قولی که آن ثنا و صف ویست بزبان دوم تعظیم بدنی که آن تعظیم ویست باعضا و جوارح مثل دست بوس وغیره سوم تعظیم مالی و آن پیشکش ویست بقدر میسور از مال و این از ین قسم اخیر ست و بسیاری از علما بطرف جواز عرس مشایخ رح مع حفظ تاریخ وفات ایشان رفته اند چنانچه شیخ عبدالحق محقق دهلوی رح در کتاب ماثبت من السنة فی ایام السنة آورده ست قالت فنده الروایة یکون عرسه یعنی عرس حضرت سید عبدالقادر شیخ محی الدین جیلانی رضی الله عنه

تاسع ربیع الآخر وہذا ہو الذی ادرکنا علیہ سیدی الشیخ الامام العارف الکامل الشیخ عبد الوہاب
القادری المتقی المکی فانہ قدس سرہ کان یحافظ فی یوم عرسہ رضی اللہ عنہ ہذا التاریخ اما اعتمادا علی
ہذہ الروایۃ او علی ما رأی من شیخہ الشیخ الکبیر علی المتقی او من غیرہ من المشایخ رحمہم اللہ وقد اشتہر
فی دیارنا ہذا الیوم الحادی عشر وہو المتعارف عند مشایخنا من اہل الہند من اولادہ رضی اللہ عنہ
کذا ذکر شیخنا وسیدنا السید النبی الرضی الوصی ابو المحاسن سیدی الشیخ موسی الحسینی الجیلانی بن الشیخ
الکامل العارف المعظم المکرم ابی الفتح الشیخ حامد الحسینی الجیلانی فی نقلہ من الاوراد القادریۃ
تصنیف المخدوم الاعظم الاکرم الامجد الافخم ولی اللہ بالاتفاق الذی یقال لہ المخدوم الثانی الشیخ
عبد القادر الثانی قدس اللہ روحہ مما نقل فیہا عن ابائہ الکرام رحمۃ اللہ علیہم اجمعین وذکر الشیخ
الامام عبد اللہ الیافعی فی کتابہ خلاصۃ المفاخر فی تاریخہ المشہور المسمی بمرآۃ الجنان ان وفاتہ
رضی اللہ عنہ فی شہر ربیع الآخر من سنۃ ستین او احدی وستین وخمسمائۃ ولم یعین الیوم و
ذلک لعدم علمہ بذلک اولاختلاف وقع ہنالک وقد یقال ان وفاتہ رضی اللہ عنہ
فی الیوم السابع عشر ولا اصل لہ واللہ اعلم ۔ فان قلت لہذا العرف الذی شاع فی دیارنا
فی حفظ اعراس المشایخ فی ایام وفاتہم اصل فان کان عندک علم بذلک فاذکرہ قلت قد سالت
عن ذلک شیخنا الامام عبد الوہاب المتقی المکی فاجاب بان فی ذلک من طرق المشایخ وعاداتہم
فی ذلک نیات قلت کیف تعیین ذلک الیوم دون سائر الایام فقال ایضا فتہ سنۃ
علی الاطلاق فاقطعوا النظر عن تعیین الیوم ولہ نظائر کمصافحۃ بعض المشایخ بعد الصلوات
کالتعال یوم عاشوراء فانہ سنۃ علی الاطلاق وبدعۃ من جہۃ الخصوصیۃ ثم قال وقد ذکر بعض
المتاخرین من مشایخ المغرب ان الیوم الذی وصلوا الی جناب العزۃ وخطائر القدس یرجی
فیہ من الخیر والبرکۃ والنورانیۃ اکثر واوفر من سائر الایام ثم اطرق ملیا ثم رفع راسہ فقال لم یکن
فی زمن السلف شیء من ذلک وانما ہو من مستحسنات المتاخرین واللہ اعلم انتہی ومولانا عبد اللہ گرامی
کہ عالم متبحر وصالح ومتقی وہمعصر شیخ عبد الحق محقق دہلوی رحمہ اللہ بودند در وصیت نامہ خود نوشتہ اند

که تقسیمات وتخصیصات وراوضاع وتراکیب ماکولات وتعینات درمقروآت بفاتحه ها ونیاز
بزرگان از رسوم صالحه است ومولانا شاه عبدالعزیز درفتوی جواز عرس تحریر فرموده
که آنکه مهیاة اجتماعیه مردم کثیر جمع شوند وختم کلام الله کنند وفاتحه برشیرینی یا طعام نموده
تقسیم درحاضرین نمایند این قسم معمول درزمان پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وخلفاء راشدین
رضی الله عنهم بود اگر کسی باین طور بکند باک نیست زیرا که درین قسم هیچ قبح نیست بلکه فائده جهاد
اموات حاصل میشود ومولوی رفیع الدین اعنی برادر عینی شاه عبدالعزیز درفتوی درجواب سوال
نهم ارقام فرموده که درمجلس فاتحه وختم هرچه که برای حاضران مجلس باشد اگر این جماعت برسر قبر باشند و
آنجا تقسیم کنند ثواب آن باموات میرسد واگر درخانها باشند. وبرحاضران آنجا تقسیم شود هیچ قباحتی
ندارد وازقبیل اباحت ست پس امداد بدعا وختم وطعام بدعتی مباح ست ومولانا شاه
عبدالعزیز قدس سره العزیز درگورستان اسلاف خود که درمعدیون متصل ترکمان دروازه
قریب مزار پرانوار حضرت شاه عبدالعزیز شکر بار واقع ست عرس والد بزرگوار خود شاه ولی الله
مرحوم وجد امجد خود شاه عبدالرحیم مرحوم باحفظ تاریخ وفات ایشان کرده می آمدند واگر احیانا تاریخ
عرس بروز سه شنبه یا جمعه می افتاد وعظ عتاد این روز ناغه کرده میفرمودند که اے برادران
امروز مجلس وعظ ترتیب نخواهد یافت قواعد عرس تمهید کرده خواهد شد هرکه خواهد بمزار حاضر آمده
شریک ختم شود وبعد تمام شدن پنج آیت حکایت مثنوی مولانا روم قرارت میکنانیدند
بعد ازان تقسیم شیرینی یا نان وناخورش میکنانیدند پس بمدرسه تشریف می آوردند مولف
کتاب صمصام الفقاری بعد نقل این حکایت میگوید که خاکسار هم هر فاقت نانا صاحب مغفور
بدان صحبت بابرکت میرسیدم وبچشم خود این احوال را معائنه دیده میکردم پس این احوال چشم
دیده را نوشتم وبرشنیدن اکتفا نکردم وعرس رسول کریم صلی الله علیه وسلم درمیان
اهل مکه ومدینه بدو وجه قرار یافته یا از روز پیدایش یا از روز وفات که تولد ووفات ونزول
وحی وهجرت ازمکه ودخول بمدینه بروز دوشنبه دوازدهم ماه ربیع الاول بوده است فریقی

در مدینہ منورہ ضیافت و دعوت ہا مانند اہل مکہ فرحان و شادان بقدوم آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم میکنند و میگویند این روز یست کہ در آن اکرام کرد خدا یتعالے مدینہ و اہل مدینہ را بسبب نزول سرور کائنات و فریق دوم اظہار حزن و بکا و اجتماع میکنند مانند اجتماع اہل تعزیت و میگویند کہ این روز وفات سرور عالم ست صلی اللہ علیہ وسلم و طعامہا مے پزند و میخورانند مسکینان و یتیمان را بسبب دوستی آنجناب و زندہ میدارند شب دہم و یازدہم و دوازدہم از ربیع الاول و می افروزند شمع و چراغ و زینت میدہند بازارہائے خود را ذکر فی صمصام اتفاقی بلکہ ثواب چیزے خاص بوقت خاص بشخصے خاص رسانیدن بدو وجہ جائز ست اول اینکہ خدا یتعالے و رسول وے صلی اللہ علیہ وسلم از بخشیدن ثواب طعام خاص حلال کسی را منع نفرمود دوم اینکہ ہر طعامے کہ در حالت حیات مرغوب کسی بود یا مناسب وقت وی بخشیدن ثواب آن طعام بروح وے البتہ افضل و اولی ست و درین باب حدیث وارد شدہ اَخْرَجَ اَنَسٌ اَنَّ رَسُوْلَ اللّٰہِ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَسَلَّمَ قَالَ اِنَّ وَلَدَ الْمُؤْمِنِ اِذَا مَاتَ یُرْضَعُ لَہٗ فِی الْجَنَّۃِ فَلَمَّا مَضٰی عَلَیْہِ مُدَّۃُ الْفِصَالِ یُرْزَقُ لَہٗ مِنَ الْجَنَّۃِ قال رضی اللہ عنہ قال الحدیث علی ان صبی المومن اذا مات قبل مضی زمان الفصال ان یجعل لروحہ لبن و مایلمط بہ و بعد الفطام جعل لہ طعاما و این روایت را و برخ آورد و باقی ماند کلام اندرینکہ خوردن طعام اعراس مر اغنیا را حلال ست یا نہ ذکر کرد و در کشف الغطا و اما طعامیکہ بروح مردہ پزند روایتے در حل و حرمت و کراہتیش در کتب فقیہہ بنظر نیامدہ و صواب آن ست کہ شیخ در جامع البرکات گفتہ کہ مدار بر نیت ست انچہ بہ نیت تصدق بر فقرا باشد و ہدیہ مر اغنیا را و انچہ نسبت ضیافت مسلمانان تیار کنند ہر کہ باشد غنی یا فقیر چنانچہ در اعراس مشائخ در دیار ما متعارف شدہ عام باشد فقرا و اغنیا را و اگر در اعراس بلفظ طعامی بروح فلان پختہ ایم نگویند و گویند طعامے یا ما حضری ساختہ شدہ ہست بیائید بہتر باشد و اگر از عبارت برخ فلان این مراد دارند کہ ضیافتی کردہ ایم بیاد ایشان تا بعد از اکل قرآن فاتحہ خوانیم و ثواب آن را

بروح ایشان برسانیم باکے نمے ماند انتہی و باجملہ اعراس اولیا از جملہ ابواب ایصال ثواب
بارواح اموات ست و آن مشروع و مرغوب فیہ ست و مر اموات را از دعای احیا و صدقات
ایشان نفعی حاصل ست کما قال فی عقائد النسفی و شرحہا و فی دعاء الاحیاء للاموات و صدقتہم لہم
صدقۃ الاحیاء عنہم ای عن الاموات نفع لہم ای للاموات انتہی و ہکذا فی غیر واحد من
کتب العقائد و مستند دریں باب کتاب و سنت و اجماع امت ست اما الکتاب فقولہ تعالی
وَاَنْ لَّیْسَ لِلْاِنْسَانِ اِلَّا مَا سَعٰی وقولہ تعالی اَلَّذِیْنَ جَآءُوْ مِنْ بَعْدِہِمْ یَقُوْلُوْنَ
رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِاِخْوَانِنَا الَّذِیْنَ سَبَقُوْنَا بِالْاِیْمَانِ وَاَمَّا السنۃ فما ورد فی الاحادیث الصحاح من الدعاء
للاموات خصوصاً فی صلوٰۃ الجنازہ وقد توارثہ السلف فلو لم یکن للاموات نفع فیہ لما کان
لہ معنی وقال علیہ السلام مَا مِنْ مَیِّتٍ یُصَلِّیْ عَلَیْہِ اُمَّۃٌ مِّنَ الْمُسْلِمِیْنَ یَبْلُغُوْنَ مِائَۃً کُلُّہُمْ
یَشْفَعُوْنَ لَہٗ اِلَّا شُفِّعُوْا فِیْہِ وعن سعد بن عبادۃ اَنَّہٗ قَالَ یَا رَسُوْلَ اللّٰہِ اِنَّ اُمِّیْ
مَاتَتْ فَاَیُّ الصَّدَقَۃِ اَفْضَلُ قَالَ الْمَاءُ فَحَفَرَ بِئْرًا وَقَالَ ھٰذِہٖ لِاُمِّ سَعْدٍ وقال علیہ
الدعاء یرد البلاء والصدقۃ تطفیء غضب الرب وقال علیہ السلام اِنَّ الْعَالِمَ
وَالْمُتَعَلِّمَ اِذَا مَرَّ عَلٰی قَرْیَۃٍ فَاِنَّ اللّٰہَ یَرْفَعُ الْعَذَابَ عَنْ مَقْبَرَۃِ تِلْکَ الْقَرْیَۃِ اَرْبَعِیْنَ
یَوْمًا اورد ہا فی شرح عقائد النسفی وعن ابی ہریرۃ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰہِ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَسَلَّمَ
اِنَّ اللّٰہَ عَزَّ وَجَلَّ یَرْفَعُ الدَّرَجَۃَ لِلْعَبْدِ الصَّالِحِ فِی الْجَنَّۃِ فَیَقُوْلُ یَا رَبِّ مِنْ اَیْنَ لِیْ ھٰذِہٖ
فَیَقُوْلُ بِاسْتِغْفَارِ وَلَدِکَ لَکَ رَوَاہُ احمد وعن عبد اللہ بن عباس قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰہِ صَلَّی اللّٰہُ
عَلَیْہِ وَسَلَّمَ مَا الْمَیِّتُ فِی الْقَبْرِ اِلَّا کَالْغَرِیْقِ الْمُتَغَوِّثِ یَنْتَظِرُ دَعْوَۃً تَلْحَقُہٗ مِنْ اَبٍ اَوْ اُمٍّ
اَوْ اَخٍ اَوْ صَدِیْقٍ فَاِذَا لَحِقَہٗ کَانَ اَحَبَّ اِلَیْہِ مِنَ الدُّنْیَا وَمَا فِیْھَا وَاِنَّ اللّٰہَ لَیُدْخِلُ
عَلٰی اَھْلِ الْقُبُوْرِ مِنْ دُعَاءِ اَھْلِ الْاَرْضِ اَمْثَالَ الْجِبَالِ وَاِنَّ ھَدِیَّۃَ الْاَحْیَاءِ
اِلَی الْاَمْوَاتِ الْاِسْتِغْفَارُ لَھُمْ رواہ البیہقی فی شعب الایمان کذا فی شرح المشکوٰۃ وجاء
فی الاخبار اِنَّ الْحَیَّ اِذَا تَصَدَّقَ عَنِ الْمَیِّتِ بَعَثَ اللّٰہُ تَعَالٰی تِلْکَ الصَّدَقَۃَ عَلٰی طَبَقٍ

مِنَ النُّوْرِ کذا فی الخانیۃ ذکرہ فی مطالب المومنین والاحادیث والآثار فی ہذا الباب اکثر من ان یحصی اما الاجماع فقد ذکر الشیخ جلال الدین السیوطیؒ فی شرح الصدور الاجماع علی ان الدعاء ینفع المیت ودلیلہ قولہ تعالیٰ اَلَّذِیْنَ جَآءُوْ مِنْ بَعْدِهِمْ الآیۃ ومولانا شاہ عبد العزیز قدس سرہ العزیز در تفسیر خود تحت آیت وَالْقَمَرِ اِذَا اتَّسَقَ بیان میفرماید قولہ وَالْقَمَرِ اِذَا اتَّسَقَ یعنی قسم میخورم بماہ چون نور او تمام شود واز شام تا صبح ظلمت شب را دور کند وحجاب نکرت را بردارد واین ہر سہ چیز یعنی شفق وشب تاریک کہ ذکر آن ہر دو در قول وی فَلَآ اُقْسِمُ بِالشَّفَقِ وَاللَّيْلِ وَمَا وَسَقَ مقدم شد وماہ روشن نمونہ سہ حالت ست کہ برآدمی بعد از موت کہ گویا نمونہ غروب آفتاب زندگی ست روخواہد داد اول حالتے کہ بمجرد جدا شدن روح از بدن خواہد شد کہ فی الجملہ اثر حیات سابقہ والفت تعلق بدن و دیگر مردمان از ابناے جنس خود باقی ست وآن وقت گویا برزخ ست درمیان زندگانی دنیا واستغراق عالم قبر کہ چیزی از ینطرف وچیزی از ان طرف دارد وبعینہ مثال وقت ابقار شفق است ہنوز تصرفات مخلوقات وآمد شد آنہا منقطع نگردیدہ وجانداران ہمہ بیدار وحساس و متحرک ودر بقایای اعمال روزمشغول واین حالت حالت انکشاف وجزاے برخے از نیکیہا و بدیہاست ومدد زندگان بمردگان در ینحالت زودتر میرسد ومردگان منتظر لحوق مدد ازین طرف میباشند وچنان گمان میبرند کہ ہنوز زندہ ایم ولہذا در حدیث شریف در احوال قبر وارد ست کہ مرد مسلمان در آنجا میگوید دَعُوْنِیْ اُصَلِّیْ ونیز وارد ست کہ مردہ در انحالت مانند غریقی ست کہ انتظار فریاد رسی میبرد وصدقات وادعیہ وفاتحہ درین وقت بسیار بکار او مے آید وازین ست کہ طوائف بنی آدم تا یکسال وعلی الخصوص تا یک چلّہ بعد موت درین نوع امداد کوشش تمام مینمایند وروح مردہ نیز در قرب موت در خواب وعالم تمثل ملاقات زندگان میکند ومافی الضمیر خود را اظہار مے نماید دوم حالتے ست کہ بعد از انقطاع تعلق زندگانی دنیا بالکلیہ رو میدہد وہنوز استغراق عظیم در مشاہدہ کیفیات نکسوبہ خود از نیکی و

بدی اورا حاصل میگردد و قوی مدرکه و متصرفه او ازین عالم گسسته شده و بآنطرف متوجه میگردند
حس و حرکت معنوی او ازین جهان مطلقاً بکار نمی شود و این حالت مثال تاریکی شب هست
که بعد از زوال شفق هجوم میکند و مردم را خواب و تعطل حواس و حرکات لاحق میگردد و از مألوفات
و مکسوبات روز مطلقا غافل میشود و آری آن مألوفات و مکسوبات از ظاهر بدن انتقال
کرده در باطن بدن جمع میشوند و روح آنها را در صور تهای رنگارنگ مطالعه می نماید
و متلذذ و متالم میگردد و این حالت عوام مردگان ست و بعضے از خواص اولیاء الله تا که آله
جارحه تکمیل و ارشاد بنی نوع خود گردانیده اند درین حالت هم تصرف در دنیا داده و استغراق
آنها بحبت کمال وسعت مدارک آنها مانع توجه باین سمت نمیگردد و او بیسیان تحصیل کمالات
باطنی از آنها نمی نمایند و ارباب حاجات و مطالب حل مشکلات خود از آنها می طلبند و می یابند
و زبان حال آنها در آن وقت هم ترنم باین مقالات ست مصرع من آنیم که جان گیرد تو آنی به تن
سوم حالت که بعد از حشر و نشر ظهور خواهد کرد مانند ماهتاب ایام بیض که حجاب تاریکی را دور کرده
یک بدیها را با انواع اظهار جلوه گر خواهد نمود و هر کس در نافع و ضار و دوست و دشمن
و زهر و تریاق امتیاز خواهد کرد و درین حالت است دادن نامه های اعمال و ظهور عمل نیک
و بد بصور تهای گوناگون و وزن اعمال و حساب نیکی و بدی و دیگر وقایع بسیار و منتهای
این حالت زندگانی دیگر ست که اتم و اکمل از زندگانی این جهان ست انتهی و مستحب ست
که تصدق کرده شود از میت بعد از رفتن او از عالم تا هفت روز و تصدق از میت نفع میکند
او را بی خلاف میان اهل علم وارد شده ست دران احادیث صحیحه خصوصاً آب و بعضے
از علما گفته اند که نمیرسد بمیت مگر صدقه و دعا و در بعضے روایات آمده ست که روح میت
می آید خانه خود را شب جمعه پس نظر میکند که تصدق میکنند از وی یا نه کذا ذکر الشیخ فی شرح المشکوة و قال المتقدمون
لا یکون علی المیت حسرة اکثر من یوم الجمعة فان روحه یاتی داره لیلة الجمعة و ینظر هل تصدق
لاجله و هل یذکر بخیر فری اشیاء قد لبست روحه و مالة قد تم بین ورثته فیکون هناک ذلیلا

الی الصباح ثم ینصرف خائبا الوالم یذکروه بشئی کذافی روضة الصدور فی زیارة القبور و در کنز
فارسی آورده بدرستیکه ارواح مومنین بیایند در هر شب جمعه و روز جمعه و یوم عیدین و روز عاشورا
و شب برات پیش دروازه خانه های خود و آواز میدهند هر یک از آنها باواز غمگین که ای اولاد
و اقربهای من رحمت کنید بر ما بصدقه و یاد کنید ما را و فراموش نکنید مایان را در غربت ما و
اندک حیله کردن ما در تنگی قبر و غم دراز و احتیاج سخت ما اینکه نزد شماست ازان ما بود اگر میدادیم
در راه خدا سوال نکرده شدیم ما ازدوشما میخورید و مینوشید و ما حساب کرده میشویم و حساب داده
میشویم و عذاب کرده میشویم اگر رحم نمیکنند پس باز میگردند از ایشان گریه کنان و غمناک و میگویند ای
پار خدا نا امید گردان ایشان را از رحمت چنانکه نا امید داشتند مایان را از دعا و صدقه و در
روضه آورده که بر در خانهای خود ایستاده میگویند آیا هست کسی که یاد کند مایان را و
رحم کند بر ما آیا هست کسی که یاد کند غربت ما را و سختی و تنگی قبور ما را انتهی و السنة آن تصدق
ولی المیت قبل مضی اللیلة الاولی الشئی مما یکون فان لم یجد شیأ فلیصل رکعتین یقرأ فی کل رکعة
فاتحة الکتاب و آیة الکرسی و سورة التکاثر عشر مرات فاذا فرغ قال اللهم صلیت هذه الصلوات
و تعلم ما اردت بهذا اللهم ابعث ثوابها الی قبر فلان المیت فان الله تعالی یعطیه ثوابا جزیلا
و نورا و حسنة و درجة و شفاعة و قال الشیخ ابو حفص الکبیر ان الدعاء للمیت افضل من الصدقة
فقال ان کان علیه دین فالصدقة افضل من التطوع لان نفقة الصلوة یرجع الیه فائدتها و نفقة
الصدقة یرجع الیه و الی غیره کذافی روضة الصدور و فی زیارة القبور و ذکر فی مطالب المومنین
قال علیه السلام اللیلة الاولی عسیرة علی المیت فتصدقوا عنه یعنی آن یواظب
علی الصدقة سبعة ایام و قیل اربعین فان المیت تیشوق الی بیته فتقدم فی شرح البرزخ جزائیة ابن لک
پس ازین روایات مشروعیت تصدق احیا از اموات باخطاط تخصیص ایام ثابت و متقرر شد
و فاتحه مردگان تا چهلروز بر در مرده جائز گردید و تقدیر و تعیین تاریخ سالیانه و ماهانه بپایه ثبوت
رسید لهذا آنچه اکثر عوام بتاریخ چهلم چارپائی گسترانیده جانظ را تمام شب ایستاده داشته چیزی

قرارت میکنانند و وقت خروج روح اخراج میکنانند مخالف فقه و حدیث ست ازین رسم البتہ
پرہیز کردن باید و اصل این مسالہ این ست کہ مر بعض زمان را بر مکان را فضیلتی ثابت ست بر بعض
دیگر اما فضیلت مکان مثل فضیلت مکہ و مدینہ زادہما اللہ تشریفا بر سائر مکان و مثل فضیلت بعضی
از مساجد بر بعض دیگر کما مر فی موضعہ اما فضیلت زمان مثل فضیلت بعضے از شہور بر بعض دیگر
قال اللہ تعالیٰ اِنَّ عِدَّةَ الشُّهُوْرِ عِنْدَ اللّٰهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِيْ كِتٰبِ اللّٰهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمٰوٰتِ
وَالْاَرْضَ مِنْهَا اَرْبَعَةٌ حُرُمٌ وَقَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْهَا اَرْبَعَةٌ حُرُمٌ ثَلٰثَةٌ
مُتَوَالِيَةٌ ذُو الْقَعْدَةِ وَذُو الْحِجَّةِ وَمُحَرَّمٌ وَرَجَبُ مُضَرَ الَّذِيْ بَيْنَ جُمَادٰى وَشَعْبَانَ وَقَالَ صَلَّى اللّٰهُ
عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَلَا اِنَّ رَجَبَ شَهْرُ اللّٰهِ وَشَعْبَانَ شَهْرِيْ وَرَمَضَانَ شَهْرُ اُمَّتِيْ وشل فضیلت
بعض ایام بر بعض دیگر قال رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَا مِنْ اَيَّامٍ اَلْعَمَلُ الصَّالِحُ
فِيْهِنَّ اَحَبُّ اِلَى اللّٰهِ مِنْ هٰذِهِ الْاَيَّامِ يَعْنِيْ بِهَا عَشْرَ ذِي الْحِجَّةِ وَقَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَا مِنْ
اَيَّامٍ اَحَبُّ اِلَى اللّٰهِ اَنْ يُتَعَبَّدَ لَهٗ فِيْهَا مِنْ عَشْرِ ذِي الْحِجَّةِ يَعْدِلُ صِيَامُ يَوْمٍ مِنْهَا بِصِيَامِ سَنَةٍ
وَقِيَامُ كُلِّ لَيْلَةٍ مِنْهَا بِقِيَامِ لَيْلَةِ الْقَدْرِ رواہ الترمذی وَقَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صِيَامُ يَوْمِ
عَاشُوْرَاءَ اَحْتَسِبُ عَلَى اللّٰهِ اَنْ يُكَفِّرَ السَّنَةَ الَّتِيْ قَبْلَهٗ رواہ مسلم وقال صلی اللہ علیہ وسلم مَنْ اَحْيَى اللَّيَالِيَ
الْاَرْبَعَةَ وَجَبَتْ لَهُ لَيْلَةُ الْبَرَاءَةِ وَلَيْلَةُ عَرَفَةَ وَلَيْلَةُ النَّحْرِ وَلَيْلَةُ الْفِطْرِ رواہ ابن عساکر
واخرج احمد والترمذی والبیہقی وابن ابی الدنیا عن عمر قال قال رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
مَا مِنْ مُسْلِمٍ يَمُوْتُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ اَوْ لَيْلَةَ الْجُمُعَةِ اِلَّا وَقَاهُ فِتْنَةَ الْقَبْرِ وَقَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ
وَسَلَّمَ يُفْتَحُ اَبْوَابُ الْجَنَّةِ يَوْمَ الْاِثْنَيْنِ وَيَوْمَ الْخَمِيْسِ فَيُغْفَرُ لِكُلِّ عَبْدٍ لَا يُشْرِكُ
بِاللّٰهِ شَيْئًا الحدیث رواہ مسلم وعن قتادۃ الانصاری رضی اللہ انہ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ
وسلم سُئِلَ عَنْ صِيَامِ يَوْمِ الْاِثْنَيْنِ قَالَ ذٰلِكَ يَوْمٌ وُلِدْتُ فِيْهِ وَاُنْزِلَتْ عَلَيَّ
فِيْهِ النُّبُوَّةُ وَجَاءَ فِي الْحَدِيْثِ مَا مِنْ شَيْءٍ بُدِئَ يَوْمَ الْاَرْبِعَاءِ اِلَّا وَقَدْ تَمَّ وَتقرر عند
امام ابوحنیفہ روز چہار شنبہ را برای تعلیم متعلمین بموجب این حدیث بودہ ست کما نقلہ صاحب الہدایہ

وحفظ اعراس مشایخ در ایام وفات ایشان از قبیل تصدق ست با لحاظ تخصیص یوم بنظر
فضیلت آن یوم زیرا چه روزیکه واصل شدن بجناب عزت وخطائر قدس امید داشته میشود در آن
روز از اخیر برکت و نوانیت زیاده تر از سائر ایام کما ذکرناه من ماثبت من السنة فی ایام السنة
پس برین عمل هرگز اطلاق حرمت و بدعت سیئه نباید کرد و بر عاملان آن سخت گیری نباید نمود
بلکه به تسهیل پیش آمدن باید و راه تیسیر سپردن روی البخاری عن انس بن مالک عن النبی
صلی الله علیه وسلم قال یسروا ولا تعسروا وبشروا ولا تنفروا وقال فانما بعثتم
میسرین ولا بعثتم معسرین ایضا ان الذین یسر الحدیث انتهی وفیز امام ابن همام صاحب فتح القدیر
که یکی از اجله محدثین ست میگوید وعن عائشة وابی هریرة رضی الله عنهما کان اذا
اراد ان یضحی یشتری کبشین عظیمین سمینین اقرنین املحین موجوئین فیضحی
احدهما عن امته ممن شهد له بالبلاغ وشهد له بالتوحید ورواه الحاکم وابن ابی شیبة عن جابر
رضی الله عنه انه علیه السلام اتی بکبشین الخ وکذا رواه اسحاق وابو یعلی فی مسندیهما
ایضا الدارقطنی فقد روی هذا عن عدة من الصحابة وانتشرت مخرجوه ورواه
الطبرانی ان رجلا سأله علیه السلام فقال کان لی ابوان ابرهما حال حیاتهما فکیف
ابرهما بعد موتهما فقال علیه السلام ان من البر بعد الموت ان تصلی
لهما مع صلوتک وان تصوم لهما مع صیامک ومارواه ایضا عن علی رضی الله
عنه علیه السلام قال من مر علی المقابر وقرء قل هو الله احد احدی عشر مرة
ثم وهب اجرها للاموات اعطی من الاجر بعدد الاموات ومارواه عن انس انه
سأله علیه السلام فقال یا رسول الله انا نتصدق عن موتانا ونحج عنهم وندعو
لهم فهل یصل ذلک الیهم فقال نعم انه لیصل الیهم وانهم لیفرحون به
کما یفرح احدکم بالطبق اذا اهدی الیه رواه ابو حفص العسکری وعنه علیه السلام
اقرءوا علی موتاکم لیس رواه ابوداود وذکره الآثار رما قبلها ومافی السنة ایضا من نحوها

من کثیر ترکناہ لحال الطول یبلغ القدر المشترک بین الکل وہو ان من جعل شیئا من الصالحات
لغیرہ نفعہ اللہ بہ مبلغ التواتر وکذا ما فی کتاب اللہ تعالی من الامر بالدعاء للوالدین وباستغفار
الملائکۃ للمؤمنین قال اللہ تعالی وَالْمَلَائِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيَسْتَغْفِرُونَ
لِمَنْ فِي الْأَرْضِ ودر دفن کردن چون اجزاے بدن تمامہ یکجا میباشد علاقہ روح بابدن از راہ نظر
وعنایت بحال سے ماند وتوجہ روح بزائرین ومستانسین ومستفیدین بسہولت میشود کہ بسبب
تعین مکان بدن گویا مکان روح ہم متعین ست وآثار این عالم از صدقات وفاتحہ ہا وتلاوت
قرآن مجید چون در آن بقعہ کہ مدفن بدن اوست واقع شود بسہولت نافع میشود وکذا فی عزیزیہ
تفسیر سورہ عبس ودر تکثیر طعام عاشورا بر عیال احادیث ضعیفہ وارد گشتہ کہ بتعدد طرق جبر آن
نقصان شدہ وحافظ زین الدین عراقی در امالی خود از طریق بیہقی آوردہ کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ
وسلم مَنْ وَسَّعَ عَلَى عِيَالِهِ وَأَهْلِهِ يَوْمَ عَاشُورَاءَ وَسَّعَ اللَّهُ عَلَيْهِ سَائِرَ سَنَتِهِ
گفتہ کہ این حدیثی ست کہ در اسنادش لین ست نرمی ولیکن حسن ست برای ابن حبان در مرآتزا
طریقے دیگر ست کہ تصحیح نمودہ حافظ ابو الفضل محمد ابن ناصر وظاہر کلام بیہقی دران ست کہ حدیث
توسعہ حسن ست بر رائے غیر ابن حبان نیز زیرا کہ روایت کردہ ست او را از طرق متعددہ از جماعہ
صحابہ مرفوعا وگفتہ کہ این اسانید اگرچہ ضعیف ست لیکن چون ضم کردہ شود بعض بہ بعض قوتی
پیدا کند کذا فی المصنوعات محرقہ وماثبت من السنۃ فی ایام السنۃ من تصنیف شیخ عبد الحق محقق
دہلوی رحمۃ اللہ علیہ انتہی واز کتاب اشباع الکلام فی جواز المولد والقیام من تصنیف مولانا
محمد اسلامۃ اللہ ریحی بدایونی ثم الکانفوری جعل الجنۃ مثواہ ثابت گردیدہ کہ رفتن بر قبور
بعد سال یکروز معین کردہ بسہ صورت ست اول آنکہ یک روز معین نمودہ یک شخص
یا دو شخص بغیر حیاۃ اجتماعیہ مردم کثیر ہر قبور محض بنابر زیارت واستغفار سوند این قدر از
روی روایات صحیحہ ثابت ست ودر تفسیر درمنثور نقل نمودہ کہ سر سال آنحضرت صلی اللہ علیہ
وسلم بر مقابر میرفتند ودعای مغفرت باہل قبور مینمودند این قدر ثابت ست ومستحب دوم آنکہ

بمیانه اجتماعیه مردم کثیر جمع شوند و ختم کلام الله کنند و فاتحه بر شیرینی یا طعام نموده تقسیم درمیان حاضران نمایند این قسم معمول زمانه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و خلفاء راشدین نبوده اگر کسے اینطور بکند باک نیست زیرا که درین قسم قبح نیست بلکه فائده احیاء و اموات را حاصل میشود سوم طور جمع شدن بر قبور این ست که مردمان یکروز معین نموده و لباسهاے نفیس و فاخره پوشیده و مثل روز عید شادمان شده بر قبه ها جمع شوند و رقص و نحیره سماع با مزامیر و دیگر بدعات ممنوعه مثل سجود برائے قبور و طواف گرداں قبور می نمایند این قسم حرام و ممنوع بلکه بعضے بحد کفر میرسند و نیز مولانائے ممدوح در جواب سائلی که سوال از جواز عرس بزرگان نموده نوشته که زیارت و تبرک بقبور صالحین و امداد ایشان باهدای ثواب تلاوت قرآن و دعاهاے خیر و تقسیم طعام و شیرینی امر مستحسن و خوب ست باجماع علماء و تعین روز برائے آن ست که آن مذکر انتقال ایشان میباشد از دار العمل بدار الثواب والا هر روز که این عمل واقع شود موجب فلاح و نجات ست و خلف را لازم ست که سلف خود را باین نوع بر و احسان نماید چنانچه در احادیث مذکور ست که ولد صالح بدعوا له و تلاوت قرآن والدهاے خود ثواب را عبادتی موقتی قرار دادن مبنی بر کمال بلاوت و فرط جهل ست آری اگر کسے سجده و طواف و دعا بنحو یا فلان افعل کذا بعمل آرد البته مشابهت یا عبدت الاوثان کرده باشد و چون چنین نیست پس چرا محل طعن باشد و نیز مولانائے ممدوح در جواب سائلی که استفسار از مجلس محرم و مرثیه خوانی نموده افاده فرموده که در تمام سال دو مجلس در خانه فقیر منعقد میشود مجلس ذکر مولود شریف و مجلس ذکر شهادت حسنین اول که مردم روز عاشورا یا یکدو روز پیش ازین قریب چهار صد یا پانصد کس بلکه قریب هزار کس و زیاده ازان فراهم می آیند و درود میخوانند بعد ازان که فقیر مے آید دنی نشیند و ذکر فضائل حسنین که در حدیث شریف وارد شده در بیان مے آید و انچه در احادیث اخبار شهادت این بزرگان و تفصیل بعض حالات و بدنامی قاتل ایشان وارد شده نیز بیان کرده میشود و درین ضمن بعض مرثیه ها از غیر مردم یعنے جن و پری که حضرت ام سلمه رض و دیگر صحابه شنیده اند نیز مذکور کرده نے شود و خوابهاے موحش که حضرت عباس

و دیگر صحابه دیده اند و دلالت بر فرط اندوه بر روح مبارک حضرت جناب رسالت مآب صلی الله
علیه وسلم میکنند مذکور میشود و بعد ازان ختم قرآن و پنج آیه خوانده بر ما حضر فاتحه نموده می آید
و درین بین اگر شخصی خوش لحان سلام میخواند یا مرثیه میشروع اکثر حضار مجلس و این فقیر را هم رقت و بکا
لاحق میشود و این ست قدر یکه بعمل می آید پس اگر این چیزها نزد فقیر بهمین وضع که مذکور شد جائز نمی بود
اقدام بران اصلا نمی کرد یا قیام مجلس مولود شریف پس حالش این ست که تاریخ دوازدهم شهر
ربیع الاول همین که مردم موافق معمول سابق فراهم شدند و در خواندن ورود مشغول گشتند و
فقیر نیز آیدا اولا احادیث فضائل آنحضرت صلی الله علیه وسلم مذکور میشود و بعد ازان
ذکر ولادت با سعادت و بندی از حال رضاع و حلیه شریف و بعضے از آثار که درین آوان ظهور
آمده بعرض بیان می آید پس تبرکا بر ما حضر از طعام یا شیرینی فاتحه خوانده تقسیم آن بحاضرین مجلس میشود
و در رسمیات نوشته اند که ازینجاست خفظ اعراس مشایخ و مواظبت بزیارت قرآنی ایشان و التزام
فاتحه خواندن و صدقه دادن برای ایشان و اعتنای تمام کردن بتعظیم آثار و اولاد منتسبان
ایشان انتهی و نیز مولانا شاه رفیع الدین در جواب سائلی رقم فرموده اند سوال بر سر تعیین روز
در سال جمع آمدن و انرا روز وفات و عرس قرار دادن با وجودیکه زمان امر سیال غیر قارست
چه حکم دارد جواب زمان اگرچه سیال غیر قارست اما انچه بآن تقدیر کرده میشود و زمان یا از روز
و شب و ماه و سال انها را شرعا و عرفا دوره مقرر ست چون یک دوره تمام میشود باز سر شروع میشود
و بهمین حساب رمضان بشهر صوم و حج بشهر ذی حجه و همچنین شهور دیگر در دوره حکم اتحاد با نظیر او داده
میشود چنانچه در حدیث ست که یهود عرض کردند در حضور جناب نبوت صلی الله علیه وسلم
که حق تعالی نجات حضرت موسی علیه السلام و غرق فرعون درین روز عاشورا کرده ست برای
شکرانه روزه میگیریم جناب رسالت مآب صلی الله علیه وسلم فرمودند اَنَا اَحَقُّ بِمُوْسٰی مِنْکُمْ
فَصَامَ یَوْمَ عَاشُوْرَاءَ وَاَمَرَ النَّاسَ بِصِیَامِهٖ و نیز حضرت نبی صلی الله علیه وسلم بلال را
وصیت کردند بصوم روز دوشنبه فرمودند فِیْهِ وُلِدْتُ وَفِیْهِ اُنْزِلَ الْوَحْیُ عَلَیَّ وَفِیْهَا خُلِقَتْ

وفیہ اموات بنابرین یاد کردن آن تاریخ و آن ماہ رسم مردم افتادہ و چون مردمان از نیجہان بمحافظت این رسم گذشتہ اند ایشانرا انتظار بسوے ولد یا کسی دیگر از اقارب خود دیدہ باشند پس رفع انتظار آن فائدہ ایست معتدبہ ازین جوابات افادت آیات چند فائدہ مستنبط میشود اوّل آنکہ رفتن مردم بہیاۃ اجتماعیہ و جمع شدن بر قبور بعد سال برای زیارت بزرگان و ختم قرآن کردن و فاتحہ بر شیرینی یا طعام خواندہ تقسیم آن نمودن این قسم اگرچہ بعمول زمانہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم و خلفای راشدین نبودہ لیکن چون بطور قربی ندارد اگر کسی بعمل آرد باک نیست بلکہ بنا بر اشتمال بر فائدہ برای احیا و اموات طرفی از استحباب و استحسان خواہد داشت و نیز ازینجا تقدح نمیشود کہ نبودن امرے از امور خیر در زمان آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و خلفای راشدین موجب عدم جواز و کراہت و بدعت سیئہ بودنش نیست و این فائدہ مبنی بر ہمان قول امام شافعی علیہ الرحمۃ است کہ مختار امام نووی و غیرہ علمای دین ست دوم آنکہ باوجودیکہ جواز و استحباب اجتماع مردم بر روز عرس و اہدای ثواب از خواندن قرآن و اطعام طعام و تقسیم شیرینی باقوال علما مستند کہ خود ش صاحب تحفہ و مولانا شاہ عبد الرحیم منجملہ آنہا باثبات رسیدہ معاملہ مکاشفہ ہم مؤید این ست کہ در چنین روز اجتماع ارواح دوستان در عالم برزخ ہم میشود پس امداد بدعا و ختم و طعام بدعتی مباح ست و وجہ قبح ندارد کما مر التصریح بہ التعیین من مولانا رفیع الدین و بر تصریح مولانای ممدوح موقوف نیست دیگر بزرگان مثل شیخ عبد الحق محدث دہلوی و غیر آن نیز بہمین راہ رفتہ اند و حکم اتخاذ نظیر در دورۂ روز و ماہ و سال در عبارتیکہ سابق از رسالہ سیوطی منقول شد نیز مستفاد است و ہرگاہ از تخریج این وجہ ذکر ولادت باکرامت در قرن اول و سماع آنحضرت علیہ الصلوٰۃ والتحیۃ و دعاہای خیر برای ذاکر بعرض ثبوت میرسد باز اعادۂ این تقریر ممدوح و مقبول را کہ منہل خیرات و معدن حسنات ست تشبیہ بحیم کنیا داون بے تکلف باب جہنم بر روی خود کشادن ست علماً تشبیہ در اعمال و افعال با فرق ضالہ مطلقاً ممنوع شرعی نیست والا اکثری از اعمال دینیہ کہ خالی از فی الجملہ مشابہت نیستند جائز نباشند بلکہ مراد از تشبیہ ممنوع مشابہت در امر مذموم ست

ونیز منظور فاعل فعل تصد مشابہت بآن امر منوع باشد وآنیکہ گفتیم مصرح در کتب معتمدہ است چنانچہ در در مختار ذیل باب مایفسد الصلوٰۃ ویکرہ فیہا در جواز قرات قرآن در نماز مصحف مرقوم ست وَجَوَّزَہُ الشَّافِعِیُّ بِلَا کَرَاھَۃٍ وَھُمَا بِھَا لِلتَّشَبُّہِ بِاَھْلِ الْکِتَابِ اَیْ اِنْ قُصِدَ فَاِنَّ التَّشَبُّہَ بِہِمْ لَا یُکْرَہُ فِیْ کُلِّ شَیْءٍ بَلْ فِی الْمَذْمُوْمِ وَفِیْمَا یُقْصَدُ بِہِ التَّشَبُّہُ کَمَا فِی الْبَحْرِ انتہی ودر طحطاوی نقل عبارت بحر نمودہ آن این ست قَالَ فِی الْبَحْرِ ثُمَّ اعْلَمْ اَنَّ التَّشَبُّہَ بِاَھْلِ الْکِتَابِ لَا یُکْرَہُ فِیْ کُلِّ شَیْءٍ فَاِنَّا نَاْکُلُ وَنَشْرَبُ کَمَا یَفْعَلُوْنَ اِنَّمَا الْحَرَامُ التَّشَبُّہُ فِیْمَا کَانَ مَذْمُوْمًا وَفِیْمَا یُقْصَدُ بِہِ التَّشَبُّہُ

فصل فی جواز الفاتحۃ المرسومۃ

بر انکہ بعض بیان این مدعا در صدر فصل عرس رقم ثبت یافت ومولوی رفیع الدین موصوف بمقدمہ تخصیصات استفتا درج کردہ اند کہ فاتحہ وطعام کہ بے شبہ از مستحسنات ست وتخصیص کہ فعل مخصص ست باختیار اوست باعث منع نمی تواند شد این تخصیصات از قسم عرف وعادت اند کہ بمصالحہ خاصۃ ابتداً بظہور آمدہ رفتہ رفتہ شیوع یافتہ مثل کھچڑہ در فاتحۂ امام حسین علیہ السلام وتوشہ در فاتحہ بشیخ عبدالحق وغیرہ ذلک کہ صاحب قنیہ ودر مختار تصریح کردہ ودر جامع الاوراد نوشتہ اگر بر طعام فاتحہ کردہ بفقرا بدہد خواہ در حالت حیات وخواہ بعد مردن او البتہ ثواب میرسد انتہی وترتیب فاتحہ ختم قرآن برائے ایصال ثواب بمردگان درین جامع الاوراد باین طور نوشتہ کہ چون ختم قرآن کند اول پنج آیت خواندہ دست برائے فاتحہ بردارد وثواب ختم بارواح ہرکہ بخواہد بطفیل آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بہ بخشد انتہی وبالجملہ ہمراہ صدقہ مالی مانند اشیائے ماکولہ ومشروبہ بجہت فضیلت ومزید ثواب صدقہ بدنی را مثل قرات آیت وسورہ قرآن مجید مانند آیۃ اِنِّیْ وَجَّھْتُ وَجْھِیَ الْاٰیَۃَ وسورہ اخلاص وسورہ فاتحہ بادرود ضم کردن واشیائے مصدقہ را پیش آوردہ قبل تقسیم وخوردن آن بہ نیت ایصال ثواب بنام کسے از احیاء وامواات دست بمناجات بارے تعالےٰ

بر عامی مغفرت برداشته اللهم تقبل هذه من فلان گفتن و هر دو بست بعد دعا بر خسارہ مالیدن چنانچہ این کیفیت
در مجامع مرسومہ دیار ما مروج ست خاص طریقہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و جمیع صحابی و سائر امت آنحضرت ست
چنانچہ در حدیث صحیح صدقہ قربانی آمدہ کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم قبل تصرفات صدقہ در سانیدن بجواب آن و آیت
قرآن مجید خواندہ آیت اِنِّیْ وَجَّهْتُ وَجْهِیَ لِلَّذِیْ فَطَرَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ حَنِیْفًا وَّمَا اَنَا مِنَ الْمُشْرِكِیْنَ
و آیت اِنَّ صَلَاتِیْ وَنُسُكِیْ وَمَحْیَایَ وَمَمَاتِیْ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ لَا شَرِیْكَ لَهٗ وَبِذٰلِكَ اُمِرْتُ
وَاَنَا اَوَّلُ الْمُسْلِمِیْنَ و نیز آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بطرف چیز صدقہ اشارت فرمودہ
میفرمود اللّٰهُمَّ تَقَبَّلْ هٰذِهٖ مِنْ مُحَمَّدٍ وَّاٰلِ مُحَمَّدٍ ذکر و فی تیسیر الاصول و شرح المشکوۃ
و گاہی آنحضرت چیز صدقہ در دست گرفتہ دعا فرمودی چنانچہ در شمائل ترمذی آمد و عَنْ
اَبِیْ هُرَیْرَةَ رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ قَالَ كَانَ النَّاسُ اِذَا رَاَوْا اَوَّلَ الثَّمَرِ جَاءُوْا بِهٖ اِلَى النَّبِیِّ
صَلَّى اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ فَاِذَا اَخَذَهٗ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ قَالَ اَللّٰهُمَّ بَارِكْ لَنَا فِیْ ثِمَارِنَا
و مردمان جہت خیر و برکت و دعای آنحضرت چیزہا از قسم اطعمہ پیش انسرور صلی اللہ علیہ وسلم
مے آوردند و آن سرور بر و دعا خواندہ میدمید و نیز آنحضرت اطعمہ را پیش خود طلبیدہ جمع
نمودہ جہت خیر و برکت دعا خواندہ دمیدی و بر مصدق یعنی دہندہ صدقہ دعا خواستی و ہر کہ میوہ
نو جہت خیر و برکت پیش آنحضرت آوردی و در دست گرفتہ دعا خواندی و ہمچنین آنحضرت
اشیائی خوردنی ہر قسم پیش خود نہادہ و جمع ساختہ بردی و دعا میکردی و بر دمیدی چنانچہ در
مشکوۃ در باب المعجزات بروایت ابو ہریرہ آوردہ خلاصہ مضمونش اینکہ عمر رضی اللہ عنہ
گفت یا رسول اللہ از ہر کس چیز خوردنی طلب کنند آنحضرت طلب کردہ چیز خوردنی را از ہر یکی یکے
آوردہ یعنی دانہ مقدار مشتی و دیگری آورد یک کف خرما و دیگری آورد پارہ نان تا کہ فراہم آمد
بر لطع پس دعا کرد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و برداشتن دست وقت مناجات و بعد فراغت
از مناجات بر خسارہ مالیدن او بہ سنت ست فی المشکوۃ فِیْ بَابِ الدَّعَوَاتِ عَنِ السَّائِبِ بْنِ
یَزِیْدَ عَنْ اَبِیْهِ اَنَّ النَّبِیَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ كَانَ اِذَا دَعَا فَرَفَعَ یَدَیْهِ مَسَحَ

وجهه بیهقی روایت کرده و عن عمر رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا رفع یدیه فی الدعاء لم یحطهما حتی یمسح بهما وجهه رواه الترمذی وعن سلمان رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان ربکم حیی کریم یستحیی من عبده اذا رفع یدیه الیه ان یردهما صفرا رواه الترمذی وابوداود والبیهقی فی الدعوات الکبیر وعن مالک بن یسار رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا سألتم الله فاسئلوه ببطون اکفکم ولا تسئلوه بظهورها وفی روایة ابن عباس رضی الله عنه قال سلوا ببطون اکفکم ولا تسئلوه بظهورها فاذا فرغتم فامسحوا بها وجوهکم رواه ابوداود آورده اند احادیث فی المشکوة فی کتاب الدعوات پس ازین بیان ثابت شد که اشیای صدقه را پیش آورده وحی ساخته قبل خوردن وتقسیم آن جهت مزید ثواب وبرکت بروی دعا خواندن وشنیدن وثواب آن بکسی از اموات وحیا بخشیدن عین سنت فعلی آن سرور آمده وتارک سنت بودی ست خوردن این قسم صدقه اغنیا وفقرا هر دو را درست کذا فی زبدة النصائح انتهی ✣

فصل فی زیارة القبور

بدانکه در صدر باب استمداد بعض بیان زیارت قبور مع ذکر فوائد آن رقم ثبت یافت باقی ماند بیان آداب زیارت وسلام بر اهل قبور وآنچه خوانده شود وقت زیارت از آیات وسور قرآن وغیر آن از ادعیه پس از جمله آداب زیارت ست که روی بجانب قبر وپشت بجانب قبله مقابل روی میت بایستد وسلام دهد ومسح نکند قبر را بدست وبوسه ندهد انرا ومنحنی نشود وروی بخاک نمالد که این عادت نصاری ست وواجب ست احترام میت نزد زیارت وی خصوصا صالحان ومراعات ادب بر قدر مراتب ایشان چنانچه در حالت حیات ایشان بود زیرا که صالحان زنده وبلیغ ست مر زیارت کنندگان خود را باندازه ادب ایشان ودر بعض روایات فقهه بوسه دادن قبر پدر ومادر را نیز آمده ست کذا فی شرح المشکوة للشیخ ودر مطالب المومنین نوشته ست ولا باس بتقبیل قبر والدیه الخ وفی دستور القضاة من التقط وان کان

قبر عبد صالح ویمکنه آن یطوف حوله ثلث مرات فعل ذلک کذا فی خزانة الروایات وذاد اللهبیب
وسیلة القلوب وزور مطالب ومحک الطالبین نوشته اما طواف گور صالح سه بار روست
انتهی ومساله تقبیل روضة الاولیا بالتفصیل در قول الجمیل ثبت رقم پذیرفته من شاء التفصیل
فلیرجع الیه اما سلام کردن براهل قبور پس در لفظ آن اختلاف روایات ست ففی بعض الاحادیث
کَانَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ یُعَلِّمُهُمْ اِذَا خَرَجُوْا اِلَی الْمَقَابِرِ اَلسَّلَامُ
عَلَیْکُمْ اَهْلَ الدِّیَارِ مِنَ الْمُؤْمِنِیْنَ وَالْمُسْلِمِیْنَ وَاِنَّا اِنْشَاءَ اللّٰهُ بِکُمْ لَلَاحِقُوْنَ
نَسْاَلُ اللّٰهَ لَنَا وَلَکُمُ الْعَافِیَةَ رَوَاهُ مُسْلِمٌ عَنْ بُرَیْدَةَ وفی بعض الاحادیث مَرَّ النَّبِیُّ
صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ بِقُبُوْرِ الْمَدِیْنَةِ فَاَقْبَلَ عَلَیْهِمْ بِوَجْهِهٖ فَقَالَ اَلسَّلَامُ عَلَیْکُمْ
یَا اَهْلَ الْقُبُوْرِ یَغْفِرُ اللّٰهُ لَنَا وَلَکُمْ اَنْتُمْ سَلَفُنَا وَنَحْنُ بِالْاَثَرِ رَوَاهُ التِّرْمِذِیُّ
عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ وردهما فی المشکوٰة غیر ذلک من الاحادیث اما خواندن چیزی وقت
زیارت پس بدانکه قرارت قران نزد قبر مکروه است نزد ابو حنیفه ونزد محمد رح مکروه نیست
وصدر الشهید که یکی از مشایخ حنیفه است بقول محمد اخذ کرده وفتوی هم برین ست وشیخ امام محمد
بن الفضل گفته که مکروه قرارت قران بجهر ست اما مخافت لاباس به ست اگرچه ختم کند واز
شیخ محمد بن ابراهیم آمده که بخواند سوره تبارک الذی بلند یا پست وفرقی نیست ودرمیان جهر
ومخافت در ظاهر روایت از جهت ورود اثر بدان ونقل کرده شده است از شیخ ابی بکر بن
سعد که مستحب ست نزد زیارت قبور خواندن سوره اخلاص هفت بار وبه بخشد ثواب انرا برای
میت واصح آن ست که میرسد بمیت ودر بعض روایات آمده که بخواند یازده بار
قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ بعد ازان بشنید کذا فی شرح المشکوٰة للشیخ وفی مطالب المومنین و
حکی عن ابی بکر بن سعد انه قال المستحب عند زیارة قراءة سورة اخلاص سبع قرات فانه یتمنی
ان من قرأها سبع قرات ان کان ذلک المیت غیر مغفور یغفر له وان کان مغفورا غفر لهذا القاری
ووهب ثوابه للمیت کذا فی استحسان المحیط وفی الدر المختار وفی الحدیث مَنْ قَرَأَ الْاِخْلَاصَ

احد عشر مرۃ ثم وھب اجرھا للاموات اعطی من الاجر بعدد الاموات
انتھی قولہ من قرأ الاخلاص ظاھرہ وان لم یمر بالاموات کان کان فی بیتہ طحطاوی
ویقرأ سورۃ یسین درختار یا ورد من دخل المقابر فقرأ سورۃ یٰسٓ خفف اللہ
عنھم یومئذ وکان لہ بعدد من فیھا حسنات بحر وروی عن انس خادم رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم انہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا قرأ المؤمن
اٰیۃ الکرسی وجعل ثوابھا لاھل القبور ادخل اللہ تعالی فی کل قبر من المشرق
والمغرب نورا وسع علیھم مضاجعھم واعطی اللہ للقادی ثواب ستین نبیا
ورفع لہ بکل میت درجۃ وکتب لہ بکل میت عشر حسنات ذکرہ القرطبی
فی تذکرتہ وفقلہ امیر غنی فی شرح صلوۃ ابن شمیش قال وظاھرہ ولو کان فی بیتہ وفصل مولانا
لاحضراہ طحاوی وحکی ان واجبۃ من السلف کان اذا مر علی المقبرۃ یقول اللھم
انس وحشتھم وامن روعتھم وارحم غربتھم وتجاوز عن سیاتھم وتقبل حسناتھم
مر علیھا یوما ونسی ھذا الدعاء فرای من لیلتہ ان اھل القبور قالوا انسینا بہ علیک
ونحن نستانس بہ فاوجب علی نفسہ ان یاتیھم کل یوم ویدعو لھم
کذا فی مطالب المومنین وزیارت روز جمعہ فاضلتر ست از روزہای دیگر خصوصا در اول روز
جمعہ وہمین ست متعارف در حرمین شریفین زادہما اللہ تعظیما وتشریفا بیرون مے آیند در اول
روز جمعہ بمعلا و بقیع برائے زیارت و در روایات آمدہ ست کہ دادہ مے شود برای میت در
روز جمعہ علم وادراک بیشتر از انچہ دادہ مے شود در روزہای دیگر تا اینکہ میشناسد زائر را بیشتر
از روزہای دیگر وانچہ مشہور شدہ ست در دیار ما در عامۂ ناس از منع زیارت روز جمعہ واثری
کہ دران نقل میکنند اصلی صحیح ندارد وکذا فی شرح المشکوۃ للشیخ وعن محمد بن النعمان یرفع الحدیث
الی النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال من زار قبر ابویہ او احدھما فی کل جمعۃ غفر لہ
وکتب بر واہ البیھقی فی شعب الایمان مرسلا و مکروہ است پے سپر کردن قبور بے ضرورت

کذا فی شرح المشکوٰۃ للشیخ ومکروہ است نشستن بر قبور عن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لان یجلس احدکم علی جمرۃ فتحرق ثیابہ فتخلص الی جلدہ خیر لہ من ان یجلس علی قبر رواہ مسلم وعن عمرو بن حزم قال رأنی النبی صلی اللہ علیہ وسلم متکئاً علی قبر فقال تؤذی صاحب ھذا القبر او لا تؤذہ رواہ احمد ودر فتاوی عالمگیریہ از تبیین نقل کردہ ویکرہ ان یبنی علی القبر او یقعد او ینام علیہ او یوطأ علیہ او یقضی حاجۃ الانسان من بول او غائط الخ بدانکہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در ابتدا نہی کردہ بود از زیارت قبور و در آخر رخصت کرد و فرمود بودم من کہ نہی میکردم شما را از زیارت قبور اکنون بکنید زیارت قبور را کہ آن باعث بی رغبتی در دنیا و یاد دہندہ است آخرت را و این سر دان راست امازنان را بعض گویند کہ باقی ست بر نہی سابق و ایشان را بیرون آمدن بزیارت مقابر جائز نیست الا بزیارت حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم و در احادیث لعنت واقع شدہ بر زنانیکہ بزیارت قبور برآیند و بعضے برآنند کہ این منع و لعنت در اول بود بعد از رخصت زنان نیز داخل اند در منع ایشان از جہت قلت صبر و کثرت جزع و فزع ایشان ست و در حدیث مسلم آمدہ ست کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بزیارت مادر خود آمد و بگریست و دیگران را نیز بگریہ در آورد و فرمود طلب آمرزش کردم مادر خود را پس نداوند و طلب زیارت کردم و ماذون شدم و فرمود کہ زیارت کنید قبور را کہ مذکر موت ست و گفتہ اند کہ حضرت حق سبحانہ و تعالے زندہ گردانید مادر و پدر آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم را پس ایمان آوردند بوے پس انسان بمیرانید و بعض این حدیث را تصحیح نمودہ اند و گفتہ کہ قصۂ زیارت و منع از استغفار پیش ازین بود و درین باب متاخرین علما منع کردہ اند از اطلاق کفر بر والدین آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بلکہ بر جمیع آبای وی صلی اللہ علیہ وسلم تا آدم علیہ السلام و کرہ الشیخ فی شرح سفر السعادت و مثلہ فی شرح المشکوٰۃ انتہی

فصل فی رفع البناء علی القبر

بدانکه در مسالهٔ بنا پخته کردن بر قبر اختلاف علماست ففی العالمگیریه ولا یجصص القبر ویکره ان یبنی علی القبر الخ وفی الدر المختار ولا یجصص ولا یطین ولا یرفع علیه بناء وقیل لا باس به وهو المختار کمافی الکافیه السراجیه الخ وفی الطحطاوی وینبغی تقیید الجواز علی هذا القول بما اذا کان من مال حلال ولم یقصد به الزینه والتفاخر والا فلا مرتبه فی الحرمه کما یفعل الآن من بناء الاحجار الرخام المذهبه وفی الشرنبلالیه عن البرهان یحرم البناء علیه للزینه ویکره للاحکام بعد الدفن لا الدفن فی مکان نجس فیه قبله ویعلم القبر بعلامته ابو السعود انتهی واذا خربت القبور فلا باس بتطیینها تاتارخانیه وهو الاصح وعلیه الفتوی جواهر الاخلاطی ذکره فی العالمگیریه پس از عبارت درمختار ثابت شد که تجصیص قبر بمعنی پخته کردن آن وتطیین آن وبروی بنا بلند کردن بقول بعض لا باس به است وهمین قول مختار است وانچه شیخ عبد الحق محقق دهلوی در شرح سفر السعادت نوشته موید مختار صاحب درمختار است وآن حق ست ونص عبارت شیخ در شرح سفر السعادت اینکه انچه مصنف ذکر کرده حق ست واحادیث صحیحه درین باب وارد واصل سنت در زمان نبوت وخلفاء راشدین وصحابه همین بود ولیکن بعد ازان این تکلفات در مقابر پیدا شد ومفاخرت ومباهات بدان راه یافته ودر آخر زمان بجهت اقتصار نظر عوام بر ظاهر مصلحت در تعمیر وترویج مشاهد ومقابر مشایخ وعظما دیده چیزها افزودند تا ازانجا ابهت وشوکت اهل اسلام وارباب صلاح پیدا آید خصوصا در دیار هندوستان که اعدای دین از هنود وکفار بسیار اند وترویج واعلای شان این مقامات باعث رعب در انقیاد ایشان ست وبسا اعمال وافعال واوضاع که در زمان سلف از مکروهات بوده ودر آخر زمان از مستحسنات گشته واگر جهال وعوام چیزی کنند تغییر نکنند که ارواح بزرگان ازان راضی نخواهد بود وساحت کمال ودیانت ایشان منزه ست ازان وفن در جوار قبور صلحا وحضور وشهود در ساحت عزت ایشان موجب برکت ونورانیت وصفاست انتهی قد استتب تالیف الکتاب بعون الملک الوهاب افتتاح الشجرة واسماء الاسلاف الکرام رضی الله تعالی عنهم ورضوا عنه یا اله العالمین خالق الاولین والاخرین

بحق سید المرسلین امتنا علی حب حبیبک الاحمد ن المجتبی ومحمد ن المصطفی
صلی اللہ علیہ والہ وسلم وعلی حب محبوبک الحضرۃ الغوث الاعظم قطب العالم
مجتہد الشریعۃ امام الطریقۃ مقتدی الحقیقۃ الہادی الی المعرفۃ سید الاولیاء
نائب مناب الانبیاء الذی ترقی عن مقامہ ورا ء الوراء الی مقام الاخر میران محی الدین
سید عبد القادر الجیلانی البغدادی الحسنی الحسینی علی نبینا وعلیہ الصلوۃ
والسلام واحشرنا علی الملۃ المحمدیۃ وحب الحضرۃ الغوثیۃ بتوسل حضرات
مشائخ القادریۃ العالیۃ امین ثم امین علی عبد القادر شمس القادری عن مرسل علی
القادری المتخلص بعاصی تلقن عن ابیہ وشیخہ سیدنا ومولاہ قطب الوقت
الغوث فی المرتبۃ عالم العلم العقلی والنقلی سید شاہ مہر علی القادری البغدادی
اصلا والمیلانی فوری مولدا الذی استفاض بالفیض الروحی من الحضرۃ الغوثیۃ
وجازہ ابوہ ببیعۃ کل واحد من ارباب الطوائف الاربعۃ القادریۃ والچشتیۃ
والنقشبندیۃ والسہروردیۃ وتلقن عن ابیہ وشیخہ سید شاہ طفیل علی
القادری الذی استفاض بالفیض الروحی والجسمی من عمہ سید شاہ ذاکر علی
القادری ومن ابن عمہ سید شاہ غلام حسین القادری وتلقن عن ابیہ
وشیخہ سید شاہ روشن علی القادری تلقن عن ابیہ وشیخہ سید شاہ مولانا
عبد القادر عرف شاہ عبد اللہ الجیلانی القادری تلقن عن ابیہ وشیخہ سید شاہ
مولانا عمر معشوق اللہ القادری تلقن عن ابیہ وشیخہ سید شاہ مولانا ہدایت اللہ القادری
تلقن عن ابیہ وشیخہ سید شاہ مولانا احمد القادری تلقن عن ابیہ وشیخہ سید شاہ
عبد الجلیل القادری تلقن عن ابیہ وشیخہ سید شاہ ابراہیم القادری تلقن عن
ابیہ وشیخہ سید شاہ شرف الدین القادری تلقن عن ابیہ وشیخہ سید شاہ
اسعد الثانی القادری تلقن عن ابیہ وشیخہ سید شاہ قاسم الدین القادری

تلقن عن ابیہ وشیخہ سید شاہ علاء الدین القادری تلقن عن ابیہ وشیخہ
سید شاہ بدر الدین القادری تلقن عن ابیہ وشیخہ سید شاہ شہاب الدین
القادری تلقن عن ابیہ وشیخہ سید شاہ احمد الثالث القادری تلقن عن ابیہ
وشیخہ قاضی القضاۃ مولانا سید شاہ شمس الدین شیخ ابی صالح نصر القادری
تلقن عن ابیہ وشیخہ الحافظ ومولانا تاج الدین غوث الآفاق سید شاہ
ابی بکر عبد الرزاق القادری تلقن عن ابیہ وشیخہ امام الشریعۃ والطریقۃ
والحقیقۃ والمعرفۃ مالک رقاب اولیاء اللہ تعالیٰ حضرت محبوب سبحانی قطب ربانی
سید محی الدین شیخ عبد القادر الجیلانی الحسنی الحسینی علی نبینا وعلیہ
الصلوٰۃ والسلام تلقن عن ابیہ وشیخہ سید شاہ ابی صالح موسیٰ تلقن عن ابیہ
وشیخہ سید شاہ عبد اللہ جیلی تلقن عن ابیہ وشیخہ سید شاہ یحییٰ زاہد تلقن عن
ابیہ وشیخہ سید شاہ محمد تلقن عن ابیہ وشیخہ سید شاہ داؤد تلقن عن ابیہ
وشیخہ سید شاہ موسیٰ ثانی تلقن عن ابیہ وشیخہ سید شاہ عبد اللہ ثانی
تلقن عن ابیہ وشیخہ سید شاہ موسیٰ الجون تلقن عن ابیہ وشیخہ سید شاہ
عبد اللہ محض تلقن عن ابیہ وشیخہ امیر المومنین حضرت امام حسن المثنی
تلقن عن ابیہ ابیہ وشیخہ امیر المومنین حضرت امام حسن علیہ السلام تلقن عن ابیہ
وشیخہ حضرت امیر المومنین اسد اللہ الغالب علی بن ابیطالب کرم اللہ وجہہ تلقن
عن ابن عم سید المرسلین خاتم النبیین احمد مجتبیٰ محمد مصطفیٰ صلے اللہ علیہ
وعلیٰ آلہ واصحابہ وذریاتہ واولیاء امتہ الی یوم التناد تمت الشجرۃ القادریۃ

جذا قومی کہ دید حق بود و دیدار شان	محو باشد در شہود سر غیب اسرار شان
جملہ در کہف فنا از ہستی خود خفتہ اند	یکہ پندارند خواب آلودگان بیدار شان
گرچہ اندایند خورشید جمال خود بگل	شرق و مغرب گرفتہ پرتو انوار شان

از خدا خواہند تشریفات خود در ذات او	این بود ساعت بساعت سرمۂ غفار شان
ریختہ باران عرفان از سحاب مکرمت	شستہ نقش حرف غیر از صفحۂ پندار شان
ہر یکی را با خود از سودائے دل بازار ہا	زاتش شوق محبت گرمی بازار شان
یکدم از طرف در و دیوار شان نشکیبد ہست	صد کشایش از در و حلقہ پشتی از دیوار شان
کار شان جز نفی ذات و وصف و فعل خویش نیست	ایخدا چہ بود کہ جامی را کنی در کار شان

خاتمہ در بیان شواہد اثبات تعظیم ماثر قدم شریف حضرت سرور الانبیا سلطان الاصفیا روح الارواح دو عالم شفیع حضرت آدم شفیع المذنبین خاتم النبیین احمد مجتبی محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم منقول از نمیسقہ انیقہ واقوف عالم علم عقلی ونقلی واقف راہ خفی وجلی عاشق اہلی مولوی احسان علی الحنفی القادری السالاری مرشد آبادی کہ بخدمت فیض درجت مرشد ارشد خود پیر دستگیر غوث وقت قطب درجت خلاصہ اولیای متقدمین زبدہ اصفیای متاخرین امجد اولاد غوث الثقلین اکرم احفاد سید الکونین مظہر اسرار خفی وجلی غوث ازلی مولانا مولوی سید شاہ مہر علی القادری الجیلانی الحسنی الحسینی رضی اللہ تعالے عنہ وعن جمیع الاولیاء الصالحین بعرض تحریر آوردہ بود ندانکہ

قبلۂ جان وجہان ہادی دوران مرشد کامل وولہای زنگ الودہ را صیقل حلال مشکلات و کشاف معضلات لانال ظلال اقدامکم علی رؤسنا وعیننا بعد بجاوری شرائط غلامی بعرض غلامان معلی میرساند کہ ورود شرف مورود وکرامت نامہ ملازمان معلی بنام این ذرہ خاکپای غلام غلامان اعلی سبب عزت وافتخار گردید وتارک فخر واعتبارم را بہفتم فلک رسانید خداوند تعالی مقربان جناب عالی را بیاد بندگان دور افتادہ ہموارہ برچار بالش کرامت وافاضت صحیح وسالم دارد وعلی الفور علی خلاف عادت معہودہ واطوار مقررہ باز دولت لثم قدم مبارک جناب مقدس ورہما بین ارزانی فرمایاد غلام ابدی اعنی بندہ زادہ بابامیان ابو طاہر سلمہ اللہ تعالے وشفاہ از صبح عید الضحی تا این زمان کہ عرصہ بست روز است بعروض عارضۂ نوالنضمی ونفخ

وجع شکم و هزال بدن و بے رغبتی غذا مبتلا بوده اند و از دیدار بے موصوف حاصل همه اتبرد و لهای مانند گان محض مشوش و مکدر ست امید وارم که برای بیان موصوف انچه که مرض نفخ و درد شکم ایشانرا که بجز خوردن طعام حادث میشود دافع و هزال و لاغری بدن و بی رغبتی غذا را رافع شود عنایت فرمودن و نیز در نیباب توجه خاص برین بنده متعقد از لی مبذول داشتن مرضی گردد مرشد نا در باب جواز مو وجوب تعظیم نقش قدم مشرف و مکرم جناب رسولنا صلی الله علیه وسلم انچه که از شرف مطالعه کتب محققین که جامع شریعت و طریقت اند و از تائیدات روحانی و توجهات کمالی آن آسمان تحقیقات و کوه تدقیقات این غلام ابدی را حسب استعداد ناقص حاصل شده عرض میکنم همیکه کسیکه بر صراط حق و جاده راست ثابت قدم ست قدم در راه انکار این مسائله نمیتواند نهاد زیرا که این نقش نقش قدم کدام جناب ست که اگر ذره در مراعات تعظیم و اجلال آنجناب و منتسبات آنجناب صلی الله علیه وسلم از کسے فتوری و قصوری بظهور آید هرآئینه این بی ادبی موجب حبط اعمال و سلب ایمان او گردد والعیاذ بالله منه خلاصه تحقیق این مسائله مبنی بر چند مقدمات ست اول آنکه نقشے و اثریکه بچیزے منسوب ست در نفس الامر این نسبت و انتساب واقع بود یعنی آن نقش و اثر یا از غوص فرو آمدن آن چیز در شے دیگر مثل تخت و مجر و غیر آن وجود گیرد چنانچه اعجاز قدم شریف آن سرور بود که در احجار صلبه مثل موم فرو میرفت یا از در آمدن آن چیز بر سطوح الواح منطبع گردد یا کسی آن نقش را بر طبق سماع اخبار که مفید یقین باشد مثل اخبار صحاح یا حسان بر قراطیس یا غیره مرتسم ساخته باشد ثانی آنکه فضیلت و شرافت چیزیکه این نقش و اثر باو منسوب ست ثابت و متحقق باشد ثالث آنکه شرافت اشیا مستلزم شرافت آثار و نقوش آن اشیا بوده است مثل آثار نبوی صلی الله علیه وسلم چنانچه مذکوست بجذب القلوب و باب زیارت روضه مطهره و مشرفه علی صاحبها الصلوة والتحیة زیارت مسجد قبا و دیگر مساجد و آبار و اماکن و سائر آثار سید الانبیا صلی الله علیه وسلم غنیمت شمارد پس هر نقشیکه در آن سخن میرود اگر مطابق نفس الامر ست بحسب شقوق منفصله مقدمه اولی یعنی یا اثر قدم شریف ست یا کسی آنرا

مطابق حلیه شریف که از صحاح یا حسان بپایه ثبوت رسیده است مرتسم ساخته است البته تعظیم واکرام آن واجب ست واهانت واستخفاف آن حرام زیراچه جمیع اعضای شریفه ومجاورات آن مثل لباس وحلیه وشعر مبارک آن حضرت صلی الله علیه وسلم وغیره واجب التعظیم لازم التکریم اند واهانت واستخفاف آن کفرست کمافی البزازیة من صغر شعر النبی علیه السلام استخفافا واهانة فکفر لاخلاف فیه کذا فی الشفاء لقاضی عیاض علیه الرحمة من سب النبی اوعابه اولحق به نقصا فی نفسه او فی عضو من اعضائه او فی دینه او خصلة من خصاله فهو کافر لایقبل توبته هرگاه عظمت وشرافت اعضای شریفه آنجناب از کتب معتبره ثابت واستخفاف واهانت آن موجب کفر گردد پس بظهور صحت مقدمه ثانیه ثابته بمقتضای مقدمه ثالثه که استلزام وتلازم است چگونه شرافت وفضیلت بآثار ونقوش آن همه اعضای واجب التکریم لازم نخواهد آمد زیراچه تعظیم آثارات آن سرور وتبرک بنقوش بعض اعضای شریفه آن حضرت صلی الله علیه وسلم که بمدینه منوره موجود وزیارتگاه همه مردم نزدیک ودور اند ثابت ست **کمافی جذب القلوب المذکور للشیخ الدهلوی** رحمه در باب نهم در ذکر مسجد نبی ظفر سطری میگوید که در حجره که در جانب قبله این مسجد ست سنگها ست که بروی آثارست میگویند که آن اثر حافر بغله آنحضرت ست وبرسنگ مانند اثر مرفق واصابع ست گویند که آن حضرت بروی تکیه فرموده ومرفق مبارک بروی نهاده ومرسنگ دیگر آثار اصابع ست ومردم همه اینها تبرک میجویند وهمچنین تعظیم وتکریم جمیع آثارات ومنتسبات آنحضرت صلی الله علیه وسلم مثل زیارت آبار سبعه متبرکه نبویه وزیارت نقش حافر بغله ونقش مرفق مبارک واصابع مقدس که بمدینه شریفه ماثور ومشهور اند وتعظیم وتقبیل حجر تکیه شنایای مبارک آن سرور راحین عمارت جبل احد مساس کرده وآنرا بقرب جبل مذکور اندرون قبه که مشهور بقبة الشنایا ست بدیواری نشانیده اند وهمچنین زیارت حجر متکا که تکیه گاه آنحضرت واثر مرفق مبارک در آن نیز موجود ست وحجر متکلم که با آنحضرت کلام کرده وابن هرد وبکه منظمه موجود

ومشهور اند پیش اہل حرمین الشریفین زادہما اللہ شرفا از علما و زہاد قدیما و حدیثا از ہمان
کتاب و کتب مناسک مذاہب اربعہ حقہ ثابت و متوارث ست زیرا چہ شرافت و فضیلت
اشیا گاہی باعتبار نفس ذات آن اشیا قطع نظر از امور خارجیہ آن میباشد مثل شرافت حضرات
انبیا و اعضاے شریفہ آنہا علیہم السلام و گاہی باعتبار امر خارج کہ بآن اشیا مجاور بودہ میباشد
چون فضل و شرف منتسبات و آثار آنہا مثل شرافت آبار سبعہ نبویہ و اشعار متبرکہ مصطفوی
و آثارات محمدیہ چون تمثال نعلین و تمثال قدمین آن نبی الحرمین و سید الکونین زیرا چہ فضیلتیکہ درین
آثار اعنی سبر و نعلین و اشعار ست ذاتی نیست از برای آنکہ نفس بیریت و نعلیت و شعریت
کہ قدر مشترک در سائر آبار و نعال و اشعار ست اگر منشا و منبت این ہمہ فضیلت ہا بودے پس
تخصیص این آبار و نعال و اشعار بہ تعظیم و تبجیل چہ معنی دارد بلکہ این فضیلت آنرا از تلقای
منسوب الیہ اعنی آنحضرت کہ اینہا بشرف شہود و مجاورت آن سرور صلی اللہ علیہ وسلم مشرف شدہ اند
حاصل گشتہ و این ہمہ مذکورات خلاصہ و تفصیل مقدمہ ثالثہ است و دلیل اثبات مقدمہ ثالثہ
آنچیکہ در فضیلت تمثال نعلین شریف بکتاب مدارج النبوۃ للشیخ المحقق الدہلوی
علیہ الرحمۃ مذکور ست بودہ است و آن اینست و بعضے علما تمثال نعل شریف
را در تالیف جدا بیان کردہ و فضل و نفع و برکت آن بیان ساختہ و در مواہب لدنیہ بحر بآن
برای دفع وجع بنہادن آن تمثال در موضع وجع و حصول امان از بغی بغاۃ و غلبہ و حرز از ہر شیطان
مارد و شر ہر حاسد ذکر کردہ و قصائد در مدح آن و بیان فضائل
آن انشاد نمودہ انتہی ما فی المدارج پس درین وقت لائح و واضح ست کہ صورت مطلوب
بر لوح ثبوت بکمال وضاحت مانند قدم شریف بر احجار صلبہ نقش کالحجر گشت زیرا چہ ہرگاہ از بیان
فیض ترجمان صاحب مدارج کہ رئیس محدثین زمان و مستند علمای وقت اند و از تالیفات بعض اکابر
علما کہ مراد ازان امام جلال الدین سیوطی علیہ الرحمۃ اند فضل و شرف و نفع نقش نعلین شریف کہ انہمہ
برکات آنرا از مجاورت و مساس قدم مبارک آن سرور صلی اللہ علیہ وسلم حاصل گشتہ بود کہ اثبات

رسیده باشد پس فضیلت و شرافت بتمثال عین قدم شریف را چه پرسیدنی ست و اگر نقش مذکور
مطابق نفس الامر نباشد بلکه آنرا کسی به تخیل و تخمین خود بر کاغذی یا سنگی مرتسم ساخته نام قدم مبارک
آن قدم صدق صلی الله علیه وسلم که سرهای پاکان زیر قدم او باد بران نهاده باشد پس برین تقدیر نیز
گوییم ان قطعی تعظیم و اجلال این قسم نقش از کتب معتبره ثابت نیست نفی تعظیم و اهانت و استخفاف
آن لازم نمی بلکه از راه ادب که در اینجا فوق الامر ست گوییم در جای دیگر امر فوق الادب باشد اگر کسی
برعایت ادب مراتب تعظیم آن بجا آرد از رحمت خدا و شفاعت سرور انبیا صلی الله علیه وسلم
امید چنان دارم که این تعظیم و اجلال آن کس را از درجهٔ سلامت و جادهٔ استقامت بیرون نخواهد برد بلکه
وقوع آن که از غایهٔ سلطان محبت و سطوت حاکم ادب گشته ست متضمن انواع خیر و نعماز و صمت شر مبرا
خواهد بود و هر جا که نام آدب است اینش تقدم ادب تبع آن همیشه واز تحقیق این و آن گره از کار نتوان کشود و عاشقان
چه کار با تحقیق * و مضمون این مدعا از کلمات طیبات حضرات صوفیه علیهم الرضوان
بخوبی ثابت میتوان شد چنانچه مولانا حسین واعظ کاشفی علیه الرحمة که هم مقتدای علمای
شریعت و مستند عرفای حقیقت اند بکتاب رشحات خود که مستدلال و معتبر عند الفریقین ست
ارشاد فرموده که اگر صورت بزرگی بر دیواری کشیده باشند در پای آن دیوار به ادب میباید رفت
پس پیش صورت قدم آن سلطان الانبیا که بزرگی همه بزرگان بطفیل خاک پای اوست صلی الله علیه
وسلم چگونه سر رشتهٔ ادب از دست داده شود وَدَلُّوا النَّفْسَ اَیُّهَا الْاَصْحَابُ طُرُقَ الْعِشْقِ
کُلُّهَا اٰدَابٌ * اَعُوْذُ بِاللّٰهِ مِنَ الْهَفْوَةِ وَالْغَفْلَةِ رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا مِنَ الْغَافِلِیْنَ وَوَفِّقْنَا
لِاِتِّبَاعِهٖ وَالْقِیَامِ بِاٰدَابِهٖ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ وارشاد یافته که عن که از حروف جار است
برای چه معنی موضوع ست در غیبت که صلهٔ آن عن باشد چه معنی دارد مرشد نا حروف عن موضوع
است برای بعد و مجاوزة و این معنی بسه طور تصور میتوان آمد یکی بزوال یک شی از شی دیگر چون
اَدَبْتُ الدَّنَنَ عَنْهُ ای زایل کردم دین را که شی اول ست از وی که شی ثانی ست سوم
بالحاظ صدرت اول وصول آن شی را بشی ثالث اعتبار کرده شود چون دَمَیْتُ السَّهْمَ

عَنِ الْقَوْسِ ای زائل ساختم تیر را که شیء اول ست از کمان که شیء ثانی ست بوصول آن بسوی صید که شیء ثالث ست سوم بوصول چیزی فقط بطرف شیء ثانی بلا لحاظ صورت اول عنی زوال آن شیء اول چون اَخَذْتُ عَنْهُ الْعِلْمَ ای علم را از وی بخود رسانیدم بی آنکه علم مذکور از معلم زوال شود و وقتیکه حرف مذکور صلهٔ لفظ رغبت که بمعنی خواهانی کردن ست واقع شود معنی ماخذ آن لفظ را سلب و زائل کند چون رَغِبَ زَیْدٌ عَنْهُ ای زال رغبته عنه کما فی الصراح رغبت عنه ای لم اُرِدْهُ وزهدت فیه والزُّهْدُ هُوَ ضِدُّ الرَّغْبَةِ وهمچنین ست حال لفظ استغال پس معنی حدیث شریف فَمَنْ رَغِبَ عَنْ سُنَّتِیْ فَلَیْسَ مِنِّیْ ای عَنْ اَزَالَ وَاَسْلَبَ رَغْبَتَهٗ عَنْ سُنَّتِیْ فَلَیْسَ مِنِّیْ باشد باقی حالات این بندهٔ ابدی زبانی حاصل عریضه هذا واضح غلامان معلّی خواهد شد و هر چه از تعویذات وغیره عنایت شود بدست همین کس عنایت فرمودن مرضی گردد زیاده حد ادب

نقل النقل استفتای پنجاب کی مع مواہیر یہ ہی

بسم اللہ الرحمن الرحیم

چه میفرمایند علمای دین و مفتیان شرع متین در حق امکان و جواز رؤیة الله تعالی بچشم سر در حالت بیداری مر اولیا و بهمه را جائز ست یا نه پس اگر جائز ست منکر آن کدام مذهب دارد و چنانچه در شرح عقاید و تفسیر بیضاوی و مدارک و زاهدی و حسینی و جواهر و نیابیع و غیره امکان و جواز آن نوشته است و منکر آنرا معتزله نوشته پس نزد علمای اهل سنت و جماعت منکر دیدار خدای تعالی را در دنیا معتزلی باید گفت یا نی دیگر که قائلین جواز امکان رؤیة الله بحاسة البصر فی الدنیا را کافر گوید بموجب عقیدهٔ اهل سنت و جماعت آن کفر بر وی عود کند یا نی اما عبارت شرح عقائد نسفی من سعد الدین تفتازانی این ست رؤیة الله تعالی یعنی الانکشاف التام بالبصر وهو معنی اثبات الشیء کما هو بحاسة البصر الخ جائزة فی العقل واجبة بالنقل الخ وهذا اشعر بامکان الرؤیة فی الدنیا الخ والاختلاف فی الوقوع لیل الامکان اما در تفسیر زاهدی در معنی آیهٔ لَنْ تَرَانِیْ من لک حتی نری الله جهرة نوشته عبارته والآیة ردٌّ علی المعتزلة که ایشان در نفی رؤیة بدین آیة حجت کنند و گویند اول الدلائل علی نفی الرؤیة

فی الدنیا والاخرہ ہذہ الآیۃ الخ جواب گوییم ایشانرا صاعقہ نہ بخواستن دیدار رسید بلکہ بکفر ایشان در رسید کہ ایمان موسی را معلق کردند بشرط رویت ہکذا فی المدارک فی معنی ہذہ الآیۃ المذکورۃ ایضاً فیہ اے در زاہدی در معنی آیۃ قولہ تعالی رب ارنی انظر الیک نوشتہ عبارتہ قال بعض العلماء رحمہ اللہ تعالی فی الدنیا من المحالات لامن الجائزات ہذا خطاء لان موسی سئل الرویۃ فی الدنیا فلو کانت الرویۃ فی الدنیا من المحالات لکان موسی مع انہ کلیم ربہ وحبیبہ وعبدہ سائلا من اللہ تعالی شیئا محالا ولا تظن بہ ذلک ولا بنبی من الانبیاء الخ فدل انہ جائز ان یری فی الدنیا ایضاً در معنی آیۃ مذکور نوشتہ عبداللہ ابن عمر در طواف گاہ ایستادہ بود امیر المومنین عثمان ابن عفان بر وگذشت وسلام کرد جوابش نداد عثمان شکایت او نزد امیر المومنین عمر کرد کہ پسر ترا سلام کردم جوابم نداد حضرت عمر بہ پسر خود عتاب کرد وگفت تو فضل عثمان را ہنوز ندانستی کہ در سلام وے جواب ندادی گفت کنا نری اللہ فی ذلک الزمان یعنی در نیوقت خدای تعالی را میدیدیم وخدای تعالی سرا میدید در ان وقت از خود واز سلام عثمان خبر نداشتم انتہی وہمچنین امکان وجواز رویت در تفسیر حسینی وبنابیع ومواہب وبیضاوی وغیرہ نوشتہ است پس اگر جائز ست برای خدا ورسول خدا این ستمگاران بمواہیر ودستخط خود کنند بنیوا توجروا الجواب موجب فرمودہ اہل سنت وجماعت منکر دیدار الہی تعالی در دنیا معتزلی ست وہر کہ قائلین را بجواز رویۃ اللہ تعالی بجاسۃ الیصور دنیا حکم کفر کردہ او چندین علمای نحریر را ومشایخ کبار را نسبت کفر کردہ او خود کافر ست

۱		۲		۳
مولوی نور اللہ مہار شریف		مولوی غلام فخر الدین مہاری		مولوی گنج بخش مہاری
۴		۵		۶
مولوی عبد الرزاق المعروف بداور بخش پاک پٹنے		مولوی غلام رسول سکنہ جند بر تھا دل پور		مولوی نور بخش سجادہ نشین مولانا نور محمد

۷	۸	۹	۱۰
مولوی الہ بخش سجادہ نشین شاہ سلیمان	مولوی نصیر بخش سکنہ مکھران	مولوی غلام فرید صاحب	عبد الوہاب خیر پوری
۱۱	۱۲	۱۳	۱۴
عبد الشکور خیر آبادی	مولوی محمد مہاری	عبد الوہاب	غلام رسول ظفر وی
۱۵	۱۶	۱۷	۱۸
امام الدین ابہوری	عبد الرحمن خیر پوری	ابو الحسن	مولوی شرف الدین ابروی
۱۹	۲۰	۲۱	۲۲
محمد اکرم سکنہ جیلی دان	غلام فخر الدین سکنہ جیلی دان	محمد ذو الفقار سکنہ قریہ محمد عظیم	سلطان احمد شہر عبد الرحمن کلوری
۲۳	۲۴		
مولوی بدر الدین سکنہ کوٹہ قایم رئیس	ختمہ مولوی عثمان سکنہ نولیا نواحی بہاول پور	انکار امکان رویۃ اللہ تعالیٰ مطلقا اعتزال ست بجہ از امکان رویت وانکار امکان رویۃ ست در دنیا پس قائل ست بہ از معنی امکان دنیز اعتزال بروی عد و یکی از امکان فی الدنیا یستلزم نفیہ فی الآخرۃ واللہ اعلم بالصواب	
۲۵	۲۶	۲۷	۲۸
مولوی عبد الرحمن سکنہ ریلی علاقہ بیکانیر	شیخ محمد سکنہ رحمونکا	مولوی خدا بخش بن مولوی عبد اللہ ملتانی	مولوی عبد [illegible] عبد اللہ ملتانی
۲۹	۳۰	۳۱	۳۲
صالح محمد ملتانی	حافظ جان محمد ملتانی	غلام یسین ملتانی	مولوی امام بخش ملتانی
۳۳	۳۴	۳۵	۳۶
مولوی محمد عمر تونسوی	گل محمد دہنی	یار محمد سنکھری	علی محمد تونسوی
۳۷	۳۸	۳۹	۴۰
محمد حسین پشوری	شمس الدین سکنہ دائرہ دین پناہ	عبد الرحمن تونسوی	شیخ احمد تونسوی
۴۱	۴۲	۴۳	۴۴
مولوی رحیم اللہ سکنہ دیرہ غازیخان	قاضی محمد حسین سکنہ دیرہ غازیخان	محمد یار	علی محمد لولڑی
۴۵			
شہ عالم			

در شرح عقاید عضدی شیخ جلال الدین دوانی الحنفی نوشتہ

در معنی دہو تعالی مری الخ ای لبعین ہ اسہم الخ من غیر موازاۃ ومقابلۃ وجہۃ بل عند الاشعری واتباعہ تلک الشرائط اسباب عادیۃ فیجوز الابصار بدونہا فی ہذہ النشارۃ کما ان اعمی العصین یری بغتۃً اندلس وکل موجود ممکن الرویۃ عندہ کالاصواب والطعوم والالوان واستدلوا علی جواز الرویۃ بالنقل والعقل اما النقل فقولہ تعالی حکایۃ عن موسیٰ رب ارنی انظر الیک الخ ان سوال موسیٰ الرویۃ تدل علی امکانہا الخ ودر شفای قاضی ابو الفضل عیاض نوشتہ عبارتہ والحق الذی امکن وقوعہ مشاہدتہ من الغیب الذی لا یعلم الا من علمہ اللہ تعالی الخ فاذا قوی اللہ تعالی من شاء من عبادہ واقدرہ علی حمل اعباد الرویۃ لم یمنع فی حقہ

فقیر محمد کرم کوہی ۴۶		فقیر یار محمد کوہندی ۴۷
مولوی سرفراز سکنہ دیرہ اسمٰعیل خان ۴۸	زندہ علی سکنہ دیرہ اسمٰعیل خان ۴۹	مولوی محمد امین تونسوے ۵۰
مولوی زین الدین مکندی ۵۱	غلام مرتضی مکہرے ۵۲	محمد مراد سکنہ جاوطنے ۵۳
امید علی سکنہ راجن پور ۵۴	مرید غوث لوہندوی ۵۵	

رویۃ اللہ تعالی فی الدنیا بحالۃ البصر فی النقط جائزۃ عندا بی حنیفۃ رح ومنکرہ معتزلی ومن قال لمقر رویۃ اللہ تعالی فی الدنیا بحاسۃ البصر انہ کافر لوجود الکفر الیہ

مولوی سراج الدین سکنہ دائرہ دین پناہ ۵۶	مولوی محمد شاہ عالم ۵۷	حاجی شرف الدین سکنہ ٹاک ۵۸	غلام نبی تونسوے ۵۹
جان محمد سکنہ ٹاک ۶۰	مولوی محمد اشرف سکنہ ٹاک ۶۱	غلام محمد رسولپورے ۶۲	غریب اللہ سکنہ لتا ۶۳
خالق داد تونسوی ۶۴	احمد کل سکنہ کرار علاقہ کوہاٹ ۶۵	صالح محمد کلاچوی ۶۶	مولوی خدا بخش سکنہ کوٹلہ پٹن ۶۷
فتح محمد سکنہ ذرا ین ۶۸	حافظ احمد یار ایکڑی ۶۹	قاضی غلام محی الدین سکنہ کالباغ ۷۰	غلام فرید مہارے ۷۱
مولوی احمد تونسوی ۷۲			

انتباہ جب یہ فتوی جی پور پونچا مولوی سلیم الدین نارنولی سلمہ اللہ تعالی نے یہ عبارت لکھ کر گواہی کی الجواب بالصواب والمنکر منکر مخطی علیہ الغدا بالاتری من لا یری امکان

رویۃ اللہ تعالی بحاسۃ البصر فی دار الدنیا انہ فاقد البصر والبصیرۃ وہل ہذا الا اشعریۃ السریدۃ ولا ینکر الرویۃ الا من لا رویۃ لہ فی الرویۃ والدرایۃ ومن یہد من لم یکن لہ من اللہ الہدایۃ واللہ تعالی ولی من ان یقول العبد بجواز رویتہ ومن کفر بثبت الرویۃ فتکفیرہ یعود الیہ فعلیہ بادلۃ الدلائل العقلیۃ والنقلیۃ علی اثبات الرویۃ اکثر من ان یحصی وافر من ان یملی واللہ تعالی یہدی من یشاء الی صراط مستقیم مالایری والسلام علی من اتبع الہدی العبد الاثیم سلیم الدین تسلیم عاملہ اللہ تعالی بلطفہ حافظ نور محمد صاحب نے یہ فقرے تحریر کیے اور گواہی لکھی اصاب من اجاب وہا انا ذا الافصل الخطاب فانہ لامراء ولا افتراء عند من رات رویتہ صافیۃ عن کدر الکلد ومزفات ملویۃ حافیۃ عن صدء الصدف فی ان رویۃ خالق الوری فی المری وجاعل العینین الحاجبین بلا حاجب والبین ممکنۃ جائزۃ الوقوع شائقۃ الشیوع فی الدنیا وواقعۃ واجبۃ الظہور وثابتۃ الحصول فی العقبی ولا یری انکار ہا الا من لا یری وانکار ہا من المنکرات وہیہات ہیہات لمن انکر المعروفات العبد المعتصم بحبل رحمۃ اللہ الصمد حافظ نور محمد غفر اللہ لہ خاکسار نے اسطرح لکھکر اپنا نام لکھا الجواب بالصواب والمقرون بالحق والمجیب قیہ اصاب منکر رویۃ خدا تعالی را قطعا معتزلی باید شمرد ومکفر مومن عامی بناحق خود مستحق کفر میگردد چہ جائیکہ نسبت کفر بصالحان وبزرگان نماید منکر رویۃ چنانکہ خود ازین عطیہ عظمی محروم ست ہمچو خویشتن دگر انرا نیز می شمارد بحکم آیۂ کریمہ من کان فی ہذہ اعمی فہو فی الاخرۃ اعمی در دنیا وعقبی ازین نعمت بی بدل بی بہرہ ست وخواہد بود اما امکان رویۃ ازین حدیث قدسی خود بہرہ مند ست تجوع ترانی یعنی گرسنہ باش خواہی دید مراد در دنیا ظاہر ا رویۃ حق سبحانہ وتعالی بحاسۃ البصر ازین حدیث شریف ثابت ست قال النبی صلعم اجیعوا بطونکم واظمؤا اکبادکم واعروا اجسادکم ترون اللہ عیانا عیانا پس منکر جواز رویۃ خدائی تعالی مخالفت قرآن وحدیث میکند بالیقین معتزلی ست ومقر جواز رویۃ را ہر کہ کافر میگوید لاریب خود بر خود کفر لازم میکند واللہ اعلم بحقیقۃ وانا لا نکفر احدا من اہل القبلۃ العبد المذنب محمود الحسنی الحسنی محل غیرت ہی کہ ہمارے منکر صاحب مہدرا ایک حاجی نجم الدین پیرزادے کو کافر کہکر بہتر دیندار علماء وفضلا کی مدون سے اعتزال وکفر کے مستحق ہو چکے اور اب فرمایا کہ حاجی نجم الدین نے ان بہتر آدمیوں کو کفر میں ڈالدیا حالانکہ بعضے ان میں فقیر صاحب ارشاد مالک خانقاہ بھی ہیں مانند اولاد حضرت حافظ نور محمد مہاروی قدس سرہ کی جو فاضل اجل فقیر کامل مرشد وقت ہادی خلقت اور میاں ابخش صاحب اچھے عالم خوب فقیر متقی صاحب خانقاہ خادم عباد اللہ سجادہ نشین بشاہ سلیمان علیہم الرحمۃ والغفران کے پوتے بھی ہیں اور اولاد

داد و دہش صاحب شاگرد رشید مولوی فضل حق خیرآبادی کی ماہر فنون مولوی شرف الدین صاحب ہم فقیر تارک ہم عالم متبحر مولوی نجم الدین صاحب جو ملک پنجاب میں بنا بت متند و مستند ہیں اس فتوے کی مصدق ہوئے بحکم مخبر صادق صلوات اللہ علیہ لا یجتمع امتی علی الضلالۃ بہتر عالموں بزرگوں کا غلطی پر جمع ہونا بیشک غلط ہی ان ہی پر آلا خسران مبین فائدہ شفق ظریف وسلیم مولوی سلیم الدین تسلیم صاحب نے اسجگہ ایک حاشیہ لکھا ہے سو ہند اگیا حسن اتفاق ہے تطابق ارادہ مثبتین رویۃ کا جنکی تکفیر ہندی مولوی منکر صاحب سا تھا عداد شہدای کربلا کی کہ بہتر ہی تھی اور تعداد جگر پارہ ہای حضرت امام حسنؓ کی کہ بقول اصح بہتر ہی تھی گویا مکذب ان علمای سابق العدد علمای عدیل و مثل ہی قاتلان شہیدان کربلا اور متبعان یزید علیہ ما استحقہ کا اور ہمسر ہی زہر دہندگان امام ہمام حسن مجتبی علیہ التحیۃ والثنا کا علاوہ بریں فرق ضالہ بھی بہتر ہی ہین گویا مکذب ان بہتر علما کا مورد ہوا اون عقوبات کا جو بہتر فرق ضالہ پر وارد ہوتی ہین اور ہونگی ؎ در ہر سخنی نکتہ اسرار نہانست + گوگوش کہ شنود و کو دل کہ بداند + سلیم الدین تسلیم + رقعہ بنام بعضی یاران + برادران عزیز میر ارشد علی وقادر بخش و شیخ منور الدین عرف ملا منور بکم امدای سوء السبیل اس فتوے کے آنیکا باعث جو تم صاحبو سے کئی بار باصرار پوچھا تھا شغل تحریر وغیرہ سے اتنے دن تک نہ لکھ سکا اب مختصر لکھتا ہون حضرت سلطان المشائخ قدس سرہ کی اولاد مین ایک پیرزادہ حاجی نجم الدین نام ذاکر شاغل شاہ سلیمان علیہ الرحمۃ کے خلیفہ ہوئے ان کے پاس کوئی مرید مولوی عبد الغنی مسمی الہ مولوی اسمعیل ملازم ٹونک کا گیا اور عرض کیا کہ خدا کا نام بتاؤ سنا ہے کہ اوسنے کہا اگر تجدید بیعت کرو تو بتایا جاوے اوسنے تجدید کی یہ خبر سنکر منکر جیو کو حاجی جیو سے عداوت پہلے ہوئی تھی بڑھنی شروع کیا رفتہ رفتہ کہین فرق کرجواز رویت الٰہی بجہۃ امت رسالت پناہی صلعم آگیا حاجی صاحب مقر جواز ہوئے اور مولوی صاحب منکر ہوکر مجوز کو کافر کہنے لگے آخر عرس خواجہ خواجگان قدس سرہ مین باہم مقابلہ مواجہ ہوا مولوی صاحب اور حاجی صاحب بیضاوی شریف کا مطلب اور عبارت پڑھنی مین کس سبب سے مقصر رہے خواہ باعث مجمع کثیر خواہ بمقابلہ باہم خواہ بعلت موجودی بعض اہل علم چار و ناچار سب صاحبون نے مولوی سلیم الدین صاحب سے عبارت پڑھوا کر مطلب معلوم کیا تو جواز و امکان رویت اوس سے واضح ہوا حاجی جیو نے مولوی صاحب اوس وقت کثیر مین خفیف و نادم ہوئے تاہم حاجی جیو کو کافر کہنا نہ چھوڑا اور جڑ کر مولوی سلیم الدین صاحب

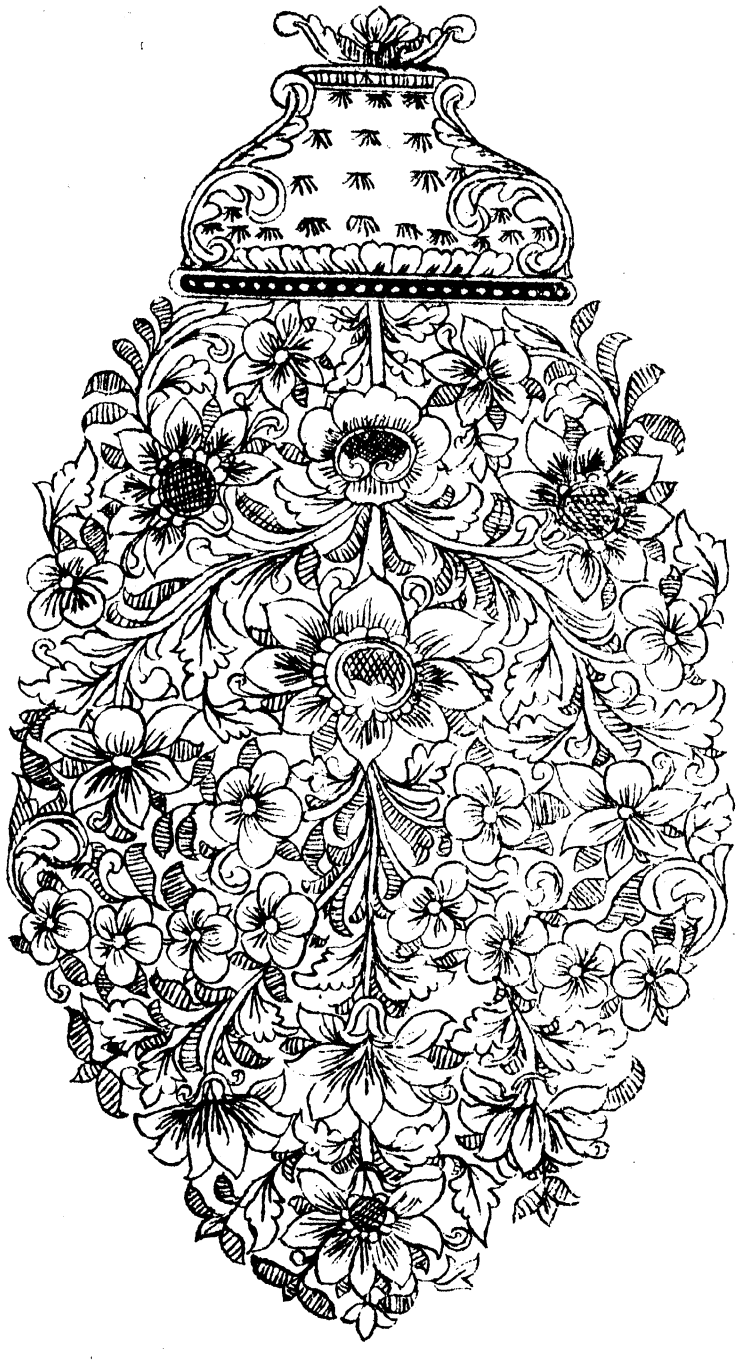
سادہ بچہ کہنے لگے بالاجبار ایک سوال لکھکر حاجی صاحب مذکور نے اپنے پیر شاہ سلیمان کے عرس مین
مجمع فضلا مین پیش کیا سب نے روایات صحیحہ سے لکھدیا کہ رویۃ خدا ممکن اور منکر اسکا معتزلی اور کافر کہنے
والا مقرر رویت کا خود کافر ہوگیا جب یہ فتوی یہان پونہچا منکر جیو نے امام الدین سے فرمایا کہ حضرت عائشہؓ کی
روایت سے ثابت ہے کہ آنحضرت کو بھی دیدار خدا کا نہین ہوا اور حضرت موسی کلیم اللہ جیسے نبی محروم رہے اور آدم
حکم ہوا نس ترانی کا کسی اور ولی وغیرہ امتی کو پھر کیونکر جائز ہوسکے جن لوگون نے اس فتوی پر مہر کین حاجی
نجم الدین نے ان سبکو کفر مین ڈالدیا امام الدین بیعلمی کے سبب نام کتاب کا بھولا مگر حضرت عائشہؓ کا نام لیکر
بیان آگیا عاصی نے حضرت ام المومنینؓ کی روایت دیکھی تو معلوم ہوا کہ ام المومنین نے اس حدیث کو مرفوع
نہین کیا یعنے آنحضرتؐ کا فرمانا نہین بیان کیا پس فقط اونھین کا قول ٹھہرا اور یاد رہی کہ یہ معاملہ رویت کا
شب معراج کو مکہ معظمہ مین گذرا حضرت عایشہ صدیقہؓ اوس زمانہ مین خورد سال ہونگی اور آنحضرت کا نکاح
ان سے مدینہ منورہ مین ہوا پس باوجود عدم موجودی خورد سالگی کے انکا قول بخلاف عبداللہ بن عباسؓ اور
اجماع صحابہؓ تابعین وتبع تابعین کی کیونکر تسلیم کیا جاوے ہمارا مذہب اجماعی ہے اور اجماعاً رویت الٰہی آنحضرتؐ
کو ثابت ہے اور احادیث بھی صراحۃً اسپر دال ہین چنانچہ مشکوۃ شریف کے باب المساجد ومواضع صلوۃ
مین ہے حدیث عن عبدالرحمن بن عایش قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم رایت ربی عزوجل فی احسن
صورۃ فقال فیم تختصم الملأ الاعلی قلت انت اعلم قال فوضع کفہ بین کتفی فوجدت بردہا بین ثدیی فعلمت
ما فی السموات والارض الخ رواہ الدارمی یعنے فرمایا رسول خدا صلعم نے دیکھا مینے پروردگار اپنے عزوجل کو
بہتر اور بزرگ کو بیچ اچھی صورت کے پس پوچھا کس چیز مین جھگڑتے ہین فرشتہ مقرب کہا مینے تو ہی خوب جانتا ہے
فرمایا پھر رکھا ہاتھ اپنا اللہ نے درمیان دونو شانون میرے پس پائی مینے سردی اوسکی درمیان سینہ اپنے کے
پس جان لی مینے وہ چیز کہ تھی بیچ آسمانون اور زمین کے آخر حدیث تک اسی کتاب کی اسی باب مین معاذ ابن جبل
کی حدیث مین مذکور ہے فاذا انا بربی تبارک وتعالی فی احسن صورۃ فقال یا محمد قلت لبیک رب قال فیم
تختصم الملاء الاعلی قلت لا ادری قالہا ثلاثا قال فرایتہ الخ رواہ احمد والترمذی وقال ہذا حدیث حسن صحیح
یعنے فرمایا نبی صلعم نے پس ناگاہ دیکھا مینے پروردگار اپنے بابرکت اور بلند قدر کو بیچ اچھی صورت کے یعنے

اچھی صفت کی پس کہا ای محمدؐ کہا مینے حاضر ہون ای رب میرے فرمایا کس چیز مین جھگڑتے ہین فرشتے
نزدیکی والے کہا مینے نہین جانتا مین یہی کلمہ تین بار خدا نے پوچھا اور مینے بھی جواب دیا پھر دیکھا مینے
اللہ کو آخر حدیث تک ان دونون حدیثون سے رویت اور غیب دانی آنحضرتؐ کی آشکارا ہی ایک اور حدیث
مین بھی فرمایا نورانی راے دوسرے ابن عباسؓ سے حدیث نقل کی ہی امام محمدؒ نے اسطرح پر کہ کسی نے حضرت امام
سے پوچھا کہ آیا دیکھا پیمبرؐ نے شب معراج مین اپنے پروردگار کو امام نے فرمایا ہان دیکھا سائل نے
پوچھا ام المومنین جو فرماتے ہین خلاف اسکے اوسکا کیا جواب امام نے فرمایا کہ اجماع رویت پر ہی اور ابن
عباس سے جو پوچھا تو اونھون نے جواب مین فرمایا رَآہُ رَآہُ یعنی دیکھا دیکھا آنحضرت نے پروردگار کو یہان
تک لفظ رآہ کہتے رہے کہ کہتے کہتے دم اونکا ٹوٹ گیا تیسرے ابوالحسن علی بن اسمعیل اشعری اور جماعت
انکے یار دنکے نے کہا ہی از رای اللہ ببصرہ و عینی راسہ یعنی تحقیق دیکھا آنحضرت نے خدا کو ساتھہ
بینائی اپنی کے اور دو آنکھون سر کی ای بھائیو توفیق دے تمھین اور سب مسلمانونکو اللہ جلشانہ راہ راست
کی جانو اور یقین مانو کہ رویت الہی جناب رسالت مآبؐ کا خاصہ ہی جسطرح کلیم ہونا حضرت موسیٰؑ کا
خاصہ تھا یہی حکمت تھی جو حضرت کلیم اللہ دیدار کی تاب نہلائے باوجودیکہ حضرت عزت جل علی نے
فرمادیا تھا فَاِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهٗ فَسَوْفَ تَرٰىنِیْ یعنی اگر ٹھہر جائیگا تو اپنی جگہہ پر دیکھے گا تو مجھکو
ازبسکہ یہ دولت عظمی خاصۃً میرے پیغمبرؐ کو نصیب ہونی تھی لہذا حضرت موسیٰؑ تجلی کی تاب نہی لاسکے
چہ جاے رویت کاملہ پس اب یہی آیت دلالت کرتی ہی دیدار پر اور لن ترانی فرمانا حق تعالی کا نہین انکار مطلق
بلکہ اخبارًا فرمایا اور دلیل اسکی ان استقر مکانہ موجود ہی معتزلی اسی لفظ لن ترانی سے بہک کر منکر جواز
دیدار کے ہوے ہو کوئی اب بھی منکر ہو پیر و معتزلیونکا ہی جسطرح بعض مخصوصان حضرت کلیم اللہ اونکے
معیت و توسط سے مشرف بہ سماعت کلام حق ہوے اگر مخصوصان امت خیر الورا صلعم یعنی اولیا اللہ
مثل ابوحمزہ بغدادی اور حضرت بایزید قدس سرہ بھی مشرف بدیدار ہوئے تو کیا عجب جو فنافی اللہ ہون
کیا عجب کہ دیدار سے شرفیاب خاطر خواہ ہون اللہ تعالی اتباع شرع شریف کا اور عشق اشرف الانبیاؐ
کا سب مسلمانونکو نصیب کرے اللھم سہل کل صعب بحرمت سید الابرار و آلہ الاطہار سہ اسہل سہل ایک حاجت

مولوی سلیم الدین صاحب نے لفظ خاصہ پر اس سال کے دیکھتے وقت خوب لکھا ہی قولہ رویت الٰہی جناب رسالت پناہی کا خاصہ ہی اور مصداق و موید اس مقال صدق مآل کا وہ ہی کہ یہ کتاب قضایا موسومی مین جو اجمیر شریف مین بوقت پیش ہونے معرکہ کے حاجی نجم الدین صاحب نے میرے پاس بھیجی تھی خلاصہ اوسکا یہ ہی کہ نہ عطا کی خداوند کریم نے دولت دیدار اپنے حضرت سے محض اسواسطے کہ یہ دولت عظیم اور یہ نعمت فخیم خاص امانت مخزون و عطا مکنون تھے واسطے رسول امین محبوب رب العالمین صلی اللہ علیہ وسلم کی ۱۲ سلیم الدین تسلیم **قطعہ تاریخ ضمیمہ کا یہ ہی** تشبیہ دے قدم کو جو منکر نے بت سے اہ + سن اہل دین پکارے الٰہی تیری پناہ بعضون نے التماس بھیہ **عشاق** سے کیا لکھہ وہ روایتین کہ نہو جنمین اشتباہ + ہمون دل بھی وہ کثرت اقدام پر ضرور ہو تاکہ منکرون کا ہر نہج روسیاہ + پھر بعد ازان نذاکرہ بھی معلوی سمجھو + عام و خاص کے یہ عقیدے کرے تباہ + ہر چند ان قصص سے مین رہتا تھا دور دور + غفلت سے پر اپنی آپ ہی شرمندہ عذر خواہ + مارا ہے جوش حب پیمبر نے دل پر آ + پس دیکھنے کتاب لگا شام اور پگاہ + الغرض غرض روایتین کتنی یکجہ بھال + اکثر ہین جنمین کثرت اقدام گواہ + مشتاق تھے لطیف و رشید و سلیم طبع + اور فضل حق نے نور محمد نے کی نگاہ + ان کے علیوہ اور بھی جس جس نے یہ سنین + کی آفرین ہر ایک نے کہا سنے واہ واہ + اور دی ندا یہ ہاتف غیبی نے بھی پکار + ہین منکر قدم کیلئے تیرے پناہ + طبع چون یافت زین قالہ شرف + فیض فرمائشدہ طرف بطرف + ہاتف از خلد خوش ندا در داد + اے مولف بیا کہ شود غرف +

تمت

الحمد للہ کہ درین زمان برکت اقتران کتاب لاجواب مسمی باثبات الاستمداد والسماع بالیستلذ به الاسماع تصنیف منیر سپہر ذکاوت تمراوج فصاحت مولوی عبید اللہ بن مولانا محمد بخش غفر اللہ لہ والوالدیہ حسب ارشاد جناب معلے القاب قطب الوقت والزمان غوث الدہر والمکان جناب حضرت سید شاہ علی عبد القادر شمس الحسنی الحسینی المشتہر بہ شاہ مرشد علی القادری الحنفی المیندنے پوری وطنا والبغدادی مولدا دام فیضہ بحسن سعی غریزی خواجہ احمد حسن صاحب سلمہ در مطبع نامی واقع لکھنو بجاہ صفر المظفر سنہ ۱۳۰۱ ہجری قدسی مطابق ماہ دسمبر سنہ ۱۸۸۳ عیسوی مطبوع شد فقط



ذو السماح
بن ما

الد٧

قطعات تاریخ طبع از نتائج طبع نقاد وقاد سخنور شاعر نامور معنی پرور حضرت مولوی مفتی غلام سرور القریشی الاہوری عم فیوضہ دام برکاتہ

نسخۂ اثبات استمداد وہ صل علے — در سماع و نیز در امداد شد مطبوع عصر
از سروش دل پئے تاریخ طبع این کتاب — زد ندا سرور کہ استمداد شد مطبوع عصر
۱۳۰۱ھ

ایضاً

نسخہ مطبوع کیا اثبات استمداد ہے — خانۂ دین مین کھلا ہی جسسے باب امداد کا
لے سرانديشہ سرور بھر سال انطباع — بولا ہاتف چھپ گیا یہ نسخہ استمداد کا
۱۳۰۱ھ

قطعہ تاریخ از طبع عالی خوش اوقات وخوش اسلوب مولوی حاجی محمد یعقوب صاحب منصرم مطبع نظامی زاد اللہ احسانہٗ

عالم باعمل عبید اللہ — واقف راہ حق ادیب لبیب
چہ کتاب نوشت صل علے — ہیچکس را چنین نگشت نصیب
ثبت سماع و استمداد — دور از جہل با علوم قریب
شدم پئے تاریخ — این رسالہ دمے کہ شد ترتیب
ہر بدعت بریدہ اے یعقوب — بزبان آمدہ عجیب و غریب

قطعہ تاریخ طبع زاد جناب مولوی محمد عصمت اللہ صاحب متخلص بہ ۱۳ انسخ ساکن کلکتہ

درین سال مبارک ساعت خوش — چو شد مطبوع این انور کتابے
برائے سال طبعش کلک انسخ — رقم زد نادر و بہتر کتابے
۱۳۰۱ھ

ایضاً

الیون نہ ارباب طریقت شاد ہون لبشاش عون — مطبع نامی مین ہی یک نسخہ نامی چھپا
مجکو سال طبع کا انسخ ہوا جسدم خیال — نسخہ روشن چھپا ہاتف نے کہا
۱۳۰۱

قطعۂ تاریخ طبعزاد مولوی تحریر منشی خوش تحریر و تقریر از علوم معقول و منقول ماہر مولوی محمد عبدالرحمن ابوطاہر سلمہ القادر

بفضل خدا از براہین قاطع — شدہ آشکارا کہ شانِ غنا
چو کردیم فکرِ سنِ طبع مطرب — بگوشم ندا زد بیانِ غنا
بگو از سرِ حرف ہر نکتہ طاہر — پسندیدہ آمد بیانِ غنا

۱۳۰۱ھ

اشتہار

جن حضرات بر ترصفات کو کوئی دیوان یا مثنوی یا کسی قسم کی کتاب مگر خلاف مذہب شریعت اور قانون کے نہو تو راقم بہت کفایت سے خوشخط عمدہ چھپوا دے گا اوسکی گفتگو اصالتاً خواہ بذریعہ خط و کتابت احقر سے فرماوین اور جو کتاب مطبوعہ مطبع کانپور لکھنؤ دہلی کلکتہ کے خریدکرنا منظور ہون وہ بھی راقم سے بکفایت دستیاب ہون گی اگر کسی کتاب کی قیمت دریافت کرنے منظور ہو تو جوابی پوسٹ کارڈ کے ذریعے سے دریافت فرمالیں۔

العبد
احمد حسن عفی عنہ کلکتہ کلنگا بازار نمبر ۶۳

قطعۂ تاریخ نتیجہ فکر بلند مشہور نزدیک و دور جناب خواجہ محمد ولایت علی صاحب متخلص بہ سرور لکھنوی

اسی سے معرفت اللہ کی سبکو ہوئی حاصل — اسی محفل کی برکت سے ہر اک زاہد بھی فائز ہے
سرور اسدم ندا خوشنوا یہ غیب سے آئی — طریق صوفیہ مین گلشن دل راگ جاید ہے

۱۳۰۱ ہجری

ن - رق R R 4009 ۲۹۷۵۶۴
آخری درج شدہ تاریخ پر یہ کتاب مستعار
لی گئی تھی مقررہ مدت سے زیادہ رکھنے کی
صورت میں ایک آنہ یومیہ دیرانہ لیا جائے گا۔